



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۱۴ جلسه، از تاریخ ۷۸/۴/۱۷ الی ۷۸/۸/۶ به بحث پیرامون **تطبیق روش تحقیق در اقتصاد** پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه ۱.....
۲۳.....	جلسه ۲.....
۳۵.....	جلسه ۳.....
۴۵.....	جلسه ۴.....
۶۱.....	جلسه ۵.....
۷۷.....	جلسه ۶.....
۹۷.....	جلسه ۷.....
۱۲۷.....	جلسه ۸.....
۱۳۹.....	جلسه ۹.....
۱۵۱.....	جلسه ۱۰.....
۱۶۷.....	جلسه ۱۱.....
۱۸۱.....	جلسه ۱۲.....
۱۹۵.....	جلسه ۱۳.....
۲۰۹.....	جلسه ۱۴.....

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۱

۷۸/۴/۱۷

کد بایگانی ۳۵۸۸ - ۰۴۱۲

حجت الاسلام و المسلمین حسین الهاشمی: ما یک بحثی داشتیم در دو دوره قبل، یعنی یکبار پس از نظام پزشکی و روش تحقیق صحبت بوده که آماده ترین چیزی که هم مدل تطبیقی اش هم تقریباً هست، هم اطلاع عینی اش هست، هم به حضور مبارکتان عرض کنم که، یعنی به عبارت دیگر می شود تطبیق را در قسمت های مختلف نسبت به آن آغاز کرد و به یک معنا آزمون کرد. روش تحقیق راه اقتصاد هست، علتی هم که این را عرض کردیم چون هرگاه تحلیل گذشته یکدسته تغییرات، بوسیله یک مدل جواب بدهد، به همان اندازه ارزش دارد که پیش گوئی نسبت به آینده اش و این یک نکته مهم هست که اگر اطلاعات کامل همان نظام سوالات باشد مال قبل و دو تا مدل به اصطلاح بکار گیرند، آن مدلی که توانسته باشد منطقاً نمودار تغییر شرایط گذشته را بدهد بهتر، با یک نسبت تقریب بیتشری، حتماً پاسخ به آینده هم می تواند بدهد، این یک حرف هست. این سر جای خودش حرف بسیار مهمی هست، که ما به حضورتان که عرض کنم آزمون مدل مان لزوماً ضرورت ندارد که بگوئیم، برای پیش گوئی آینده، بلکه گذشته را هم اگر بتوانیم جوری تعریف بکنیم، منطقاً نمودارش متناسب با عینیت در بیاید، این درست هست. اما، در این مطلب، در این موضوع هم طبیعتاً مدل اقتصادی هست و وجود دارد، یعنی ما برای اقتصاد یک سئوالاتی را که انجام گرفته و هم نظام سوالات آن هست و هم به حضورتان عرض کنم که مدلس هست. بنابراین ما با یک نسبت تقریبی با اختلاف سئوالاتی را که با آن داریم، باید بتوانیم این پیش گوئی را بکنیم، و حسابش را انجام بدهیم.

پس بنابراین می توانیم ما از راه تحقیق کتابخانه ایی، کارآمدی مدلمان را برای اداره عینیت، به اثبات برسانیم. که در این قسمت هم در دسترس بودن بحث طبیعتاً اقتصاد بیشتر از همه اش هست. این یک رجحان داشته برای اقتصاد موضوعاً، اما چیزهایش که واقعاً در دور دوم انجام گرفت و چیزهایی که در دوره سوم که این دوره هست که در خدمتتان هستیم پس از بدست آمدن روش مدل، در دور دوم یک تعریفی دادیم از اقتصاد اسلامی. خود آن تعریف را

بصورت یک نظام در حقیقت دادیم، زیرساخت یک نظام تعریف بود که گفتیم که اقتصاد اسلامی شامل مکتب اقتصادی اسلام، علم اقتصادی اسلام و مدل اجرایی می‌شود. حالا آیا واقعاً به کدامش می‌خواهیم بپردازیم؟ این تعریف، تعریف درستی بوده، به نسبت هر چند وقتش بسار کوتاه بود. ولكن قابل دقیق شدن و به اصطلاح مشخص تر شدن تا شاخصه عینی آن تعریف هم هست. یعنی می‌شود هم بخش های مکتبی اش را به شاخصه رساند، هم بخش علمی اش را به شاخصه رساند، هم بخش اجرایی اش را، حالا آیا ما واقعاً می‌خواهیم چه بخشی از آن را آغاز بکنیم این اولین سوال هست. آیا بخش اجرایی را می‌خواهیم تنظیم کنیم؟ در حالی که یقین داریم که معادله لازم دارد، یعنی بخش علمی و یقین داریم که بخش مکتبی هم لازم دارد.

خوب یک کارهایی را نوعاً انجام می‌دهند که یک ترکیب بنظر بنده می‌آید، ناهنجار و نامربوط است هر چند سعی می‌کنند، با استفاده از خلاء هایی که در جامعه هست، آن را بهنجار جلوه بدهند، معنای ناهنجاری اینکه همان معنایی را که برای به هماهنگی کردیم هماهنگی آن است که بتواند نسبت بین دو یا چند چیز. ثمره بدهد، آن مطلوبی را که می‌خواهیم، این معنای هماهنگی هست، تناسب با نتیجه. آن چیزی را که نوعاً بنام اقتصاد، چه در توصیه های اقتصادی که از طرف اقتصاد دانهای اسلامی می‌شود، چه از آنهایی که توضیح از مکتب می‌دهند چه از آنهایی که احیاناً ندرتاً درباره علم اقتصاد حرف می‌زنند، هیچ کدامش هماهنگ با مقصد نیست. این را اول باید خوب بشناسیم، یعنی بدانیم که ضعف کارهای موجود چه چیزی هست. ضعف کارهای موجود اینکه آن جایی که می‌خواهند مکتب اقتصادی بدهد به حجت نمی‌رساند، از مکتب نداده هست. یک سری توجیهات خطابه ایی یا حالا توجیهات گاهی حسی، گاهی توجیهات به حضورتان که عرض کنم که غیر علمی، نسبت به موضوع حجیت، که اصل هست در مکتب. حالا ولو احیاناً بعضی هایش هم از نظر دقت نظری دقیق باشد، این چه ربطی دارد به مکتب. بنابراین این ناهنجار هست نسبت به اینکه به اصطلاح اقتصاد اسلامی را تحویل بدهد، به هنجار نیست.

بعضی دیگر آمدند علم اقتصاد اسلامی را تنظیم کردند و مقایسه با خرد و کلان علم اقتصاد روز کردند، حقوق اقتصادی اسلام را، در حالی که حقوق اقتصادی اسلام، دنبال تحلیل دادن آن چیزی که اینها تطبیق کردن، نیست. اینها معادلات خرد و کلان را تطبیق کردن به حقوق. در حالی که حقوق اقتصادی بخشی از مکتب اقتصادی اسلام هست و در تبدیل کردنش به نظام، بدون استنباط نظام احکام و حداقلش اینکه منطقی که آن کار را انجام می‌دهد، منطقی باشد که بتواند تمام بکند، به اصطلاح تعادلی را که نتیجه بدهد، محقق شدن ارزشهای اسلامی را. این حداقلش هست،

بکارگیری حقوق برای پیدایش اخلاق مطلوب اسلامی و این حداقلی هست که تازه در آن تسامح هست والا خود نظام باید استنباط بشود. اگر دستان نرسید. آنوقت مثلاً حداقل آن اینکه نظام اخلاق را باید در نظر داشته باشید و حتماً جوری ترکیب کنید که نتیجه بدهد، نظام اخلاق را، نه اینکه ضدش را نتیجه بدهد، یعنی ابزار نشود برای اخلاق دیگری، این قسمت دوم. پس آنهایی هم که در علم نوشتن اقتصاد خرد و کلان اسلامی، یک دسته هم اینجوری هست. این هم به اصطلاح درش همچنین ایرادی هست.

یک دسته دیگر می‌آیند تعمیری برخورد می‌کنند با یک نسبت تقریب‌هایی، یک توصیه‌های اقتصادی می‌کنند، و باز اسمش را می‌گذارند اقتصاد اسلامی، توی همین کارهای خرد خوب هست، همین کارها انجام بگیرد. این هم هست که اینها هم دچار اشکال هست. این نه اصلاً معادله دارد و چیزی که معادله ندارد در عمل پیاده شدنی نیست (بفرما سلام علیکم) خوب به حضورتان که عرض کنم بنابراین اگر، معادله نداشته باشد توصیه‌های اقتصادی، هرچند به نظر بیاید که نظام اولویت در آن رعایت شده، چون بعضی دوستان خیال می‌کنند که حالا همین که بنشینیم یک بحث‌هایی را بکنیم کیفی و احیاناً یک چیزهایی را با یک رجحانهای تقریبی اثبات کنیم. بعد بیائیم روی این یک سفارشی درست کنیم! شما وقتی که نشستید و بحث کردید و گفتید این نزدیکتر به اسلام هست و هیچ کس هیچی ندارد و ما فقط فعلاً اینجوری توانستیم با همین درجه از دقت را رعایت کنیم، آخرش می‌شود اینکه یک سفارش منظمی دادید!! این سفارش دهی بدون معادله قابلیت تحقق ندارد، این یک، دو سفارش دهی خرد که نسبت به موضوعات جزئی است، و ربطش نسبت به تنظیم نسبت بین دسته بندی‌های کلان ندارد، ارزش تعمیری هم ندارد. یعنی شما که می‌گوئید که خوب ما آمدیم بررسی کردیم، نشستیم صحبت کردیم به نظر می‌رسد یک امر، دو امر، چهار امر، پنج امر، ده امر از امور بسیار مهم، حالا بگذریم از اینکه این نه جزء مکتب قلمداد می‌شود و نه به حجیت آنجا می‌رسد و نه به معادله علمی‌رسیده، حتی مثل حقوق اقتصادی هم فرض نمی‌شود. آمدید با یک نسبت تقریب‌هایی از اخلاق استفاده کردید، از توصیف استفاده کردید، از حقوق استفاده کردید، با یک به اصطلاح، به اصطلاح!! بینش و الا بینش اینجا گفته نمی‌شود نسبت به یک مکتب، غلط هست کسی بینش را اینجوری بگوید. بینش یک عوام، نه بینش اهل فن و اصطلاح، می‌آید جمع می‌کنید، یک چیزهایی را، یک نظام اولویت درست می‌کنید، برای خودتان هم توجیح استدلالی دارد. اولاً این خرد هست، چون نسبت به موضوعات خاص هست. وقتی سفارشات خرد هست، برای یک شرکت می‌توانید سفارش خرد بدهید، بشرطی که با تقسیم بندی و معادله‌های کلان مخالفت نداشته باشد. معادله‌های کلان فضا درست

می‌کند، اینها را در خودش حل می‌کند. ثانیاً معادله هم که ندادید برای همین خردش. او باید برود با یک معادله های دیگری این را پیاده بکند که آن معادله ها خودش یک متغیرهای اصلی دارد. می‌خواهم عرض کنم که اگر یک آدمی که پول داشته باشد و لکن ادراک نداشته باشد از برج سازی، بیاید سفارشات برج سازی بدهد. مرز پذیرش سفارش از طرف مهندس کامپیوتر محدود هست، چون این مقاومت مصالح نمی‌داند. همین جوری دارد سفارش می‌دهد. این میزان کشش و تنشی را که در برابر باد، گرما، سرما، می‌تواند این برج تکان نخورد، نمی‌فهمد، فقط این سفارش می‌دهد، بیک نسبتی حرفش را گوش می‌دهند، به یک نسبتی اصلاً گوش نمی‌دهند. این تازه وقتی که مقابل کلان نباشد. خوب من می‌خواهم عرض کنم که اینها، این سه دسته چه آنهایی که مکتب اقتصاد می‌دهند، بدون رساندن به حجیت، چه آنهایی که علم اقتصاد می‌دهند، بدون رساندن به معادله و بهره گیری از خرد، اقتصاد خرد اسلام یا حقوق، معذرت می‌خواهم، حقوق اقتصادی به جای اقتصاد خرد و کلان وارد کردن، حالا چه حقوق عمومی باشد یا حقوق بین متعاملین باشد. و چه آنهایی که کار برای اجراء می‌دهند، ولی نه معادله کلانی را و تحویل می‌دهند، و نه معادله خردی را تحویل می‌دهند این ها اگر جاهلانه باشد، شیادی اسمش، نیست اگر عالمانه باشد، حتماً شیادی هست. من بنظرم می‌آید ۲۰ سال مسلمین راه، اینها تلف کردند، یعنی اگر من امروز قدرت فرهنگی داشتم و قدرت سیاسی هم دست من بود کسانی را که این کارها را کرده بودند، زندان می‌فرستادم. شما اگر به حضورتان که عرض کنم که توی پزشکی نمی‌پذیری هرج و مرج راه، تو اقتصاد اسلامی هم نباید بپذیری هرج و مرج راه. اینکه این بهتر از او هست، او بهتر از او هست یعنی چه؟ اینها علت شده که اقتصاد کلان کشور بدست یا سوسیالیستی بود یا سرمایه داری. و هیچ کس هم هیچی درست نکرده، بدلیل همین ها هست. وجود درک غلط از یک ناهنجاری اجتماعی و دلخوش کردن به یک چیزهایی که اصلاً علاج آن ناهنجاری نیست. ثمره اش جز شکست یک نظام، چیز دیگری نیست. مگر شکست یک نظام چه جوری پیدا می‌شود. به عبارت دیگر یک مریض در حال احتضار افتاده می‌گویند چرا؟ می‌گوید هر کسی آمد یک چیزی گفت. پدر مریض که در می‌آید که. حالا برگردیم. پس از این مقدمه سوال مهم این هست که ما آیا متکفل بیان مکتب هستیم، علم هستیم، نظام اجرائی هستیم کدامش؟ اگر بنا هست بگوئیم ما بیک نسبت تقریب، برگزار می‌کنیم مکتب راه، الان به آن نمی‌خواهیم بپردازیم، به علم اقتصاد چگونه می‌پردازید؟ ۱ - آن نسبت تقریب را می‌آورید، به معادله می‌رسانید یا نه؟ اگر به معادله نمی‌رسانید، مدل را چگونه می‌خواهی درست کنید؟ روش تحقیق را در کجا بکار می‌خواهید بگیری؟ ۲ - اگر می‌خواهید نسبت تقریبی را از مکتب بگیرید، مشخص می‌کنید که آن نسبت تقریب چه چیزی هست یا نه؟ ۱،۲،

۳، ۴ الی ۱۰ متیقن های از مکتب اینها هست. نمی‌خواهیم الان بصورت تفصیلی برویم و حجیت را در همه ابواب بدست بیاوریم، ولی متیقن از آن چیزی که حجت هست، از کتاب رساله چند تا باب هست. از کتاب مثلاً عرض می‌کنم اخلاق چند تا باب هست. از کتاب معارف توصیفی مان چند کتاب هست، چند مطلب هست، این را تماش می‌کنید یا نه؟ یا اینها را رها می‌کنید؟ یک قدر متیقن های از اینها را که در حجیتش دیگر صحبتی نیست می‌نویسید یا نه؟ می‌شود قدر متیقن گیری کرد. خوب حالا این ها را انجام دادید، قدر متیقن های را از مکتب در فرهنگ موجود مکتبی مان تنظیم کردید. نظام هم به آن دادید. نظامش را هم اولویت هایش را توانستید بصورت قدر متیقن از مکتب بگیرید. آیا گام بعدی را چه جوری بر می‌دارید؟ در باب اثبات معادله و به اگر آنگاه رساندن، روش تحقیق را چه کار می‌کنید؟ چه جوری بکار می‌گیرید؟

چند نوع امکان دارد: ۱- بگوئیم ما قوانین اقتصاد خرد و کلان و توسعه را آنها را هم یک قدر متیقن یا قدر مشترک بین علماء حسی ملاحظه می‌کنیم. بعد روی مشترکان شان به نزاع می‌پردازیم، نقد می‌کنیم نقض می‌کنیم، رد می‌کنیم می‌گوئیم اینها بر پی که ما بخواهیم پی‌ریزی بکنیم نیست، پس حالا بیائیم پی‌ریزی جدید بکنیم، براساس آن احکام توضیحی، تکلیفی، ارزشی که بصورت قدر متیقن از مذهب داشتیم.

۲ - اینکه کاری نداشته باشیم به اینکه در دنیا چه خبر هست چه چیزی هست، چه چیزی نیست. بیائیم روش تحقیق را بکار بگیریم، با اصل قرار دادن آن احکام توصیفی، تکلیفی و ارزشی، برای تنظیم یک مدلی که اگر آن مدل را بکار بگیرند، امکان دارد معادلات اقتصاد اسلامی بدست بیاید، یعنی مدل معادله سازی الان داریم بصورت عمومی، آنوقت کلیه تعاریفش را اقتصادی کنیم، کلیه تعاریفش را اقتصادی کنیم یعنی چه؟ یعنی اگر ما در اینجا گفتیم در مدل‌های مثلاً توسعه انتظارات سیاسی دولت، صنف و عموم بشود انتظارات اقتصادی و معنا بشود اگر هم مقابلش گفته شده، جهت گیری گمانه، تجزیه، تحلیل، ترکیب و نتیجه اش شده، تکامل انتظارات اجتماعی، این را در اقتصاد بگوئیم یعنی چه؟ تعریف بکنید. پس از تعریف های توصیفی، تکلیفی، ارزشی، بدست آمده از مکتب با تعمیم دادن و تخصیص دادن بیائیم یک مدلی را بنویسیم. آنوقت آیا می‌توانید بگوئید که وقتی می‌رسیم به فلسفه شناخت هستی اقتصادی، بگذارید؟ بله باید حتماً باشد فلسفه شناخت چپستی اقتصادی، چگونگی اقتصادی، روش تفاهم هستی اقتصادی، آیا کلیه، هرچه اینجا هست، باید پسوند اقتصادی بخورد، معنا بشود. یعنی متناسب با ۸۱ منزلت و بلکه ۲۴۳ تا، این طرفش که داریم به اضافه به اصطلاح اضافاتی که پیدا می‌کند از به اصطلاح مجموعه حدود مثلاً بیشتر از ۳۰۰ الی ۴۰۰ تا گردش پیدا

بکند آن احکام، توصیفی، تکلیفی و ارزشی که داریم. خوب اگر بخواهد همچنین کاری بکند اولش باید یک کار دیگری بکند موضوعاً، باید بیاید تمام آنها را که از مکتب گرفته است به معنای واحد فلسفی برساند، یعنی تحلیل فلسفی بکند، موضوعاً بیک معنا برساند. بعد یک معنا را به سه تا معنا و سه تا معنا به ۹ تا معنا و ۹ تا معنا را به مثلاً ۲۷ معنا و ۲۷ معنا را به ۸۱ و ۸۱ را به ۲۴۳ تا. برود یک نظام تعاریف فلسفی درست کند که آنها را دیگر خودش ساخته است. صحیح هست بگوئیم جهت گیری مذهب را در آن دخالت داده هست. یعنی متیقن های وقتی به وحدت می‌رسد، می‌شود جهت. نه به صورت تفصیلی. خاصیت جهت مکتبی داشتن چه چیزی هست؟ خاصیتش این هست که در اجراء که می‌رسد، پذیرش دارد نسبت به حقوق، نسبت به ارزش، نسبت به توصیف. ولی مدلس، مدل معقول هست، نه مدل منقول. پیروزی آنهم در «اگر و آنگاه» پیش گوئی، هدایت و کنترل، یا شکستش، (پیش گوئی) شکست یا پیروزی یک فلسفه معقول برای جریان هست. یعنی تلاش بشر گاهی برای اجتهاد با حجیت هست، گاهی برای جریان است. خوب پس معلوم شد علم اقتصاد اسلامی هم که می‌گوئیم، نسبتش به اسلام بازگشت به جهت فقط می‌کند. بله وقتی جهت مدل، یعنی جهتی که که می‌تواند پیش گوئی، یعنی سه خصلت داشته باشد، این سه خصلت هم خصلت خود حرکت در جهت هست. پیش گوئی، هدایت، کنترل، این معنایش چیزی نیست جز یک چیز واحد، حرکت در جهت. خلاصه مدل هم همین حرکت درش هست. همه، از کل خانه ها، ابزار هدایت هست، هدایت نسبت به چه چیزی؟ جهت تغییر. پس بنابراین یک بار آنها را می‌آوریم تبدیل می‌کنیم به یک اینکه چه جهتی را می‌خواهیم برای تحقق عینی. بعد آن جهت را از وحدتش دوباره به کثرت می‌رسانیم برای دوم. حالا که برای بار دوم به کثرت رساندیم، یک مانعی درست می‌کنیم، یک معادله ای بدست می‌آوریم. معادله که بدست آمد، دیگر دین ابزار نیست، چرا؟ چون آنچیزی که بخواهد ابزار بکند حقوق را، خودش در مرتبه سابق جهتش را از دین گرفته، یعنی محور جهت گیری دین شده است، دوباره تکرار می‌کنم، محور جهت گیری، یعنی دین محوری، وقتی می‌شود که شما ابتدائاً احکام توصیفی تکلیفی، ارزشی را بتوانید از آن، جهت بدست بیاورید. بعد معادله حرکت در آن جهت را بدست بیاورید. می‌شود معادله جهت دین محور. البته معادله جهت دین محور، که با تلاش عقلی وحسی بدست آمده است، احکام حقوقی را ابزار خودش نمی‌کند، چون خودش هماهنگ با آنها، جهتش هست. بلکه ابزار می‌شود، [اسلام علیکم]، بلکه ابزار می‌شود برای تحقق مقاصد دینی، [اسلام علیکم] پس اساساً علم اقتصاد اسلامی چه چیزی شد؟ شد معادله حرکت در جهت، البته جهتش را باید قبلاً بر

متیقن از دین استوار ساخته باشیم. حالا اگر چنین چیزی درست شد، معادله‌هایی بدست آمد. بعد می‌آید نسخه می‌دهد، یعنی مدل برای اداره اجرایی می‌دهد.

در آنجا یک قوانین کمی دارد، یک قوانین کیفی دارد، در قوانین کمی و کیفی، دوباره صحبتی از مذهب نیست. صحبت اینکه آن جهت را در عینیت برای تغییرات چگونه بکار بگیریم؟ حالا وقتی بکار می‌گیریم، تطبیق حقوقی دیگر پیدا می‌کند، یعنی احکام ارزشی می‌توانند جزء اهداف قرار بگیرند، بنسبتی که متناسب با مرحله تغییر هست. احکام تکلیفی می‌توانند تطبیق پیدا کنند، کیفیتها نسبت به آن، به نسبتی که جریان تغییر پذیراش هست و احکام توصیفی هم همین طوری است. پس بنابراین این ساده اندیشی هست که کسی بگوید، احکام رساله می‌شود، احکام کیفی جامعه. احکام کمی هم تقسیماتی هست که متناسب با نیازهای مسلمین، تنظیم می‌شود. اقتصاد اسلامی هم چیزی نیست جزء آئین نامه اجرائی همین احکام اقتصاد خرد، یا حقوق اقتصادی. نخیر اقتصاد اسلامی یک چیز دیگری هست اصلاً ربطی هم به این حرفها ندارد!

دکتر نجابت: احکام توصیفی اول به وحدت جهت پیدا می‌کند.

ج: اول آن را بدست می‌آورید فقط برای اینکه اصلاً آن را، ببینید خوب دقت کنید، ما آمدیم ۲۰ تا حکم بدست آوردیم تکلیفی، ۱۵ تا ارزشی، ۱۲ تا توصیفی، اینها را باید همه اش را بکنیم یکی، که آن را هم نمی‌شود گفت این را استنباط کردم از شرع البته، از آیه و روایت آوردم، درک عقلانی من، به خلاف اولش که خیلی قرص می‌گرفتیم در حجیت. از تناسب بین اینها، این هست. فقط عقل من جهت را تسلیم اینها شده، جهت حرکت. آن را اساس یک کثرتی قرار داده، مفاهیم رتبه ۲ که این عناوینی که در جداول هست، اینها همه اش ساختگی خود عقل هست. ولی این مفاهیم باید حول آب جهت استنباط شده ساخته بشود. تولید بشود، که اگر آن ارزشها را عوض کنید، جهت دیگری بدست می‌آید، که طبیعتاً مفاهیم آب بگونه دیگری در می‌آید اینجا. عقل در اینجا تسلیم هست، تسلیم بودن و متعبد بودن به جهت یا تناسب نسبتی که بین اینها می‌فهمد. بین چه چیزی؟ بین این دستورات توصیفی، ارزشی، تکلیفی، اینجا حکومت دارد دین بر فهم. اگر گفته بود حرص خوب هست، نگفته بود زهد خوب هست. عقل تناسبش را با احکام جور دیگری می‌فهمید. حالا که گفته حرص بد هست، زهد خوب هست، تناسبش با احکام یک جور دیگر می‌فهمد.

س: فرمودید که این وحدت جهت معادله این چیزی را که می‌فهمیم ما اول این وحدت جهت را بفهمیم که یک امر معقول هست نه منقول، این تمام بشود. اسلامیتش به چیزی هست؟ می‌توانم خود این را نسبت بدهم به شرع؟ نه اینکه

استنباط شما از احکام شرعی هست، یعنی تنقیح مناط هست، کشف علت هست. علت عمل خودتان هم هست. نه علت دستور شارع. کشف مناط عمل خود، نه کشف مناط فرمان شارع نهایت عمل ما در عالی ترین سطحش که سطح مدل شناسایی هست، تسلیم هست که استنباط کند، نسبت بین ارزش، نسبت بین مطلوب شارع که نامش ارزش هست و دستور شارع و توصیف شارع. تعبد حکومت دارد در تعیین جهت، نه تعیین موضوع. تعیین موضوع عقلی هست. [اسلام علیکم] و این امر بسیار بسیار مهمی هست.

پس از اینکه این را متوجه شدیم، آنوقت بعدش ما یک مدل درست کردیم، مدل تحقق جهت، یعنی تحقق کاری که خودمان می‌خواهیم. خیلی خوب حالا مدل تحقق کار خودمان را هم بسلامتی انجام دادیم، درست کردیم. حالا می‌گوئیم این مدل دین را ابزار نمی‌کند. می‌گویند چرا؟ می‌گویم اتفاقاً اولاً شما بدانید که ما تا کمی و کیفی و اجراء هم که برسیم، اسمی از احکام دین نمی‌آوردیم، می‌گوئیم این کیفیت لازم هست این قانون از نظر کیفی باید و نباید اجتماعی، این ۵ تومان، ۱۰ تومان، ۱۰۰ تومان هم باید داشته باشد. می‌گوئیم در تطبیق توسعه می‌دهد، عمل به تکلیف را، اقامه را می‌گویند چرا؟ می‌گویم برای اینکه این معادله حرکت در جهتی هست که شارع امر به آن کرده است، تلاش برای اقامه هست. اینکه خوب این فرقی را که دارد [فلان، فلان مطلب است]

اقامه در خودش بنفسه دو تا معنا باید بشود و باید خوب دقت کنید، اقامه به معنای ساده اش، عملی هست که در دادگستری و حقوق خرد انجام می‌گیرد، حقوق خرد، چه حقوق عمومی باشد، بگویند انفال را می‌گیرد، نمی‌گذارد کسی تجاوز به انفال بکند مال عموم هست، رد می‌کند به اداره مخصوص کار عموم، چه بگویند بین متخصصین حل دوا می‌کند، آنچه را که اقامه را در معنی خرد می‌گویند، که احکامی که از دین شناخته می‌شود بصورت دستورات کلی التزامی، اینها رادر مرحله حق و باطل که بین افراد هست و منازعه می‌شود، پیاده کنید، این اقامه در مرحله نازل و ساده کار چه کسی هست قضات دستگاه اسلام. جزو کار ولی نیست. چرا لقب اقامه را به آن می‌دهید؟ لقب اقامه را برای این به آن می‌دهیم که قانونیت، مشروعیت اجتماعی، بازگشت می‌کند به چیزی؟ به اینکه تخلف چیست، جلوی تخلف را چه کسی می‌گیرد؟ قاضی به پا داشته می‌شود قانون منع ربا، اگرچه کار کنند؟ اگر قضاوت هرکه ربا داد جلویش را بگیرند، خیلی خوب حالا این بصورت خیلی خرد.

ولی اقامه یک معنای دومی دارد خیلی بالاتر از این هست، شما می‌گوئید توسعه، توسعه اسلامی هست، می‌گویم یعنی چه؟ یعنی می‌گوید، دغدغه‌ها، حساسیت‌ها به حضورتان که برای عموم، برای افراد، برای نظام، همه رفته به طرف

اینکه اخلاق الهی بشود، می‌گویم حساسیت‌ها، نظامش، فهمش، انضباط عملی‌اش همه رفته است به طرف آن. بستر سازه‌های اجتماعی کلش رفته است طرف آن. آنوقت آن را از راه خرد کسی معاینه نمی‌کند. آن ابزار معاینه‌اش یک چیز دیگر هست. اگر توانستید جهت که مطلوب شارع بوده، به معادله شدن برسانید، بعد آن جهت را توانستید، وحدت و کثرت تغییرات را در آن طرف ببرید، کلیه ساختارهایی که ساخته می‌شود در جامعه، در به جریان انداختن آن جهت می‌شود. یعنی شدن جامعه، شدن الهی می‌شود، البته در آن فضا معادلات خرد حقوقی، اسلامی خواهد شد. مفهوم سود و ارزش، مفهوم انگیزش، مفهوم اینها عوض می‌شود، خود نظام پولی تان و تنوع پولهایتان، حالا یک چیزهایی من در این قضیه بذهنم می‌رسد.

خرج روضه خوانی شد، قابل مصرف نشد برای خرج خانه کردن، اگر شما ۲۷ نوع پول داشته باشید حالا ۲۷ نوع نه ۹ تا ۹ تا نه سه تا نوع، الان هم دارید، الان انواع پولی دارید، الان می‌گوئید پول مثلاً می‌گویم ۲۰ تومانی، ۵۰ تومانی ۱۰۰ تومانی، ۵۰۰ تومانی، ۱۰۰۰ تومانی، الان پنج نوع پول شد، ولی همه‌اش پولهای مادی است بی‌استثنا، می‌توان خرج الهی هم بکند، اگر گفتید که نه ما توی مثلاً عرض می‌کنم توی اوقاف که کار می‌کنیم، توی هیئت که کار می‌کنیم به حضورتان که عرض کنم که اگر کار خیلی خوب کردیم، در درست کردن این مداد، در درست کردن این پاک‌کن، در درست کردن این ساعت، اگر خوب کار کردیم، تا یک سقفش پول مصرف شخصی اضافه و کم می‌شود بالای فقر، زیر غناء، بیشتر اضافه نمی‌شود برای هیچ کس، ولی امتیاز می‌دهند، پول دوم می‌دهند پول رسیدگی به بیمار می‌دهند فرم کوپن خاصی که می‌توانید خودتان به بیماری خرج کنید، می‌توانید بریزید در صندوقی، خرج بیمار بشود، مشارکت دارید شما، دولت هم نمی‌گیرد از طرف شما این کارها را بکند، مثل کشورهای سوسیالیستی، شما می‌فهمی کارهایی را که می‌کنید، توانستید مثلاً عرض می‌کنم ۵ هزار تومان پول بیمار بدست بیاوری، درمان، ۱۲ هزار تومان پول زیارت بدست آوردی خود می‌توانی بروی زیارت، کس دیگر را هم می‌توانی بفرستی به زیارت، در صندوق می‌توانی بگذاری که بفرستند زیارت کسانی را که نمی‌توانند بروند زیارت. پول روضه خوانی دادی، یعنی یک پولهایی را که انگیزش‌هایش، از نوع انگیزش اقتدار شخصی برای مصرف شخصی نیست، شیب دارد یک چیزهایی از آن می‌رسد... - بنده خدا حذف شده بود - خوب حالا شما ممکن هست انواع مختلف پول داشته باشید که نوع پولهای مختلف درست کردن، نوع انتشارش، نوع کارش، نوع رسیدگی، چرخشش، همه‌اش فرق دارد یک نظام پولی دیگری را ذکر می‌کنید. می‌گویند این پول زمان معصومین نبوده؟ می‌گوئیم مگر بنا هست مسائلی که در توسعه است، شما در به اصطلاح در مرحله

قبلش پیدایش بکنید، یک چیزهایی در زمان معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بوده، مثل اینکه کسی کسی را ببرد زیارت یا روضه خوانی بگیرد یا رسیدگی بکند به یک بیماری. اجتماعی شدن، نظام یافتنش، دغدغه شدنش، توسعه یافتنش، اینها هر کدامش حرف دیگری هست. حالا در خدمتتان هستیم.

حجت الاسلام پیروزمند: نسبت به سوال اصلی که فرمودید که ما با توجه به بحث قبل از این می‌خواهیم آغاز بکنیم

تقریباً جواب روشن شد که ما از بحث مکتب باید شروع کنیم منتهی پیشنهاد حضرت عالی این بود که

ج: حالا سومین قسمت را من فقط نگفتم، یک بحث هم بحث اجراء هست. که ما بگوئیم که یک متیقنی را از مکتب اجمالا تمام بکنیم، نیاوریم در کل سه جدول با توضیح زیاد، یک متیقنی را هم بناء بگذاریم از مدل درست کنیم با وصف، یعنی گرایش، بینش، دانش، این ۹ تا خانه این طرف، این طرفش هم مثلاً ۹ تا، گرایش اقتصادی، بینش اقتصادی، دانش اقتصادی دیگر داخلش نمی‌رویم. این طرف هم تأثیر اخلاق در تکنولوژی اقتصادی در مثلاً افکار در تکنولوژی اقتصادی و همین جور تا آخر. یعنی تمام سطوح داخلی را نیاوریم. بقدر متیقن‌ها اکتفا بکنیم همین جور که در مکتب کردیم به قدر متیقن، اینها را بارم‌بندی بکنیم طبیعی هست دیگر مثلاً عرض می‌کنم اگر ۱، ۲، ۴ بگیریم این را توی همان نسبت بیائیم به اصطلاح تنظیم بکنیم. بعد بیائیم سراغ مدل اجرائی، مفروض معادله شدن هم بر همین عددها بکنیم.

س: یعنی معادله سازی برای این نیامده است.

ج: یعنی معادله را اصولاً نسبت تعادلی که بصورت اجمالی در کلان ترین موضوعات مدلمان، نسبت به جهت تبدیل، مفروض هست. دوباره تکرار می‌کنم. یعنی نسبت تعادلی که در کلان ترین موضوعات اقتصادی مان، موضوعات مدلی مان که پسوند اقتصادی پیدا کرده و تعریف باید بشود، برای کنترل تغییر مفروض است نه موجود، محاسبه شد، مفروض هست، این را بیائیم تنظیم کنیم. پس دوتا قسمت را به قدر متیقن گذرانیدیم، یعنی به حداقل، اولیش به قدر متیقن، دومیش به حداقل، البته در دومی من باز عرض کنم باید کشف جهت بکنیم سرجای خودش هست. کثرتش را به اندازه ۹ تا ۹ تا، یعنی ۲ تا ۹ تایی، ۲ تا هم ۳ تایی، حدود بفرمائید ۱۸ تا موضوع، اینجا هم به عبارت ۶ تا موضوع، این ۴ تا موضوع، اول و آخر هم دارد که می‌شود به حضور مبارکتان که عرض کنم که ۲۶ تا موضوع، ۲۶ تا موضوع. موضوع اولی را هم داشتید درباره ارزش، تکلیف، حدود ۳۰ تا می‌شود کلاً، به ۳۰ موضوع ختم می‌کنیم. کلی ترین یا اجمالی ترین سطح مدل معقول مان هست، از تعاریف پایه‌مان. بعد بیائیم سراغ تنظیم کردن یک مدل اجرائی براساس

مدل مفروض، معادله مفروض، یعنی تنظیم معادله فرضی بکنیم که البته معادله فرضی مان در اینجا، خیلی چیزهایش روشن هست برای مان. نسبت های کمی اش برای مان روشن هست. تعریف های کیفی اش روشن هست، احکام به اصطلاح پایه یا دینی اش که جهت گیرش کجا هست، روشن هست، حالا بیائیم سراغ مدل سازی برای اجرا.

در اینجا هم طبیعتاً مدل کلان را بیاوریم. کلان برای برنامه ریزی دولت، در اینجا که می آئیم ما یک دسته اطلاعات داریم، یک مقایسه داریم، یک مدل سازی داریم. بیائیم پردازیم به درست کردن مدل اجرائی. پس یک برنامه درست کردیم برای اینکه اگر در کوتاه ترین مسیر بخواهیم بیائیم برای کنترل معادله اقتصاد اسلامی، چگونه هست؟ قبلاً توی مقدمه گفتیم که از دو راه آدم می تواند کنترل کند، یکی از راه اینکه یک معادله را مطالعه وضعیت که می کند، پیشینه اش را به اختصار بگذارند. آزمونش نسبت به پیش گوئی و هدایت و کنترل، اصل کار قرار بدهد. یکی اینکه نه اطلاعات گذشته را وارد بکند، ببیند آیا مدل مرتباً قدرت ترجمه ایی که دارد که اینجوری می شود مال ۵ سال اول انقلاب را بدهیم به مدل، مال سال اول یا پنج سال اول را بدهیم، ببینیم آیا معنایی که می دهد برای ۵ سال دوم، اینجوری می شود، شده هست؟ نسبت تقریب این بیشتر بوده یا مدل مال خود سازمان و برنامه. بعد اطلاعات دوره دوم که می دهیم، ببینیم باز می تواند یعنی پیش گوئی هایش درست بوده، نسبت تقریبش دارد یا نه؟ این کوتاهترین راه کنترل روش تحقیق در اقتصاد هست. که طبیعتاً نسبت تقریبی را که می شود از آن انتظار داشت، بدلیل کوتاهترین بودن، باید کمترین باشد، یعنی اگر مثلاً توانست حدود ۳۰٪ را همیشه پیش گوئی هایش درست در بیاید. باید این را به خودمان اجازه بدهیم که بگوئیم اگر تشریحش را از ۹ تا می آوریم. به ۲۷، می توانست نسبت تقریبش از ۳۰ برسد به ۴۵. اگر می آوریم توی ۸۱ می آمد، مثلاً در ۶۰ احتمالاً. چون ما وقتی می خواهیم اطلاعات را جا بدهیم، تعریف های مان می خواهد بیاید یک چیزهایی را بگوید جزء این هست و یک چیزهایی را بگوید جزء این نیست. خوب تعریفها که مشخص نشده خیلی، چون مشخص نشده، خودمان نمی توانیم درست جا بدهیم این دسته بندی جدید را. این تمام شد.

س: بحث کانه کلیات برنامه کار اجمالش مشخص شد، اصلش هم ما پایه بحث را هم همان ارکانی که

ج: آزمون عینی

س: ارکانی که قبلاً در طرح قبلی تنظیم کرده بودیم، پذیرفتیم که همان از مکتب به اجراء، از این مسیر پیروی بکنیم طبیعتاً همین را تلقی به قبول می کنیم و خود اینکه این سیر بخواهد تبیین بیشتری پیدا بشود، فکر می کنم دیگر لازم

نیست به چنین چیزی. اما روی همان گام اول از بحث در واقع عملاً وارد متن بحث بشویم. در قسمت اول ما طبیعتاً باید برویم سراغ مکتب و اینکه از معارف موجود، این مسیری را گفتید چه جوری می‌توانیم انجام بدهیم. نسبت به مکتب فرمودید که ما از معارف موجود بیائیم یک جهت گیری کلی را بنحو معقول اختیار کنیم و این را تکثیر کنیم و تکثیر آن را مبداء یک تعاریفی قرار بدهیم و مبداء در واقع معادلات علمی که می‌خواهیم بعداً در علم اقتصاد معرفی کنیم، قرار بدهیم، اینجا باز محل دقت هست که آیا ما شیوه استفاده مان از مکتب همین گونه هست که فرمودید من بعد باشد یا می‌تواند بگونه دیگری باشد از چند جهت این شیوه مورد سوال هست که نحوه استفاده ما را از مکتب منحصر کرد به اینکه ما از معارف موجود بیائیم، جهت استنباط کنیم. آن هم استنباط شرعی، بلکه استنباط عقلی که نمی‌خواهیم نسبتش بدهیم به شارع خوب این به نظر می‌آید که اولاً ما هم با شاید بتوان گفت فلسفه ابلاغ این معارف جور در نمی‌آید، هم با مدلی که قبلاً خودمان ارائه کردیم جور در نمی‌آید. فلسفه ابلاغ منظور من اینکه عملاً با این بیانی که فرمودید اگر به این شیوه عمل بکنیم یعنی خود آن توصیف‌ها، تکلیف‌ها و ارزشها

س: معقول هست

س: نه خود آن توصیف‌ها و تکلیف‌ها و ارزش‌های که از شرع بدست ما رسیده یا می‌تواند برسد خود اینها مستقیماً در اینکه معادلات چه بشود و نظام آن چه بشود دخالت ندارد و این در واقع اگر ندارد پس گفتنش برای چه بود؟ یعنی می‌شد همین جهتی که ما داریم به صورت معقول استنباطش می‌کنیم خیلی راحت و مطمئن تر بصورت منقول به ما بگویند ما دیگر مابقی خط را خودمان می‌رفتیم دیگر، اینکه آمدند متکثرش کردند و ابواب مختلف معارفی را گفتند، معلوم هست که مورد احتیاج ما هست.

ج: خوب سوال مهم همین جاست که

س: این یک، از جهت دیگر مدلی که ما قبلاً هم ارائه کردیم باز خلاف این را می‌گوید یعنی ما گفتیم که مکتب، علم، اجراء، هر کدامش توصیف، تکلیف، ارزش پیدا می‌کند، که آنوقت ارتباط خاصی هم بین توصیف، تکلیف، ارزش در مکتب با علم برقرار کردیم.

ج: درست هست قطعاً

س: یعنی گفتیم آن توصیفی که مکتب می‌آید معارف کیفی هست آن توصیفی که در علم هست کمی‌شدن همان چیزی هست که از مکتب آمده، بنابراین ما به مجموعه توصیف، تکلیف ارزشی که توی مکتب هست احتیاج داریم برای اینکه علم را بتوانیم بر پایه فلسفه الهی،

ج: حالا من یک سوال از شما بکنم، بگویم مدلتان که توصیف، تکلیف، ارزشی که از مکتب می‌آورد، توصیف، تکلیف، ارزش در سطح توسعه هست یا نه؟ این یک ۲ سه سطح شما داشتید خرد داشتید، کلان داشتید.
س: هر سه آن بوده

ج: حالا خرد داشتید، کلان داشتید، توسعه داشتید، اولین سطحی را که اگر بخواهید به حداقل اکتفا کنید بهتر هست بروید سطح خرد یا بهتر هست بروید سطح کلان یا سطح توسعه؟
س: توسعه طبیعتاً

ج: خیلی خوب اگر بهتر هست بروید سطح توسعه آیا دارید احکام توسعه را بحضورتان که عرض کنم که توسعه اسلامی چه توصیف آن چه ارزش آن و چه تکلیفش را یا ندارید؟ این اولین سوال، یعنی یک شاخصه بدهید برای تفکیک کردن احکام خرد، کلان و توسعه که دادید هم احياناً. ببینید. اصلاً احکام توسعه، یعنی احکام حکومت در پیدایش مثلاً تغییر ساختارها در اقتصاد، این را اصول دارید یا می‌خواهید از احکام خرد اقتصادی، استنباط توسعه بکنید؟ آنچه را که دارید، کلانش هم حتی نیست.
س: این دو تا مطلب هست.

ج: پس بنابراین ما متیقن به الفعل مان نه بالقوه مان، اگر ما یک اقتصاد اسلامی داشتیم در مکتب که سه دسته از احکام را داشت، خرد را داشت توسعه و کلان هم داشت، طبیعتاً همین جور که می‌گوئید لزوم به استنباط به اصطلاح چیز نبود، لزوم به تبدیل کردنش به معادله بود.

س: پس معلوم شد که این بعنوان یک رویه و قاعده اولیه نیست؟

ج: پس بنابراین شما در سریعترین زمانی که بخواهید بروید برای کنترل مدل در کارآمدیش نسبت به دین با همین که هست. قاعده اولیه آرمانی نیست. قاعده اولیه تحقیقی هست. ما هستیم و این فرهنگی که هست، این را یک وقتی هست - که ما نکته تحقیقی که دیروز عرض می‌کردم - یک وقت هستی که ما می‌گوئید وقتی انشاء تعالی علم اصول استنباط احکام حکومتی می‌آید، فقه حکومتی می‌آید، کلام حکومتی می‌آید، چنین می‌شود، دنیا گل و بلبل می‌شود و بعدش

هم علومش هم می‌شود اسلامی و اجرایش هم می‌شود اسلامی، یک می‌گوئیم همین الان، این علماء هستند و این علمی را که دارند، این علم را اگر بخواهیم بگوئیم، این نمی‌تواند برای اقتصاد اسلامی هیچ نفعی ندارد، این خیلی بد هست!! معنایش این است که من یک مرتبه بخواهم از آسمان بیاورم یک ۱۰ هزار تا مجتهدی که یک جور دیگر، بعد مقلدهایش را هم باید از آسمان بیاورم، مکافات اینکه فقط شماخیلا نکنید مجتهدهایش را باید از آسمان بیاورم. نه همین‌های که هستند، همین علمشان باید کارآمدی داشته باشد، همین تقلیدی که می‌کنند باید کارآمدی داشته باشد.

س: پس ما اولین قدمی که لازم داریم اینکه معارف موجود اقتصادی که از

ج: در حداقل یک دسته بندی بکنیم، این را حداقلش اینکه به اصطلاح بگوئید شما ما کتاب رساله را می‌گذاریم جلویمان یک باب، دو باب، چند باب این عبادی هست، این میزانش اقتصادی هست، این اجتماعی هست، این عبادی هایش را یک اجمال خیلی اجمالی در دسته بندی باز کلی تر، آیا عبادی ها هیچ ربطی به اقتصاد دارند یا نه؟ این یک سوال هست. نسبت عبادی ها به اقتصاد چه چیزی هست؟ فوری نگوئید این عبادی هست کاری نداریم ولش کن، ممکن وقف عبادی باشد، مثلاً عرض می‌کنم یک دسته از امور عبادی باشد ولیکن به نظر بیاید چیزی نیست ولیکن خیلی چیز مهمی باشد در اقتصاد. خوب من ببینم اولاً کدام‌هایشان مستقیم، کدام‌هایش غیر مستقیم می‌تواند به اقتصاد ارتباط داشته باشد، خوب بنا تعریفی هست که از اقتصاد می‌فرمائید. موضوعاً اقتصاد چیست؟ که ارتباط دارد یا ندارد؟ خوب اینکه در آمیخته نشود درهم در هر چیزی، ملاحظه می‌فرمایید چه عرض می‌کنم، و معلوم باشد اینجا که ما می‌گوئیم این منسوب به دین هست آیا موضوعش را داریم جوری تعریف می‌کنیم که چیزی را داخل می‌کنیم یا چیزی را خارج می‌کنیم یا نه؟ حدود تعریف موضوعی مان، یعنی تعریف اعتباری مان چه جوری هست؟ اینها را انشاء تعالی توی جلسه آینده باید بررسی کنیم. بنظر می‌آید توی جمع بندی کلی اینکه چشم انداز نحوه کار موضوع اصلی بحث قرار گرفت. وصلى الله على محمد و آله

س: حالا ما عملاً بحث مکتب را، یعنی در واقع گردآوری و تتبع به نسبت به این را چه جوری می‌فرمایند فقط اکتفا کنیم به رساله؟ منابع دیگری که باید ملاحظه شود چه چیزی هست؟

ج: نه نه باید حتماً یک کتاب رساله تقریباً حداقلش، یک رساله که متلقی به قبول باشد اگر نگوئیم یک مجموعه رساله مثل مثلاً تحریر الوسیله، احياناً اگر وقت داشتیم عروه الوثقی. ولی برای اجمالش من بنظر خودم می‌آید تحریر الوسیله امام کافی باشد، یک کتاب رساله می‌خواهیم یک کتاب حتماً اخلاق می‌خواهیم، که جامعیت داشته باشد، یک کتاب

هم معارف می‌خواهیم که جامعیت داشته باشد، هر چند ما فقط به فهرست‌هایشان برخورد کنیم، دیگر مرتباً قدر متیقن‌ها را پائین می‌آورم. هر چند ما فقط به فهرست‌ها مراجعه کنیم، خوب حالا اگر این کار را انجام دادیم آنوقت من می‌خواهم عرض کنم کارهای اورژانسی را که گاهی بذهن می‌آید اگر بنشینم به اصطلاح زود یک چیزی درست کنیم فوراً بدهیم به مثلاً یک جایی، مثلاً یک کمکی کردیم به اسلام، نه این زودترین آن بنظر ما این هست که تازه این زودترین را هم که می‌گوئیم، وقت خیلی می‌برد، نه اینکه خیال کنید وقت کم می‌برد، این زودترین را که دادیم عرض می‌کنیم حضور مبارکتان این یک کار بررسی مکتبی می‌برد که باید ارزیابی بشود که چقدر هست، بعدش آن کار ۳۰ تا مفهوم سازی درست می‌کند، بعدش تطبیق به مدل اجرائی می‌خواهد. این همین حدودگمان نمی‌کنم کمتر از دو سال جواب بدهد.

«و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین»

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۲

۷۸/۴/۲۵

کد بایگانی: ۳۵۸۹ - ۰۴۱۲

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم: خوب حالا اگر بخواهیم بگوئیم ما سه تا قسمت داریم که به عنوان، در سه سطح توسعه، کلان، خرد، اول سرفصلهای اولیه مان، «مکتب، علم، اجراء»، بعدش سرفصلهای «توسعه، کلان، خرد»، بعدش هم سرفصلهای پائین تر که می شود، «توصیف، تکلیف، ارزش»، حالا سوال اینکه، توصیف از چه چیزی؟ تکلیف نسبت به چه چیزی؟ ارزش نسبت به چه چیزی؟ حالا توصیف را ما درباره حکم خرد همان چیزی که فعلاً به اصطلاح بیشتر از همه چیز می توانیم درباره اش صحبت کنیم و هست، دیگر اینجوری نیست که دیگر احکام خرد هم نباشد. این احکام توصیفی مان در سطح خرد، وصف آیا می کند انسان را؟ این یک سوال هست؟ آیا می توانیم بگوئیم در اقتصاد انسان را تعریف می کند یا ذمّ می کند؟ آیا وصف می کند امکانات عینی را؟ یعنی به عبارت دیگر بخواهیم بگوئیم انسان و جهان، می توانیم بگوئیم مثلاً (سلام علیکم) اشیاء را وصف می کند، و همچنین ارتباط را می توانیم بگوئیم وصف می کند؟ اینها یعنی چه، این سه تا صحبت؟ اصلاً اینها قابل آمدن و موضوع قرار گرفتن برای توصیف، تکلیف و ارزش هست یا نه؟ حتماً انسان را با یک صفتهای اقتصادی ذکر می کند و ذمّ می کند، می گوید انسان بخیل بد هست، انسان حریص نسبت به دنیا بد هست، انسان را واجد اوصاف اقتصادی تعریف می کند، و به مدح و ذم آن می پردازد. هرچند اینها را باید در کجا بگوئیم؟ درباره ارزش، ولی انسان دارای یک اوصافی هست که آن اوصاف، اوصاف اقتصادی هست و ذمّ می شود، ضد ارزش یا دارای ارزش، مثل جواد، کریم، مؤثر است ایثار می کند. اینها اوصاف خرد هست. پس خود انسان می تواند موصوف به اوصاف اقتصادی بشود بنفسه. در نظام شما انسان وصف پذیر هست تا در ارزش تان می توانید به اوصاف خوب یا بدش توصیف کنید. وصف پذیر هست یعنی چه؟ حالا می خواهیم وصف ارزشی نیاریم برایش؟ انسان دارای سعی هست، قدرت سعی دارد، تلاش دارد، کار می تواند بکند، فعالیت می تواند بکند. انسان دارای قدرت اختیار هست، پس انسان دارای وصف است از این جهت، ارزشی می شود. انسان دارای قدرت

اختیار است، قدرت اراده هست، این وصف می‌شود، یعنی به عبارت دیگر شکل پذیری خودش بدست خودش هست بالنسبه. انسان دارای فعل هست، تلاش هست، هر سه تای اینها می‌توانند نسبت به موضوع های اقتصادی ضرب بشوند، کما اینکه در موضوع های فرهنگی هم می‌توانند باشند، در موضوعات سیاسی هم می‌توانند باشد، خب دارای قدرت اختیار است قدرت اراده است وصف یعنی تعریف‌مان از انسان، به عنوان یک موجود طبیعی که دارای قدرت اختیار هست، انسان شناسی ما را در مکتب معرفی می‌کند.

خوب اینها چه خاصیتی دارد برای اقتصاد؟ خوب حالا توی اقتصاد مقایسه ای باشد، حیات‌شناسی اگر تابع رفتار فیزیک باشد مطلقاً، طبیعی هست که سرنوشتش در اقتصاد شدیداً تغییر می‌کند، یعنی ربط علوم پایه به اقتصاد دقیقاً همین جاست. - خوب عنایت کنید این نکته ایی را که من عرض می‌کنم روی آن دقت بکنید - ببینید، می‌گوید تغذیه یا سوء دارد یا خوب دارد یا مثلاً اگر بگوئیم مردود، مقبول و مطلوب یا مثلاً مرغوب سه سطح، عالی، قابل قبول و غیر قابل قبول. بعد می‌گوید یعنی چه اینکه این سه تا را چیز کردید؟ می‌گوید که این ترکیبهایی که بخواهد بشود برای صحت این؟ یا بیماریش، و بعد بیماری چه کار می‌کنند در این معالجه اش، دکتر چه کار می‌کند؟ طبّ می‌آید تا وضعیت ترکیب های ملکولی، اصلاً می‌گوید این آدم چقدر بدنش آهن دارد، چقدر آب دارد، چقدر چی دارد، چقدر چی دارد، بعد می‌گوید کم و زیاد شدن اینها باعث بیماری های می‌شود، معالجه هم همانجوری می‌کند. حالا عنایت بفرمائید، انگیزش، یعنی میل یا نفرت یا افسردگی را یک مقدارش، یعنی در طب که در مجموعه شان روی هم که حساب بکنید کلش را، بر می‌گردانند به آثارهای محیطی، یعنی حساسیت خاصی که این موجود براساس تکامل پیدا کرد، و وضعیت درونی ترکیباتش. البته انسان را برایش هم اطلاعات قائل هستند، هم محیط قائل هستند، و هم تحریکاتی که بوسیله به حضورتان که عرض کنم که غدد در آن و عوامل درونیش، لذا دکتر روانشناس هم حرف می‌زند، هم نسخه و دارو می‌دهد. اصلاً می‌گوید این دارو را به این بدهید مثلاً این می‌خندد دیگر، حالت خنده پیدا می‌کند، یا حالت بُكاء پیدا می‌کند یا حالت مثلاً اینجوری افسرده می‌شود یا اینجوری ضد افسرده می‌شود، شاد می‌شود. مثل اینکه شما می‌گوئید عرق را بدهند به کسی مست می‌شود. برایت این مطلب آثار وضعی به اصطلاح آقایان دارد، می‌گویند آثار تکلیفی داریم آثار وضعی داریم، عرق خوردن، اگر آدم متدین هم بخورد عرق، مست می‌شود، کافر هم بخورد مست می‌شود. می‌گویند این فرق ندارد. خوب حالا بر گردیم.

قدرت اختیار چه اثری دارد یا اثری ندارد در دستگاہی؟ اگر بخواهیم مقایسه کنیم در انسان شناسی مادی، تحریک آدم تابع مجموعه عوامل مادی درونی، عوامل مادی بیرونی و عوامل مادی ارتباطی. هیچ کدامش راهم از مادی بود بودن نمی‌اندازد. ولی شما یک چیز دیگری قائل می‌شوید می‌گوئید این قدرت اختیار دارد، فعل و تلاش دارد، وصف ارزشی دارد، وصف ارزشی تان، یعنی وصف متناسب با جریان کمال یا - جریان چه چیزی؟ - نقض، پس از اول خط کش می‌کشید می‌گوئید، می‌تواند شرح صدر الکفر باشد یا شرح صدر اسلام باشد، بوسیله اختیارش و فعل و تلاش خودش، یکی از دو صفت ارزشی در او پیدا می‌شود.

حالا آیا توصیف، تکلیف ارزش، سوال است می‌توانند نسبت به خودشان هم ضرب بشوند؟ یعنی ما یک محور دیگر را اضافه می‌کنیم بعد ضرب می‌کنیم می‌گوییم فعل، موضوعاً، موضوعه فعل، اثرش، برای ترجمه کردن چه چیزی؟ ضرب شدن توصیف، تکلیف ارزش در خودش. خیلی خوب اگر بناء باشد توصیف، ارزش در خودش ضرب بشود، می‌شود توصیف توصیف (سلام علیکم) توصیف تکلیف و توصیف ارزش. خوب معنای توصیف اول با معنای توصیف دوم طبیعتاً فرق دارد.

حجه الاسلام پیروزمند: چرا رفتیم سراغ این بحث؟

ج: برای تقسیمات داخلی توصیف، تکلیف و ارزش را با انسان، اشیاء ارتباط که بخواهیم ضرب کنیم، ببینیم انسان آیا موضوع توصیف که قرار می‌گیرد چه جوری هست؟ برای چه چیزی کلاً دنبال این سوال هستیم؟ برای اینکه برویم دنبال چه سوالاتی توصیفی باشیم، چه سوالات تکلیفی، چه سوالات ارزشی،

س: اگر ضرب هم نکنیم الان توصیف انسان، توصیف اشیاء، توصیف ارتباط

ج: بصورت خیلی کلی می‌توانیم انجام بدهیم، که بعد باید ریزش بکنیم. توصیف انسان توانست انسان، پذیرش داشته باشد، فرم پذیر باشد، قدرت اختیار داشته باشد، وصف پیدا کند وصف ارزشی خوب یابد، یعنی پذیرش فرم گیری داشته باشد، قدرت داشته باشد در اینکه به یکی از دو طریق برود، و قدرت فعل هم داشته باشد. تلاش گر هست. از نظر اقتصادی به اصطلاح انسان به فعل هم تعریف می‌تواند بشود. خوب به همین دلیل هم ما باید بعدش بتوانیم بگوئیم که مثلاً یک فعلی خوب هست، یک فعلی بد هست، تا بحث تکلیف بشود. یک وصف ارزشی بد هست، یک وصف ارزشی خوب هست، یعنی یک وصف خوب هست، یک وصف بد هست، و یک اختیار خوب هست، یک اختیار بد هست. پس

اختیار وصف پذیری قدرت و فعال بودن، فاعل بودن، این اوصاف زیربنائی به حضورتان که عرض کنم اقتصادی ما می‌تواند باشد.

س: برای انسان شناسی

ج: در انسان شناسی، شئی را چه کار می‌کنید؟ شئی حتماً به یک نسبت، مفعول فعل انسان هست. مفعول فعل انسان هست یعنی چه؟ یعنی می‌تواند وسیله بشود برای آدم، نسبت به دست یابی به اوصاف مطلوبش، اشیاء آیا می‌توانند به تبع انسان وسیله گسترش اختیار بشوند، وسیله گسترش اوصاف آدم بشوند، وسیله گسترش فعل آدم بشوند؟ یعنی فرم اوصاف انسانی را پیدا کنند یا نه؟ و همچنین آیا می‌توانیم بگوئیم، ارتباط هم نیز اوصاف آدم را می‌تواند پیدا بکند؟ بنا به نظر ما که متغیر انسان هست و دارای اختیار هست، یعنی قدرت حکومت دارد به نسبت، بر رابطه و بر شئی. آیا باید همچنین چیزی باشد؟ یعنی باید هم ارتباطات، وسیله توسعه یا تضیق اختیار بشود. هم ارتباطات وسیله توسعه یا تضیق اوصاف بشود و هم اشیاء هم، شئی و ارتباط، باید بتواند به تبع انسان آن سه تا مسئله را در قدرت، ارزش و فعل، توسعه و تضیق بدهد. خوب انسان شناسی شما پس یک پله در توصیف انسان را دارای اختیار کرد، یک پله دیگر، جزء آن را در محور متغیر قرار داد. حالا مثلاً می‌گوئیم، وقتی اشیاء را می‌گوئید وصف پذیر هستند. در وصف ساده خردش، می‌گوئید مشروب خوردن با نماز خواندن با هم نمی‌سازد، «ولا تقرب الصلاة وانتم سكارى»، یا شراب خوردن را گناه می‌دانید، ولی در وصف توسعه کار برسید، فقط شراب را نمی‌گوئید. می‌گوئید اصولاً کیفیت های مادی، می‌تواند برای اوصاف حمیده، فعال باشد، یعنی بستر را تضیق یا توسعه بدهد، گسترش بدهد، می‌تواند برای اوصاف الحادی. می‌تواند به طرف این ارزش ببرد یا آن ارزش.

حالا آیا مسئله ارتباطی را که ما می‌گوئیم چه چیزی هست غرض در اقتصاد؟ ما حتماً می‌دانیم در اقتصاد یک انسانی داریم، یک ابزاری داریم، یک، و امکانی داریم. اگر انسان، جهان و ارتباط بگیرد در یک شکلی خیلی بزرگ و اصلی و کلی و در آن جا ارتباط را اعم از ارتباط مشروب به آدم بگیرد یا ارتباط آدم به جهان بگیرد. یعنی چه ابزاری که ما درست می‌کنیم می‌رویم سراغ دنیا، در اشکال مختلفش، چه اثری را که جهان بر ما دارد. نحوه ارتباطی که بین ما و جهان هست. ولی در یک شکلی یک مقدار کمی، جزئی ترش، می‌آئید ابزار را واسطه قرار می‌دهید، بین انسان و امکان. ابزار را که می‌گوئیم از نظر اقتصادی آیا سخت افراز می‌گوئید یعنی تراکتور را می‌گوئید، بیل؟ یا قوانین اقتصادی را می‌گوئید که بین انسانها هست در موضوعات اقتصادی؟ یعنی مالکیت، کدامش به اصطلاح ابزار هست؟ خوب معلوم

می‌شود، خود ابزار هم می‌تواند تقسیماتی داشته باشد و که در یک مرحله اش به معنای صرف اثر، خوانده می‌شود. در یک مرحله‌اش، سخت افزارها هست. در یک مرتبه اش هم، نرم افزارها یا قوانین است؟

س: اولش چه بود؟

ج: اثر هست. صرف اثر، اثر انسان بر جهان و اثر جهان بر انسان. اثر انسان بر جهان طبیعتاً به عبارت دیگر از طریق فعلش هست، فعل انسان بر جهان. اثر جهان هم بر انسان، آثار اشیاء است بر ما. آثار الکل، شرب، دیدن، بوئیدن، ارتباطی را که، تأثیری را که محیط طبیعی بر ما می‌گذارد. به عبارت دیگر بازتاب محرکی که از طرف جهان می‌آید، اعم از اینکه ما را ارضاء کند یا تحریک بکند بیک نیازی. اثری که از جهان می‌آید. یا یک اثری هم از طرف شما می‌رود به طرف جهان که فعل شما هست. این در کلی ترین وضعیت، ارتباط اثر جهان بر انسان، اثر انسان بر جهان هست. خود این مطلب که اثر جهان بر انسان، انسان بر جهان بگیریم، این اگر انسان را بخشی از جهان ماده بگیریم، که در دستگاه مادی طبیعتاً همین طور خواهد بود، دیگر موضوعیت ندارد، اثر انسان بر جهان و اثر جهان بر انسان، مگر اینکه به عنوان بحث و بررسی در چگونگی تغییرات، در - به اصطلاح - یک موضوع نسبی در نظام نسبیت، بخواهد موضوع بحث قرار بگیرد، مثل اثر انسان، مثل اثر آهن بر جهان و اثر جهان بر آهن، آن هم می‌شود و قابل مطالعه هست. این اثر اقتصادی بر انسان هست. بدلیل اینکه شما درباره اقتصاد صحبت می‌کنید انسان موضوع بحثتان قرار می‌گیرد، کما اینکه اگر درباره کیهان، می‌خواستید صحبت کنید، موضوع بررسی کیهان بود، تحت قوانین نسبیت، باید درباره وضعیت تغییرات کیهان بحث می‌کردید.

ولی دقیقاً بر خلاف نظام اقتصادی شما که از اول آدم را دارای قوه اختیار فرض کرد، قوه فعل متناسب با اختیارش و پیدایش وصف متناسب با - به حضورتان که عرض کنم که - بحث فعلش، آن هم در نظام نسبیت هست، شما هم باز نسبیت دارید، نهایت نسبیت شما الهی هست. خوب حالا از اینجا می‌گذریم یک لحظه ایی.

ارتباط را داشتیم عرض می‌کردیم که سه دسته دارد، تأثیر انسان، یعنی فعل انسان بر جهان و اثر به اصطلاح جهان بر انسان، این عامترین شکلش هست. تقسیماتی درونی اش که می‌خورد می‌گوئید که نه رابطه بین انسان فعلش را با ابزار، بعد رابطه جهان هم بر انسان، دیگر نمی‌گوئید، آثار طبیعی جهان، می‌گوئید آثار محصولات. یعنی هم فعل دارای ابزار شد، هم محصول یک محصول طبیعی نیست. که دارد اثر روی شما می‌گذارد. یعنی جهان فزم یافته هست. که ما در این فرم یافتنش هم انسان را مؤثر می‌دانیم، متغیر اصلی می‌دانیم. خوب یک مرتبه بالاتر از ابزارهای سخت افزاری، نرم

افزارهای اجتماعی هست که نرم افزارهای اجتماعی آنها را هم قوانین اقتصادی می‌گوئید، آنوقت آدم را ارگانیزه می‌کنید، یعنی تعریف فعلش را عوض می‌کنید، به فعل اجتماعی. طبیعتاً ابزارش هم، ابزار اجتماعی می‌شود. آنوقت فعل آدم نوع حرکت خاصی در ارتباط با افعال دیگران با ابزارهایی که در ارتباط هستند، یک نوع فعل دیگری پیدا می‌شود برای ارتباط با جهان. طبیعتاً عکس‌العملش هم یک نوع دیگری هست. پس آیا اگر توانستم ارتباط را سه بکنم، صحیح هست محصولات را هم سه دسته بکنم؟ می‌گوئید بله. محصولات هم می‌توانند، انواعشان فرق داشته باشد. یک دسته از محصولات که ابتدائاً و احیاناً نبودند، اثر هم نداشتند، باید تأثیر بگذارد روی افعال آدم. یک عده تأثیر بگذارند مثلاً روی وضعیت. افعال باید سه دسته بشود فرض کنید، افعال روحی، افعال ذهنی، افعال حسی. بگوئیم یک دسته‌اش هم اثر روی اینها می‌گذارند. یک دسته هم باید روی اختیار اثر بگذارند. یک دسته هم وصف پذیر. خوب بنابر این ما داریم سیر می‌کنیم در یک دامنه ایی از اوصاف که خردش که داریم می‌کنیم دامنه اش گسترده دارد می‌شود، شمای خیلی دورش، چشم اندازش بگوئیم خوب هستی وارد اجزایش باید بقدری بشویم که بحث مان ایجاب می‌کند. می‌تواند شرایط محیطی، محصولی داشته باشد که منشأ ترس بشود، خیلی هم از ترسهای طبیعی قدرت ترسناکی اش، یعنی خطرش برای آدم بیشتر باشد. کما اینکه می‌تواند منشأ غرور بشود. غرور یک صفت نفسانی هست، فرضاً جزو اوصاف سیاسی هست. شما دست به اسلحه هسته ایی پیدا می‌کنید، درباره ارتباطات نسبت به انسانهای دیگر، درباره استخدام طبیعت، یک دامنه قدرت جدیدی پیدا می‌کنید، که تأثیر روی وضعیت روحی می‌تواند بگذارد. انگیزش‌ها را می‌تواند، بیم و امید می‌تواند تحریک کند، همانجوری که می‌توانید به نور دسترسی پیدا می‌کنید، محاسبات، حس و محاسبه را شدیداً تغییر می‌دهد.

پس اقتصاد اینجوری هم نیست که دامنه اش محدود بشود به اینکه نیازهای فردی را سطح ساده اش، مثل اکل و شرب و دارو و امثال اینها را علاج کند. نیازهای جمعی را و گروهی را هم می‌تواند حضور پیدا کند درش، یعنی در توصیف جامعه به اوصاف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هم می‌تواند، حضور پیدا بکند. پس این تعریف انسان، اشیاء، ارتباط، هم رنگ، خصوصیت اختیار روبرویش بنویسید به منزله سیاست، فعل را بنویسید بمنزله فرهنگ، وصف را بنویسید بمنزله اقتصاد. س: یکبار دیگر بفرمائید.

ج: البته این را دوگونه می‌شود، یعنی باید درش بحث کرد بجای خودش. فعلاً اجمالاً می‌نویسیم وصف را می‌شود باز و وصف را فرهنگ گرفت، فعل را اثر اقتصادی گرفت. همین جور که در تقسیم اول نوشتیم، قدرت اختیار، وصف پذیری

و فعل و تلاش. شاید هم این دومی اولی باشد بدلیلی، البته اولی را که عرض کردیم با دومی هم به دو تا وجه هست که باید بعدش انتخاب بکنیم. فعل را یا اثر انسان می‌گیرید بر خارج یا اثر می‌گیرید درونی. اگر فعل اثر درونی شد، می‌تواند قبل از وصف بیاید و خود وصف از آثار فعل باشد و لذا وصف اقتصاد تعریف بشود و می‌تواند بعد از وصف ذکر بشود یعنی اول اختیار، دوم فعل اختیار، سوم وصف، این از اوصاف روحی، ذهنی و عینی را همه را می‌پوشاند. ولی ساده بخواهید به آن برخورد کنید، می‌گوئید اختیار هست، کیفیتی دارد، حاصل کیفیت هم یک عملی می‌شود. این دو تا هست. ولی دقیقش را بخواهید دقت کنید می‌گوئید، اختیار عمل می‌کند، یعنی فعل دارد، تلاش دارد، تلاش قبل، تلاشی که به جاریه محدود نشود، و به نقش حرکت باشد، مقدم بر وصف هست، تلاشی که به فعل خارجی گفته نشود که در مقابله جهان قرار می‌گیرد،

س: در اقتصاد، فعل اقتصادی بیشتر این مورد نظر هست.

ج: حالا ای احسنست درست هست، فعل اگر فعل اقتصادی محض بخواهد خصوصیت پیدا کند باید فعل پس از وصف باشد و پس ارزش باشد، یعنی فعل پس از کیفیت یافتن باشد، ولی اگر بخواهد فعل به معنای به اصطلاح اساسی اش تمام بشود، که باید بشود. خوب حالا برگردیم. ما جمع بکنیم مطلب را. پس ما یک انسان باید حتماً تعریف بکنیم در بحث توصیف، یک جامعه ایی هم باید تعریف بکنیم. در توصیف خرد آیا باید انسان، اشیاء، ارتباط را معنا کرد؟ مثلاً به فرض محال در توصیف توسعه، می‌آئیم سراغ جامعه، یعنی بگوئیم موضوع در اقتصاد، وقتی بخرد برسید انسان است وقتی به کلان برسید، موضوعاتی هست اعم از انسان و شئی، وقتی به توسعه برسید باید موضوعات جامعه را ذکر بکنید، اوصاف جامعه را، می‌شود همچنین چیزی را گفت؟ و آمد گفت که هر کدامش را جای خودش ذکر کنید. اوصاف کلان را که می‌خواهیم جدا بکنید از اوصاف خرد، در اوصاف خرد بگوئید آدم می‌شود عرق بخورد، می‌شود نخورد. چه در تکلیفش، چه در توصیفش، چه در ارزشش، اوصاف کلان که می‌آئید که خرد نیست، دیگر نیائید اینطوری بحث کنید. اوصاف توسعه را هم که می‌آئید اصلاً بحث از انسان نکنید، جامعه انسانی هست، یعنی موضوع توسعه، توسعه جامعه هست. در اقتصاد هم که بخواهیم صحبتش بکنیم، توسعه اقتصادی جامعه هست. اگر تقسیمات در سه سطح باید حتماً مختلف باشند و مرزش بخواهد درست تشخیص داده بشود، که توصیفش چه چیزی باشد، تکلیفش چه چیزی باشد، ارزشش چه چیزی باشد؟ تا وقتی که می‌خواهیم برگردیم در احکام رساله، احیاناً همه اش را نگوئیم خرد هست؟ یعنی با

چه شاخصه ایی تشخیص می‌دهیم توصیف خرد را از توصیف کلان، از توصیف توسعه؟ تا بعد بگوئیم که اینهایی که حالا ما پیدا کردیم توی این سرفصل‌ها، بیاورید توی خرد یا کلان یا توسعه؟

س: عرض می‌کنم جمع بندی قبلی مان در خرد، کلان و توسعه این بود که توسعه را متغیر اصلی در آن مشخص می‌شود، در کلان نسبت بین متغیرها یعنی نظام متغیرها درست می‌کنیم، در خرد هم طبیعتاً تفکیکی این عوامل را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ج: متغیر اصلی چه چیزی؟ سوال اینجاست

س: متغیر اصلی حرکت حالا من اینجور تعبیر می‌کنم. فعل اقتصادی، حرکت اقتصادی

ج: ببینید همین را یک مقدار می‌خواهیم دقت بکنیم که اگر آنجا یک اجمالی داشته، اینجا درست مشخص بشود، مجمل نباشد.

س: من بیک بیان دیگری عرض می‌کنم. الان من فکر کنم بحثی که الان داشتیم یک مقداری هم از سطح خرد فراتر هست، هم از سطح اقتصاد. یعنی الان این بیانی

ج: توصیف چه توضیفی از کجا بیاید؟ توصیف اقتصادی؟

س: نه اینکه می‌خواهم بگویم ما اگر بخواهیم وارد در اقتصاد بشویم طبیعتاً باید متکی به این نوع مفاهیم و اصول موضوعه بتوانیم وارد در بحث اقتصاد هم بشویم، منتهی خود این توصیفی که الان بیان شد که انسان هست، اشیاء هست، ارتباط هست، انسان هم مثلاً دارای اختیار، دارای فعل و دارای وصف هست، اینها اگر شما می‌خواستید، موضوع بحث مثلاً انسان شناسی بود صحیح بود اینها را بگوئید؟ یعنی

ج: یعنی در تعریف اقتصاد، چه چیزی را اول می‌گوئید؟

س: همین را می‌خواهیم بگوئیم هنوز ما با این شکل از بحث که گفتیم، بحث مان قید اقتصادی دارد، یا نه یک بحثی داریم می‌کنیم که بعد قید اقتصادی به آن برنیم؟

ج: نه سوال اینکه بحث اقتصادی تان تعاریفش را از کجا بیاورد؟ تعریف می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ یعنی چند تا چیز را باید برای ما تمام بکنید ولو به عنوان اعلان موضع باشد یا اثباتی، برای ما فرق ندارد؟ اقتصاد یعنی چه؟ کلان، توسعه و خرد یعنی چه؟ توصیف، تکلیف و ارزش یعنی چه؟ اینها را یک اجمالش را در آن جزوه بیان فرمودید، حالا یک مقدار

تفصیلی اش را از شما می‌خواهیم، برای چه؟ برای برای اینکه می‌خواهیم بدانیم چه باب‌هایی اقتصادی هست، چه باب‌هایی اقتصادی نیست؟

س: ما الان تعریف اینها و می‌خواهیم یا توی تعریفش ابهامی نداریم؟

ج: تعریفش باید مشخص شده و بنویسید، می‌خواهیم همین را بنویسیم برویم داخل.

س: تا یک اندازه ای نوشتیم یعنی باید ببینیم به تعبیر حضرت عالی چیزی که نوشتیم اگر در مقام تعریف اجمالش چه چیزی هست که حل کنیم با اینکه می‌خواهیم یک پله بعد از آن گام برداریم، یعنی بگوئیم آنجا برایمان مشخص هست که توصیف مکتبی خرد یعنی چه؟ معنایش دقیقاً مشخص است.

ج: نه، قبل از مشخص شدن مکتبی، توصیف اقتصاد در بخش مکتبی خرد،

س: همین دیگر، یعنی به قید اقتصاد

ج: خوب اول قید اقتصاد چه چیزی هست؟ خوب برای این یک معنایی را می‌شود خیلی ساده کرد و گفت هرچه مادی باشد اقتصادی هست.

س: همین دیگر بنابراین به همین نقطه می‌رسیم که ما برای این مقدار اگر بنا باشد البته، شاید نظرتان این باشد که ما بحث را عامتر از اقتصاد شروع کنیم تا بعد برسیم به اقتصاد ولی اگر بخواهیم ابتدائاً مقید به اقتصاد حرکت می‌کنیم.

ج: در همین مادی که می‌خواهیم بگوئیم ما می‌خواهیم حالا

س: بعد تعریف اقتصاد را باید مشخص کنیم بعد بگوئیم که توی مفاهیم که دیگر حالا می‌خواهیم وارد شویم حتی می‌خواهیم توسعه و خردش را معنا کنیم توی این دامنه حرکت کنیم.

ج: نه ببینید من می‌خواهم بگویم مادی یعنی اقتصاد یعنی چه؟ به همان ساده ایی که در آنجا گفتیم.

س: الان خاطر من نیست، ولی مثلاً ما اقتصاد به معنای عامش می‌گیریم طبعاً نه علم اقتصاد؟

ج: بله، ببینید ما می‌خواهیم بگوئیم که چه ابوابی از فقه، اقتصادی هست، چه ابوابی از اخلاق، چه ابوابی (یک لحظه)

س: ما جمع بندی مان این بود که در سطح سه قسم

ج: ببینید در تقسیمات را گفتید، توضیح خودش را نگفتید، عیبی هم ندارد، اول بدون توضیح شروع می‌کنید تا وقتی توضیح لازم بشود، ما یک چشم انداز خیلی کلی را اشاره کردیم که می‌شود توسعه را به انسان، اشیاء ارتباط، معذرت می‌خواهم، این را درباره خرد تعریف کرد، در باره توسعه که رسیدیم سیاست، فرهنگ و اقتصاد مثلاً یا یک چیز دیگری

را هر که شد درباره توسعه اش ذکر کنیم، کلانش هم یک چیز دیگر؟ می شود هم فعلاً وارد این بحث نشویم، چشم انداز را حفظ کنیم، این چشم انداز یک خاصیت فقط دارد، اگر رسیدیم به ابهام، می دانیم کجا را باید برگردیم به اصطلاح تشریح کنیم. فقط و فقط همین حسن را دارد، خوب ما حالا گرفتیم امور مادی، چه وصفهایی را از بله، در خرد لازم داریم که توصیف اقتصادی بما بدهد؟ از معارف باید برویم سوال کنیم. چه قسمتهایی از آن را؟ ما یک دسته از اشیاء داریم، خرید، فروش، معامله اش حرام هست. شئی طبیعی هم هست. یک دسته هست که حرام نیست، می توانیم بگوئیم اینها وصف، چیزی که وصف کند خوک راه، سگ راه، نجاسات راه، بگوئیم اینها احکام توصیفی هستند؟ توصیف می کند موضوع فعل راه، نجاسات راه، بگوئیم اینها احکام توصیفی هستند؟ توصیف می کند موضوع فعل راه، نه توصیف می کند خود شئی راه، می گوید خوردن عرق حرام هست، آیا اصلاً توصیف را که ما می خواهیم، برای تکلیف می خواهیم و تکلیف هم برای ارزش؟ تا معلوم بشود: موضوع فعل چه چیزی هست؟ فعل چه چیزی هست؟ ارزش چه چیزی هست؟ خوب قطعاً منحصر به این دسته از توصیف که نمی توانیم بدانیم. پس ما یک اقسام توصیفی را حتماً سر جای خودش لازم داریم یا نه، لازم نیست؟

س: اقسام توصیف در

ج: یعنی من می خواهم بروم بگردم الان توی معارف، معنای توصیف یعنی چیزی که چیزی را معرفی کند، وصف کند، کلی آن در معارف این هست، که این عالم، عالم دنیا هست، یک عالم دیگر هست. بنام عالم آخرت، مثلاً این عالم، عالم ناسوت هست یک عالمی هست بنام عالم ملکوت، این توصیف ها چه ربطی دارد به اقتصاد؟ یا ربط دارد؟ توصیف اصلاً آیا به ارزش ارتباط دارد؟ توصیف چیزی را معین می کند که اگر روی آن فعلی انجام بگیرد، یک حالت دومی پیدا می کند که آنوقت به آن می گوئید ارزش؟ توصیف چیست؟ خودش بنفسه چه جوری معنا باید کرد؟ تا بگویم توصیف اقتصادی چیست؟

س: توصیف که خودش فی حد نفسه که غیر از همان معنایی که بدو از لفظ آن خودش بدست می آید

ج: توصیف یعنی وصف کردن.

س: بله منتهی توصیف را باید به حسب اینکه متعلق وصف چه چیزی می شود تفاوت گذاشت، گفتیم توصیف یا در سطح خرد هست یا در سطح کلان یا در سطح یا در مکتب یا در علم یا در اجراء هست.

ج: در عین حال نه اقتصاد را درست به اصطلاح تعریف کردیم، نه اینکه توصیف تکلیف، ارزش چیست در اقتصاد؟ تا بگویم خرد دارد، کلان دارد، توسعه دارد.

س: ارزش را گفتیم، باید و نباید ببخشید، شایست و ناشایست های اقتصادی چون همان موضوع اقتصادی آب را نگفتیم.

ج: ورای ارتکازات کار کنید، وقتی ورای ارتکازات خودتان می‌خواهید کار کنید و می‌خواهید ارتکازات را بهینه کنید، آنوقت نمی‌توانید به ارتکازات اکتفا کنید.

س: پس از همین جا اگر صلاح می‌دانید، شروع کنید.

ج: از چه قسمتی؟

س: از همین تعریف، چون بعد هم که ما می‌خواهیم وارد در این بشویم که حالا توی معارف چه داریم، چه نداریم، یعنی چه چیزی اقتصادی هست، چه چیزی از آن اقتصادی نیست؟ باید با همین ضابطه قضاوت کنیم.

دکتر نجابت: در حقیقت امروز بحث اینکه موضوعات مادی در اقتصاد موجود هست دید اسلامی به چه چیزی می‌گوئیم مادی، یعنی از اول جلسه بحث اینکه ما اشتباهی نگیریم امور مادی را با یعنی اشتباهی به این معنا که تأثیر متقابلش را روی مسائل مثال خودمان اینکه ارتباط را سه دسته، اشیاء را سه دسته، بگیریم به تبع اختیار، بنظر می‌رسد روی مسیر تقریباً خودش هست که مادی را تعریف کنیم که

ج: حتی عمیقترین مطلبشان هم باید یک جوری بگردانید به ارتکازات، بفهمند مردم، زبان داشته باشد، در زبان داشتن می‌آید تا می‌رسانیدش به آثار، شروع می‌کنید به گفتن مرتباً می‌آوریدش به عینیت، مملوس می‌کنید آن را، ولی وقتی می‌خواهید روی آن کار بکنید، پژوهش بکنید، خودتان در حقیقت بفهمید مطلب را، آن حتماً باید از ارتکازات، مرتباً خارج بشوید، اول کار گفتید که اقتصاد اصلاً مفروغ عنه گرفتید که اقتصاد چه چیزی هست بعد گفتید به اصطلاح به تقسیماتی بردینش، خرد دارد، کلان دارد و توسعه دارد، و خیلی راحت هر کدام از اینها را گفتید مثلاً تکلیف دارد، ارزش، توسعه دارد ارزشی، علم دارد، مکتب دارد، اینها پشت سر همدیگر، همه‌اش استفاده از ارتکازات هست. حالا می‌خواهید تبیینش کنید، یعنی بگوئید که با این شاخصه بروید بگردید در کتابها معارفی را بیآورید که اقتصادی باشد، اگر بخواهید شاخصه بدهید برای رفتن و گشتن، دیگر آنها که بدرد نمی‌خورد. که باید ما بگوئیم به چه چیزی می‌گوئیم اقتصادی به چه چیزی نمی‌گوئیم اقتصادی؟ این را باید تماشای بکنید.

س: تمرکز اولیه روی خرده‌ست، یا کلان یا توسعه یا روی هر سه؟

ج: ما یک چشم اندازی ابتدائاً عرض کردیم برای اینکه بگوئیم که یک پله قبل آن باید صحبت کنید که اقتصاد چه چیزی هست؟ بعد بیائید این مفاهیمی را که دارید مجدداً تعریف بکنید، یعنی شما مفهومی را که دارد اینکه اولاً اقتصاد بود، ثانیاً مکتب و علم و اجراء بوده، ثالثاً توصیف و تکلیف و ارزش بوده رابعاً خرد و کلان و توسعه بود، اینها را این مفاهیم تان را باید یک ارزیابی مجددی بکنید. تا بشود رفت درون آنها و دقت کرد که خوب حالا مثلاً می‌گویم بخش خردش را که اول کار باید کار کنید، بعدش هم باید بخش کلانش را کار کنیم در نهایت هم باید بخش توسعه اش را کار کنیم. تا هر جایش که توانستیم، بدست بیاوریم از شرع در آنچه که الان معین شده در مکتب به دست بیاوریم، هر چه از آن را نتوانستیم متناسب با آنچه را که بدست آوردیم با شاخصه بخش کلان و توسعه، به حضورتان که عرض کنم که، برایش تخمین بزنیم، بنا به بحث جلسه گذشته، تا بتوانیم به نسبت، علوم متناسب آن را مفروض، معادلات مفروض درست کنیم به نسبت معادلات مفروض هم بیائیم مدل اجرائی به اصطلاح تخمینی درست کنیم. بعد هم به نسبت او بیائیم یک ارزیابی عینی و دقت عینی بکنیم. همین جور هست.

حجت الاسلام پیروزمند: بله.

ج: پس بنابراین بحث امروز نتیجه گیری این شد که باید اینها تشریح مجدد پیدا بکند، وقت جلسه مثل اینکه یک ساعت شد.

«و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین»

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۳

۷۸/۴/۳۱

کد بایگانی: ۳۵۹۰ - ۰۴۱۲

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم. حالا این یک تعاریف پایه ایی برای اینکه بخواهیم اقتصاد را، روش تحقیق را، درس تطبیق بدهیم، به حضورتان که عرض کنم که باید بتوانیم اقتصاد چه چیزی هست؟ معنای اقتصاد چیست؟ مفهوم کلمه اقتصاد، یک تاریخچه لغتی دارد، که این بد نیست که من بنظرم می آید که بضمیمه کار بشود، به حضورتان که عرض کنم که، بد نیست. که اگر بخواهیم به معنای ساده ایی بیانش کنیم، می توانیم: میانه روی، صرفه جوئی، معنایش بکنیم. این چیزی را که تقریباً در فرهنگ، از فرهنگ یونان شروع شده کلمه اقتصاد، تدبیر منزل، در مقابل سیاست مدون، در تدبیر منزل می شود «خساست» باشد، یعنی یک نحوه امساک باشد، امساک بدون تعادل، خست و بخل و اینها می شود باشد. بخل که نسبت به وضع دیگر هم هست. خست در یک معانی پستی هست. می شود تبذیر باشد، لا ابالی بودن، بریزد به پاش بودن، ضایع کردن، مسرف بودن. می شود میانه باشد، بین این دو، نه اسراف و تبذیر باشد، نه خست، و به اصطلاح، بخل و تنگ نظری باشد، میانه باشد. آنوقت میانه رو بودن، لازمه اش یک نحوه تنظیم هست. که مصرف بجا، حالا کلمه اگر خویش را بخواهیم ما بکار ببریم معنایش یک نظام تعادل و موازنه ایی، بین هزینه و درآمد، هزینه و درآمد خوب درست کردن است، این شاید توضیح خوبی باشد برای تدبیر منزل و اقتصاد در معنای لغوی ابتدائیش، که کلمه میانه روی را که استفاده هم شده، احیاناً در واژه ای مذهبی هم ذکر شده است بین این دو تا. کلمه عدل آنوقت طبیعتاً نسبت به چیزهای مختلف، مختلف می شود. وقتی می گوئید مثلاً عطر را یک سوم زندگی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صرف عطر می شد، معلوم می شود که عطر خوب نیست، آدم کم بزند، میانه روی نیست. میانه روی نسبت، هر چیزی متناسب با خودش است، این می شود نظام تعادل، متعادل، موازن، کار کردن. طبیعتاً اسلامی اش می شود نسبت به اهداف آخرت.

خوب این کلمه از معنای زندگی و تدبیر منزل فردی خارج شده، آمده در جامعه، اول در کنار سیاست مدون قرار گرفته است. بعد تدریجاً در کلیه نظام های غیر الهی، پایه اصلی سیاست مدون شده است. حالا آن معنای اعتدال و تعادل ساده و جزئی را هم که آدم بین خرج و دخلش بتواند، یک نظم و نظامی برقرار بکند، این در معنای اجتماعی وقتی شده زیربنای به اصطلاح سیاست، که حالا در بینش من تحولاتی که پیدا کرده، دیگر حذف کردم برای اختصار، باز اشاره می‌کنم، این اصلاً معنایش اصلاً عوض شده، اصلاً معنای میانه روی ندارد که، معنایش آمده با معنای سیاست همخوان شده است. آنهم در نظام‌های مادی، معنای سیاستش هم، سیاست استکباری شده، یعنی در حقیقت اقتصادی شده، مبنای به اصطلاح تسلط. البته رسیدنش به این درجه که دیگر مفهومش با کلمه توسعه اقتصادی در مقیاس جهانی، این دیگر در مثلاً قرن اخیر مخصوصاً بعد از جنگ بین الملل دوم و اینها تا این حد رسیده است. بین این فاصله، یعنی بین بکارگیری آن برای تدبیر منزل و پایگاه شدن و مبنای شدنش برای سلطه جهانی، معانی بسیار زیادی، یعنی تحولات بسیار زیادی در بکارگیری اقتصاد پیدا شده است. طرحش در تجارت، طرحش در پول، طرحش در قوانینی که در اقتصاد خرد هست، طرح در اقتصاد کلان هست - بفرمائید سلام علیکم خیلی ممنون جزاکم الله خیراً، - طرحش در مسئله برنامه ریزی، خوب طبیعتاً در هر دوره ای هم، اقتصاد را معنا می‌کردند، انسان اقتصادی را هم معنا می‌کردند، جامعه اقتصادی را هم معنا می‌کردند. اقتصاد را به عنوان یک موضوع در آن منزلتی که کارآمدی این موضوع بود، بحث می‌کردند.

خوب اقتصاد، در مثلاً یک دوره که با برنامه همراه شد، شد علمی که منابع محدود را با نیازهای نامحدود ارتباط داد. علم تخصیص منابع محدود به نیازهای نامحدود، البته این تعبیر هرگز تعبیر توسعه نیست! این تعبیر، تعبیر وقتی است که اقتصاد در برنامه ملاحظه می‌شود. خوب در دستگاه عرض کردم مادی، طبیعتاً به این دسته معانی اخیری که پیدا شد، عمدتاً بعد از رنسانس هست. بنابراین ما تعبیر اقتصادی به مفهوم اقتصاد در مدیریت جامعه، مال دوران قبل از رنسانس، به معنای مکتب های اقتصادی نداریم. آنچه را که بصورت جدی مخصوصاً معادله‌مند شدنش، قاعده‌دار شدنش، ابزار شدنش برای اداره، بر می‌گردد به بعد رنسانس. خصلت بعد از رنسانس در جامعه اروپایی نسبت به علوم انسانی تبعیت می‌کند از تعریفشان از علم و آگاهی و ابزارهای سنجشی آنها، بنابراین حتماً مفاهیم نسبی بودن، حسی بودن، در کلیه تعاریفش جاری هست.

وقتی از این موضع تحلیل می‌کنیم، اقتصاد را، علم اقتصاد را که بعد نیست من بنظر می‌آید این جلسه را کلاً در بخش تطبیقی‌اش، یک نظری به آن طرف داشته باشیم یعنی یک چشم اندازی داشته باشیم. اگر اینجوری نگاه بکنیم و از یک موضع بالاتری نسبت به بیرون اقتصاد، یعنی حوادثی که در جامعه رخ داده هست و با آن حوادث تعریف علم اصلاً پیدا شده است، به یک کسی گفتید عالم و به کسی گفتند جاهل. آنوقت از پایگاه علوم حسی کاربردی که نگاه بکنید، حق نظر دادن برای همه چیزی، برای خودشان قائل هستند. دین را هم تعریف مادی می‌کنند، حتی نه دینداری را! علماء دینی را عالم به چیزهایی می‌دانند که این آن چیزها خودش ذاتاً مادی هست، هر چند عالم به آنها براساس جهلش خیال می‌کند اینها مادی نیست! نظرشان درباره سنن، آداب، همه چیز، یعنی نقش علوم پایه را در توسعه حالات، تضییق حالات، یعنی در اخلاق، برسمیت می‌شناسند. و فلسفه‌هایی که اینها از بین می‌روند نمی‌توانند بسازند با تکنولوژی، فلسفه‌ایی که نو هست، پیروز هست، آن هست که می‌تواند بپذیرد تکنولوژی را. تبعیت «اخلاق» از اقتصاد طبیعی می‌شود، مخصوصاً اقتصاد در توسعه. توسعه اقتصادی می‌گوید، چه رابطه‌ایی بین زن و مرد در چه هنگامی، خوب هست، یعنی معروف هست. چرا؟ چون رابطه زن و مرد را، یک رابطه مادی تعریف می‌کند. پیدایش عشق، علاقه، محبت، عاطفه، انواع اینها را در کلیه سطوح. این که در جامعه چه جوری بیاید، چگونه هدایت بشود؟ راندمان آن، یعنی مصرف شدنش برای چه چیزی باشد؟ این را در انواع کارهایی را که انجام می‌دهند، برای انگیزش، بکار می‌گیرند. منکر و معروف، تعریفش در اخلاق تبعیت می‌کند از چه چیزی؟ از وضعیت توسعه. در یک کلمه، زن کارآمد چه زنی هست؟ مرد کارآمد چه مردی هست؟ این مثل اینکه درست سوال بکنید از من، بگوئید انرژی سوخت نفت چگونه هست؟ انرژی یک سوخت دیگر چگونه هست؟ می‌گوید به حداکثر رساندن بهره وری اقتصادی‌اش. بهره وری اقتصادی اصل می‌شود در توسعه در تکنولوژی. خوب حالا شما می‌آئید مثلاً عرض می‌کنم، این بنظر می‌آید خارج از اقتصاد دارم حرف می‌زنم، دارم انسان اقتصادی را تعریف می‌کنم. بنظر می‌آید که رقص، تبرزّ اندام هست، در یک سطح تعریفش می‌کنید به تملّق، از چه نظری؟ از نظر اقتصاد اسلامی، چرا می‌گوئید تملّق؟ می‌گوئید دعوت بنفس هست. رقص چه کار می‌کند؟ مگر جلب نظر غیر نمی‌کند، می‌گوئید بد نوع دعوت بنفسی هم هست. دعوت بنفس اساساً می‌تواند با جلال باشد، می‌تواند با اوصاف جمیل باشد، می‌تواند با تملق باشد، تبرزّ نیاز باشد. می‌گوئید بد نوع تملقی هست. تبرز به نیاز، آنهم با تمام اندام، مگر آدم چقدر پست باید باشد که قدرت تجلد نداشته باشد. تمام اندامش بشود زبان، ابراز نیاز بکند،

می گوید عیبی ندارد ابراز نیاز با تمام اندام، ولی در برابر خدا، برابر معطی مطلق، برابر جواد مطلق! ابراز فقر مطلق باشد. برابر چه کسی؟ برای چه چیزی؟ این دقیقاً توی نقطه مختصات دستگاه اقتصاد اسلامی داریم این را نگاه می کنیم.

حالا من درست می روم ۱۸۰ درجه روبرو و مقابلش، توی دستگاه الحادی می گوید خیر اینجوری نیست می گوید توسعه ارضاء و نیاز. می گوید تحریک پذیری افزایش دادن، هم تنوعش، هم نسبت هایش و کیفیت هایش، می گوید توسعه نیاز و ارضاء هست، می گوید مفهوم تکامل هست. حالا ده رقم عطر مختلف در یک غذا مصرف می کند، ده رقم هم رنگ مصرف می کنند، ده رقم هم مزه در آن قرار می دهد. یعنی چشائی را تحریک می کند، در رقص چه چیزی را تحریک می کرد؟ بینائی، من می گویم چه خبر هست!! در دستگاه اخلاق اسلامی بیائید دارید تحریص به دنیا می کنید، کار خوبی نیست، که شما تنوع این میزان کثرت برایش درست می کنی، این حریص هست به ورزش به حرص می دهید، در مختصات مقابلش دستگاه کفر بروید، می گوید اساساً تحرک را بخواهم بالا ببریم، باید توسعه نیاز و ارضاء باشد، مزه هایی که در طبیعت پیدا نمی شود، باید حتماً مزه جدید باشد، تنوع را اصل می دادند در کار کردن این تنوع، تحریص هست.

حجت الاسلام پیروزمند: تنوع را ما می خواهیم مطلقش را نفی کنیم بحث ما روی کیفیت آن

ج: خوب حالا اجازه بفرمائید، ما یک تنوع اصلی و محوری داریم، در دعای جوشن کبیر هست و «؟؟؟» فی روح نجاج اسمائک» اسماء بسیار مختلفی را شما مشاهده می کنید و بعد از اینکه آدم یک مدتی به اصطلاح بخواند دیگر اثر کانه می گویم اثر، البته نباید کلمه اثر را آورد، جامعیت که هم جواد هست، هم غنی هست، هم مغنی هست هم مثلاً با فضل هست، هم مثلاً عالی هست هم به حضورتان که عرض کنم که انواع اسم هایی هست. اینکه به اصطلاح چه چیزی می تواند علت بشود که فرهنگ دعوت به آخرت را بیاورد، البته در آنجا هم شما تنوع را شدیداً می بینید. خیلی هم زیاد می بینید. اصلاً شما فرق کسی که مثلاً ۱۴ هزار مرتبه یا علی می گوید، با کسی که زیارت غدیر را می خواند زیارت های مولی الموحدین را، زیارت مولد را بخواند، اینکه وجود مبارک علی ابن ابی طالب را با صفات مختلف، زیارت ششم را بخواند، این زیاراتی که هست اینها را با اوصاف مختلف می خواند، اینجا تنوع خیلی هست. ابتهاج های مختلفی هم می آورد، اینجوری نیست که همه آنها یک رقم بهجت بیاورد. خوب

حجت الاسلام پیروزمند: نه در همین اقتصاد می گویند، مدل زندگی اقتصادی ما بخواهیم بگوئیم حالا مثلاً از اول تا آخر یک رنگ هست، یک پارچه هست تا آخر عمرش بیوشد مثلاً یا یک رقم کفش هست.

ج: بنابراین اقتصاد در دستگاه غرب آنچه را که ما می‌خواهیم صحبت بکنیم، به حداکثر رساندن توسعه نیاز و ارضاء، در باب بشر، اصل هست در اخلاق. کما اینکه به حداکثر رساندن کارآیی منابع طبیعی اصل هست در نیاز و ارضاء، یعنی می‌گوید چشائی شما طعم ترشی را چشیده است، طعم شیرینی هم چشیده است، ترکیبش حالا می‌کنم، مزه جدید را متوجه می‌شود، که علت تحریک جدید می‌شود، شربت آبلیمو مثلاً. حالا کلیه تنوعی را که در تغذیه ایجاد می‌کند بعنوان شرائط محیطی برای چشائی، همچنین برای بینائی، همچنین برای بویائی، همچنین برای شنوائی، می‌گوید محیط خودت را مرتباً عوض می‌کنم، تازه یک لذاتی را که قبلاً نسبت به آن بالغ نبودی، بلوغش را پیدا می‌کنی. می‌گوید یک لذات اجتماعی هم از خود مدیریت، اداره کردن، که اراده شما نفوذ داشته باشد، حضور داشته باشد، دیگران پذیرش داشته باشند نسبت به تو، مدلهایش را عوض می‌کند. مدل‌های جدید، مدل آن خانم، نحوه به اصطلاح خاقان خان و آن حرفها نیست. یک مدلی هست که شما مستوفی‌اش، دیگر مستوفی سابق نیست، شما یک دسته اطلاعات بلد می‌شوید بعد پشت اینترنت می‌آئید مشاوره می‌دهید، از شما از شما مشاوره می‌گیرند، منصب اجتماعی پیدا می‌کنی، بدون اینکه طرف مقابل خود را دیده باشی و کلاسه کارت مرتباً بالا می‌رود. حضورت در جامعه بالا می‌رود. اساساً یک لحظه کوتاه تشریف بیاورید در این جمله ایی را که عرض می‌کنم، ۵۰۰ هزار بانک اطلاعاتی - خیلی معذرت می‌خواهم - وجود دارد، الان و بیش از ۴۰ میلیون نفر حضور فعال دارند در این شبکه، شما یکوقتی هست برای کارکردن، برای کار اقتصادی خرد، بلند می‌شوی می‌روی توی بازار، مظنه جنس می‌گیری، این تیمچه آن تیمچه، می‌گردد تا مشتری پیدا کنی، دلالی می‌کنید، جنسی را می‌فروشی جنسی را می‌خری، یک وقتی مثل حالا، انگشت روی دکمه می‌زنی، می‌روی در بازار اولاً تعداد تیمچه هابگیر ۵۰۰ هزار بانک اطلاعاتی است، چقدرش اقتصادی هست، در این بانک‌ها که می‌روی انواع اطلاعات از مشتری، فروشنده خریدار هستند. طرف اینجا نشسته است، جنس از این طرف می‌خرد، به آن طرف می‌فروشد پول می‌آید به حسابش بدون اینکه اصلاً در آن کشور باشد. دلالی الان در اقتصاد آنوقت که نبوده است عین همین در علوم هست، عین همین در یک سطح دیگرش در امور سیاسی هست، خوب این به اصطلاح وقتی توانست بشود، وکالت بگیرد از یک شرکت بزرگ پالایشگاه نفتی، راحت با دستگاه اقتصادی ایران از پشت همین دستگاه صحبت می‌کند و از آنجا به سیاست مدارهای شما معرفی می‌شود، با آنها سرمیز مذاکره می‌نشیند. اصولاً جلساتی داریم در دنیا که اینها از طریق کامپیوتر با همدیگر انجام می‌گیرد و رفتن ندارد بالمره، این رفت در این شبکه و این سطح از به اصطلاح ارتقایی که فعلاً درست شد با آن زمانی که باید مثلاً خانواده‌های خاصی که در روابط خاصی

به اصطلاح بزرگ شد، باشند، مستوفی باشند، یعنی منشی سلطان باشند. مستوفی از منشی یک درجه بالاتر هست، یک نحوه تغییراتی را هم انجام می‌دهد و از وزیر پائین تر هست.

اینها معنایش این هست که لذت‌های حضور اجتماعی، قابلیت چه چیزی را دارد؟ تبدیل دارد و در اقتصاد هم اسمش می‌شود، خدمات. می‌گوید خدمات اجتماعی تعریفش مادی هست، جریان توسعه نیاز و ارضاء، وضعیتش عوض می‌شود. این خدمات می‌آید تا بخش فرهنگ را کاملاً می‌پوشاند. بنابراین اقتصاد اصل می‌شود، هم در اخلاق، هم در فرهنگ، هم در سیاست. توسعه اقتصادی هم تکنولوژی برتر را می‌آورد، هم روابط نرم افزاری اجتماعی، برتر می‌آورد، هم تحریک و تحرک بالاتر می‌آورد. از دید یک نفر غربی، یک زن مسلمان متعلق به اخلاق را تعریف می‌تواند بکند، می‌گوید: این زن کارآمدیش من یکی یکی محور مختصات می‌نویسم، کارآمدیش در تحریک جنسی چقدر هست بعد می‌گوید مثلاً می‌گوی می‌گوید اگر بخوایم نمره به او بدهم نمره صد نمی‌توان بدهم اگر صد بگیریم ماکسیموم آن را، مجبور هستیم بگوییم این - نسبت و تشکر سلام علیکم - نسبت به ظرفیتی که می‌تواند ایجاد تحرک بکند برای طرف مقابلش باید نمره اش زیر ۵۰ بدهم فنی به اصطلاح، کارشناسی نمی‌تواند برخورد کند. احیاناً اگر به اصطلاح خیلی خوش سلیقه هم نباشد اگر مثلاً مشکله ایی در خانه پیش آمده باشد یا مشکله ایی برای بچه یا مشکله ایی برای خانه یا نیاز اضافه هم داشته باشد این را بنا بگذارد، موقع های بد طرح کند. می‌گوید به یک زنی که دست من بدهید فنی یادش می‌دهم که کی حرف بزند، چه چیزی را، کی چگونه حرکتی را داشته باشد، چه غذایی را چه جوری درست بکند. می‌گوید من شرایط اینک بشود محیط تحریک برای شوهرش فراهم می‌کنم. خوب از آن طرف می‌گوید که کارآمدی اجتماعی اش چه چیزی هست؟ کارآمدی اجتماعی را هم تعریف می‌کند برایش که این مثلاً می‌گوییم یک زن می‌تواند توی مدیریت اجتماعی حضور داشته باشد در بخش خدمات. در تولید اطلاعات حضور داشته باشد، در خدمات می‌تواند در تولید خود کالاها حضور داشته باشد می‌تواند در توزیع حضور داشته باشد، انواعش هست. خوب این می‌گوید من کارآمدیش را بالا بردم. می‌گوید کارآمدی این انسان را من در جامعه هم بالاتر بردم. می‌گوید کارآمدی درباره خود سازی خودش هم بالا می‌برم. کارآمدیش را برای فرزند هم که شما می‌گوئید من می‌گویم فرزند را بصورت تخصصی از نظر روانشناسی شناسای بکند بعد بگوییم بینائی فرزند با چه فیلمهایی، چه آهنگ هایی چه چیزی، چه جوری رشد بدهم، چه جوری خلاصه سفارشی درست بکنند آدم را، می‌گوید اگر شما نمی‌توانید آن ایثاران را در بیاورید به برنامه ما، تقصیر ما نیست. ما توی آن چیزهایی که مطلوب هست برای خودمان هست. آنچه‌هایی که مهره می‌سازد برای این اقتصادمان،

می‌توانیم تحویل بدهیم و داریم می‌دهیم. نظم و انضباط الی آخر همه چیز را ما می‌دهیم. می‌گویند این کارآمدی را درست برای مرد هم می‌گوئیم. آن مقدس محترم خوبی را که شما درس می‌کنید و نوعاً نمی‌تواند کارآمد باشد با تمام ظرفیت، معلوم می‌شود تعریفتان از انسان، تعریفتان از کارآمدی، از اینها درست نیست حاصلش چه می‌شود؟ حاصلش این می‌شود تمدن شما از نظر راندمان حداقلش در تسخیر طبیعت دنبال ما هست، ولی ما دنبال شما نیستیم.

خوب بنابراین تعریف ما از انسان، انسان اکونمیک، انسان اقتصادی، جامعه اقتصادی، توسعه اقتصادی، تعریف درستی هست. اخلاق یا مکتب اقتصادی در نزد غرب تبعیت می‌کند از دانش اقتصادی. بنابراین اگر بخواهیم بگوئیم رهایی - گذشته از آینده - آینده از گذشته یا وابستگی آینده به گذشته، می‌گوئیم نمی‌توانید وابسته اش کنید، می‌گوئیم نظریه وابستگی به ارزشهای گذشته، نظریه توانمندی نیست. آینده نظام ارزشی خودش را ایجاد می‌کند، تولید می‌کند. من در آخر صحبت خودم یک نمونه دیگر را مثال می‌زنم و تمام می‌کنم تا اینجا چشم انداز کلی درباره اقتصاد معلوم شد. شد مبنای توسعه اجتماعی در تعریف غرب، یعنی تعریف مادی که متغیر اصلی هم حساب می‌شود در ارتباط بین انسان و جهان. خوب عنایت بفرمائید تا من یک نکته را عرض کنم این مثال آخری را بزنم.

ببینید ماشین درست شد، ماشین چه اثری گذاشته است این را باید مشاهده کنیم ماشین که آمده، اتومبیل، خودرو که آمده شهرها خیلی بزرگتر از قبل شده است. ساخت تمرکزی جمعیت را توانسته درش اثر بگذارد، یعنی الان از شهرک قدس تا حرم یا شهرک پردیسان تا حرم فاصله بسیار زیادی هست، اگر دوره ایی بود که اتومبیل نبود برای مسافرت کردن، برای آمدن و رفتن معنا نداشت خانه اش را بگذارد شهرک پردیسان، بیاید فیضیه درس بخواند. معقول نبود. روز کوتاه زمستان در برف، چه جوری می‌توانست برسد و برگردد، آنوقت لازمه اش چه بود؟ لازمه اش این بود که خانه های کوچک کوچک دور و بر حرم گذر خان، مثلاً همین اطراف باشد.

س: حجت الاسلام پیروزمند: مثل ۲۰ سال قبل، ۳۰ سال قبل.

ج: چهل سال قبل که مثلاً سال ۱۳۳۸ بگیریم ۳۰ الی ۴۰ سل قبل که تا کسی کم بود آخرین محله قم، محله مبارک آباد بود که مرحوم شیخ عبدالکریم درست کرده بود محله مبارک آباد شروع می‌شد از پشت میدان مطهری ختم می‌شد به این کوچه‌ایی که به اصطلاح الان سر آن بانک صادراتی هست که به اصطلاح اوایل رهبر سردر می‌آرد نه آواخرش، بقیه اش بیابان بود کلاً، این طرفش هم ختم می‌شد به کوچه بیگدلی، بیگدلی دیگر بیان با بود بیابان کامل پشت آن باغ بود بعدش دیگر بیان مطلق بود. شهر بزرگ نمی‌توانست بشود خوب شهر بزرگ شد، مسائل دیگری پیدا شد، یعنی

لااقل دهها نوع شغل، دینام پیچ، صافکار، باطری ساز، مکانیک، تراشکار، مکانیک قطعات مختلف ماشین مکانیک خاص پیدا کرد، شغل درست شد با اخلاقیهای خاصی را که در شغل خودش می آورد. یعنی با اخلاق به معنای جزئی در اینجا می گویم اخلاق به معنای خرد خرد. یعنی اخلاق مکانیک و تراش کار امروز اخلاقی هست به نسبت تکنیکی با اخلاق آهنگر سابق که زنجیر می ساخت، بیل می ساخت فرق دارد. پشت کوره می نشست و کار می کرد خیلی فرق دارد. دقت نظرهایشان فرق دارد، این می آید پیستون را تراش می دهد بعد با میکرون می سنجد او معنا نداشت اصلاً از او انتظار دقت نظر میکرونی داشته باشید در بناه و نجر سابق دستگاه میکرومتر محال بود وجود داشته باشد، کلیس هم نبود که زیرساخت را هم اندازه بگیرد و درها در با پاشنه بود، نه بالولا. درب لولایی درب مدرن بود. خوب این وقتی که ابزارها را دقیق می کنید، میزان دقت کلیه صاحبان حرفه ها را بالا می برد، محاسبه شان توی امور دیگر هم به نسبت بالا می رود. دیگر با بانک می توانند کار کنند، دیگر حتماً لازم هست که سوادشان در یک سطحی باشد حساب سیاقی نوشتن و به اصطلاح بعضی با سواد باشند و در یک شهر مثلاً ۸۰٪، ۹۰٪ بی سواد باشد نیست در کار. یعنی تکنیکی شدن، ضریب دقت، حس و محاسبه را بیشتر به کار گرفتن. طبیعی هست که ارضاء نمی شود با به اصطلاح موضوعات سابق.

خوب یک ساختارهای جدیدی بوجود می آید مثل بانک و امثالش شما اگر یک لحظه بیائید این طرف تر، می گوئید صنایع نوری فعلی، آیا ساختارهای اجتماعی را هم عوض می کند یا نه؟ قطعاً باید عوض بکند. الان صحبت درباره اینکه پول ماهیتاً از بین برود، در دوره اخیر، هیچ کس پول نداشته باشد، کارت الکترونیکی داشته باشید، کارت الکترونیکی شما کار می کنید بر حسب قرارداد، سرمایه کارت خودتان را می زنید در دستگاه بیک مبلغی یک ولتاژ خاصی شارژ می شود، عددی در می فرین به حضورتان که عرض کنم که یا یونی کام آن کامپیوتری واحد ثبت می شود، اسم شما علی حده هست شما کاغذ هم ندارید، یادداشت هم ندارید، دفترچه هم نداری اسم شما ثبت می شود هر معامله ایی با هر کسی که بکنید این کارت را یکبار می گذارید در دستگاه چهار تا عدد و رقم می زنید یک شماره ایی از حساب شما منتقل می شود به حساب دیگری، این اخلاق دیگری را می آورد. اینکه ساختارهایی تولید بشود در جامعه بنام بانک، یک عمر شروع داشته باشد، یک عمر تکامل داشته باشد یک عمر، از بین برود. این خوب معنایش این هست که اخلاق نسبی می شود، شما ضوابط معاملاتت، نمی تواند ضوابط، بنابر قول مبنای اقتصاد محور بودن دارم می گویم، نهایت اینکه از آن جا سعی می کند از مبنا بودن توسعه اقتصادی دفاع تا آنجایی که می شود به اندازه وقتی را که داریم، دفاع جدی کرده باشیم، می گوید ساختارها که عوض بشود، قوانین و روابط عوض می شود شما دیگر بحث مضاربه، مساقات و به

حضورتان که عرض کنم تا برسد به خود قواعد بیع، می‌گوید فقط این دسته هم از معاملات عوض نمی‌شود، روابط اجتماعی عوض می‌شود، منکر و معروف بدنبالش باید تعریف جدید پیدا کند، ارتقاء وجدان، یعنی نظام اخلاقی متناسب با تکامل، ارتقاء وجدان عمومی مناسب هست با توسعه ساختارهای اجتماعی. می‌گوید اینکه بصورت سابق نیست که، این چیز دیگری می‌شود. بنابراین آینده باید رها باشد از گذشته، کسی نمی‌تواند متوقفش کند، بنائاً علیه اقتصاد اصل می‌شود در تولید کلیه مفاهیم اجتماعی، از مفاهیم ارزشی گرفته تا بینشی و دانشی. بنابراین مفهوم معنای اقتصاد چیست؟ می‌شود دانشی که تکامل اجتماعی را می‌تواند هدایت بکند - و صلی الله علی محمد و آله - این مبنای مادی بود که عرض شد آنچه که درباره اقتصاد عرض شد درباره اقتصاد توسعه بود که حکومت دارد بر اقتصاد کلان و بر اقتصاد خرد و معنای اقتصاد هم به نظر من می‌آید معانی که در خرد و کلان می‌شود، نباید منشأ اغفال بشود، جامع ترین مبنا که طبیعتاً زیر بخش های خودش را می‌خورد، در سطح های مختلف تقسیمات خودش را می‌خورد، اقتصاد توسعه هست که موضوعش اقتصاد در تکامل هست.

بذهنم می‌رسد که آنها را می‌شود در ذیل این قسمت ملاحظه کرد یعنی ما برخورد اولمان با این مطلب هست البته یادآور می‌شوم که این بخش که بخش تجربی هم دارد مثل سایر بخش های دیگرش، که بخش تجربی دارد قاعده مند هست، علم دارد، دانش دارد، به حضورتان که عرض کنم و آنچه را که می‌گوئیم در کلش پیاده می‌شود، یعنی هم تعریف از انسان، جامعه، تکامل اجتماعی هر سه: انسان، جامعه اقتصادی، تکامل اقتصادی، تعریفش به اصطلاح مربوط به هم هست، تعریفش ضد همدیگر نیست، همخوان هست. آنچه‌یزی را هم که ما باید تعریف بدهیم نسبت به انسان، جامعه، تکامل روبروی آن باید تعریف بدهیم. بعد باید طبیعتاً در تعریف ما برعکسی اینکه او اقتصاد را به عنوان یک به اصطلاح دانش تکامل نیاز و ارضاء مادی تعریف می‌کند ما باید تعریفی الهی بدهیم.

«و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین»

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۴

۷۸/۵/۲۱

کد بایگانی: ۳۵۹۱ - ۰۴۱۲

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم خوب بحث جلسه اقتصاد در خدمتتان هستیم.

حجت الاسلام والمسلمین پیروزمند: دوستان حالا خدمتشان تازه رسیدیم تقریباً سیر جدیدی که بحث شروع بر مبنای همان جزوه ایی که قبلاً تنظیم شده بود بنا شد که یک دور جدیدی بحث شروع بشود و تقریباً پایه بحث جدید همان بحث قبل هست که مکتب، علم، نظام با آن تقسیماتی که بود، ببینیم به چه کیفیت در می‌آید و بعد اجمالی ترین سیری که می‌شود از این مجموعه تنظیمی قبل می‌شود سیر کرد صحبت بود که چه چیزی هست بعد از آن آمدیم یک مقدار راجب بخش مکتبش صحبت بکنیم به این سوال رسیدیم که آنجا ما به علت شرایطی که تنظیم طرح داشت، خودمان تعریف مشخصی را از اقتصاد نداریم که بعد ببینیم حالا مکتب، اقتصاد وقتی در مکتب می‌آید چه می‌شود، علم چه می‌شود همین جور در اجراء و سایر تعاریف؟ لذا بحث متمرکز شد روی اینکه تعریف علم اقتصاد، یعنی تعریف اقتصاد کلاً چیست؟ و جلسه قبل خدمتتان بودیم راجب همان تعریف اقتصاد آن چه که بیشتر فرمودید یک سیری بود از در واقع تطورات تعریف اقتصاد از گذشته که از بحث تدبیر منزل آغاز فرمودید و بعد به اینکه علم تخصیص منابع محدود به نیازهای نامحدود و بعد این را هم باز فرمودید که پشت سر گذاشته شده است و این تعریف تعریفی که ناظر به تکامل و توسعه باشد نیست بعد به تحلیل جایگاه اقتصاد در غرب پرداختید که بنا به فرهنگ غرب، اقتصاد، محور و اساس در توسعه اخلاق هست و عرض می‌شود که تغییر روابط اجتماعی اساس قرار می‌گیرد در تغییر اخلاق، لذا جایگاه اصل بودن اقتصاد را در نظام غرب و جایگاه آن را در رابطه با اخلاق و فرهنگ توضیحی را فرمودید.

ج: توضیح در این قسمت چه چیزی بود؟

س: فرمودید که تغییر ساختارهای اجتماعی در غرب مبداء تغییر قوانین می‌شود و تغییر قوانین باعث می‌شود که خوبی و بدی یا معروف و منکر به تبع آن تغییر بکند و ارتقاء وجدان متناسب با همین معنا بشود که یعنی چه؟ بنابراین بحث

این هم که حالا آینده به گذشته چه ارتباطی دارد در حاشیه همین و براساس این توضیح دادید که نهایتاً نتیجه این شد که اقتصاد دانشی هست که تکامل اجتماعی را می‌تواند هدایت بکند، اقتصاد توسعه البته، اقتصاد توسعه به قید توسعه‌اش، تکامل اجتماعی را می‌تواند هدایت کند یا به تعبیر دیگر اقتصاد، مبنای توسعه اجتماعی در، به عنوان مبنای توسعه اجتماعی در غرب معرفی شده و متغیر اصلی در ارتباط انسان با جهان. بهر حال بیشتر در تحلیل معنا و جایگاه اقتصاد در غرب بحث متمرکز شد، طبیعتاً اگر این مقدمات را لازم می‌دانید توضیح اضافه بدهید والا برای بحث خودمان لازم هست که طبیعتاً یک جنبه اثباتی بیشتر به بحث بدهیم و بگوئیم ما اقتصاد را چه می‌دانیم، تعریف ما اقتصاد چیست؟ این را هنوز به آن نپرداختیم.

ج: هنوز این یک کمی بحث دارد همان قسمت

س: که این طبیعتاً پایه بحث خواهد بود که بعد برویم به این اساس وارد همان تقسیم بندی گذشته مکتب، علم، نظام و آن تقسیمات داخلی را بر این اساس یک توضیح و تبیین مجددی داشته باشیم.

ج: قسمتی را که باید عرض کنم خدمتتان، بنابراین بیانی که عرض می‌کنم، تعریف کتابخانه‌ایی، حتی دایره المعارفی اقتصاد بدرد نمی‌خورد، این که فلان فیلسوف اقتصاد دان این تعریف را کرده است بدرد نمی‌خورد، علتش این هست که تعاریفی را که ولو علمای اقتصادیش بگویند و نتوانند جامعیتش را نسبت به کارآمدی اقتصاد، تمام بکنند، یعنی مثلاً اقتصاد توسعه مدعی بشود که وقتی من اضافه می‌شوم به توسعه اجتماعی، ساختارها، اخلاق وضعیت روانی عوض می‌شود و آن تعریفی را که یک اقتصاددان داده است این را نپوشاند. به اصطلاح آقایان منطقی‌ها دیگر جامع افراد نیست، اقتصاد به این معنا آیا می‌توانیم جزء پایه علوم تعریف بشود، حتی برای علوم پایه؟

س: به کدام معنا؟

ج: به این معنایی را که ما عرض کردیم. یعنی اینها فیزیک اتمی می‌خواهند برای چه چیزی؟ می‌خواهند برای رفاه، می‌خواهند برای خوشی، فیزیک اتمی را بدلیل مطلوبیت علم که نمی‌خواهند که. فلسفه فیزیک را که بدلیل مطلوبیت علم نمی‌خواهند که. ریاضی را بدلیل اینکه مطلوبیت علم را نمی‌خواهند که. علم در جامعه به بهره‌وری از آن تعریف می‌شود. به همین دلیل هم به آن منزلت می‌دهند اگر به آن می‌گویند علم پایه، معنایش این هست که بهره آن خیلی زیاد هست. یعنی چه چیزی؟ یعنی در کلیه علوم، حضور دارد برای بهره رساندن، آیا می‌توانیم بگوئیم کلیه علوم مبنایشان، اقتصادی بودنشان هست در جامعه؟ یعنی وقتی می‌گوئید انسان اکونمیک را این معرفی کرده بالعکس آن را

هم ذکر کنید، بگوئید انسان اقتصادی که بنظر شما می‌شود انسان عاقل، وقتی می‌گوئید انسان اکونمیک، یعنی انسان نرمال. وقتی که می‌گوئید کسی برای مثلاً عرض می‌کنم بهشت و آخرت می‌رود کشته می‌شود، این را اکونمیک نمی‌دانند حتماً. این را می‌گویند دچار یک موج حسرتیک روحی اجتماعی، در موج انجام گرفته هست، نهایت امواج اجتماعی هم مثل امواج فرضاً عرض می‌کنم که هسته ایی می‌تواند آدم را غیر متعادل کند. در دید انسان عاقل یعنی انسان اقتصادی، یعنی انسان اکونمیک، فیزیک به بهره وریش به توسعه رفاه، به توسعه لذت، به اصطلاح، تکامل پذیر، تعریف می‌شود، یعنی مبنای کلیه علوم، قرار می‌گیرد، اقتصادی بودن آن. به اصطلاح مقرون به صرفه بودن آن و الاً جامعه هزینه برایش نمی‌کند. پرداخت هزینه اجتماعی به هر علمی، منوط به این هست که اقتصادی باشد، صرف بکند هزینه و راندمان. معنای صرف کردن حتماً معنایی هست انسانی. اقتصاد از این باب که بگیریم مبنای کلیه علوم هست. پذیرش هر علمی و هر منزلتی برای هر علمی، یعنی طبقه بندی علوم، مربوط به راندمان اقتصادی آن هست. خوب قطعاً در توسعه که برویم، در توسعه مخصوصاً دستگاه کفر حتماً همین هست. چون چیزی را خوب غیر از، روش علومشان، متد علومشان چیزی را جز محسوس قبول ندارد. همه چیز را می‌خواهد تعریف حسی بکند برایش، حتی دین را، حتی به اصطلاح دین را هم می‌گوید که این، به اصطلاح جزء انعکاس های اجتماعی فلان زمان بود. آنوقت غیر از ماده نباشد، علمی که درباره توسعه تحرک مادی بشر حرف می‌زند، انگیزه اش را سامان می‌دهد. هزینه و راندمان می‌کند و می‌گوید که انگیزش مرحله دوم باید بیش از مرحله اول باشد. کلیه تحریک پذیرها را می‌آورد سامان می‌دهد. خوب این علم اقتصاد هست دیگر، علم دیگری نیست که. نهایت اقتصاد اگر جامعیتش را به اینجا بردید، حتماً می‌شود اقتصاد توسعه، آنوقت ما می‌گوئیم تعریف اقتصاد توسعه حتماً پایه هست برای تعریف اقتصاد کلان و نهایتاً پایه برای تعریف اقتصاد خرد. بنابراین بشر، اقتصادی زندگی می‌کند، یعنی مادی زندگی می‌کند. یعنی توسعه رفاه هدفش هست از کلیه حیات، رفاه چه چیزی؟ رفاه مادی، تکامل رفاه مادی، این را هرگز نامش را نمی‌گذاریم که این سلبی تمام شده، این اثباتی هست. ولی در جهت گیری دنیا پرستی هست.

س: یعنی تعریف ما از اقتصاد این نیست؟

ج: یعنی به عبارت دیگر می‌گوئیم کفار این گونه تعریف می‌کنند عملاً، نه از نظر تئوری و نظراً. علمای اقتصادشان، آنهایی که توانستند بفهمند، این را اقرار می‌کنند. من بنظرم بعضی از مسلمانان در حال ضعف و ابداً لوازم حرفشان را نمی‌فهمند، آنها هم این را اقرار می‌کنند، کسانی که می‌گویند اقتصاد در دنیا حرف اول را می‌زند. جنگ و صلحها را

اقتصاد معین می‌کند، بعد می‌گویند مسلمین هم بیائید ما هم یک کاری بکنیم از نظر اقتصاد وضعمان درست بشود که عقب نیافتیم از دیگران، همان معنا را تکرار می‌کنند اینها لوازم حرفشان را نمی‌فهمند بگذاریم از این نکته بگردیم به بحث خودمان.

اقتصاد در دستگاه ما حضور در همه جاها دارد، نهایت حضور در مرتبه سوم است، یعنی به عبارت دیگر ما حتماً وقتی می‌خواهیم اقتصاد را تعریف بکنیم، سیاست، فرهنگ و اقتصاد تعریف می‌کنیم. توسعه را هم اول توسعه سیاسی می‌دانیم، بعد توسعه فرهنگی، بعد توسعه اقتصادی. هر جا از عدل صحبت کردیم فرهنگ در آن اصل هست. حالا من یک لحظه خیلی کوتاه اینجا را تمام می‌کنم می‌رویم در مبانی فکری خودمان یک نظری می‌کنیم بعد می‌آئیم سراغ این مطلب.

ما اوصاف توسعه داریم اوصاف ساختار را داریم، اوصاف کارائی را داریم. در خود اوصاف توسعه هم وصف اول داریم وصف دوم داریم، وصف سوم داریم. در وصف اول می‌گوئیم، ظرفیت، یعنی شدت بالا می‌رود در جامعه هم که می‌رسد، در تکامل همان می‌گوئیم شدت بالا برود. شدت هم یعنی وحدت و کثرت بیشتر بشود، کارآمدی در تقرب افزایش پیدا کند، خلافت به مرتبه کاملتر برسد، در مرحله فرهنگ که می‌رسیم و در جهت که می‌رسیم چه چیزی هست؟ جهت می‌گوئیم حد اولیه فرهنگ هست. جهت اولین مرحله کیفیت دارشدن چه چیزی هست؟ ظرفیت، یعنی شدت درچه جهتی هست. اگر بُرداری را رسم کردیم [سلام علیکم] خوب حالا اگر به طرف دنیا شد، آن ظرفیت، تکاملش دیگر تقرب اسمش نمی‌گذارید، می‌شود شدت بهره‌وری بیشتر، از عالم ماده. شدت بهره‌وری بیشتر طبیعتاً شدت ارتباط، شدت حرص را می‌آورد و در انسان تسلط بیشترش بر ماده می‌آورد نسبت به مقدراتی که در جهان ماده هست، کارآمدیش هم وحدت و کثرت جدید پیدا می‌کند. جهت الهی شد، شما باید چه چیزی را نتیجه بدهید قرب برتر. آنجا هم اقتصاد دارد؟ حتماً اقتصاد دارد، متناسب با قرب برتر. خوب آخرش عاملیت هست، عاملیت اصل در چه چیزی هست؟ اقتصاد. پس اوصاف توسعه: ظرفیت، سیاست، جهت، فرهنگ. عاملیت، اقتصاد. در ضرب هم که می‌شوند ولایت، تولی و تصرف در خودشان باز سطر وسط می‌شود چه چیزی؟ سطر وسط می‌شود به حضورتان که عرض کنم که اساس در تعریف فرهنگ مان، اوصاف ساختار که چه چیزهایی هست؟ محوری، تصرفی، تبعی. من جهت خودم را حول چه محوری باچه میزان تصرفاتی و چه میزان تبعیتی چه کار کنم، در اوصاف کارآیی می‌شود اوصاف اقتصاد دوباره خوب هر سه سیاست، اقتصاد داشت عاملیت، که خلافت می‌شد. فرهنگ هم اقتصاد داشت، تابعیت از به اصطلاح آن کسی که

باید عاملش باشد. اقتصاد هم باز خودش اقتصاد دارد. در عین حال که سه سطح را هم دارا هست، یعنی اوصاف اقتصاد در بالاترین حد ممکن، عاملیت است، در توضیح بیشترش چه چیزی هست؟ اینکه بگوئیم: قدرت هماهنگی داشته باشد، وسیله داشته باشد، زمینه داشته باشد. حالا بنابراین بیان، سیاست، فرهنگ، اقتصاد را ما اوصاف جامعه می‌دانیم. پایه اش را در الگوی تکامل مان عرض کردیم، به این ۹ قیدی که عرض شد، تکامل، پایه تعریف تکامل هست، تکامل در کل عالم. اوصاف توسعه، ساختار، کارآیی. خوب اگر بنا شد که بیاید در جامعه، باید بگوئیم که حتماً نسبت به هم بعد هستند. اگر بعد هستند، حضور دارند بنحو اشاعه. بنحو اشاعه که می‌گوئید یعنی چه؟ یعنی نمی‌توان سیاست را بریده و مستقل و منحا از اقتصاد بگونه ایی بیان کرد که بگوئیم نیازش به اقتصاد چه چیزی هست؟ صفر هست. یعنی چه؟ توی هیچ مرحله ای نمی‌شود، حتی مرحله نیت. در نیت هم، که جهت دیگر در اولین مرتبه ظهور، فردیش هست، نمی‌تواند فاقد مطلق اقتصاد باشد. آدم مُغما علیه هست، نیتی که نمی‌تواند بکند. آدم یک کمی قوای بدنش ضعیف می‌شود، مُغما علیه هم نیست. قدرت، فراموش برایش پیدا می‌شود یکی از محترمین که به حضورتان که عرض کنم اهل عبادت اهل ریاضات نفسانی، می‌گوید بیرون که می‌آید از خانه، گم می‌کند، نمی‌تواند برود و برگردد به خانه. بله بقاء توجه به خدای متعال به عونه جلت عظمته در زمانی که در عالم تکلیف هست، نمی‌تواند مکلف باشد الا با مقدرات عالم تکلیف. بی هوش شد، از او نمی‌خواهند نماز. به عبارت دیگر قدرت شرط تکلیف هست. در اقل مرتبه اش قابل حذف نیست. بله حالا در عالم غیر تکلیف ثمرات کار را خدا بخواهد حفظ کند و بیاورد و این حرفها، آنها را ما الان موضوع بحث مان اصلاً نیست. در علوم اجتماعی دیگر قرار نمی‌دهیم، دیگر در معارفی قرار می‌گیرد که درباره عوالم مختلف صحبت می‌کند. بگوید ثمرات مال این عالم را توی عالم اول چه جوری است، عالم دوم چه جوری عالم دهم چه جوری، بنابراین اقتصاد حتماً در نظر ما بعد هست، بعدی هست که متقوم هست به سیاست و فرهنگ و بالعکس. به عنوان متغیر اصلی معین می‌شود؟ نه، ولی متغیر به عنوان متغیر تبعی هم خیال نکنید که معنایش این هست که متغیر نیست یعنی شرط تحقق است. در نفس تحقق وجودش متغیر اصلی است، در نفس تحقق. واین را باید دقت کرد. هر کدام فرهنگ هم در نفس خود فرهنگ کیفیت متغیر اصلی هست. در سیاست هم در نفس خودش، یعنی اگر سیاستِ سیاستِ سیاستِ خواستیم بنویسیم یا خواستیم فرهنگِ فرهنگِ فرهنگ بنویسیم یا اقتصادِ اقتصادِ اقتصاد بنویسیم. متغیر اصلی خودشان هستند. البته نباید فراموش کنیم که آن متغیر اصلی که ذکر می‌شود، در مجموعه تعریف می‌شود نه منحا و عیبی ندارد در یک کل زیربخشی چیزی متغیر باشد و در کل شامل چیز دیگری. اشتباه

نشود خیال کنیم که مثل تقسیمات به اصطلاح اندراجی منطق صوری اگر چیزی در آنجا متغیر شد، اینجا هم باید به اصطلاح بر آن صادق باشد. نه می‌تواند دینام ماشین متغیرش چیز دیگری باشد، که احیاناً متغیر بهینه شدن به حضورتان که عرض کنم که پیستون ماشین، پوسته پیستون یک چیز دیگری باشد. آنجا یک مقاومت ملکوتی دیگری می‌خواهد برابر احتراق که آن مقاومت ملکولی نیست در به حضورتان که عرض کنم که در دلکو یا در دنیام، کاری هم به آن مقاومت ملکولی انفجاری بنا نیست آنجا رخ بدهد. بنابراین بحث، اقتصاد را در تکامل اجتماعی معنا می‌کنیم و به عنوان شرط متغیر تحقق می‌پذیریم.

حالا آیا این تحقق را مادی که می‌گیرید، عینی که می‌گیرید یعنی چه؟ تجسیدی را، تبلوری را، تشکلی را که ذکر می‌کنید یعنی چه؟ طبیعی هست که اگر شما متقوم به هم می‌گیرید، نفس جهت فرهنگی شده است، عاملیتش یعنی اثر، اثر دار بودن مفهوم اقتصادی هست، نسبت به چه چیزی؟ نسبت به انتقال از یک مرحله تکامل به مرحله آخر. یعنی حالت روحی، در آن اقتصاد اصل هست. در چه چیزی از آن؟ در تکیفش، کیف دارد. و کیفش هم محقق هست تحققش هم دارای اثر است. بنابراین تعریف ملکات، حتماً اقتصادی هستند. ما انسانهایی بنا هست بعداً پرورش بدهیم یک عده اطلاعات به آنها داده بشود یک تمرینهایی داده بشود، یک به اصطلاح کارهای پرورشی روی آنها انجام بگیرد، یک اطلاعاتی به آنها داده بشود، یک کارهای عینی و انضباطی به آنها داده بشود بعداً این را به عنوان سرمایه اقتصادی رویش حساب می‌کنیم، می‌گوئیم ما دارای ۱۰۰ و خرده ایی خلبان هستیم. اگر ۱۰ هزار تا از اینها را داشته باشیم، برای تحقق رویش حساب می‌کنیم، اگر ۱۰۰ تا هم داشته باشیم روی آن حساب می‌کنیم. بسیار خوب ریسک پذیری اینها، چندین برابر، صد برابر کفّار هست، این را به عنوان تأثیر اقتصادی ما می‌پذیریم. یعنی آثار سیاست، آثار تعلق، آثار شدت در تقرب اثرش تحقق خارجی اش که پیدا می‌شود چه کارش می‌کنیم؟ می‌گوئیم اقتصاد جنگ هست دیگر. اقتصاد سیاست هست دیگر. کم بودنش، زیاد بودنش روی آن حساب می‌گذاریم. نمی‌توانیم بگوئیم ما اینها را اصلاً توی جنگ چون شهادت طلب هستند هیچ محاسبه نمی‌کنیم. هیچ برنامه ایی نمی‌ریزیم. از کجا باید حمله بکنند؟ در چه محورهایی؟ حتماً هم بخش سیاسی اش را حساب می‌کنیم، هم بخش فرهنگی اش، هم بخش اقتصادیش را.

در علم می‌آئیم، فرهنگ، این در سیاست بود، در فرهنگ می‌آئیم شما از قلمی که داشته باشید یا نداشته باشید، کامپیوتر، ماشین، کاغذ یا میز گرفته تا کیفیت مفاهیم، اثری را که دارا هست. اینجوری نرم افزار نوشتن این راندمان را داشت، این جور دیگری نوشتند، یک راندمان دیگری داشت، دارید اثر اقتصادیش را می‌بینید دیگر. همین که می‌گوئید

اینجوری نرم افزار، این برنامه را نوشتیم این اثر را داشت برای کامپیوتر، آن نرم افزار دیگر را نوشتیم این جور اثر، اصلاً معنای نرم افزار چیزی جز یک نظام تناسبات نیست، مفاهیم هم همین طور هستند. این منطق، این راندمان را در جمع بندی دارد، آن منطق، آن راندمان را در جمع بندی دارد. یک منطق‌هایی در دینی که همدلی درش اصل هست، کارآمدی تفاهم ندارد. یک منطق‌هایی دیگر در کفر که ذاتی‌اش «تَحْسِبُهُمْ جَمِيعاً و قَلُوبُهُمْ شَتَّى» ذاتش هست تفرق، تنازع سر دنیا، ولی منطقش قدرت چه چطور دارد؟ هماهنگ سازی دارد، ولو در نفع دنیایی، خوب می‌گوئیم این منطق راندمانش بالاتر هست دیگر. منطق مسلمین، منطق اگر شد منطق انتزاعی اگر شد منطق که موضوعات را مستقل وجدای از هم نگاه می‌کند، خوب طبیعی هست که هرکسی موضوع خودش را درش محض می‌شود ذهناً، و قدرت تفاهمش را با غیر از دست می‌دهد. اگر منطق مجموعه پیش آمد، حاضر به یک انعطافی می‌شود، یعنی پذیرش غیر. این پذیرش را خلاف توحید نمی‌داند. اخلاقش می‌شود، اخلاق اجتماعی، که من بذهن خودم می‌آید که یکی از توصیف‌هایی را که ما درباره فلسفه مان داریم، فلسفه منطق به وحدت رساندن مسلمین هست. همدلی اصل هست براساس دینی که بنیانش بر توحید هست. ولکن تفکر اگر تفکری باشد که نتواند به تفاهم برساند، مفاهمه واقع نمی‌شود. وقتی که مفاهمه واقع نشد، اختلاف می‌شود. اختلاف بین اکابر زهاد هم می‌شود. که آدم یقین هم دارد که اینها، تلاش می‌کنند که انانیت اصلاً نداشته باشند.

خوب اگر اینجوری شد، ما اقتصاد در فرهنگ هم داریم. حتی در مرتبه مفاهیم، آثارش را. اقتصاد در مرحله خود اقتصاد هم که طبیعتاً داریم، که اصلاً توجه اش به عبارت دیگر حالا بگوئیم، کلمه توسعه تأثیر، یا توسعه راندمان، آنهم در خود اقتصاد طبیعتاً هست. بنابراین بیان دانش اقتصاد می‌شود دانش توسعه تأثیر در بالاترین حد ممکن آن. توسعه تأثیر حالا تقوّمش به چه چیزهایی هست؟ عوامل درونی‌اش به چه چیزهایی هست؟ هماهنگی آثار، ابزارسازی یا وسیله سازی آثار، ایجاد زمینه تأثیر بالاتر، یعنی تسخیر زمینه برتر. آثار را هماهنگ می‌کند، یعنی مدیریت، یعنی سیاست، یعنی سیاست در چه چیزی؟ در اقتصاد، که چطور بشود؟ که آن را وسیله برتری را بدست بیاورد که تسخیر بکند، تأثیر بیشتری را. زمینه‌ها هم چقدر هست؟ زمینه شما در هیچ کدام از سیر تکاملی‌تان، اندازه حتماً برایش نمی‌گوئید، یعنی تکامل را ابتدائاً متوقف نمی‌کنید به جای خاصی. البته حد می‌خورد در یک بخش بالاتر از جامعه. تکامل جامعه به بقاء این عالم ماده دنیا هست. تعریف از جامعه، دیگر عوض می‌شود وقتی که این عالم دنیایی در کار نباشد. در عالم

برزخ هم هست، جور دیگری هست دیگر نظام ولایت. قبلش هم مسلماً هست، در عالم ملکوت هم الان هست بهیک جور دیگری هست.

خوب تا اینجا بصورت خیلی عام گفتیم آیا، تعریفی را که ما می‌دهیم می‌تواند بیوشاند کفار را و مسلمان را هر دو را؟ شرط جامعین وصحت تعریفمان چه چیزی هست؟ اگر تعریفی را دادیم که کفار را نتوانست بشناسد، تعریفمان بد هست درست نیست. چرا؟ چون مفروض این هست که شما این دو جهت را، هر دو را در عالم تحقق موجود می‌بینید. اگر نتواند آن را بخواند، باید نه آسیب پذیری او را بتواند بخواند، و نه اینکه قوتش را و قدرت حمله اش را به خودتان، یعنی محیطش را نتوانسته بخواند. اگر محیطش را نتواند بخواند چه عیبی دارد؟ تغییرات محیط را نمی‌تواند ببیند. اگر تغییرات محیط را نتواند ببیند چطور می‌شود؟ خوب تعین خودش را نمی‌تواند ببیند. تعین خودش را نتواند ببیند چطور می‌شود؟ معنای اینکه تعریف، تعریف به اصطلاح غلطی هست. چون این تعریف به انفعال می‌افتد، برابر تعریف کسی که می‌تواند حد الطرفین را ببیند. پس بنابراین ضرورت دارد شما چکار کنید؟ کفر را هم ببینید.

حالا من یک نکته‌ایی را همین جا عرض می‌کنم. ما بنظرمان اینجوری می‌آید که این معیار صحتی را که ما می‌گوئیم کفار ندارند. دلیل شکست برنامه هایشان نسبت به جمهوری اسلامی هم همین بود. این ها در برنامه ریزهای اقتصادی به نسبت موفق هستند، که ما تسلیمشان شدیم. در برنامه های کارشناسی به نسبت موفق هستند، ولی می‌رسد روی یک مطالبی که آنها تعریفی را که دارند، آن تعریف‌ها، تعریف درستی نیست. می‌رسند به اینکه اینها مثلاً عرض می‌کنم اعتقادشان نسبت به حضرت ابا عبدالله و عزاداری محرم و صفر، ماه رمضان، طرفداری از رهبر، اینها گمان می‌کنند این ها انعکاس های مادی هست. چون می‌گویند انعکاس های مادی هست. بنابراین طی این برنامه ریزی درش تحول واقع می‌شود، ولی آن تحولی را که انتظار دارند، نمی‌شود. این معنایش این هست که نتوانسته منطقشان بشناسد این طرف را. معنایش این هست که مطلق گرایی حسی، قدرت تفسیر نسبت به همه رفتارها را ندارد، چون ندارد طبیعی هست که باید منفعل بشود، ما محیط هستیم و برای آنها. ما مشکل کارمان در منطق خودمان هست. که شدن را به عهده نگرفتیم و به بودن بسنده کردیم. اگر این را نداشتیم آنها به هر نسبتی که ما بدلیل عمل به مناسک دین، شدن الهی پیدا می‌کنیم که در منطق صوری قابل تعریف هم نیست. ما تبعیت از وحی به نسبتی داریم می‌کنیم، به همان نسبت شدن اسلامی محقق می‌شود، به آن نسبتی که شدن اسلامی محقق می‌شود، آنها غالب بر ما نیستند. به عنوان یک

معمای لاینحل برای مدیریت جهانی طرح شده است خیلی خب پس بنابراین معیار صحت تعریف خودمان را به چه چیزی بیان کردیم؟ قدرت جامعیت.

حالا اقتصاد در اصراف نظر از اینکه اسلامی و غیر اسلامی طرح کنیم، بیان کردیم. شد دانش توسعه تأثیر، این دانش توسعه تأثیر، حتماً در خاطر مبارکتان هست که، هم اقتصاد را در مرحله بسیار کوچک فعالیت فرد، هم گروه، هم سازمان، هم خانواده به عنوان یک نظام، هم سازمانهای غیر دولتی و هم دولتی، می‌تواند ملاحظه بکند. یعنی به عبارت دیگر بعد شد توی کلیه عناصری که صحیح هست در جامعه بکار برود چه انسانی باشد، چه سازمانی باشد، چه ابزاری باشد، چه منابع طبیعی باشد، در همه جا هست.

آیا طبقه بندی هم در آن لازم داریم؟ غیر از طبقه بندی مکتب، علم، اجراء؟

طبقه بندی اولی که می‌خورد مکتب، علم، اجراء هست یا طبقه بندی اولی آن چیز دیگری هست؟ بنابر بیانی که عرض شد به عنوان بعد جامعه، اقتصاد در یک جا باید حتماً طبقه بندیهای با طبقه بندی های جامعه مشخص بشود. کجا؟ آنجایی که «فعل موضوعاً» را داریم صحبت می‌کنیم، «موضوعات فعل» را نگاه می‌کنیم، «آثارش» صرف نظر از اینکه مال اسلام باشد یا غیر اسلام باشد. خود اقتصاد را داریم می‌بینیم. حالا آیا این دامنه خیلی وسیعی را باز کنیم در بحث؟ بگوئیم جدول جامعه قرار بگیرد با یک مرتبه از آن بالای بالا، شدید می‌آئیم پائین، می‌گوئیم شما به نظرتان می‌آید، وقتی می‌خواهید برنامه که یک بخش از اقتصاد هست، هزینه و راندمان بکنید خدمات اقتصادی دولت را، به یک جامعه، به چه کسانی هزینه می‌دهید؟ بعد می‌گوئید این بودجه بندی، بودجه بندی درستی بود، به توسعه اجتماعی می‌کشد یا بودجه بندی غلطی بود به توسعه اجتماعی نمی‌کشد؟ در چیزی هم هست از چیزهای جامعه که شما به گونه ایی هزینه خرج نکنید؟ چه برای به نظم کشیدنش، چه برای حضور جدی فعال در آن داشتن. یعنی مثلاً الگوی تولید، الگوی تولید البته، نه خود بخش های را که دولت تولیدش را بعهده دارد، الگوی تولید نباید محاسبه اقتصادی بشود؟ یعنی تأثیرش توی توسعه تأثیر نباید دیده بشود؟ الگوی توزیع، الگو غیر از کارخانه ها هست! دستور العمل برای اینکه کارخانه ها را چه جوری درست کنیم با چه ظرفیتهایی با چه قوانینی نرم افزاری اجتماعی، چه نیروهای روی آن کار کنند، الگوش را داریم صحبت می‌کنیم. الگوی تولید، الگوی توزیع، الگوی مصرف می‌تواند حضور نداشته باشد؟ سریع بیائیم بیرون.

می‌توانید بگویید موازنه ارزی و رابطه اش با بیرون، «جهانی، بین‌المللی و ملی» حضور نداشته باشد، یعنی وزارت امور خارجه هزینه کردنش اقتصادی هست یا اقتصادی نیست، آیا می‌توانید بگوئید در اینجا اقتصاد را شما در عمومیت به همان مقدار بکار می‌برید که کفار بعنوان پایه، ولی شما به عنوان بعد بکار می‌برید. عمومیتش عام هست در همه موضوعات، ولی در همه موضوعات، متغیر اصلی اش نمی‌دانید. در چه چیز متغیر اصلی اش می‌دانید؟ در خود اقتصاد. سرفصل‌های تخصصی، در سیاست هم شما تخصیص دارید و باید اقتصادی هم تخصیص بدهید. در فرهنگ باید اقتصادی تخصیص بدهید. در اقتصاد هم باید اقتصادی تخصیص بدهید. ولی توی آنها درعین حالی که اقتصادی تخصیص می‌دهید، متغیر اصلی آن دستگاه را اقتصاد نمی‌دانید. یعنی بین ۵ تا کار که در سیاست هست می‌گوئید با حفظ متغیر اصلی آن کاری که سیاست دستور می‌دهد، بعد فرهنگ دستور می‌دهد، به میزانی که برای من تحرک قائل هست این بخش اولی هست نسبت به آن بخش. اولویت نسبی دارد، یعنی حضور نسبی در خود تبعیت دارد در تعیین اولویتها. البته حضور نسبی اش در فرهنگ بیشتر، حضور به اصطلاح اصلی دارد، در خود اقتصاد. پس ما کتاب برنامه و بودجه دولت را بدون سرفصل‌های جامعه در بیرون، داخل و ارتباط و امثال ذلک نداریم. همه اش را هم از دید اقتصاد، نگاه می‌کنیم، اقتصادی می‌بینیم هر چند متغیرکل را سیاست می‌دانیم، اقتصاد را تابع می‌دانیم ولی در بخش‌های اقتصادی که مسئولیت توسعه تأثیر را، به خود تأثیر تأثیر بیان می‌کنند، اصلی می‌دانیم. وصلی الله علیه و آله. ۷ الی ۸ دقیقه وقت داریم اگر سوالی باشد.

س: بین علم اقتصاد و اقتصاد می‌خواهیم تفاوت بگذاریم یا نه؟ الان توی مجموعه ایی که داریم طبیعتاً اقتصاد را واژه اقتصاد را یک چیزی فراتر از علم اقتصاد تعریف کردیم؟

ج: حتماً

س: معمولاً تعریف که می‌کنند علم، اقتصاد را تعریف می‌کنیم ما مثلاً بگوئیم که

ج: یا اینکه علم را به موضوعش همیشه تعریف می‌کنند، مثلاً علم اصول، در حقیقت خود یک آگاهی داریم علم را،

اضافه شده به اصول، مضاف الیه اش اصل در تعریف هست. یعنی

س: همان، یعنی اینکه ما فرضاً اینجا که می‌گوئید توسعه تأثیر، یعنی تعریف اقتصاد چیزی هست که بررسی توسعه

تأثیر را می‌کند، ولی علم اقتصاد معادلات این قضیه را بیان می‌کند.

ج: بله که مکتب اقتصاد هم ارزشهای کیفی اش را بگوید، اجراء هم به اصطلاح تطبیق آن را به عینیت و بگوید حالا این را چه کارش بکن. تا توسعه تأثیر پیدا بشود.

س: مسئله دوم اینکه ما متوجه نشدم، البته ابتدای صحبت شما به نظر آمد می‌خواهید تفاوت تعریف اقتصاد در دستگاه خودمان با دستگاه غربی بیان بفرمائید. آخر از جمع‌بندی تان این شد که ما تعریف شامل و جامعی را انجام دادیم که شاید مورد نظر تان این بوده که تعریف ما همین تعریف جامع هست و باید جامع باشد؟ آنوقت با این ویژگی اگر ما به این عمومیت معنا کنیم که دانش اقتصاد، دانش توسعه تأثیر هست آنوقت طبیعتاً در ماهیت تعریف اقتصاد تنها تفاوتی که با آنها ایجاد کردیم، همین ایجاد اختلاف منزلت.

ج: متغیر اصلی هست آنها در نظر آنها متغیر اصلی هست.

س: یعنی در اصلی قرار دادنش و قرار ندادنش، تفاوت شد.

ج: بله یعنی اساساً هم همین هست. یعنی ما هر دو دنبال تکامل هستیم. در عالم دنیا هم تکنولوژی برتر را می‌خواهیم. اگر مثلاً گفتیم در صنعت هم من باب مثال اگر همچین چیزی گفته شد، گفته شد که تمام انرژی های عالم ماده در این سه دسته جا می‌گیرد، یا تشعشع هست، یا تموج هست یا تشکل هست. و گفتیم هیچ چیزی هم خالی از این سه تا نیست. یعنی این یابی را که می‌گوئیم مال سه بعد هست و گفتیم هرچه بیشتر نزدیک به تشعشع بشود قدرت بالاتر هست. و گفتیم همه چیز هم ارتباط به اینها دارد. یعنی چشم من حتماً به تشعشع ارتباط دارد و می‌بیند، گوش من هم حتماً به تموج ارتباط دارد حواس من، دست من هم حتماً به تشکل ارتباط دارد حواس من اینجوری هست تا کلیه چیزهایی را که ملاحظه کنید این استکان، این هم خودش متشکل به یک شکلی هست، متکیف به یک کیفیت خاصی هست به اصطلاح در نظر می‌آید استکان ثابت هست، هم حتماً تموج در درونش هست، بیرونش هست، ارتباط به تشعشع دارد. کارآمدی آن ابزار هم، بگوئیم آن ابزاری که قدرت تسخیر تشعشع دارد، اولین ابزار هست، به هر نسبت که در انجا حضور داشته باشد. ۲ - سطح دومش که در تموج حضور داشته باشد، سطح سومش اینک توانسته باشد در تشکل. یعنی اگر اهر هست و می‌برید، دارد شکل را می‌برد، یعنی به اصطلاح برون ملکولی دارد کار می‌کند، اگر موج می‌تواند بفرستد، دارد در درون ملکول می‌تواند حضور داشته باشد، اگر اشعه هست باید از آن هم بتواند جلوتر برود.

حالا این خارج از بحث هست ولکن به عنوان مثال بذهن می‌آید بذهن می‌آید خود علم، آیا موضوعاً علم موجودی هست از نوع تموج، کیف تموج هست تا حضور می‌تواند پیدا کند در جای دیگر و مجرای جریان اختیار بشود؟

نمی‌گوئیم آینه هست، می‌گوئیم نوعش از نوعی هست که اختیار را می‌تواند ببرد در کنه شئی. یا اینکه اگر بگوئیم مثلاً می‌گویم تفکر، به حضورتان که عرض کنم، که نوعش از نوع تموج هست اگر ایمان به آن اصابه کند از نوع تشعشع می‌شود. یعنی «نوراً نیات» پیدا می‌کند اگر نورانیات پیدا نکند، «ظلمات بعضها فوق بعض» می‌شود. حالا وارد به آن بحث نشویم، قصدم از این هست که هر کیفیتی را، اینکه مثال زدم برای این نکته هست، هر کیفیتی را هر جا ببینید، اقتصاد برایش قائل هستید، فرهنگ قائل هستید، سیاست قائل هستید. نه اینکه فقط کیفیت های مثلاً به اصطلاح مادی به این معنایی را که به اصطلاح، مشت پرکن باشد، لقب به اصطلاح اقتصاد بدهیم. (سلام علیکم).

س: سؤال بعدی در رابطه با همین بود ما مشابه همین بحثی را که الان فرمودید در رابطه با اینکه اقتصاد را بعد بگیریم یا بخش بگیریم، در بحث مدل فرهنگی هم داشتیم خوب طبیعتاً از نظر مبنائی همین جوری که می‌گوئید اقتصاد، فرهنگ، سیاست،

ج: باید بعد بگیریم.

س: باید بعد بگیریم منتهی بعد گرفتن آن یک لازمه ایی دارد و آن اینکه نتیجه اش این می‌شود ما در واقع وقتی می‌خواهیم اقتصاد جامعه بررسی یا آن کسی متولی اقتصاد جامعه هست باید کل جامعه را از بعد خودش تصرف کند، یعنی کلیه موضوعات اجتماعی از موضع اقتصاد موضوع تصرف او است.

ج: به همین دلیل هم من مثل برنامه را زدم گفتم اینکه می‌گوئید به اصطلاح توی برنامه اقتصادی باشد.

س: حالا ببینید برنامه هم که الان هست باز در تعاریف موجود می‌گنجد، تعاریف موجود درست هست که برنامه همه بخش ها را چیز می‌کند، ولی به هزینه تخصیص منابع در بخشهای کار دارد ولو اینکه این تخصیص منابع در این که رابطه با ترکیه چه جوری باشد یا نباشد اثر دارد، یعنی در سیاست خارجی اثر دارد، در امنیت ملی اثر دارد، در غیر ذالک اثر دارد. ولی وقتی که

ج: یعنی بیرونف یعنی حضور اثر اقتصاد را در بیرون خودش به اصطلاح.

س: بله این حضور دار ولی آنکسی که تخصیص بودجه دارد می‌دهد می‌گوید چه افعالی چه چقدر هزینه می‌برد، من هزینه اش را چقدر بدهم یا ندهم؟

ج: من یک سوال دارم از شما، وزارت امور خارجه می‌آید می‌گوید من تعداد کارمندانی که دارم ۴۰۰ نفر هست در کشورهای مختلف، مجموعه افرادی را که دارم مثلاً می‌گویم ۴۰۰۰ نفر هست. اگر مجموعه افراد من بشود ۴۰۰۰۰۰

نفر من راندمان سیاسی خیلی بالا می‌شود. پژوهش‌گاه‌های مختلف می‌زنم، واقعاً احتمالات مختلف و گمانه‌های مختلف به جوری که هر سفیری هر کجا که هست، هر چه که بناء هست، برود فردا شب صحبت کند، همه چیزش نسبت به آن ملت دیده بشود، چرا به او گفته می‌شود اقتصادی نیست چرا نمی‌دهند به او تخصیص، چرا توی اولویت‌ها قبول نمی‌شود حرفش؟

س: این هم برای اینکه در یک جایی باید توازن بین اقتصاد و سیاست ملاحظه بشود؟

ج: خدا رحمت کند، یعنی اینکه یک منابع محدودی شما دارید اگر بنا باشد ۴۰۰۰۰ تا بدهیم به وزارت امور خارجه، وزارت برق هم بیاید یک چیزی بگویند که او هم یک سقف را، نمی‌شود که.

س: ولی الان این را که عرض می‌کنم برای اینکه می‌خواهم مشخص بشود که ما می‌خواهیم چه کار کنیم الان در کشور و شاید در دنیا هم اینجوری که تقسیم کارها، تقسیم موضوعی انجام می‌گیرد، یعنی حتی با وجود اینکه این نحوه تأثیر وجود دارد، اما این حرف را بمعنای این نمی‌گیرند که وزارت اقتصاد دارد کار وزارت امور خارجه را می‌کند، می‌گویند او به این قید می‌زند، اینهم به او قید می‌زند این مقدارش پذیرفته هست ولیکن موضوع کار او یک موضوعی هست و موضوع کار این هم یک موضوعی هست.

ج: من یک جور دیگر به این مطلب برخورد می‌کنم بگوئید به عنوان حد اولیه، قبول می‌کنیم به عنوان حد اولیه را بشناسید، ولی یک حکمی هم برایش معین کنید، حکم اولیه مان هم مشخص بشود. بعد براساس این می‌آئیم یک انشعاب قائل می‌شویم، یعنی می‌گوئیم گرایش اقتصاد به اقتصادی بودن خودش هست، سطر سوم را بیان می‌کنیم. حضورش در عاملیت قبول دارید، حضورش در فرهنگ هم قبول دارید، در بخش خودش، درون بخشی که آنها را بیرونش فرض کنید، حد دوم را بدهید به ما. حد دوم که می‌دهید اینجوری نیست که از حد اول، هیچی نگرفته باشد، مثلاً می‌گوئیم بگوئی که حدود کلان را هم، حدود توسعه اقتصادی را که دادید برای کل جامعه، حدود توسعه اقتصاد برای خود اقتصاد هم بدهید. آنوقت در توسعه اقتصادی حتماً شما باید یک چیز دیگری بگوئید، یعنی توسعه بخشی را دیگر داریم می‌گوئیم، یعنی باید اقتصاد درش اصل باشد. بعد درون هم باز بیائید. پائین تر بگوئید ما الان این را هم نمی‌خواهیم. کلان اقتصاد ما چه چیزی هست؟ بعد بگوئید باز این را هم نمی‌خواهیم خرد اقتصادمان چه چیزی هست؟ چرا این سیر را دارم می‌آوردم؟ ما تعریف اقتصاد را در چند سطح انجام دادیم، سطح اولش جامعه، سطح دومش بخشی از جامعه، «توسعه، کلان، خرد» سطح سومش که شده حالا می‌گوئیم چه موضوعات و مسائلی دارد مکتبی که ما داریم،

..... فعلاً همین رساله ایی که هست. چه چیزهایی را دارد؟ برگردید بیائید از آن کلان را استنباط کنید اجمالاً، تخمیناً، نه از خود دین. برای استنباط اوصاف کلان و توسع از دین باید چه کار کنیم؟ باید یک علم اصول داشته باشیم، برویم سراغ مکتب. به جای اینکه برویم سراغ مکتب. می‌آئیم سراغ همین قدر اطلاعاتی که در اختیار داریم. بنابراین من می‌آورمش تا خرد. حدودش را هم می‌پذیریم که در مرحله حد خودش را بیان کنیم و بیائیم پائین. آنوقت آن مشکل شما کاملاً برطرف می‌شود در عین حال منطقی بودن کار هم حفظ می‌شود.

س: من این قسمت اخیر را کامل نمی‌فهمیدم، ولیکن بحث این هست که ما بهر حال در کار اقتصادمان چیزی که می‌گوئیم، اقتصاد متولی اش هست، برای وقتی که می‌خواهیم به تصرف خارجی برسد، مجبور هست بخش بشودف حالا این بخشی شدن یا شما عمقی تفکیک می‌کنید می‌گوئید در این ۱۰۰۰ تا اینجوری ۱۰۰ تا اینجور ۵۰۰ تا اینجوری یا برشی این کار را می‌کنید. می‌گوئید موضوعات جامعه ۱۰۰ تاست منتهی این ۱۰۰ تا من یک وظیفه در دفتر، من کاغذش را باید درست بکنم او جلدش را باید درست او هم باید بیاید منگنه اش بزند، این آخر کار که می‌خواهید بگوئید تو متولی اقتصاد هستی، یعنی متولی یک کار خاصی و وظیفه خاصی دارد، موضوع تصرف هم یک چیز خاصی هست این دیگر وقتی می‌خواهد بیاید به تصرف خارجی به انجامد نمی‌توانیم مرتباً همین جوری بعدی به معنای این تموجش را بقول شما حفظ کنیم و تا هر جامعه پیش می‌بریم مرتباً داخل را در آن پیش ببریم ولو به دستگاه کنترل وسیع مان ممکن هست اینجوری باشد.

ج: یعنی در بهینه اش باید حتماً به او برخورد کند، فرق بین بهینه، آنوقت اگر از این جهتی که می‌آئیم عرض کنیم، آنوقت ما خوبی و بدی، بهینه کردن، می‌توانیم انجام بدهیم. اگر بخواهیم بگوئیم برشی قطع می‌کنیم دیگر بهینه اش را نمی‌توانیم ببینیم.

س: بله نفی آنطرفش نمی‌شود ولی این طرف هم آخر کار بیک معنا، باید مجبوراً بپذیریم که اقتصاد به یک چیز کار دارد و یک موضوع تصرفی کار دارد.

ج: یعنی در یک موضوع حضورش اصلی هست، در یک موضوعی تبعی در توی یک موضوع فرعی و در یک موضوع تبعی هست.

س: آنوقت آنچیزی که خودش متولی اش هست آیا می‌گوید هر سه سطحش هست، یا سطح اصلی اش؟

ج: مثلاً کل اقتصاد برای سیاست جز زمینه چیز بیشتری نیست، زمینه نظام قرب هست، بستر قرب هست. ولی برای فرهنگ امکانات و کیفیات ابزار هست، کیفیت نباشد که فرهنگ نمی‌توند کار کند، فرهنگ هست و کیفیت اصلاً معنای توازن، نسبت، تناسب بدون کیفیت محال هست.

س: بعد از این تعریف قدم بعدی چیست؟

ج: قدم بعدی همین که بیائیم این تعریف بیاوریم در سطوح پائین‌تر، بگوئیم. اقتصاد حالا در کل جامعه بود اقتصاد در اقتصاد جامعه چیست که اصلی هست درش، بعد از آن باید بگوئیم اقتصاد تعریف توسعه اش چیست، کلانش چیست؟ خردش چیست؟ کل اینها هم وصفی دارد، هم مضاف و مضافه الیهی. باید اول وصفی هایش را تمام بکنیم یعنی در خود خرد هم که می‌آید وصفی یک بار ملاحظه می‌شود بعد هم باید با اضافه تمام بشود.

«و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین»

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۵

۷۸/۵/۲۵

کد بایگانی: ۳۵۹۲ - ۰۴۱۲

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم - بفرمایید.

حجت الاسلام پیروزمند: جلسه قبل در تعریف اقتصاد صحبت فرمودید، اقتصاد را در جامعه معنا فرمودید که بنظر ما اقتصاد دانش توسعه تأثیر هست و بحث اینکه چگونه این تعریف ما، تعریف مادی از اقتصاد را می پوشاند و یک مقایسه ایی هم بین جایگاه اقتصاد در جامعه ما و جایگاه اقتصاد در جوامع مادی فرمودید و فرق مهمش هم در متغیر اصلی و فرعی بودن، این دو هست. بعد از این فرمودید این تعریف که انجام گرفت، تعریف اقتصاد در جامعه بود. تعریف در اقتصاد و تعریف سه سطح توسعه، کلان و خرد در اقتصاد در دستور آینده بحث قرار می گیرد که خود این را هم فرمودید باز در دو سطح وصفی و عرض می شود که مضاف و مضاف الیه می شود معنا کرد برای این سطح توسعه، کلان و خرد. طبیعتاً بحث این جلسه بنابه این فرمایشتان در این مورد ادامه پیدا می کند، یعنی باز موضوع تعریف اقتصاد خواهد بود. منتهی تعریف اقتصاد یک مقدار خردتر می شود یا اقتصاد در اقتصاد و اقتصاد در سه سطحش که در خدمتتان خواهیم بود.

ج: بسم الله حالا اگر ما اینجوری قائل باشیم که سیاست و فرهنگ و اقتصاد، سه بعد جامعه هستند و در هم ضرب می شوند، طبیعی هست که ما حالا سطر اولی بگوئیم یعنی ۹ وصف در یک سطر یا اینکه به حضورتان که عرض کنم بلوک اول بگوئیم که باز هم ۹ تا هست. این باید موضوعات سیاسی باشد، هرچند مثلاً موصوف دومش هم می تواند اقتصاد هم در بعضی از جاها واقع بشود. معذرت می خواهم موصوف دوم حتماً سیاست هست، موصوف اولش می تواند اقتصاد واقع بشود، وصف هم می تواند اقتصاد واقع بشود، یعنی مثلاً «اقتصاد سیاست سیاست» یا «اقتصاد اقتصاد سیاست» می تواند واقع شود، و لکن ۹ سطر دوم طبیعتاً فرهنگی هست ۹ سطر سوم یا بلوک سوم اقتصاد خواهد بود، که دیگر کلیه عوامل درونی اقتصاد را مطرح می کند، یعنی وصف اولش ممکن هست سیاست باشد و «سیاست فرهنگ

اقتصاد» مثلاً باشد من باب مثل یا «سیاستِ سیاستِ اقتصاد» باشد، یعنی در اینجا موصوف دوم حتماً اقتصاد هست. و ۹ بار هم تکرار می‌شود. چیزی را که باید بگوئیم باید حتماً این ۹ تا را بیوشاند، نباید چیزی از آن را خارج بماند. پس بنابراین یک مجموعه عناوینی هست که این عناوین موصوف دومش اقتصاد هست. دووصف قبلش سیاست و فرهنگ و اقتصاد بگونه‌های مختلف ترکیب شده است. حالا اگر یک همچنین چیزی باشد، یعنی چه؟ یعنی از انگیزش‌های اقتصادی که رنگش من باب مثل، می‌گوئید محور هست یا «انگیزشِ انگیزشِ اقتصادی» که می‌شود «سیاستِ سیاستِ اقتصادی». تا «اقتصادِ اقتصادِ اقتصاد»، همه اینها باید در اقتصاد باشد. بنابراین نمی‌توانیم هرگز بگوئیم که تحریک و انگیزه جز مباحث اقتصادی نیست، کما اینکه فرهنگ را نمی‌توانیم بگوئیم، جزو مباحث اقتصادی نیست.

حالا این تفکیک کردنی را که داریم، در حقیقت روی عوامل اجتماعی مؤثر بر توسعه تأثیر که اثرش در پایان اقتصادی هست، تأکید دارد. همین جوری که روی، عوامل ابزاری یک اجتماع، یعنی «انسانی اجتماعی، ابزاری اجتماعی و مقدرات طبیعی اجتماعی» یعنی اولاً با وصف جامعه ملاحظه می‌شود، ثانیاً با تأثیر مادی، معنایش این هست که عوامل اجتماعی که تأثیرات مادی را بالا می‌برد، جزو بخش اقتصادی هست. بنابراین هرگز نمی‌توانیم بگوئیم که ما اقتصاد را ارزش تغییر مفهوم سود را، معنا ندارد انتظار داشته باشیم. چرا باید تغییر معنای سود، و تکامل معنای سود، درش طرح بشود، ولی هرگونه طرحی که می‌شود، باید به نتیجه عینی بانجامد. یعنی به تأثیر عینی به انجامد. به این شرط می‌تواند معنای اقتصادی داشته باشد. پس بنابراین اگر گفتیم سود در رشد کمی، افزایش کمی قدرت خرید هست و در یک مرحله هم گفتیم که کیفی اش هم افزایش گستردگی، تنوع هست، تنوع تأثیر هست و یک جا هم گفتیم تغییر در مقایس تأثیر می‌شود. لزوماً اینجوری نیست که وقتی اینها را بررسی می‌کنیم، سرمایه گذاری در اینها، معنای اقتصادی بودنش این باشد که در یک دوره مالی معین، تعریف شده به اصطلاح سود مشخص کمی، یعنی قدرت خرید را بالا ببرد. بگویند مثلاً ۱۰۰ میلیون که آوردید، ۱۱۰ میلیون درصد هست. توی گسترش حتماً می‌توانید بازار یا توسعه بدهید و تنوع را بالا ببرید و این تنوع بالا بردن، امکان دارد ابتدای کار، مقارن با زیان به معنای کمتر شدن سود کمی، قدرت خرید هم در کوتاه مدت باشد، ولی در بلند مدت می‌انجامد به اصطلاح مصرف اضافه تر، گردش سریعتر، به حضورتان که عرض کنم که افزایش بیشتر، نرخ افزایش را بالا می‌برد، کما اینکه معنای. پس بنابراین یک سرمایه گذاری کوتاه مدتی داریم که سود درش کاملاً مشخص هست. سرمایه گذاری دراز مدت که بهترین نوعش، تنوع، افزایش کثرت هست، اینها ایجاد بازارهای جدید، نیازهای جدید هست که ابتدائاً سرمایه گذاری در آن حتماً مقرون به

سود نیست، ولی در دراز مدت مقرون به سود حتماً هست. سرمایه گذاری مثلاً حالا می شود میان مدت، می شود دراز مدت اسمش را برد. سرمایه گذاری در تغییر مقیاس یعنی تکنولوژی، گاه حجمش نه زماناً مشخص هست، غیر از بهره وری و تنوع هست، گاهی مدتهای مدید خرج می شود تا اینکه دست یابی بشود بیک مطلب. یعنی لااقل در دومی می شود، معین کرد، نرخ پیدایش یک بازار را، یک پیرمردی بود ما در گنبد که بودیم مدت کوتاهی آنجا، گفت که، من به او گفتم که مثلاً ۱۲۰ سال عمرش تقریباً بود، گفتم که تو چه چیز عجیبی یادت هست. گفت آقا قند و چایی می آوردند از طرف روسیه و این را می دادند، همین جوری قسطی، حالا می دادند مصرف بکنی شش ماه دیگر هم مالشان را می خوردند مردم، باز می آوردند می دادند. خیلی هم ارزان می دادند. قند را می دادند، قند مارسلی و فلان و این حرفها، می دادند یک من یک قرآن، چایی را می دادند. چیزی مردم به حضورتان که عرض کنم که نمی خوردند اول کار. اول کار، به هر طبعی می دادند، نمی دانستند چه کارش بکنند، بعد یواش یواش، البته با قوری و استکان و نعلبکی همه چیز. یواش یواش به عنوان یک چیزی که خوب یک ظرفهای مخصوص دارد، درست بکنند اینها کم کم شروع کردند درست کردن خوردن، بعد پسندیدند مردم بعد از مدتی، دیگر کم کم طول کشید می گفت من یادم هست که چهار الی پنج سال اینها می آمدند جنس می بردند بعد ما رفتیم خدمت حضرت رضا دیدیم آنجا چقدر گران هست چایی و قند و صحبت از اینجوری و به این قیمت نیست، پولش هم نقد می خواهند بعد این کسی که آمده بود، پيله وری که آمده بود چای می آورد و قند می آورد. من گفتم بنده خدا این چایی و قندها را اینجا مفت ندهد برو مشهد بفروش گفت چطور؟ گفتم که آنجا پول نقد می دهند خیلی همگران هست اینجا همه مال شما را دارند مردم می خوردند مجانی، گفت نه حالا باشد سرش را بتو می گویم بعداً گفت گذشت چند سالی، بعد آمد نرخ را بالا برد، مردم هم عادت کردند و دیگر اصلاً به اصطلاح ارفاق نمی کرد و نقد هم پیشاپیش پولش را می گرفت. گفتم چه چطور شد؟ گفت آن مدتی که ما مفتی می دادیم می خوردید، برای اینکه عادت بکنید، وقتی که صبح بچه از خواب که بلند می شود قبل از اینکه بابا بگوید بگوید، چایی آنوقت قیمتش را بالا می بریم. در تنوع اساساً همین طور هست. تنوع ابعاد نیاز جدید هست، هزینه تبلیغاتی دارد. اول اینکه سرمایه گذاری برای خود تنوع دارد، که ایجادش کردند، آنوقت در تنوع حتماً بدانیم که اختراع نیست، تنوع در بهره وری از اختراع هست، بخلاف اینکه در تغییر مقیاس، «اکتشاف» واقع می شود. در تنوع می شود ملاحظه کرد که عادتها در یک جامعه سرعت پذیرش متناسب با وضع تنوع گرایی شان، چقدر طول می کشد، چقدر تبلیغ می خواهد، شش ماه می خواهد یک هفته می خواهد؟ متناسب با جوامع مختلف هم مختلف هست. بعد میزانی را

که باید برای مصرفی شدن، یعنی آمدن به پذیرش اجتماعی، دانسته شدن، جای گرفتن، در وضعیت چشائی، بینائی، بویایی، حتی در ابزار کار، چقدر طول می‌کشد؟ اینها متناسب با کلاسهای مختلفی که، مرتبه‌های مختلفی که، درجه‌های مختلف که برای جوامع می‌شود تنظیم کرد، می‌شود شناسائی کرد و بر آورد کرد. بعد زمان داد. می‌شود پس معین کرد که در چه زمانی می‌شود، تنوع در بهره‌وری کثرت داد چقدر کثرت داد، از آن چیزی که کثرت دادیم چه جوری تبلیغ کنیم، چه جوری برسانیم به بازار، ایجاد بازار بکنیم، چه جوری به اصطلاح برسد به مرحله سود دهی. این از اول و آخرش معلوم می‌تواند باشد. که عین همین هم در تحقیقات بعداً در جای دیگر می‌گوئیم در خود اقتصادی بودن تحقیقات هم، وقتی در این سطح باشد، قابل محاسبه هست.

ولی از اینجا می‌روید، بالاتر می‌گوئید می‌خواهم تغییر در مقیاس تولید بدهم. می‌خواهم تغییر در مقیاس سرعت، دقت و به اصطلاح انضباط بدهم. می‌خواهم مقیاس را عوض بکنم که کلیه ساختارها بهم بریزد، این علاوه اینکه که ابزار منطقی لازم، ابزار اجرائی لازم، یعنی منطق عینی، منطق تحول، غیر از منطق نظری مجموعه سازیش هست، علاوه بر اینکه همه آنها را، سازماندهی، همه چیز لازم دارد، تازه اینکه ما حتماً به تغییر مقیاس کمی می‌رسیم، این مقابل تعیین نیست به سادگی. می‌توانیم سرمایه‌گذاری بکنیم تا برسیم. این یقینی هست که می‌رسیم. یعنی اینکه محدود نیست انرژیهای طبیعی و آنچه کشف شده هست، این یقینی هست. چون علم ما هرگز نمی‌تواند (علم تدریجی الحصول) برابری یک به یک داشته باشد با کلیه قدرت‌ها. ولی اینکه کی می‌رسیم حتماً درش باید بپذیریم جهت را، خوب حالا آیا هیچ سود ندارد یا اینکه کی می‌رسیم حتماً درش باید بپذیریم جهت را. خوب حالا آیا هیچ سود ندارد یا اینکه یک به اصطلاح چیزهای ساده ابتدائی از آن در می‌آید. یعنی یک ابتکاراتی، یک اختراعاتی، یک محصولات جزئی در کنارش هست، ولی آن چیزی را که برایش کار می‌کنید که تغییر در مقیاس هست، آن نمی‌تواند براحتی قابل زمان بندی باشد در پژوهش، به اصطلاح در تغییر مقیاس. اگر سطح پژوهش رفت به عالی‌ترین سطح یا آنوقت باید یک قانونی را بپذیریم.

البته یادمان نرود که تغییر در مقیاس وقتی پیدا می‌شود، کلیه ساختارها عوض می‌شود. چه تغییر در مقیاس به اصطلاح سرعت و دقت، به عبارت دیگر «تکامل اقتصادی تغییر پیدا کند چه تکامل فرهنگی تغییر پیدا کند، چه تکامل سیاسی تغییر پیدا کند» تغییر در مقیاس اگر واقع شد، تعاریف حتماً باید عوض بشود، تعاریف که عوض بشود، نظامات

و خصلت آن، یعنی احکام نظری محض آن باید بشود احکام نظری محض که عوض شد معنایش اینکه ساختارهای عینی و روابط اجتماعی اش عوض می‌شود.

آنچه که در آن ثابت می‌ماند جهت هست. خوب حالا ممکن هست که کسی در اینجا در پراتز در پاورقی، در حاشیه بگوئیم که حقوق خرد، همه خصوصیاتش عوض می‌شود نه حقوق خرد در صورتی که عوض نشود، هر چیزی که عوض نشود، منزلت کارآمدیش عوض می‌شود، یعنی محتوی، یعنی مفهوم، یعنی تأثیرش در پرورش عوض می‌شود. خوب اگر اخلاق، یعنی تعبد، یعنی انقیاد، فضای حاکم باشد، باید تغییر مقایس در اخلاق واقع بشود، یعنی در تسلیم بودن. آنوقت باید افکار و اعمال، یعنی سیاست اگر عوض بشود، رتبه اول، بعدش فرهنگ، بعدش اقتصاد. پس متغیر تکامل تاریخ اگر سیاست شد، یعنی اخلاق شد، تکامل، تکامل الهی تعریف می‌شود در اینجا که اقتصاد هستیم از پاورقی آمدیم توی متن.

مفهوم سود و بالا رفتن تأثیر را برایش سه سطح قائل شدیم، تأثیر گاهی در یک دوره زمانی خاص افزایش می‌یابد، مثل سالانه، مثل یک شرکت می‌گوئیم تأثیرش، یعنی قدرت خریدش چه طور شد؟ سرسال مالی‌اش، پارسال صد هزار تومان داشت یا صد میلیون داشت امسال ۱۱۰ میلیون دارد. علم اقتصاد مأمور چه چیزی هست؟ مأمور اینکه، این ورودی و خروجی را جوری تنظیم بکند و گردش عملیات را، که بتواند چه کار کند؟ در یک دوره خاص مالی که بصورت انتزاعی، انتخاب دوره می‌شود، یعنی برابر با یک تغییرات ثابت طبیعی، وضع شد، یک افزایش کمی را نشان بدهد، بالا رفتن تأثیر را نشان بدهد. آن امور طبیعی که تکرار مساوی دارد چه چیزی هست؟ ۱۲ ماه، یک سال. کاری که اقتصاد خرد می‌کند چه کار می‌کند؟ در گردش رفتارها را، جوری نظم می‌دهد، علم تنظیم رفتارهاست، علم تنظیم خریده‌ها هست، فروش‌ها هست، کارهایی را که باید انجام بگیرد، ابزار چقدر، نیروی انسانی چقدر، مواد چقدر، چه جوری بچرخانم، سر سال صد میلیون من بشود ۱۱۰ میلیون. افزایش تأثیر چه چیزی هست؟ بالا رفتن قدرت خرید، در چه دروهایی؟ در دوره یکسال.

حالا اگر یک قدم رفتیم بالاتر، گفتیم که اقتصاد را ببرید بالاتر، تنوعش افزوده بشود که اسم آن را ما کلان می‌گذاریم. خوب حالا که من می‌خواهم کلان بگذارم، دیگر دوره اش را، دوره سال خاص اقتصادی نمی‌گذاریم، چه کار می‌کنم؟ می‌گویم یک دوره ایی که تحول در بازار ایجاد می‌کند، این البته تحولمان، تحول گسترشی هست، اولش رشد هست یعنی تعداد مصرف کالا مثلاً ۲۰ نوع بوده حالا ۲۰۰ نوع شد، این ۲۰۰ نوع دیگر زمانش، نمی‌تواند زمان سال مالی

خاص قبل باشد، هرچند قابل تجزیه هست برای محاسبه کردن. حالا چرا نام این را کلان گذاشتیم؟ به چه دلیل می‌خواهید بگوئید کلان؟ نام این را برای این کلان می‌گذاریم، ما سرفصلهایی را که داریم، برای ایجاد تنوع، نسبت‌هایی که بینش برقرار می‌شود، با نسبت‌هایی که باید بازتاب این بیاید، حتماً بهینه می‌خواهد. هر جا سخن از بهینه نسبت بیاید. که بگوئیم یک بازار داریم، یک محصولات مصرفی داریم، که این را بعداً توی بانک شرح بیشترش را می‌دهم، یک به حضورتان که عرض کنم که ابزار داریم، یک سرمایه داریم. این هر جا که گفتم مجموع کالاها را، مجموع این دسته را بیاور یک طرف بگذار. مجموع کار را هم بیاور یک طرف بگذار. اگر آدمها همه آن کاری را که می‌کنند روی هم، همه اش را مصرف بکنند که قدرت پس انداز ندارند. اگر این صحبت را کردم گفتم که پس باید یک مقدارش را نخورند، بیاورند پس انداز بکنند. بعد دوباره اگر گفتم که مجموعه کار در یک جعبه، باید به ارزد بیشتر، کمتر مصرف بکنم - اول کار می‌گویم بعد برمی‌گردیم - بعد می‌گویم پس انداز با سرمایه گذاری نسبتش باید بیک، میل کند، یعنی مردم نخورند برای پس انداز، پس انداز بکنند برای سرمایه گذاری خیلی خوب، سرمایه گذاری بکنند که چه چیزی؟ که حق مصرف بیشتر پیدا کنند، می‌گویم در اینجا یک چرخه ای درست کردند، بین چهار تا بازار. اگر میلیها را بوسیله مصرف بتوانم تحریک کنم، ولی ارضاء نکنم، (بفرمائید) بوسیله سرمایه گذاری و سودش ارضاء می‌کنم. پس چطور شد؟ بوسیله مصرف، تحریک، تنوع در مصرف. بوسیله سرمایه گذاری اجازه در چه چیزی؟ بالا رفتن حق مصرف. خوب من اگر این کار را بتوانم بکنم، معنایش اینکه تنظیمی را که یک شرکت می‌کند - ببینید شرکت را در یک سطح بزرگ نگاه کنید، در یک شکل خرد نگاه نکنید شرکتی که چندین بانک هم دارد، چندین روزنامه هم دارد، تلویزیون هم دارد، مثلاً گفتند یک شرکت ۳ هزار رسانه جمعی دارد، این شرکت حتماً در تنوع حضور دارد - ولی نسبتی را که بین قیمت بازار کار، یعنی خرید کار و بین به اصطلاح فروش محصول می‌کند، در عین حالی که تبلیغاتش تحریک به مصرف را شدیداً انجام می‌دهد. ولی امکان دست یابی را به کار بیشتر که برود بطرف سرمایه گذاری، برود بطرف پس انداز پس انداز برود، بطرف سرمایه گذاری، برود بطرف توسعه ابزار، بعد برگردد بیاید به طرف به حضورتان که عرض کنم که خرید محصول، این را چه جوری شرکت انجام می‌دهد؟ چه نقشی داشته باشد شرکت؟ تنظیم نسبتها.

حالا یک سری یک مرتبه از جامعه می‌آئیم داخل خود شرکت. سرفصل های دفتر معین ما در هزینه کردنها چگونه هزینه کند، که بگوئید سرمایه گذاری من، سود آورتر هست. خوب اگر گفتیم، سرفصل تبلیغات را به بچربانید، با اینکه تبلیغات ابتدائاً به نظر می‌رسد که مصرفی هست هیچی نمی‌گردد. صرفاً تبلیغ می‌شود یعنی بلا تشبیه، بلا تشبیه بلا

تشبیه، تبلیغات در دستگاه کفر شبیه کار فرهنگی ما هست. چه جوری شما به نظرتان می‌آید که کار فرهنگی که مثلاً یک روحانی برود بیک جایی یک مطالبی را درباره جهان بینی بگوید. درباره ائمه بگوید، (سلام علیکم و رحمه الله و برکاته). درباره سینه زنی بگوید، می‌گوئید این پول بر نمی‌گردد، یک سرمایه گذار هم تبلیغی را که می‌کند، بنفسه خود آن پولی را که سرمایه گذاری می‌کند در تبلیغ، مثل سرمایه گذاری کردن در تولید یک یخچال نیست. که بگوئیم هزینه این یخچال شده مثلاً می‌گوییم ۱۰۰ هزار تومان را حال می‌فروشم آن را ۱۱۰ هزار تومان، ولی آن کار فرهنگی می‌دهد چه چیزی؟ فروش بیشتر را. اگر انگیزش را بالا ببرد، یعنی ایجاد شخصیت بکند، یعنی برای شخص، بد بشود که نداشته باشد یخچال، این را می‌گوئیم کار سیاسی توانسته بکند. اگر احساس حقارت نبود، فقط معرفی بهره وری را تحریک کرد به مصرف کردن، یعنی لذت مادی اقتصادی از خود یخچال، می‌گوئیم تحریک در کار فرهنگی دارد می‌کند. ولی هر دوی اینها، راندمانش با قید کلمه اقتصادی بر می‌گردد به چه چیزی؟ به اقتصاد خیلی خوب.

هرگاه ملاحظه نسبت های کلان در گسترش نوع، در داخل شرکت باشد یا بیرون شرکت باشد، یعنی در محیط باشد و بالا بردن اثرش در محیط عملکرد یک دستگاه اقتصادی، چه مال یک شرکت باشد، چه یک دولت باشد در برنامه های اقتصادی که معین بر او هست. این را لقب کلان می‌گوئیم. کلان کارش گسترش تنظیم نسبت، با این دو شاخصه ملاحظه می‌شود.

حالا از کلان یک پا بالتر می‌رویم. اینجا حتماً باید درش سیاست ذکر بشود، احیاناً در بعضی از خانه هایش هم دوبار، یعنی «سیاستِ سیاستِ اقتصاد» دارید. اینجا تغییر در مقیاس هست چرا دوبار ذکر می‌کنیم؟ تغییر در مقیاس، ساختارها را عوض می‌کند، ولو اقتصادی باشد که خودش به عنوان متغیر تابع ذکر شد، اینجا ولوش را باید حتماً توضیح بدهیم بعدش. اول می‌گوئیم متغیر اقتصادی در دستگاه الهی، سیاست هست، ولی اگر سیاست به هر دلیل ممکن، تلاش لازم برای تغییر در مقیاس درش انجام نگیرد، جامعه وجود عینی دارد هر کدامش که چه فرهنگ، چه سیاست دارای تغییر در مقیاس بشود، بقیه را چکار می‌کند؟ دنبال خودش به نسبت می‌آورد. تغییر مقیاس، متغیر جامعه هست، متغیر چه چیزی؟ ساختارها، اگر در اقتصاد بشود، می‌شود تأثیرهای عینی ساختارهای عوض بشود، تأثیرهای عینی که ساختارهای عوض بشود، نمی‌تواند روابط اجتماعی و فرهنگ، نمی‌تواند سیاست، ساختارهایش را ثابت، حفظ و نگهدارد.

می گوئیم اقتصاد اگر پیش اوفتاد نسبت به فرهنگ و سیاست ولو الهی باشد، رشد التقاطی هست، رشد التقاطی را در یک به اصطلاح محدوده بسیار مختصری پاورقی توضیح می دهیم. هرگاه بهره وری مادی که ارتباط مستقیم آن با حواس طرف هست نه با اعتقاد، این مقدم بشود - سلام علیکم و رحمه الله و برکاته - با یک استکان دیگر هم بیاورید خیلی ممنون هرگاه که اصول «اعتقادات، فروع اعتقادات، تطبیق» هر سه، در هر سه «دین» وسیله ادراکات حسی قرار بگیرد. اول دین در یک کلمه، نوع درکی که از قبیل ادراکات حسی، عقلی، شهودی یا روحی نیست و خدای متعال در جهان بینی ما، خدای متعال مخصوص افراد خاصی که ختم هم می شود به سید المرسلین علیه افضل صلوات المصلین، این نحوه درک را قرار داده و این نحوه درک هم صرفاً برای فرستادن پیام خودش هست به مردم. این در دوران تکامل کل تاریخ تکوینی، جایگاه دارد، بازگشت هم می کند به مشیت بالغه حضرت حق نسبت به تکامل. حالا درک از دین، اگر در اصول جهان بینی، فروعش، احکام عملی یا ایدئولوژی هایی که عمل را می آورد و اجرایش هر سه حسی شد، یعنی اصل درش شد جهان ماده و ابزار شد هر سه سطح آنها، این را می گوئیم انفعال مطلق. آنچه را که از مجاهدین خلق مشاهده می شود که وقتی می رسند به جهان بینی هم، سعی می کنند عالم دنیا، آخرت، معجزات همه را یک دست بر گردانند به چه چیزی؟ به قوانین حسی، یعنی در حقیقت معلومات حسی بشر حاکم می شود، نه فقط بر اعتقاد خودش، بلکه در بکارگیری یک نوع اطلاعاتی که افرادی که آنها را آوردند مدعی بودند از طرف خدا آمدیم و معجزه هم داشتند و تلاش می کنند که معجزات را هم بگونه ایی انکار بکنند، یعنی تفسیر مادی بکنند، خوب در اینجا اگر کسی گفت که امّ الکتاب چیزهایش که تأویل بردار هست، متشابه اش، چیزهایی که تأویل بردار نیست، تأویل سخت تر هست.

س: برعکس هست.

ج: برعکس آنچه که هست. بدلیل اینکه در تأویل حسی کردن، آنها راحت تأویل بردار هست

س: محکّمات یعنی؟

ج: محکّمات را اگر گفت، معنی محکّمات چه چیزی هست؟ آنهایی که متشابه هست، ضد آنچه چیزی که آیه می گوید، مصرحات بگوید آنها چه چیزی هست؟ آنها محکّمات نیست، آنها متشابهات هست یعنی کلمه متشابه را به جای محکم استعمال کردن در مصداق.

س: این چه کاری؟

ج: این کار را کردند در نوشته هایشان هست. خوب اگر گفتند که دین یک چیز رمز آلود هست، راز آلود هست که آنچیزهای از آن که قابل تأویل هست در دوره های مختلف، آن اصل هست، آنچیزی که قابل تأویل نیست آن متشابه هست. اگر این را گفتند یا اینکه آمدند اصرار ورزیدند که غرض از این، یعنی مصرحات را آمدند گفتند غرض از این مطلب این هست، غرض از این مطلب، البته این مطلب را تأویل حسی‌اش را شما مشاهده می‌کنید. تأویل به شهود روحی در بین درویش هست. درویش می‌گوید می‌بینیم که این آیه معنایش این هست، می‌گویم این خلاف ظاهرش هست، می‌گوید به حضورتان که عرض کنم که آنچیزی را که ما حقیقتش هست ما می‌بینیم ما راز قرآن، به حضورتان که عرض کنم مغز را برداشتیم، پوست را بهر خران بگذاشتیم. می‌گوید تنسک به الفاظ برای آدمهای نافهم هست، روح قرآن در دست ماست. من در خاطر هست که «باد آمد در ایام نحس بر یک قوم، عذاب نازل شد، این را گمان می‌کنم آقای راستی در یک جا از یکی عرفا نقل می‌کرد که نام مبارک او را نمی‌خواهم ببرم که می‌گفتند عذاب را از ماده عذب و گوارایی گرفتند و آیه را تأویل کرد، خوب این تعبیر اصولاً آن موقع بوده حالا هم هست به شکل های مختلف. البته تأویل حسی خطرناکتر از همه هست هرچند تأویل عقلی و روحی هم خطرناک هست. حتماً هیچ کدامشان به حجیت نمی‌رسند - سلام علیکم -

قسم دوم اینکه اصول اعتقادات را حفظ می‌کنند، اصول اعتقادات حفظ می‌شود ولیکن در فروع اعتقادات سعی می‌شود پاسخ داده بشود، یعنی فتوی داده بشود با حفظ ثابت بودن محصولات علمی، خوب اینجا تأویل نمی‌شود در ریشه‌ها ولی تأویل در مسائل می‌شود از ترکیب مسائل. که تقریباً این به اصطلاح به نظر می‌رسد که در پاسخ گوئی به مسائل مستحدثه زیاد وجود دارد. هرگاه شما تغییر در مقیاس را در اختیار نداشته باشید، مبتلای به این مرحله دومش هستید، قهراً بخواهید یا نخواهید. یا در مرحله عمل مبتلا می‌شوید که این نوع و این دسته را دیگر التقاط به آن نمی‌گوئیم یعنی انفعال به آن نمی‌گوئیم. اولی را می‌گوئیم انفعال مطلق، دومی را می‌گوئیم انفعال نسبی که لقبش را التقاط می‌گذاریم. اولی را صحیح نیست کسی التقاط را بگذارد. چون حکومت ماده گرایی بر دین هست، مگر کسی نفهمد. مجاهدین وقتی هم فهمیدند اعلان ارتداد کردند. مگر کسی نفهمد که بابا این به اصطلاح یعنی رئیس آن یک کاری را بکند، این همین جوری تقلید بکند از او. ولی اگر کسی بفهمد که بابا این از اصول اعتقادات هم رفت زیر چتر علم، یعنی حس گرایی بر آن غالب شد خوب این دیگر معنا ندارد که دیگر انفعال مطلق را شما دیگر التقاط بخوانید. التقاط یعنی چیزی از او، چیزی از این، دو چیز قاطی بشود. دو چیز قاطی شدن اگر اصول اعتقادات را حداقل حفظ

کردید، در پاسخ گوئی به فروع چه در مرتبه اجراء بیاید چه در مرتبه اجتهاد بیاید. شما مجبورید اگر توسعه در به اصطلاح تغییر در مقیاس را به عهده نگرفتید، مواجهه بشوید با محیطی که مسائلی درش هست، ناخواسته شما، ساختارهایی درش هست، ناخواسته شما. اینجا جاده ها اگر کشیده شد بفرض محال که اینکه جاده ها اثر وضعی داشته باشد در پرورش، جاده اگر کشیده شد، شما نمی‌توانید بگوئید که من کوچه های قدیم خراب شده و این جاده هم کشیده است، من از پس کوچه های قدیم می‌خواهم ماشین را ببرم ولو ماشین نتواند از آن پس کوچه ها در برود. می‌گویم که خوب این یک قسمت از کوچه هست که ماشین شما طولش ۴ متر هست، رد نمی‌شود، می‌گوید نه خوب ماشین را می‌شود بلند کرد، سیم بست به آن، بند بست به آن از روی پشت بام رد کرد، از چهار تا کوچه رد کرد رسید به آنجایی که خانه هست، ولی این شدنی نیست!! شما مجبورید با وسیله نقلیه حرکت کنید. مجبورید به حضورتان که عرض کنم که این را اگر کسی بخواهد بوسیله احتمالات فردی که نه فرد اگر متدین باشد، اینجا ماشین خودش را پارک می‌کند می‌رود به آن طرف، بعد می‌گویم فاصله آن طرف هم زیاد هست حالا مثلاً عرض می‌کنم ۵ تا کوچه را شما پیاده رفتید رسیدید به آن طرف، آن طرف محله، می‌خواهی راه را نروی از آن خیابانی که ماشین می‌رود، آن طرف محله که رسیدی باید باز سه کورس ماشین سوار بشوی، ماشین خودت هم که آن طرف هست، این چه کار می‌کند برای بردن ماشین خودت؟ کلاً اگر شما جاده ها را می‌گفتید، روابط اجتماعی به مراتب سخت تر هست از جاده ها، در روابط به اصطلاح حمل و نقل عینی می‌شود شما بگوئید یک مقدارش را پیاده می‌روم، یک مقدار سوار ماشین کرایه می‌شوم، یک مقدار چه کار می‌کنم. که من می‌گویم اگر بخواهی برای همه نسخه بکنید، نمی‌توانید این را محاسبه کنید، آخرش مجبورید جاده ها را بگونه بپذیرید. روابط اجتماعی به مراتب مشکل تر هست.

اگر روابط اجتماعی خواستید بپذیرید، یعنی شما نمی‌شود امتیاز نگیرید، مغازه داشته باشید، شهرداری می‌آید می‌بندد آن را، مانع کارتان می‌شود، امتیاز داشته باشید باید از یک تعاریفی عبور کنید، نمی‌توانید از آن تعاریف عبور نکنید. یک احکامی را باید بپذیرید، از یک برگه اسکناس که دست می‌گیرید تا دفترچه تا کلیه مبادلاتی را که دارید، اینها با تغییر در مقیاس پیدا شده است. پس بنابراین هر کس تغییر در مقیاس را بدست دارد ولو مسلمان، اگر در اقتصاد باشد، فرهنگ و سیاست به نسبت مجبور هست، تبعیت از آن بکند. نظام می‌شود، نظام التقاطی.

حالا درگیری‌هایی که بخواهد تحول ایجاد کند حتماً باید در سیاست باشد نسبت به اصول اعتقادات، نسبت به فروع اعتقادات نمی‌تواند باشد. فروع را می‌تواند در شعار بیاورد. یعنی این را اشاره داریم می‌کنیم برای چه چیزی؟ بر اینکه

وضعیت متغیر بودن اقتصاد را در تغییر مقایس آن ذکر کنیم. خوب مقیاس تکامل در اقتصاد تغییر پیدا کرده حتماً فرهنگ و سیاست متأثر می‌شوند یعنی دیگر نمی‌گوئیم، اقتصاد تبعی هست در جمهوری اسلامی، می‌گوئیم متغیر چه چیزی واقع شد ولو اقتصاد اسلامی بود تا رسیده به این تغییر در مقیاس، ولی الان آن چیزی که متغیر اصلی می‌شود چه چیزی هست؟ اقتصاد می‌شود. می‌گوئیم به نسبت التقاطی شد. می‌گویند چرا؟ می‌گویم اثر عینی دستور داد، چه جوری اجتهاد کنید. اثر عینی دستور داد چه جوری ساختارهای توزیع اعتبار سیاسی را بکنید. بالعکس انقلاب سیاسی انجام گرفت، تغییر در مقیاس تعریفی اعتبار و آبرومندی سیاسی پیدا شد، می‌گویم که فرصت از دست مده، این امر مهمی پیدا شده هست، این تغییر در مقیاس فرهنگ و اقتصاد را پشت سرش بده. پس آن چیزی که تغییر در مقیاس را بدست دارد، متغیر جامعه هست، متغیر ساختارها هست ولی اگر هر سه بنظم و ترتیبی که اول تغییر در مقیاس سیاست، بعد فرهنگ، بعد اقتصاد باشد، این جامعه آرمانی مطلوب می‌شود.

خوب حالا از این جا می‌آئیم به حضورتان که عرض کنم که قسمت تغییر در اقتصاد واقع بشود، این شاخصه اصلی‌اش، تغییر کلیه ساختارها هست. این تغییر کلیه ساختارها - که من بنظر می‌آید که بزرگترین امری که رخ داده الان و بنظر من می‌آید حوزه اصلاً توجه به آن ندارد، غیر از حوزه هم نمی‌بینم توجه داشته باشند به آن - اینکه یک مسئله ایی، یک حادثه دقت تأثیر اقتصاد پیدا شده است و آن عبارت هست از مسئله، به حضورتان که عرض کنم، دست یابی به تسخیر نور یا تشعشع. اگر ما بگوئیم کلیه منابع طبیعی که بعداً در اقتصاد می‌گوئیم یا اشیاء متشکل هست یا متموج و یا متشعشع و بگوئیم هر سه تایی اینها، مثل سه بعد در همه چیز هستند، نهایت نسبت‌هایشان که عوض می‌شود، قدرتهایشان عوض می‌شود. به حضورتان که عرض کنم که، آنوقت بخش تشعشعش مربوط به مثلاً صنایع فعلی هست شما در ارتباطات می‌بینید آن را، در کلیه ساختارها خواهند آمد و کلیه ساختارهای اجتماعی را عوض می‌کنند. مهمتر از همه چیز، تعاریف را عوض می‌کنند، تعاریف و احکام عوض می‌شود. اینکه پیش بینی من بتوانم بکنم ببینیم چه جوری تعاریف می‌شود ما تعارف خودمان چه جوری حداقل به اصطلاح انفعال را پیدا می‌کند و حداکثر استقامت، خوب حالا اگر ما آن وقع آرمانی را داشتیم اسمش چه چیزی بود دیگر؟ که بالا رفتن اخلاق اصل باشد، همانجوری که می‌گوئیم ادیان الهی، دین کامل دین نبی اکرم، بگوئیم اخلاق کاملتر، یعنی حساس تر نسبت به خداوند متعال، دغدغه دارتر، نسبت به حضرت حق، که مقیاس دغدغه اش، مقیاس تقوایش بالا رفته است و حضور تقوی را در همه امور، بصورت ورد واحد می‌خواهد و تنوع کثرت را، خودش موجودش هست، اگر آنجوری باشد آن منشأ به اصطلاح تحقیر و تجلیل

سیاسی بشود و ساختارها بر آن اساس بچرخد، بعد تعاریف بر آن اساس بچرخد، بعد احکام بر آن اساس بچرخد، بعد بیاید تا عینیت و ابزارها بر آن اساس بچرخد. آن زمان را ما می‌گوئیم استقلال یا صیانت الهی، پس می‌گوییم: انفعال، التقاط و استقلال، استقلال را به چه چیزی می‌گوئیم؟ صیانت الهی، صیانت یعنی چه؟ یعنی یعنی مصون بودن تکامل الهی از تأثیرپذیری از تکامل کفر، یعنی حق ولایت تکامل الهی بر تکامل مادی. آن‌ها مجبور بشوند التقاطی عمل کنند، آنها مجبور بشوند انفعالی عمل کنند. دست‌بلا را «دین» داشته باشد. خیلی خوب.

اگر «انفعال، التقاط و استقلال» را تعریف کردیم و گفتیم که در استقلال هست که تغییر در همه اینها به تغییر در مقیاس در تکامل رخ می‌دهد و کل اینها در اقتصاد، اگر حرف اول را زد در جامعه، معنایش این هست که التقاط به نسبت وارده شده است. ولو به ضعیف‌ترین نسبت. خوب در عین حال باید تغییر در مقیاس را تعریف کنیم در اقتصاد و نحوه تبعیتش از تغییر در مقیاس در فرهنگ و در سیاست، اگر تابع باشد قطعاً آن وضعیت آرمانی را دارد.

حالا بصورت کلی آنچه که بیرون از اقتصاد هست نباید به آن پردازیم ولی آنچه را که مربوط به اقتصاد می‌شود چرا. اقتصادی الهی هست که انگیزه الهی منشأ تحرکش بشود و توسعه در انگیزه الهی واقع بشود، متکلف توسعه در انگیزه چه کسی هست؟ بخش فرهنگ و سیاست، الهی شدن انگیزه. پس از دو تا بخش دیگرش چه چیزی را اخذ می‌کند؟ جهت‌دارای انگیزه اش را. اشتداد انگیزه اش را، بصورت کاربردی از دستور عمل‌های چه چیزی استفاده می‌کند؟ از دستور العمل‌های فرهنگ و سیاست. آنها می‌گویند که شما یک حقوق پایه بگذارید در سیستم خودت، یک کنترل وضعیت بکن علاوه بر پاداش یا جبران عملکردی را که می‌دهید بوسیله دستمزد، سفر مکه بدهید، پول خیرات بدهید، اجازه بدهید که شخص یک مقدار از خیرات را انتخاب بکند، یعنی یک برگه‌های کوپنی را بدهید که این کوپن‌ها قابل مصرف نباشد، قابل تبدیل شدن به پول بنا شد ولی پنج نوع خیر هست، بعضی از خیرهایی آن، خیرهای توسلی هست، بعضی از خیرهایش فرضاً تعبدی هست. در هر کدام دلش خواست این کوپن‌ها را بریزد. و بوسیله اینها بستر رشدش را درست کنید و بعد بگوئید انگیزش را اینجوری کنترل کنید، - سلام علیکم و رحمه الله و برکاته خیلی خوب..

حالا اقتصاد اسلامی را می‌خواهیم بگوئیم هم انگیزه اش باید فرق بکند - که در کلانش اصل هست، معذرت می‌خواهم - که در توسعه اش اصل هست، هم در اندیشه اش باید تفاوت بکند، الهی داشته باشد که در کلانش اصل هست، در تعریف از وضعیت خوبی و بدی وهم در خردش تغییر کند که کمیت‌های عینی قدرت خریدش، فرق پیدا می‌کند. خوب پس بنابراین اقتصاد در اینجا به تأثیر مادی تعریف شد، تأثیر مادی در سه سطح، تأثیر مادی در افزایش کمی

محض، در قدرت خرید تغییر مادی در ملاحظه نسبتها و - تنوع - کثرت تنوع در کلان و تغییر به اصطلاح مادی هم، اصولاً زمان و مکان را عوض کردن، یعنی تغییر در «سرعت، دقت و انضباط» که تغییر در مقیاس بود. اصل در این قسمت این هست که انگیزه را بتواند درش، تحول ایجاد کند. ایجاد یک به اصطلاح سرعت، دقت، تأثیری که در انگیزش، تحول اصلی را ایجاد کند. اثرش که ظاهر می‌شود در انگیزش، یعنی تعریفان از آدم، وحدت و کثرت جدیدی، پیدا می‌کند، انسان کارآمد. طبیعتاً این منشأ این هست که ابزار کارآمد هم عوض می‌شود، طبیعتاً به اصطلاح راندمان هم، کارآمدی هم عوض می‌شود.

مثال خیلی ساده ایی هم من در اینجا می‌زنم و دیگر جمع می‌کنم و تمام می‌کنم مطلب را. ببینید ما اگر یک روستایی متدین و با تقوای خوب را داشته باشیم که اخلاصش بسیار خوب هست، قیمت کارهم به اخلاص در نزد خدای متعال هست و چون در کار خودش هیچ گونه تخلفی نمی‌کند، خیرات هم می‌کند، چاه زده، قنات دارد، تلمه دارد هرچه که هست، سعی می‌کند که کشت و زرعی بکند و این کشت و زرع را، حقوق شرعی را بدهد، به فقراء اضافه بدهد. خودش مصرف در خیرات بکند، زندگی اش را با یک اعتدالی می‌گذراند. مصرف زیادی نمی‌کند، اعمال عبادیش را انجام می‌دهد. کمک‌هایی به ضعفاء جامعه‌اش هست، می‌کند و بر خودش مقدم می‌دارد، آدم خوب و مؤثری هست در محدوده روستایش. این را بیائیم مقایسه بکنیم با اینکه ایشان لازم باشد بفرستیم او را به سازمان ملل، دولت اسلامی را از یک بن بست درآورد و این اخلاصش را که حاضر به شهادت هم هست به کار بگیرد در مذاکرات فنی بین المللی، می‌گوئید این اهل کشته شدن هست، قرص هم روی حرف می‌ایستد، ولی اصلاً نه تنظیم می‌تواند بکند نگاهایش که چه نگاهی از آنها را چه نگاهی باید در برابرش بکند، چه زمانی باید بخندد، چه زمانی باید به اصطلاح تحقیر بکند، خنده تحقیرآمیز بکند چه زمانی باید تحقیر را با غضب انجام بدهد. چه زمانی باید به چه قدرتی از قدرت جهان اسلام اشاره بکند و زود بگذارد و معطل نشود. بداند این قدرت هست و لکن نمی‌شود از آن استفاده کرد، فقط به عنوان یک مانع برابر کفار هست. کدام قدرت باید روی آن مانور بدهد. روی آن به اصطلاح رژه برود که بگوید من در دل قدرت شما حاضر هستم. این کلاسه‌ایی که دارد، فنی را که دارد، مسلماً این روستایی آن را ندارد! این فن را به آن چه چیزی می‌گوئید؟ حضور در یک ساختارهایی است غیر از ساختار زندگی روستایی. سرعت انتقال می‌خواهد، سرعت حساسیت می‌خواهد، ایجاد نسبت بین مفاهیم می‌خواهد، تغییر حالت می‌خواهد، انضباط می‌خواهد، ولی از نوع دیگری است. کما اینکه در یک مذاکره فنی علمی فرهنگی، نمی‌شود آن روستایی خوش باطن، خوش نفس را، به عبارت دیگر تقوی جای

اجتهاد را نمی‌گیرد. اجتهاد کلاسه دیگری هست از تقوی. اداره اجتماعی هم یک کلاسه دیگری هست از تقوی. اینکه کلاسه توسعه پیدا می‌کند، اینکه به اصطلاح درست است آن اگر مکم عند الله اتقاکم، شکی در آن نیست، ولی در سطوح مختلف، در جوامع مختلف، در موضع های مختلف، شما نوع تقوایی را که می‌خواهید با کیفیت دیگری هست. خوب ما حالا از این مطلب چه چیزی را می‌خواهیم نتیجه بگیریم، می‌خواهیم نتیجه بگیریم که توسعه اقتصادی، تأثیر عینی را بالا می‌برد، با بالا بردن توسعه انگیزش نه بمعنای صرفاً تقوای تنها، صرفاً تقوای تنها، وحدت و کثرت جدید در انگیزش. خوب یک مدیر اقتصادی که برای ما به عنوان یک مقدور محاسبه می‌شود و حتماً هم جزو نیروی انسانی و جزو عوامل اقتصاددیمان هست و می‌خواهد تکنولوژی اسلامی را بالا ببرد و می‌خواهد موضع گیرش منشأ پرورش و ارتقاء حساسیت ها بشود. - آقا از وقت فضیلتش نگذشته -

خوب حالا، شما پس بنابراین اقتصاد را تعریف کردید به - توسعه، خرد، کلان - «توسعه، کلان و خرد» در اثرش، یعنی اثر را، سه نوع اثر ذکر کردید که در تنوع آن فرق دارد. آیا می‌توانیم بگوئیم اقتصاد که تأثیر مادی بود با همین توصیف تمام شد یا نه؟ اگر قائل باشید که باید نظامی از امور مختلف را بیاوریم، مفاهیم را بیاوریم تا بدهد تعریف نه قائل باشیم که تعریف، مفهومی هست که جامع افراد، مانع اغیار باشد بصورت یک نام، که معنوش همه افراد را بگیرد. بلکه بگوئیم، تعریف در نظام محقق می‌شود با نسبت هایش، آغاز به تعریف نظام را در اینجا انجام دادیم و صلی علی محمد و آل محمد. شما سوالی دارید.

س: عرض شود که اقتصاد خرد، کلان و توسعه را قبلاً هم معنا کرده بودیم و حالا باید ببینیم با توجه به این تعریفی که الان فرمودید، چه تغییر جدیدی واقع شد و این نگاه جدیدی که به مسئله داشتید چه در واقع قدم جدیدی برداشته شد در بحث؟ این یک مسئله و مسئله بعدهم اینکه ما حالا با توجه به این تعریف می‌خواهیم چه استفاده ایی بکنیم و قدم بعدی چه خواهد بود؟ نسبت به بحث اول ما توسعه، کلان و خردی که قبلاً معنا کردیم، توسعه اش تقریباً به همین معنایی که الان فرمودید معنا می‌شود.

ج: تغییر مقیاس

س: تغییر مقیاس هست.

ج: تغییر نسبت ها، نظام نسبت ها هم کلان بود.

س: اینجا فقط

ج: اضافه شد به اینکه منشأ گسترش تنوع می شود.

س: یعنی اثری برایش در واقع ذکر کردید. و در خرد هم باز اینجا اثرش را معنا کردید که یعنی سود..

ج: افزایش کمی قدرت خرید، در زمان ثابت تکراری.

س: یعنی قبلاً موضوعش معنا می کردیم که اقتصاد خرد مثلاً، آنجایی هست که موضوع معین هست، زمان و مکان معین هست.

ج: همان هم نتیجه اش همان هست.

س: ولی نتیجه این می شود که اثرش در واقع همین می شود که می فرمودید.

ج: یعنی تأثیر را در اینجا اصلاً قرر دادیم. آنچه که در این تعریف هست ۱ - تأثیر مادی را اصل قرار دادیم و سه سطح، تأثیر خرد چگونه است، تأثیر خرد چگونه هست؟ بهینه نسبت باید بانجامد به گسترش، تأثیر توسعه، چیست؟

س: آنوقت در توسعه تأثیر اقتصادیش چه بود؟

ج: تغییر دادن ظرفیت به اصطلاح تکاملی «سرعت، دقت و تأثیر» باز در خود اثر، که مثال زدیم که منشأ تغییر ساختارها می شود اثرش البته.

س: خوب اینکه در سیاست و فرهنگ است، تغییر مقیاسها

ج: سیاست هم هست ولی ساختارها یا متغیرش، تغییر ساختارهای مادی هست بسترهای مادی را عوض می کند مجبور می کند که فرهنگ هم مفاهیمش را عوض کند، سیاست هم عوض بکند، یا نه این روشن شد که تکیه کلام چیست؟
س: خوب این روش هست.

ج: پس ما تأثیر مادی را اصل قرار دادیم به عنوان یکی از ابعاد، این تأثیر مادی را که شاخص قرار دادیم برای خرد، کلان و توسعه اش، که احیاناً اگر فرهنگ و سیاست را می خواستیم صحبت کنیم، نباید تأثیر مادی را اصل قرار بدهیم. که بدهم نیست برای اینکه بیرونش را با یک به اصطلاح با کمترین تعریف، یعنی کوتاه ترین تعریف، بگوئیم: اثر به اصطلاح فرهنگ چه چیزی هست بنفسه؟ اینجا گفتید اثر مادی، آنجا بنفسه اثر فرهنگ چه چیزی هست؟ صرف نظر اینکه بخواهید توسعه، خرد و کلانش را بگوئید، اثر سیاست هم چه چیز هست بنفسه؟ سیاست به توسعه تعلق یا تولی تعریف می شود به بالا رفتن قدرت ولایت و سرپرستی. شاخصه اش شدت. شدتی را که در اینجا می گوئیم دیگر شدت روحی آدم هست، یعنی شدت وابستگی، شدت تعلق. طبیعتاً وحدت و کثرت جدید که پیدا می کند این شدت بدون

وحدت و کثرت جدید نیست. شدت می‌شود تنوع در حساسیت، کثرت حساسیت. در کوچکی کردن نسبت به مولی کمترین چیزی که مشعر به مولی باشد، زود آنتنش کار می‌کند، خاضع می‌شود، کند نیست در خضوع، نسبت به دشمن هم زود حساس می‌شود، موضع می‌گیرد. حمل به صحت دیر می‌کند، نمی‌کند. نسبت به دشمن بدبینی اش تامّ هست. انتظار خیر از او ندارند. به اصطلاح از هر چیزی بقول عوام می‌گویند: رنگ بر می‌دارد. هر چیزی برایش گمانه آفرین هست، نظام هم دارد گمانه‌ها اگر خطیر باشد، زودتر از همه متوجه می‌شود که خطر آغاز شد. سهل انگار نیست تا وقتی خطر برسد پر گوشش، آنوقت بگوید، عجب چه خطری هست، این آدم اهتمام دارد، وحدت و کثرتش در شدت او متقوم هست به وحدت و کثرتی که، کثرتش التفاوت به همه اموری است که تحقیر و تجلیل درش هست، طبیعتاً به اصطلاح حاضر به شهادت هست که مرتبه قبلش هم هست، تکاملش در این هست که وحدت و کثرت جدید پیدا کند حساسیتش.

خوب از نظر سیاسی بسیار ضعیف می‌دانیم کسی را که حاضر کشته بشود ولیکن مثلاً عرض می‌کنم، بانک، عابر بانک می‌آید، نمی‌ترسد، کامپیوتر می‌آید نمی‌ترسد. احیاناً به اصطلاح می‌گوید چه وسیله خوبی هم هست. ولیکن این به اصطلاح سرنخس دست چه کسی هست؟ چطور شد؟ چه جوری می‌شود؟ به آن چیزهایی که در نزد من محترم هست چطور می‌شود؟ یعنی هر چیزی که پیدا شود، نمی‌گوید که نسبتش با آن چیزهایی که برای من عزیز هستند چه چیزی هست؟ هر چیزی از دشمن را نمی‌گوید، این پدر سوخته حالا می‌خواهد چه کار بکند، من باید در برابرش چه کار بکنم؟

این از آنجا یک قدم می‌آئیم پائین می‌آید در سطح فرهنگ.

در فرهنگ عین همین وحدت و کثرت را در مفاهیم و مجموعه سازی خودش و قدرت پوشش دادن در ایجاد سوال و حلش هست. تطرق احتمال، گمانه زنی، وگزینش و پردازش.

«و صلی الله علی محمد و آل محمد»

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۶

۷۸/۶/۴

کد بایگانی: ۳۵۹۳ - ۰۴۱۲

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: به حضورتان عرض کنم که بحثی که داشتیم درباره اقتصاد، یک بحثی در اقتصاد بوده که هفته گذشته به آن پرداختیم که مثلاً معنای اقتصاد چه چیزی باشد که یک معنای عرض شد، یک تعریفی برای اقتصاد عرض شد، براساس فلسفه خودمان. بعدش هم یک تعریفی هم، باز همان تعریفی که برای اقتصاد شده بود، «در خرد و کلان و توسعه» به عنوان باز عواملش ذکر شد، که حالا وقتی می‌خواهیم بیایم در جدول تعریف، ما می‌توانیم ببینیم در این روش تحقیقی که هستیم، فرض کنیم، ببینیم آیا این حرفهایی را که گفتیم، بدرد اینجا هم می‌خورد اصلاً یا بدرد اینجا نمی‌خورد؟

آنچه را که در به اصطلاح روش تحقیق را که بخواهیم پیاده بکنیم هست، یکی فرهنگ روش تحقیق هست به عنوان به اصطلاح مابه الامتیاز و یکی فلسفه روش تحقیق هست به عنوان ما به الاختلاف و یکی هم به حضورتان که عرض کنم که زیرساخت هست که ما به الاشتراک است. حالا آیا آنچه را که درباره فلسفه ذکر کردید درباره اقتصاد که اوصاف به اصطلاح «توسعه، ساختار و کارایی» و اوصاف کارایی را که مال اقتصاد بود، در اقتصاد اقتصاد با همدیگر نسبت دادید، این آیا براساس چه چیزی است؟ حتماً می‌توانید براساس فلسفه را ذکر کنید، آنچه که یقینی هست، می‌توانید بگوئید این گونه تعمیم دادن و این گونه تخصیص دادن مربوط به نظام ولایت، به اصطلاح، یعنی به عبارت دیگر حالا اگر بگوئیم نمونه سازی بگوئیم یا بگوئیم نمونه‌ایی بر مبنای فلسفه خواهد بود، که می‌توانیم بعداً هم بیایم، به عبارت دیگر از اول تا آخرش را عناوینی که دارد به اصطلاح، کنترل بکنیم بر این اساس. حالا چه چیزهایی را ما می‌توانیم به حضورتان که عرض کنم که در اینجا طرح کنیم؟ حتماً به عبارت دیگر می‌توانیم حدود اولیه مان را براساس همین تعریفی که تا حال کردیم، بیان کنیم. اگر بخواهیم در ستون کلان دست راست، بخواهیم بیانش کنیم، می‌گوئیم ضرورت اقتصاد، موضوع و هدفش آیا بیان شده هست در تعریف گذشته یا بیان نشده هست؟ اگر بیان شده باشد، آنوقت

باید مفاهیم و متغیرها و نظامش و بعد هم طبیعتاً پیش گوئی، هدایت و کنترل. در طرف سمت چپ بخش اهداف کلان، آیا نظام حدود اولیه، نظام اصول موضوعه، نظام ضرورت چگونگی، نظام اصطلاحات نظام تعریف، نظام معادله، نظام ارکان، نظام ابزار، نظام آزمون، نظام هایش را باید بگوئید. که طبیعتاً باید از طرف راست هم شروع بشود.

آیا خود این کارهایی را که در فلسفه انجام گرفته است، می‌توانید بگوئید براساس ما به الامتیاز هست، یعنی براساس فرهنگ هست؟ بهرحال شما دارید تعاریفی را می‌کنید، بدون گرایش محال هست باشد. بدون بینش محال هست باشد، بدون دانش خاص محال هست باشد. یعنی این گمانه‌هایی را که شما با علم دارید، بیان می‌کنید، «جهت گیری، موضع گیری، مجاهده»، درش حتماً حضور دارد، «گمانه، گزینش، پردازش» حضور دارد تا «تجزیه، تحلیل و ترکیب» هم حضور دارد که متقابلش هم می‌توانید معنا بکنید. این که الان فعلاً من دارم عبور می‌کنم، برای صرف اشاره تطبیقی هست که ما بعداً باید این را بنشینم یک به یک در جدول خالی اش بنویسیم. یکبار متناظر سازی بکنیم بگوئیم تناظر عامش، یک امر عمومی که در اینجا هست، در این بخش هم بصورت خاص آن چه چیزی می‌شود؟ اگر این انجام گرفت آنوقت می‌توانید بگوئید حالا ما قدرت این را داریم که بیائیم «مشاهده، سنجش و آزمون» را در اقتصاد، در مدل اقتصادی برای مدل سازی انجام بدهیم، پس بنابراین ما به ذهنمان می‌آید که تا الانی که انجام گرفته است می‌توانیم کلمه فلسفه اقتصاد را و ما به الاختلاف درش بکار ببریم. فرهنگ را هم می‌توانیم بکار ببریم، هر دو را. باقی مانده قسمت سوم که قسمت سوم تطبیقی هست و الان نباید به آن پردازیم، مگر یقین کنیم کلیه آنچه را که لازم داریم در دو جدول قبل به آن پرداخته شده است، یعنی

حجه الاسلام پیروزمند: جدول سوم منظور زیرساخت هست؟

ج: زیر ساخت هست. پس بنابراین ما در قسمت اول به اصطلاح یا فرهنگ ما به الامتیاز، به حضورتان که عرض کنم یک جهت گیری خاصی داشتیم که منتهی به این شد آن را می‌شود توصیف وسیع کرد، می‌شود محدود به آن نگاه کرد و عبور کرد. ولی در قسمت فلسفه، باید حتماً تطبیق کنیم. در فلسفه باید بگوئیم ما، آنوقت اصل به اصل هم چیز می‌کنیم، حجیت این اقتصاد چه چیزی هست؟ تکامل حجیت، تکامل کارآمدی، کارآمدی که ادعا می‌کنیم چه چیزی هست؟ یعنی یک به یک، یعنی در خود ۸۱ قید و ۲۷ عنوان هم باید حاضر بشویم، فقط توی ستونها نیست. که تا حدودی بصورت اجمالی در جلسه گذشته انجام شد.

در قسمت فلسفه مدل اقتصادمان که می‌دهد امکان مدل سازی، بعدش در تحقیق کتابخانه ایی یا مشاهده و در کار نظری یا به حضور مباحثان که عرض کنم سنجش و بعدش هم آزمون مدل، این بعد از فلسفه اقتصادمان هست. فلسفه روش تحقیق در اقتصاد، الان هستیم. پس سرفصلی را که الان داریم «فلسفه روش تحقیق در اقتصاد» هست. هر چند اجمالا اگر خودمان را بخواهیم خودمان باز تحلیل کنیم، فرهنگ روش تحقیق را می‌توانیم به خوبی بنویسیم، یعنی به دلیل گرایش به یک نظامی که دارای یک انتظارات الهی هست، ما همچنین کارهایی را کردیم. که در فرهنگ این را ذکر می‌کند. به دلیل یک نحوه عقیده به اصطلاح، حالا گرایش و به دلیل یک نحوه بینش و به دلیل یک نحوه دانش ما این کارها را انجام دادیم تا الان. اما آن کار یک کار، نه تحلیل خود کارمان هست، خودکارمان هست که طبیعتاً از فلسفه مدل اقتصاد درست می‌کنیم. من به نظرم می‌آید بهتر این است که در این جلسه دیگر اگر مفاهیمی را که می‌خواهیم، آماده باشد، دیگر شروع بکنیم در حقیقت به یک جدول خالی اینها را بیاوریم، شروع کنیم به پر کردنش. ببینیم چه چیزهایی را داریم و چه چیزهایی را نداریم چه کار بکنیم؟ برای این چند تا چیز لازم هست یکی اینکه ببینیم که این فلسفه روش تحقیق یک جدولهایی پشت سر این بوده است، اگر در خاطرتان باشد، که جدولهای تحلیل این هست. آنها را بیاوریم از آنها شروع کنیم پر کردن و بیائیم. ببینیم چه چیزهایی را باید بیاوریم، چه کارها باید بکنیم؟ احسنت همین اینها و بیائیم شروع کنیم برای پر کردن.

س: یعنی ما چه تغییری نسبت به این جدولی که هست می‌خواهیم بدهیم تا بشود جدول اقتصاد؟

ج: این، یعنی کلمه اینجا گفته شده تکامل حجیت،

س: یعنی مفاهیم به قید اقتصادی معنا کنیم؟

ج: آنوقت باید من یک توضیح یک سطری ولو، حالا یک سطر که نمی‌شود یک پاراگراف کوچکی که تکامل حجیت در اقتصاد یعنی چه؟ معنای این را درست بکنیم، یعنی روشن باشد، یعنی اگر ما رسیدیم به تکامل اصول انکار ناپذیر در اقتصاد، معلوم باشد یعنی چه اینجا؟ نسبت وحدت و کثرت در اقتصاد یعنی چه چیزی؟ زمان و مکان در اقتصاد، یعنی چه؟ نسبت بین اختیار و آگاهی در اقتصاد، یعنی چه؟ تا اصالت ربط در اقتصاد یعنی چه؟ تعلق یعنی چه؟ فاعلیت یعنی چه؟ آیا اینها فلسفه ایی هست که، خوب عنایت کنید - که براساس آن فلسفه ما معنا کردیم یک چیزهایی را یا عین همین در خود اقتصاد قابل ملاحظه هست؟ اگر در خود اقتصاد، قابل ملاحظه باشد، این عناوین ما به قید اقتصاد، تعریف شده هست. حالا اگر تعریف شد، تنظیم تعریف در اقتصاد یعنی چه؟ توزین آن یعنی چه؟ نسبت تعریف یعنی

چه؟ اندازه های نسبی یعنی چه؟ تبدیل اندازه یعنی چه؟ اجزایش یعنی چه؟ عوامل یعنی چه؟ مجموعه یعنی چه؟ واحدها، تعادل، ضرائب، موضوع، شرائط، ارتباط یعنی چه؟ اگر اینها را ما تمام کردیم، باید بخوبی بتوانیم به اصطلاح کل این جدول را پر کنیم. این جدول، جدول فلسفه اقتصاد است اگر فلسفه اقتصاد را کسی درست پر کند، دستور العمل برای تحقیقات کتابخانه، یعنی می داند باید از چه چیزهایی سوال بکند، در دوره های زمانی مختلف، مناطق مختلف، شخصیت‌های مختلف؟ اجزاء مثلاً می گویم اینجا نوشته انسان، آنجا می شود اجزاء اقتصاد، اجزاء محیط اقتصاد، اجزاء ارتباط، چه چیزی هست؟ تغییرات شناخت موضوع اقتضا چه چیزی هست؟ تغییرات شناخت شرائط چه چیزی هست؟ این تا می رسد به عبارت دیگر نظام سازی و مدل سازی.

س: حالا در این دو جور می شود عمل کرد، در وارد کردن به جدول، یکی اینکه در خود این جداول باید از بالا به پائین حرکت کنیم، یکی اینکه از پائین به بالا حرکت بکنیم، یعنی از مفاهیم خرد و متکثر شروع کنیم توضیح دادن، بعد بقیه مفاهیم را یا از بالا بگوئیم، اصلاً فلسفه روش تحقیق، یعنی این جدول تحقیق می خواهد بشود، فلسفه روش تحقیق در اقتصاد یا می خواهد می شود فلسفه اقتصاد؟

ج: نخیر فلسفه روش تحقیق در اقتصاد هست، که بعدش هم روش تحقیق در اقتصاد را بکار می بریم، اقتصاد را بدست می آوریم.

س: بله یعنی مفاهیم را از بالا به پائین پر کنیم و توضیح بدهیم، اینجوری مناسب تر می دانید یا اینکه بیائیم از پائین مثلاً عناوین و اصطلاحات را بگوئیم بعد بیائیم بالا؟

ج: من بنظرم می آید اگر از همان ریشه روش را حفظ کنیم، بیائیم تا برسیم به خود جدول، مقنن تر و منظم تر هست. گیری هم اگر یکجا پیدا کردیم، می دانیم که چه مشکلی دارد. پس بنابراین به یاری خدای متعال کاغذ بیاوریم شروع کنیم به کار کردن،

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بفرمائید:

س: اول روشن شد که این جدول فلسفه روش تحقیق را بخواهیم درست کنیم در اقتصاد تطبیق بکنیم به فلسفه روش تحقیق در اقتصاد دست پیدا می کنیم.

ج: یعنی با ایجاد تناظر یا تطبیق کلیاتی که در روش تحقیق در فلسفه شامل داریم، فلسفه نسبی دیگر قائل شدیم.

س: فلسفه مضاف

ج: فلسفه مضاف یا نسبی. آن فلسفه بالاترین زمان فلسفه حرکت و تغییر و تبدیل در کل امور هست. حالا یکی از موضوعات را ما می‌خواهیم انتخاب کنیم، بنام اقتصاد، باید همان فلسفه کلیه خصوصیاتش بنحومآیی در اقتصاد ظاهر بشود. اولین قسمتی که بود این بود که آمدیم یک تعریفی کردیم از اقتصاد در جامعه که در جلسات گذشته انجام شد. چون آن تعریف را داریم، دیگر حالا معتقدیم که باید بیائیم سراغ اینکه موضوعمان معلوم شد، موضوع را متناظراً، مرتباً تعریف‌های مختلفی را که باید، وحدت و کثرتش را معین بکند، تحویل بدهیم، تا نتیجه‌اش این بشود که یک جدول فلسفه اقتصادی درست بشود. براساس جدول فلسفه اقتصادمان، باید بتوانیم جدول زیرساخت تحقیق را به اصطلاح، زیرساخت روش تحقیق در اقتصاد را.

س: چرا تعبیر به زیرساخت می‌کنید؟

ج: برای اینکه می‌آید یک اجزائی را تحویل می‌دهد که یک مدلی را بعد ما می‌توانیم بسازیم.

س: نه نسبت روش تحقیق می‌گوئیم، زیرساخت روش تحقیق که می‌گوئیم یعنی روش تحقیق هنوز یک چیزی ورای این هست.

ج: اگر روش را، روش اجرایی بگیریم که بعدش یک مدل اجرایی بخواهد، باید این زیرساخت هنوز باشد. آنوقت روش، ولی روش علمی هست، یعنی به این باید بتوانیم بگوئیم که هر اقتصادی، چه جایی نفت داشته باشد چه نداشته باشد، بخلاف مدل که می‌رسیم، ممکن هست در عوامل خرد، صادرات و وارداتش مثلاً بین اینجا و آفریقا فرق داشته باشد. در عناوینش البته، مثلاً اینجا فرض کنید که ممکن هست نفت باشد، آنجا قهوه من باب مثال باشد. آنوقت باید متغیرهایش را دقیقاً دیگر اجزائی در آنجا مدل درست کنیم. مدل دیگر آنچیزی هست که تطبیق به عینیت پیدا کرده است می‌گویند مدل اقتصاد ایران. زیرساخت عیبی ندارد مشترک باشد

س: من دو تا چیز دارد با هم طرح می‌شود، یک بحث روش تحقیق در اقتصاد و غیراقتصاد درست کردن با بحث مدل اقتصاد درست کردن بنظر می‌آید دو چیز هست؟ روش تحقیق درست کردن، روش عام هست، روش تحقیق شما ممکن است که

ج: تئوریک و نظری باشد.

س: بله در هر اقتصادی، در هر کشور با هر شرایطی

ج: اگر اصطلاح روش همه جا بخواهیم حفظ کنیم، یعنی مدل را هم که روش اجراء هست باز لقب روش و منطق را به آن بکار ببریم، خوب هست اینجا زیرساخت تلقی بشود، اگر آن را، مدل را، دیگر کلمه روش به آن اضافه نکنیم، بلکه مدل را با خود همان اصطلاح مدل معرفی کنیم.

س: روش تحقیق را اجرائی کرد باز یک حرف هست با اینکه زیرساخت به آن بگوئیم باید اجرائی بشود، اسم اجرائیش را بگذاریم روش تحقیق.

ج: مدل می‌گذاریم.

س: حالا عرضم اینکه این باز متفاوت هست، یعنی اجرائی کردن روش تحقیق باز متفاوت هست با مدل سازی براساس روش تحقیق. روش تحقیق چه زیرساختش، چه اجزایش امری هست عام که

ج: روش تحقیق اجرایی دیگر نداریم، دقیقاً همین هست یک اصطلاح را می‌شود تعمیم داد، عیبی ندارد اصطلاح دست خودمان هست تعمیمش، کما اینکه سایر واژه‌ها دست خودمان هست، ببینیم استدلال چه چیزی را حکم می‌کنم، اگر ما روش تحقیق اجرائی بکار بردیم یعنی آن بیماری عینی دیگر داریم اندازه می‌گیریم.

س: نه روش تحقیق اجرایی معنایش این نیست که تطبیق به یک موضوع خاص شد، دقیقاً می‌خواهم تفاوت که بگذارم همین هست، یک وقت خود روش تحقیق خودتان را اجرائی می‌کنید، مثل روش تحقیقاتی متداول که اجرائیش کردند اجرائی کردند. یعنی چه؟ یعنی تا جزئیاتش را مشخص کردند که شما چه جوری اطلاعات جمع بکنید، اطلاعات را هم روی چه فرمهای ثبت کنید، چه جوری بایگانی کامپیوتری داشته باشید، از این قبیل حرفها. این یعنی اجرائی شدن آن کارهای عملیات که می‌خواهد در روش تحقیق انجام بگیرد. حالا این با همه اجرائی بودنش ممکن هست این روش تحقیق بیاید در اقتصاد، یا در فرهنگ یا در سیاست یا هر چیز دیگر، انواع و اقسام موضوعات. بنابراین روش تحقیق، حالا می‌گوئیم در اقتصاد، روش تحقیق در اقتصاد اگر ما روش تحقیق اقتصاد خودمان یعنی روش تحقیق را از عمومیت خارج کنیم و قید خاص اقتصاد به آن بزنیم. حالا شد روش تحقیق در اقتصاد، روش تحقیق در اقتصاد منحصر به اقتصادی روی اقتصاد دیگر، یعنی شرائط اقتصادی روی شرائط اقتصادی دیگر نیست. همه جا باید بتواند برود و تجزیه و تحلیل کند، ولی وقتی شما می‌آیید بر اساس این روش تحقیق مدل برای اقتصاد ایران درست می‌کند، این دیگر خاص می‌شود، یعنی ناظر به موقعیت جغرافیایی و ژئولیتیک ایران می‌شود. این نسخه را دیگر برای پاکستان نمی‌توانید

بدهید ولی روش تحقیق آن چیزی است که هم برای ایران قابل بکارگیری است، هم پاکستان، هم هندوستان و همه جا.

ج: باز همین را هم مورد دقت مجدد قرار می‌دهیم. کلمه روش را به اضافه اجراء که می‌کنید، گاهی به دانش نمونه برداری می‌گویید صرف نظر از این که از مواد چه باشد؟ می‌پید دانش نمونه برداری و آمارگیری، خودش دانش است، کما اینکه دانش برنامه‌ریزی برای نمونه‌برداری، خودش یک دانشی است. جزئی شدنش به این معنا نیست که مواد پیدا کند، شما وقتی که می‌گویید: تقسیم به نسبت جمعیت بکنید یا تقسیم نسبت به مساحت بکنند، یا تقسیم نسبت بین مساحت و جمعیت باشد، یا بین درآمد و مساحت بگیرید، یک عواملی را ذکر می‌کنید می‌گویید که باید حتماً در نمونه برداری آماری دو محور در نظر باشد، مثلاً ۱ - محور جمعیت ۲ - محور مساحت، ۱ - محور درآمد ۲ - محور مساحت می‌گویید نسبت بین اینها دو تا حکم می‌کند که یک جدولی درست کنیم که هر چه مساحت بالا می‌رود، مثلاً تراکم کمتر یا تراکم بیشتر،

س: روش تحقیق باید این حالت را داشته باشد.

ج: این معنای روش تحقیق نیست، این معنای دانش آماری است، کاری به اجراء ندارد، این دارد دانش آماری را ذکر می‌کند، این زیرساخت دارد، مدل دارد برای تعیین تغییرات کمی احتمالات، (سلام علیکم) اگر ما یک چیزی را برای پیدا کردن نسبت بین احتمالات پیدا کردیم به حضورتان که عرض کنم که این معنایش اجرائی شدن اقتصاد نیست. این عین همان مدل هست، نهایت اینکه مفهوم مدل، دارد از مثلاً مدل اقتصادی می‌شود، مدل محاسباتی، محاسبه آمار، محاسبه احتمالات، این غیر از موادش هست. ممکن هست شما بگوئید ۵ تا مدل با هم باید کار کنند تا یک کار محقق بشود، بگوئید مدل محاسبه آماری، مدل برنامه ریزی برای عملیات، مدل به حضورتان که عرض کنم که اقتصاد، چندین مدل ممکن هست حضور داشته باشد. مدل برنامه ریزی برای گردش عملیات و مدیریت یک حرف هست. مدل سازماندهی خودش این یک حرف هست، غیر از مدل برنامه هست. مدل محاسبه احتمالات یک مدل هست، آنهم علی حده هست. مدل اقتصاد هم یک مدل هست. یعنی ما کلمه اجراء، اجراء را به دلیل اینکه این حین العمل ارتکاب می‌کند، لقب اجراء به آن می‌دهید یا اینکه در نقش تحقیق قید اجراء را واقع می‌کنید؟ اگر در نقش تحقیق هست، مدل برای اقتصاد، در خاطرمان باشد، باید حفظ موضوع بشود، حفظ موضوع چه چیزی هست؟ اقتصاد، بیش از روش تحقیق و مدل ندارد.

س: آیا دوئیت بین این دو قائل می‌شوید یا نه؟

ج: حالا عرض می‌کنم، معنای - خوب عنایت بفرمائید - روش تحقیق در اقتصاد، اصلاً اینکه بردار چه جوری نمونه برداری کند، نیست، آن روش محاسبه احتمالات هست.

س: کلیه عملیات در تعمیم اطلاعات

ج: ابدأ ابدأ، ابدأ کلی عملیات که نمی‌آید در اقتصاد.

س: روش تحقیق در اقتصاد

ج: آن نمی‌آید در اقتصاد، آن مشترک هست بین اقتصاد و طب مشترک هست بین طب به اصطلاح فیزیک، احتمالات،

چه جوری نمونه‌ها نسبت برقرار کنند برای بدست آوردن چگونگی احتمالات، غیر از

س: این کار آسان می‌کند دیگر.

ج: نه نه، غیر از نسبت تحلیلی است. پس بنابراین می‌شود یک روش تحقیق در احتمالات داشته باشیم، یک مدل

اجرائی داشته باشیم برای احتمالات که از آن استفاده می‌کنیم. یک روش برنامه ریزی داشته باشیم، یک مدل برنامه

داشته باشیم. یک روش سازمان داشته باشیم. یک مدل سازمان داشته باشیم، کل اینها و اقتصاد با روش‌های مدلس

در اقتصاد به کار گرفته می‌شود.

س: اول بین روش و مدل شما چه فرقی گذاشتید؟

ج: حالا عرض می‌کنم خدمتتان. مدل نمونه ساختن هست، همیشه بصورت کلی. چه نمونه برای احتمالات باشد، چه

نمونه برای برنامه‌ریزی باشد، چه نمونه برای سازمان سازی باشد. مدل، یعنی نمونه. اصلاً کلمه مدل را ما استعمال

کنیم در نمونه، یعنی مجموعه سازی متناظر با موجود عینی متغیر. یک موجود نظری داریم که خصوصیات هم باید

داشته باشد، خصوصیت باید این باشد که - خوب عنایت کنید - بتواند انعطاف پذیری داشته باشد، همراه تغییر شئی

متغیر، معنایش عوض بشود. یعنی معنای ثابت حتماً نباید داشته باشد. نحوه عوض شدن معنایش همراه موجود متغیر،

باید به تغییر نسبت‌ها باشد، یعنی وزنها بالا و پائین می‌رود، مفهوم‌ها عوض می‌شود، حدودش بالا می‌رود پائین

می‌آید. یا می‌گوئیم شیء، مفاهیم نظریش، مثل شئی عینی اش همراه این نسبت و اندازه‌ها، دارد تغییر می‌کند، یعنی

مدل درست هست. اگر مدل، معنایش انتزاعی، نام شد، انعطاف پذیری همراه عینیت نداشت، مدل نیست. حالا

زیرساخت، اصولی هست که

س: روش

ج: بله، عرض می‌کنم، روش یا زیرساخت برای کار مدل برای ساختن مدل‌مان، اصولی را تحویل می‌دهد که برای ما امکان پذیر می‌کند این مدل سازی را. خوب فلسفه روش،

س: حالا اینکه می‌گوئید اصولی را تحویل می‌دهد که مدل سازی می‌کند، الان مگر تفاوتش در این نشد، قواعد مدل، یعنی روش، قواعد مدل سازی را دارد می‌دهد

ج: ای احسنت

س: منتهی فقط فرقی اینک

ج: یعنی منطق مدل سازی

س: اینکه این نظری و تئوری مدل سازی هست، آن عینی هست.

ج: ای احسنت، یعنی در تحقیق او قسمت اول، ویژگیهای عمومی مدل سازی اقتصادی را دارد، نه بقید خاص یک منطق

س: روش؟

ج: آن روش عام، ویژگی های مدل سازی عمومی در اقتصاد برابر هست با روش تحقیق در اقتصاد. ویژگیهای خاص که کلیه اصول سابق، یعنی روش را درش بکار بگیریم، بشود یک مجموعه خاص، این می‌شود مدل. پس روشی را که در زیرساخت شما می‌گیرید، باید برای اقتصاد آفریقا باشد، برای اقتصاد اروپا هم باشد، مثل مدل کنیز هست در امر پول. مدل که می‌سازیم دیگر باید بگوید که این بازار باید نسبتش با این بازار چه چیزی باشد،

س: متناسب با شرائط این جامعه

ج: در این جامعه.

س: پس الان موضوع بحثمان الان مدل نیست.

ج: الان مدل نیست، روش به معنای زیرساخت هم نیست الان، فلسفه زیرساخت هست.

مهندس حسینی: بگوئیم روش تحقیق سه قسمت دارد: فلسفه، فرهنگ، زیرساخت، این قسمت فلسفه اش است، یعنی مترادف نگیرید، فلسفه را با زیرساخت. خود روش را سه قسمت کردیم قبلاً

ج: نه، فرهنگ، فلسفه، روش سه چیز روی همدیگر که بعدش می‌توانیم مدل بسازیم.

س: قبول، اینکه سر جای خودش قبول هست، اینکه کلمه زیرساخت را مترادف با روش می‌گیرید می‌گوییم این کار را نکنید، چون در جداول فلسفه روش داریم، فرهنگ روش داریم، زیرساخت روش داریم، یک قسمتش زیرساخت هست.

ج: اگر روش را اطلاق کنید به مدل و تحقیق را به حین العمل، درست می‌گوئید، اگر روش را اطلاق نکنید

س: نه، ما هنوز به حین العمل و به مدل نرسیدیم در همین‌ها

ج: نه می‌خواهم بگویم در اینجا ما این را بکار گرفتیم و این جمله را نوشتیم، ما روش را بکار بردیم، برای مدل تا این شده زیرساخت. - دوباره من عرض می‌کنم خوب دقت کنید - چرا این شده زیرساخت؟ چون مدل را به معنای روش گرفتیم. اگر مدل را حذف کنید از روش، اینها را دیگر حق ندارید بگوئید زیرساخت. چون روش تحقیق را، تحقیق عینی گرفتیم، نه اصول منطقی ساختن مدل، برای چه چیزی این کار را کردیم، برای اینکه طرف‌هایمان، طرف‌هایی بودند که می‌گفتند گوشی، آزمایشگاه، خوب گیری، مریض، مدل را در حقیقت می‌گرفتند روش برای کار، یعنی تطبیق به موضوع خاص می‌گرفتند. بنابراین ما در آنجا طبیعی هست که روش را بجای مدل بکار ببریم. روش لغتاً که عام هست، اینکه ما خاصش می‌کنیم اصطلاحاً و می‌گوئیم مدل غیر از روش باشد، معنایش دقیقاً همین هست که روش وقتی که لقب اجرائی عینی پیدا می‌کند نامش مدل هست. اگر بخواهید اطلاق بفرمائید بگوئید که روش را در عینیت بکار می‌گیریم، اینها حوصله کار ذهنی ندارند، می‌گویم خیلی خوب عیبی ندارد، روش را نام مدل می‌گذاریم، بعد می‌گوییم این زیرساخت روش، این را می‌گوییم فلسفه روش، این را می‌گوییم. پس روش اگر شد علامت مساوی با مدل، در کجا؟ در عین العمل، این را اسمش را بگذارید زیرساخت. اگر روش شد خود این کاری را که داریم، انجام می‌دهیم. گفتیم روش هم بخش دارد، فرهنگ دارد، فلسفه دارد، زیرساخت دارد، برای مدل سازی، دیگر این سه تا روی هم روش هست. روش با ابعاد فرهنگش، فلسفه اش، زیرساخت مدل سازی. خوب حالا این اصطلاح را همین جا الان تکلیفش را یکسره نکنیم. که بدانیم چه چیزی هست؟ روش اگر برای مدل سازی هست، دیگر روش تحقیق، لقب اجرائی آن برداشته می‌شود، لقب کاربردی عام آن حفظ بشود. مفاهیمشان مفاهیم کاربردی هست.

س: آنوقت مترادف می‌شود با زیرساخت

ج: بله

س: یا باز سه بخش دارد، فلسفه، فرهنگ، زیرساخت

ج: نه نه فلسفه، فرهنگ، روش می‌شود، فرهنگ، فلسفه، روش می‌گوید این را این زیرساخت

س: آنوقت شامل این سه تا چه چیزی می‌شود؟ یک چیزی هست که سه بخش دارد، فلسفه فرهنگ، روش، آن چه چیز هست؟

حجت الاسلام پیروزمند: مدل

ج: نه ببینید

س: مهندس حسین: مدل که بناشد عینی اجرایی باشد.

ج: اجازه بفرمائید ما یک عملیات تحقیق اجرائی داریم، یک تحقیق تئوریک، این تحقیق نظری هست دیگر. تحقیق نظری ما در موضوعات کاربردی دارای سه بخش هست. ۱ - فرهنگ دارد ۲ - فلسفه دارد ۳ - روش دارد دیگر کلاً کلمه زیرساخت از آن حذف می‌شود. اگر نام آن شد چه چیزی؟ تحقیق تئوریک در موضوعات کاربردی. اگر گفتید خیر اینها سه تا روی همدیگر محوری دارد بنام مدل که آن تحقیق اجزائی هست، این سه تا می‌شود این زیرساخت آن، فلسفه اش، فرهنگش، روشن شد.

حجت الاسلام پیروزمند: یعنی اگر مدل محور قرار بگیرد این ها می‌شود سه بخشش

ج: سه بعد حاکم

س: یا سه بعد حاکم

ج: حاکم،

س: اگر روش تحقیق ملاک باشد،

ج: نظری که اجرائیش بشود، که اجرائیش بشود مدل، آنوقت این نظری یا تئوریک. کل کاری هم که شما در اینجا کردید درست هست، کاری است تئوری درباره عمل هست، ولی همه اش تئوری هست و داریم بحث نظری می‌کنیم، هیچ کدامش بحث عینی نیست که، یعنی به عبارت دیگر در هیچ موردی از آن نمونه ایی از خارج نگرفتیم که. این یک تحلیل تئوریک درباره مدل سازی هست - عنایت دارید که چه عرض می‌کنم - می‌گوئیم چه جامعه بود، چه فرهنگی حاکم بر مدل سازی بود، چه فلسفه و چه اندیشه ایی حاکم بر مدل سازی بود، چه مثلاً؟

مهندس حسینی: با این توجیح خودتان اصلاً هنوز به مدل نرسیدیم ولو در پزشکی آن،

ج: نخیر، مگر کسی گفته که رسیدیم!

س: فرمودید چون آنها نمونه خاص می‌خواستند مدل عینی اش را،

ج: نه نه! خوب دوباره تکرار می‌کنم، عنایت بفرمائید، هرگاه حرف زدنتان، محورش قرار گرفت عینیت ولو شناخته باشید مدل، از اینجا بخواهید نگاه به بالا بکنید می‌گوئید این زیر ساخت ما هست. ولو این را نساختیم می‌گوئید این زیرساخت ما هست؟ چرا؟ چون طرف استیحا ش دارد که دست این طرف بگذارید. می‌گوید یک خطی بکشید ۱۸۰ درجه فاصله، دو قطب، دو نقطه به اصطلاح اول و آخر خط، بگوئید اگر طرف اهل فلسفه هست، از نقطه الف شروع کن، از آنجا نگاه بکن به این سه کاری نظری خودت. این سر خط اگر طرف اهل اجراء هست اصلاً اهل فلسفه نیست، بگوئید زیرساخت می‌خواهید نه اینکه ما که مدل ندادیم، اینجا برای پزشکی که، اینجا هیچ کدام از اینها، ببینید اینجا اسم برنامه بهینه، یعنی نسخه هست ولی اسمش هست.

حجت الاسلام پیروزمند: پس بندگان خدا از همین گیج شده بودند

ج: ببینید نه دیگر، اینجا مثلاً واحدهای تعادل هست، واحدهای تعادل که ما نداریم که، می‌گوئیم زیرساخت مدل اینکه واحد تعادلی هم داشته باشید، یعنی چیزهایی که لازماتان هست من اینجا ذکر کردم. پس بنابراین هر سه اینها هیچ کدامش به عنوان مدل پزشکی نشده است.

مهندس حسینی: از بالا که نگاه کنیم چه فرقی پیدا می‌کند؟

ج: حالا از بالا می‌آئیم از آن نقطه خط نگاه می‌کنیم از آن نقطه که نگاه کنیم، می‌گوئیم که بخش تئوریک انجام گرفته هست، بخش عملی اصلاً انجام نگرفته و تطبیق هم نشده هست.

س: فعلاً توی تئوریک آن می‌خواهیم ببینیم چه تفاوتی دارد از پائین که نگاه می‌کردیم با از بالا که نگاه می‌کردیم؟

ج: از بالا که بخواهیم نگاه کنیم، می‌گوئیم که هر چیزی باید محیط پیدایش، خاستگاهش، فکرش و به اصطلاح روش عمل آن درست بشود، یعنی اگر آقای

س: یعنی همین کاری که از پائین آمدیم کردیم؟

ج: نه درست هست، اینکه نباید این سه نقطه که نباید به نقطه وسط می‌رسد دو تا چیز در بیاید که

س: تا حالا صحبت این بود که اگر از اجراء و عمل بخواهیم محور قرار بدهیم.

ج: اگر طرف شما، مخاطب شما، اگر از اجرائی هست، لقب این چیزی که اجرائی است که اینجا ما می‌گیریم این چیز اجرائی ما هست، این را نداریم، اگر طرف اجرائی هست بگوئید این زیرساخت می‌خواهد وسط خط می‌خواهد، اگر از بالا می‌آید بگوئید روشی می‌خواهد دو نام برای یک دسته از عناوین هست، آنکه ذهن فلسفی دارد بگوئید روش

می‌خواهید، اینکه ذهن اجرائی دارد بگویید زیرساخت می‌خواهید. عرضتان چه چیزی هست؟ همین چیزهایی که در اینجا هست مشاهده، سنجش، آزمایش، فرق نمی‌کند. نام این برای آن کسی که از بالا نگاه می‌کند، روش هست، برای اینکه از پائین نگاه می‌کند زیرساخت، چون روش را چه چیزی می‌داند؟ این مدل رامی داند. بگوئید برچه قاعده ایی، بر چه روشی این را درست کردید، اسمش را بگذارید زیرساخت روش، چون نام این را گذاشته بودید روش روشن شد کاملاً.

حجت الاسلام پیروزمند: حالا من بر این اساس یک نتیجه دیگر می‌گیریم. بنابراین ما از این زاویه جدیدی که الان داریم حرکت می‌کنیم، بدنبال روش هستیم.

ج: خوب حالا اجازه بدهید اضافه کنم، حتماً برای کسانی که بنظرشان اینجوری می‌آید، یعنی به عبارت دیگر عمق کافی ندارند که ربط علوم پایه به علوم خودشان بشناسند، مجبورید بگوئید که آقا هرکه، هرکه هست مدل سازی، خوب یک اصولی حاکم بر آن هست، یک زیرساختی حاکم و برای کسی که فیلسوف هست و می‌تواند همه علوم را به هم مربوط ببیند، یعنی می‌فهمد علوم پایه چرا اول باشد؟ برای او باید بگویید محال است بدون روش، مدل ساخت. مدل شما به چه دلیل هماهنگ هست؟ به چه دلیل اصلاً می‌گوئید مدل من خوب هست یا غلط هست یا درست است؟ این پائینی خیال می‌کند که فرضیه محض ممکن است، کما اینکه بنده خدا می‌گفت دیگر، آنها دیگر مدل های بسیار جزئی هست که درست می‌کنند که آن مدلها را الان در اینجا بدهم نیست که همین جا اشاره‌ای بکنیم، بگوئیم خوب هست. ببینید حاج آقا اگر تحقیق - این نکته مهمی هست که دارم عرض می‌کنم - هرگاه تحقیق به تعمیرات جزئی به پردازد ولو به وسیله مدل سازی و مجموعه سازی باشد، که معادله بیرون ندهد، ولی کاربرد داشته باشد، مثل این چیزی را که آقایان می‌گفتند درباره آب اسلام شهر و بیماری گوارت و نمک را به آن چه چیزی زدیم خوب شد.

س: ید اضافه کردیم.

ج: ید اضافه کردیم خوب شد، اینکه آنروز می‌گفتند پزشکان، این را ما بهش اصلاً لقب معادله پیدا کردن نمی‌گوئیم. حتماً مدل سازی هست؟ مجموعه‌سازی کرده است حتماً نمونه‌برداری کرده است، حتماً نتیجه کاربردی عینی هم دارد، ولی قدرت پیش گوئی ندارد، یعنی ایشان نمی‌تواند بگوید که من ارزیابی می‌کنم ایران را می‌گویم نسبت به موضوعات دیگر که عامل حلش، نمک یددار نیست، چگونه گوارت پیدا می‌شود؟ یعنی پیدایش گورات به عنوان یک مجموعه که دارای عواملی هست و در متغیرهای مختلفی بوجود می‌آید، نه در یک شرایط محدود. چه جوری پدا می‌شود، چه

جوری رشد می‌کند چه جوری از بین می‌رود؟ این را نمی‌تواند به عنوان یک معادله تحویل بدهد. تعمیر جزئی را در یک جایی می‌کند مثل عطرها، عطارشان هم نسخه‌اش جواب می‌دهد. می‌گوید دو مثقال این، پنج مثقال این، ۴ مثقال می‌خورد، بابا سردردش خوب می‌شود، بعد هم می‌گوید علتش صفری یا سودی یا بلغم بود یا هر چه که بود، این که نمی‌شود معادله. این یک توجیهاتی برای کار خودش دارد با تجارب مفرده هم پاسخ گو هست. بهینه‌های مفرده هم می‌شود، کلیه کارهایی که کارشناسان کامپیوتر و امثالش در بهینه‌سازی و آنالیز سیستم بکار می‌برند، از این دسته هست. این قانون به علم اضافه نمی‌کند، هرچند مدل‌سازی می‌کند، هرچند حل‌عینی مشکل را در یک وهله نسبت به یک مورد یا مواردی، می‌تواند بدست بگیرد. حالا اگر از اینجا بالاتر رفت گفتیم نه در عین حال که معالجه کرده است. آمده حالا موضوع خود درد را در سیستم بدن مطالعه می‌کند. دنبال پیدا کردن معادله روی خودش هست که هزاران جای دیگر که با عوامل دیگر، بیماری‌گوارت پیدا می‌شود، می‌تواند پیش‌بینی کند، محدود به مورد نیست، علت را می‌شناسد. این را می‌گوئیم حتماً از آن مدل در می‌آید. یک مدل‌سازی دومی هست نوعاً، نوعاً عرض می‌کنم آنجایی که مراکز تحقیقاتی بزرگ که بخش‌های متعددی حول یک تئوری کار می‌کنند، این معنایش این هست که اینها از این قبیل مقاله نویسی و راه‌حلهای جزئی نیست، این اسمش را معادله پیدا کردن در یک علم نمی‌گذاریم، ولی هنوز هم تغییر اصولی در بنیان یک علم، نمی‌تواند بشود. اگر کسی دقت نسبت بین علوم را تا فلسفه علم برد و تغییری داد در آنجا، که عمده‌تاً علوم دچار تحول شد، خوب طبیعی هست که اینجا شما توانستید به فلسفه علوم دست رسی پیدا بکنید یعنی توانستید در حقیقت فلسفه چگونگی را دست به آن بزنید. هرگاه فلسفه و روش عوض شد، می‌توانیم ما بگوئیم به هر نسبتی که حالا یک حرف باشد یا کل آن را زیروبر کردید، می‌توانید بگوئید، دارید ادراک را عوض می‌کنید، ادراک اجتماعی را عوض می‌کنید. حالا ممکن است آن بنده‌خدایی که روانشناس باشد بخند به شما، بگوید ادراک اجتماعی که به اصطلاح اینجوری عوض نمی‌شود، در مثلاً می‌گویم در جزئیات بگوید مثلاً اگر فلان دارو را به او بدهند، خنده اش زیاد می‌شود، درکش اینجوری می‌شود. می‌گویم آقا درک خود شما از درک تابعی هست از درک حاکم اجتماعی، یعنی اینکه من چه جوری بسنجم، بگویم می‌شود، نمی‌شود، خوب هست، بد هست، این یک جای دیگر معین شده است خودت معین نمی‌کنید آن را. آنجا را می‌گویم خیلی خوب اگر هر جا آن پایه‌های اصلی تغییر کرد. مثلاً فرض کنید که روش و فلسفه یا روش و فهم که ما شخصاً خودمان روش را مقدم می‌دانیم بر فهم، حالا سر جای خودش استدلالش است. هر فهمی را که بهر نحوه بخواهید ایجاد نسبت بکنید درش روش بنحو ما، بکار رفته هست. در روش و

نسبت هم نقش اختیار الیه تبارک و تعالی اصل هست که آن مال بحث اصول هست کاری فعلاً به اینجا ندارد می‌آئیم توی بحث خودمان.

هرگاه پس بنابراین با آدم اجرائی محض سروکارتان هست، کاری به فلسفه علم ندارند، بگوئید که زیرساخت می‌خواهد، هرگاه کسی می‌فهمد که مدل برای عینیت درست کردن کار نظری هست و لکن کار نظریش بدون منطق نمیتواند باشد. به او بگوئید روش می‌خواهد، منطق می‌خواهد.

س: پس ما یک جمع بندی به بحث داشته باشیم. ما به دنبال فلسفه روش تحقیق در اقتصاد
ج: که نهایتاً می‌شود اصول.

س: و بعد روش تحقیق در اقتصاد هستیم.

ج: نظری یا تئوری که تئوری کاربردی هم می‌گوئیم که براساس آن نتیجه حاصل که تمام شد، ما امکان پیدا می‌کنیم که تحقیقی را انجام بدهیم قدرت مدل سازی اقتصاد اسلامی را پیدا کنیم، البته در حداقلش شروع می‌کنید یعنی مثلاً عرض می‌کنم، می‌گوئید دنبال دوره های مختلف، مناطق مختلف فلان و اینها نمی‌روید، می‌گوئید خودتان به عنوان یکی از منابع مطلب، بگوئید تحلیل داشته باشید درباره دوره های زمانی مختلف، نمی‌خواهید تحلیل داشته باشید درباره یک دوره زمانی، یک واحد زمانی، تحلیل داشته باشید نسبت مناطق جغرافیایی نمی‌خواهید برای کل دنیا، مناطق مختلف خود کشور. تحلیل داشته باشید نسبت به مثلاً عرض می‌کنم شخصیتها، یعنی شما می‌توانید واحدش را کوچک بکنید، در تحقیق تا برسید به تحلیل نظریات خودتان درباره اقتصاد، محیط اقتصاد و ارتباطش، مدل تان را بسازید.

س: بنابراین از این زاویه که نگاه می‌کنیم فرهنگ و فلسفه خارج از روش تحقی خواهند بود؟

ج: ابدأ، دو بعد هستند، که ما فرهنگ بر ما حاکم هست، هر کسی بخواهد من را مطالعه بکند باید بگوید چه فرهنگی بر فلانی حاکم هست.

س: فرهنگ که حاکم هست، فلسفه هم که یک مرحله مقدماتی هست نسبت به روش.

ج: بله، فلسفه روش هست در حقیقت

س: فلسفه روش هست مرحله مقدماتی هست نسبت به روش و خود روش آن گام بدی خواهد بود.

ج: بله، روش، همان زیرساخت برابر با روش هست. بعدش مدل باید بسازیم، بعد از مدل ساختن هم به عبارت دیگر اگر این را به ساده ترین وجه تعریف کردیم، باید امکان مدل سازی برپایمان باشد.

س: آنوقت دیگر آن تعبیر ما به الاختلاف و ما به الاشتراك و ما به الامتیاز را فکر کنم باید برداشته شود.

ج: چرا؟ ما وقتی که بنده به عنوان یک کسی که دارای یک فرهنگی هست درست است مجموعه ما، با کسی که دارای یک فرهنگ دیگری است شما فرهنگ می گوئید چه؟ ما به الاختلاف، یعنی می گوئید مجموعه مختلف، ما اینجا نشستیم، در نهضت آزادی هم یک عده نشستند، گرایش به غرب دارند، با دو فرهنگ داریم کار می کنیم، این باید مقایسه هم بشود. یعنی می گویند که آقا، آقای مثلاً عرض می کنم آقای بنی اسدی یک مهندس اجتماعی برای ایران دارد می نویسد، در مهندسی اجتماعی اش یک اصلهای دیگری را پایه قرار داده است، می گویم خوب اختلاف فرهنگ داریم دیگر. او پایه فرهنگش، یعنی پایه تعلقش، آن نسبتی را که دارد به اسلام درباره حجیت، می خشکاند، آن نسبتی را که دارد به کارآمدی، می چرباند. اصل را قرار می دهد چه چیزی؟ توسعه کارآمدی. ما می گوئیم کارآمدی تبعیت... انسان اکونمیک بنا تعریف موجود می گیرد دیگر، بر همان اساس هم می سازد و جلو می رود، من هم بر این اساس دیگر می سازم. می شود فرهنگ ما را ملاحظه کنید، یعنی به هر حال من خودم را پاسخگوی تکامل انتظارات اجتماع خاصی، یعنی اجتماع متدینین می دانم. او این قید را نمی زد به آن. می گوید معنای پاسخ گوئی به انتظارات این هست که چه می گفت: قند، نشاسته و پروئین و اینها را، این قدر حجم، این قدر تناژ، جمعیت نرخش می شود این قدر. این قدر جمعیت نیاز به این قدر پروتئین دارد، این قدر قند دارد، این قدر نشاسته دارد. این قدر پروتئین، این قدر کارخانه می خواهد، این قدر کشت می خواهد، این قدر به حضورتان سرمایه می خواهد. شورای اقتصاد، کمی می آمدند هر مطلوبیتهای را ارزیابی می کردند ردیف می نوشتند، می گفتند خوب این، این اندازه سرمایه می خواهد، این قدر ابزار می خواهد، این قدر نیرو می خواهد، اینقدر درس خواندن می خواهد، این را حالا می خواهید چه کارش بکنید؟ ما می گفتیم نه شما یک قید به آن بزن تا ما قبول بکنیم، می گفت چه چیزی؟ می گفتم براساس حاکمیت روابط کیفی اسلام، این را بالایش بنویس، بقیه اش را قبول دارم و اینها را. می گفت این چه فایده ای دارد، می گفتم برای اینکه چگونه می خواهید شما اینها را ترکیب کنید، چگونه می خواهید اصلاً، ضرورت، اولویتهای را چه کار می خواهید بکنید در این. انگیزشها را می خواهید چه کار کنید؟ اولویت ها نظام انگیزش هست دیگر. این نظام انگیزش را می خواهید چه کارش بکنید؟ می گفت انسان اکونمیک حلش می کند، می گفتیم انسان الهی حلش می کند می گفت سود، میل به لذت

حلمش می‌کند ما می‌گفتیم میل به آخرت حل می‌کند، دو تا نظام هست. بهر حال این یک فرهنگ دارد، براساس آن فرهنگ تحلیل خاص، یعنی معنا کردن واژه‌هایی خاص برای اندازه‌گیری عینی. براساس آن معنا کردن آنوقت دیگر قدم بعدیش را بر می‌دارید.

س: آن می‌شود اصلش ما به الاختلاف؟ یعنی اینکه هم فرهنگش متفاوت است و متناسب با آن فلسفه‌اش متفاوت هست و متناسب با آن روشش هم متفاوت هست اینها همه‌اش متناسب با فرهنگ است.

ج: احسنت چرا این را می‌گوئیم ما به الاشتراک؟

س: و روش هم طبیعتاً ما وقتی براساس، این فلسفه روش هم مختلف هست.

ج: روشش هم مختلف هست، ولی تناظر می‌توانیم برقرار کنیم. بگوئیم شما مثلاً عرض می‌کنم قلم بدست می‌گیرید، من هم قلم بدست می‌گیرم. نوع قلمان چه چیزی هست؟ در فلسفه مان معین می‌شود شما کاغذ بدست می‌گیرید، من هم کاغذ بدست می‌گیرم.

س: این چیزی که ما حالا در این نگاه جدید آنچیزی که اسمش را می‌گذاریم، روش تحقیق در اقتصاد از نظر ما، این هویت جمعی قضیه هست که اختلاف در آن لحاظ شده است.

ج: احسنت!! که اختلاف، صراحت اختلاف اگر می‌گوئید که می‌گوئیم این به کجا می‌کشد که مدلس مختلف می‌شود؟ صراحتش را می‌خواهید؟ باید از فرهنگ بیاند، فلسفه‌اش بیایید، خودش هم بیایید، اما اگر بگوئید که شما روش تان درست است، علمی نیست. من می‌گویم روش علمیتش به چه چیزی هست در نظر شما؟ - خوب دقت کنید - می‌گوید «مشاهده، سنجش، آزمون» می‌گویم این سه تا را داریم. می‌گویند مدل ساز، مجموعه ساز، اجزاء، عوالم مجموعه اند می‌گویم این سه تا دارد.

س: حالا می‌خواهم بگویم که ما هر تا آنجایی که اینجوری باشد، یعنی مشترکات داریم بیان می‌کنیم، هنوز روش تحقیق خودمان را بیان نکردیم، آنجائی که داریم می‌گوئیم ما چه جوری مشاهده می‌کنیم، با چه معیاری، ما چه جوری می‌سنجیم با چه معیاری؟ آنجاست که داریم روش تحقیق خودمان را می‌گوئیم حالا نمی‌خواهم نفی وجود ما به الاشتراک را بکنم، می‌خواهم بگویم ما شیوه بیان ما به الاشتراک و ما به الاختلاف با قبل متفاوت می‌شود. یعنی ما یک فرهنگ داریم، یک فلسفه داریم مال خودمان، براساس آن می‌آئیم روش درست می‌کنیم. حالا که روش را درست

می‌کنیم در خود این روش که ساختیم می‌توانیم بیاییم انتزاع بکنیم، بگوئیم این روش که ما درست کردیم این هست، ولی اگر بیاییم از خصوصیاتش انتزاعش بکنیم، می‌توانیم بصورت یک عوامل ما به الاشتراک بیانش بکنیم.

ج: خوب همین حالا اجازه بدهید، یعنی نه کلاً برای اطلاع

س: یا نه بنابراین کلاً این را نمی‌شود ما اسمش را به ما به الاشتراک گذاشت، نمی‌شود هم اسم کلش را ما به الاختلاف گذاشت.

ج: عرض می‌کنم خدمتتان این را دقت بفرمائید من بنظرم می‌آید که یک مقدار توضیح‌های اینها به دلیل ضیق وقت کمتر است یا دوستان عنایت کردن به آن و الا این توضیح به نظرم می‌آید که اشاره شده باشد در قبل و این دیگر قابل مراجعه هست به نوارها.

من نظرم اینکه ما می‌خواهیم بگوییم به کسانی که محقق هستند این مدل را دارند اینجا می‌روند در پزشکی می‌آئیم یک زیرساخت دارید که، در زیرساخته‌ایتان یک اصول اولیه را - که برای آنها اصول اولیه حساب می‌شود - با هم مشترک هستیم، ما هم از اینها داریم ما هم پیش‌گویی می‌کنیم، ما همه آزمون داریم، ما هم عوامل داریم، ما مجموعه می‌سازیم، ما مدل می‌سازیم این تمام شد. می‌گوئیم چیزی را که شما نمی‌پردازید به آن، اینکه هر روش چه زمانی پیدا شده است؟ در چه فرهنگی پیدا شده است؟ در تاریخ تحولتان فکر اینکه تغییراتش چه زمانهایی بوده است، می‌کنید ولی چه فرهنگهایی بوده، نمی‌کنید. حالا آنها این را التفات نداشتند که به ما بگویند ما برای اینکه یک فرهنگ را فقط حاکم می‌دانیم. فرهنگی که از علوم پایه می‌آید، می‌گویید خود این را که قرار بکنید، معنایش این است شما از زمان دکارت به این طرف فرهنگ حسی را حاکم کردید، ما معتقد به این نیستیم. پس بنابراین خوب عنایت کنید، این دو ورقه را که ما اضافه کردیم برای چه چیزی اضافه کردیم؟ گفتیم روش تحقیق ما از روش تحقیق شما کاملتر هست، چیزهای از آن را که شما نمی‌بینید ما می‌بینیم. این روش تحقیق را.

س: این را باید در روش تحقیق باید بیاید.

ج: نه، خوب عنایت بفرمائید. این روش تحقیق شده که بیرون که از سه تا هست بنام مدل، اسمش هم مدل شده برای اجراء، می‌گوئیم این زیرساخت دارد، باهم مشترک هستیم در مبنای منطقی، در چه چیزی؟ در متناظر ساختن، بگویم شما از آزمون نمی‌توانید منکر بشوید، من هم آزمون را، شما مشاهده را نمی‌توانید، من هم مشاهده را، این مشترکات که می‌گویم. بعد می‌گویم ولی درک من از درک شما کاملتر هست، چون من دنبال این هستم که چرا اینگونه مشاهده

می‌کند؟ چرا اینگونه می‌سنجد، چرا اینگونه آزمایش می‌کند، فلسفه اش؟ چه فرهنگ و اعتقادی بر آن حاکم هست؟ فرهنگش. پس ما تحلیل مان نسبت به روش تحقیق در مدل سازی دارای سه بعد هست شما یک بعدش را دارید می‌بینید مگر فیلسوفانتان که فیلسوف روش باشند و بروند آن اول، اول. کسی که نباید کسی مثلاً عرض می‌کنم بیاید در پزشکی، برود بالاتر از فلسفه علوم، حتماً با ما مشترکاتی دارد، نهایت اینکه یک فرهنگ دیگری دارد، می‌گوید باید حتماً به حضورتان که عرض کنم مثلاً حس گرا بود و غیر از این را نپذیرفت من باب مثل، طبیعتاً یک فلسفه این را هم دارد، یک زیرساختی هم دارد یک مدل هم می‌سازد. ولی به علوم نازلتر، در علوم نازلتر این را می‌بینند - اولاً که تازه این را همی نمی‌بینند، که مدل کل علم هست، مدل‌های جزئی جزئی که برای تعمیر هست، می‌بینند. اگر کسی داخلش عالم قوی باشد، کل این را ببیند، این را توجه به آن کرده این را من درستش می‌کنم، می‌گویم مشترک هست، بعد هم می‌گویم این دو تا را اضافه داریم بر شما. اما اگر حتماً کسی باشد که فلسفه علوم را ببیند، نمی‌توانیم به او بگوئیم اضافه دارد، می‌گوئیم تو در یک فرهنگ هستید ما هم در یک فرهنگ دیگر، تو یک فلسفه دارید، من هم یک فلسفه، تو یک روش دارید من هم یک روش دارم، نتیجه اش هم دو تا مدل داریم. بعد هم به او که می‌رسم دیگر آخرین حرفمان در پیروزی، غلبه هست، اگر بشر بنا شد که دو تا دستگاه داشته باشد، اینکه کدامیک بر کدامیک به اصطلاح زور می‌شویم؟ زور در سر مرحله: امور روحی، ذهنی، عینی. من قدرت ها هم با بشر بیشتر می‌شود، یعنی من معانی را که تغییر دادم، مفاهیم جدید را که آوردم، می‌توانم دست تو را باز کنم به عنوان ظالم و بشر را از تو، اعتمادش را بکنم و می‌توانم ناهنجاریهای روحی را که تو آورد به بشر نشان بدهم، دل بستگی هایش را از آن چه که دعوت می‌کنی به آن، بکنم. می‌گویم دروغ می‌گویند، می‌گویند کفر منشاء به اصطلاح، دست یابی لذات مادی هست، کفر برای عده بسیار قلیلی، دست یابی به لذت های مادی را می‌آورد، پدر جامعه را می‌سوزاند در دغدغه، آن عده قلیل هم باز دچار یک بیماری دیگر می‌شوند، دیوانه می‌شوند، یعنی من توانستم در امور روحی، ذهنی و عینی غلبه کنم برطرف مقابلم، معنایش برتری هست. اصلاً مدل شدن و کاربردی همین هست غیر از مدل اینکه حقانیت نظری با من هست یا با تو هست. یعنی ولایت اگر ما ادعایش می‌کنیم. معنایش اینکه سرپرستی رشد بدست ما هست. که می‌توانیم حالا به صورت نسبی دستگاه خودمان را شروع بکنیم به ساختن از حداقل امکانات هم دیگر، به حضورت که عرض کنم چیزی را که ما احتیاج داریم، طبیعتاً از فلسفه پایین تر نمی‌شود آمد من بگویم اول کار بیایم سراغ زیرساخت این شدنی

نیست در فرهنگ مسکت خصم وقتی شما می‌گوئید این یعنی یک مفاهیمی را می‌چیند که خصم ساکت بشود، در فلسفه شدن محیطی را درست می‌کند، محیط عینی، ذهنی و روحی، که او همراه می‌شود.

چند تا کار انجام می‌گیرد، ما تعاریف ولیه خودمان را نسبت به نفس خود موضوع انجام دادیم هم بصورت کلی اگر بخواهد کسی تحلیل در نظام فکری بکند، می‌تواند به حضورتان که عرض کنم روی اینها کار بکند و سیر کار تحقیقاتی خود ما را بسنجد، بگوید اینها سال مثلاً ۵۰، بلکه به یک معنا بگوید از سال ۴۹ که اینها اولین بحث های اقتصادی را شروع کردند، فکرشان چه جوری بود، چه جوری تغییر کرد چه فرهنگی بر فکرشان حاکم بود، این فرهنگ نمودهایش چه جوری شد تا الان. ما دقیقاً اولین بحث اقتصادی را که گفتیم برای آقای انصاری در نجف به اصطلاح سال ۴۹ آغاز کردیم که دیگر که الان دیگر نزدیک به ۳۰ سال می‌شود تقریباً. می‌شود ملاحظه کرد، سیرش، رشدش، همه چیزش را، می‌شود هم آن را الان کاری نداشته باشیم، حتی در مثلاً چند سال اخیر هم کارش نداشته باشیم، بیائیم از خود فلسفه آغاز کنیم بعد هم روشش را درست کنیم، فلسفه روشمان، روش آن را درست کنیم، مدلسش را درست کنیم، به امید خدا برویم دنبال شاخصه های اجرائی که قاعدتاً همین اولی می‌شود.

«وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین»

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۷

۷۸/۶/۱۱

کد بایگانی: ۳۵۹۴ - ۰۴۱۲

حجت الاسلام پیروزمند: بنام خدا که در جداول از جدول فلسفه روش شروع بکنیم و بعد در اقتصاد تطبیق کنیم تا فلسفه اقتصاد در واقع بدست بیاید بعد این را مقدمه قرار بدهیم برای اینکه وارد بشویم در جدول زیرساخت که در این دوره بحث در واقع جدول روش محسوب می‌شود و آن را هم باز تطبیق بدهیم به اقتصاد. لذا در قدم اول قرار شد که ما آن جدول فلسفه روش را که داشتیم، جداول پیشین و مقدماتی اش که منتهی شده به جدول فلسفه روش، این را تنظیم کنیم، چون آن موقع با سرعت انجام گرفته است این کار نسبت به جدول زیرساخت انجام گرفته اما نسبت به فلسفه روش انجام نگرفت، این را انجام بدهیم. ما یک ملاحظه ایی داشتیم نسبت به اینکه فلسفه روش جدولش چه جوری هست؟ و برای اینکه جداول پیشین آن مشخص بشود، مراجعه داشتیم به جداول پیشین جدول زیرساخت که ما آنجا چه کار کردیم قبلاً در جدول زیرساخت؟ ما سه تا جدول آنجا داریم یک جدول به عنوان تحلیل زیرساخت که آمدیم در سه سطح «اصلی، فرعی و تبعی»، «ابعاد، ارکان و اساس» زیرساخت را بیان کردیم، بعد یک جدول تجزیه اصطلاحات و یک جدول تجزیه عناوین داریم و الان چون ما می‌خواهیم جدول ماتریسی را بکشیم، طبیعتاً به جدول تجزیه اصطلاحات و جدول تجزیه عناوین کار داریم. در جدول

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: اولین جدولی که در آنجا داشتیم چه چیزی بود؟

س: اولی آن این جدول تحلیل زیرساخت روش تحقیق بود.

ج: می‌دانم اولین جدول را به یک نامی می‌خواندیم.

س: همین نامش بود، تحلیل زیرساخت روش تحقیق.

ج: پس جدول تحلیل، بقیه اش هم هست، جدول تحلیل چه خاصیتی داشته است نسبت به دستگاه فلسفی ما؟ این

اولین سوال، بعد جدول تجزیه آیا براساس جدول تحلیل درست شده است؟

س: جدول تجزیه، بله.

ج: چه بخشی از جدول تحلیل در این ضرب کردیم؟

س: یعنی ما در جدول تجزیه اصطلاحات که عناوین ستون شاخصه را در جدول تعریفمان درست کردند، از اصطلاحاتی

که در سطح تحلیل بدست آمده است هم

ج: آن اصطلاحات در سطح؟

س: در سطح فرعی جدول تحلیل که ذیل «سنجش، مشاهده و آزمون» بود. یعنی از ضرب ۹ عنوان «واحد، تعادل،

ضرائب»، «اجزاء، عوامل و مجموعه»، «موضوع، شرائط و ارتباط»، اصطلاحات ستون شاخصه مان در جدول زیرساخت

بدست آمد.

ج: پس بنابراین اولین چیزی که داریم اینکه آیا برای هرکاری که بخواهیم بکنیم ما سه تا جدول لازم داریم؟ ۱- جدول

تحلیل، ۲- جدول تجزیه، ۳- جدول ترکیب یا نظام تعریف آیا این همه چیز لازم هست؟ این سوال اول است.

س: که ۴ تا می شود.

ج: چطور؟

س: چهار تا می شود چون اصطلاحات یعنی عناوین و شاخصه ها دوتا جدول بنظر می آید.

ج: حالا این اولین قسمت را چه جوری، وارد بحث اولی باید بشویم؟ نباید پردازیم به چیز دیگری، حالا ببینیم همچنین

چیزی ضروری هست همه جا یا نه؟ یعنی جزء کارهای روشی مان هست، برای بکارگیری، می خواهیم روش تحقیق را

بکار بگیریم در یک مصداقی که اسم آن مصداق «اقتصاد» هست. در اقتصاد که ما بخواهیم کار کنیم، باید ببینیم چه

جوری بدست بیاوریم؟ راه بدست آوردنشان را اینجا ذکر کردیم که یک جدول تحلیل لازم داریم.

س: البته جدول تحلیل مان این فرمی هست آن هم می شود.

ج: بله جدول تحلیل ما، یکی هست، ولی این یک مقدار طولانی تر راحت می توانیم مطلب بنویسیم، یعنی دست کمی

بازتر هست تا قبل از چاپ خوب حالا به اصطلاح، اگر نداشته باشیم جدول تحلیلی چه عیبی دارد؟ سوال.

س: ظاهراً استفاده از جدول تحلیل برای بدست آوردن اصطلاحات مادر جدول عناوین و شاخصه هاست.

ج: که اگر نباشد چطور می شود؟

س: اگر نباشد نمی دانیم چه اوصافی درهم ضرب می شود.

ج: اگر ضرورت دارد، پس اول نباید برویم سراغ فلسفه. اول سراغ این نمی‌رویم، باید حتماً اول کار بیائیم سراغ اینکه چیزهایی را که لازم داریم آنجا، بحضورتان که عرض کنم که، در جدول تحلیل بیاوریم، ببینیم چه تحلیلی ما داریم؟ حالا چیزهایی که تا حال گفته شده در اقتصاد، چه چیزهایی به درد می‌خورد؟ ما آمدیم یک تعریف‌های دادیم در اقتصاد. تعریف‌هایی که دادیم، گفتیم اقتصاد مثلاً می‌گویم چیزهایی که دارد چه چیزهایی هست؟ مثلاً گفتیم خرد است، کلان است، توسعه است. این یکی از صحبتها بود، این چه ربطی دارد به جدول تحلیل؟ یعنی به عبارت دیگر اول کار ما باید پس از عنوان را که طرح کردیم، وقتی می‌خواهیم وارد کار مدل سازی بشویم، اول بپردازیم حتماً به جدول تحلیل. در جدول تحلیل قسمت اولی اش ابعاد یا اوصاف هست نسبت به هر موضوع. قسمت دومی اش که ارکان ذکر شده است معنایش اینکه ما باید بعد از ابعاد بتوانیم یک چیزهایی را به عنوان متغیرهای عینی ذکر کنیم. قسمت سوم خوب باید چیزهای جزئی ذیلش را بگوئیم. یعنی در حقیقت آیا می‌توانیم بگوئیم کلاً «توسعه، کلان و خرد» عبارت از این سه سطح هست؟ این یک سوال است یا «توسعه کلان و خرد» در خود یک سطر می‌آید، این یک سوال است. آیا «توسعه کلان و خرد» ابعاد هست یا سطوح به اصطلاح جریان وصف است؟ در آن واحد هم جریان دارد اوصاف توسعه، هم جریان دار نسبت‌های کلان، هم دارد اشیائی که آن اوصاف متقوم به همین اشیاء هستند. اگر اینجوری هست، این سطح نمی‌شود؟ این یک سوال هست. سه سطح چه چیزی؟ سه سطح که در جدول تحلیل از همدیگر جدا ذکر شد، آیا این سه سطح، سطح «توسعه، کلان و خرد»، هست یا سه سطح یا اوصاف، توسعه، کلان، خرد در یک سطح قرار می‌گیرد، در سطح اول قرار می‌گیرد، خودش؟ این یک سوال هست که باید جواب داده شود؟ اگر کلمه توسعه، کلان، خرد را و ما معنا کردیم قبلاً، شما مشاهده می‌کنید که معنا ندارد، اینها همعرض قرار بگیرند به عنوان قسمی یک موضوع، سطوح یک مجموعه هستند. اگر سطوح هست حتماً می‌گوئیم سطح اصلی ابعاد، ابعاد توسعه، توسعه اقتصادی. سطح فرعی ارکان اقتصادی مثلاً حالا اسلامی یا اقتصادی. سطح تبعی مثلاً موضوعات خرد یا امور خرد یا به اصطلاح اجزاء خرد اقتصاد اسلامی، می‌توانیم اینجوری بگوئیم؟ سوال بعدی را طرح کنید چند تا سوال را تا آخر برویم جلو سوالات تمام شد یا نه؟

س: البته آن سوالات دیگر مربوط ماتریس بود اگر لازم هست که طرحش کنم؟

ج: عیبی ندارد سوالات را طرح کنید.

س: البته ظاهراً جدول تحلیل مال فلسفه روش حضرت عالی دارید که در این مجموعه ایی که پیش ماست، نبود من فکر کردم تنظیم نشده، ظاهر تنظیم شده است. علی ای حال ما در جدول زیرساخت اینکه چه جوری ما آمدیم این ارتباط جدول تعریف با جداول تجزیه، اصطلاحات و عناوین چیست. مشاهده که شد بنظر می‌آمد که ما، آمدیم در جدول تعریف اگر ملاحظه بفرمائید، آمدیم ۹ عنوان تا ۹ وصف سطح کلان در طرف موضوعات را، یعنی «اجزاء، عوامل، مجموعه»، «واحدها، تعادل ضرائب»، «موضوع، شرائط، ارتباط» را در هم ضرب کردیم و از ضرب اینها اصطلاحات ستون شاخصه را بدست آوردیم.

ج: چیزی است که باید باشد قاعده در جدول تعریف هم همین است.

س: بعد در ستون عناوین که آمده.

ج: نامهایی هست که چیزهایی که متکلف هستند آنها را، باید ذکر بشود.

س: آمدیم اوصاف سطح کلان را که «تأمین منابع، تجزیه موارد، تنظیم روند»، تعمیم آثار، تخصیص جایگاه، توزین سهم تأثیر» «تعیین شاخصه، تشخیص وضعیت، تنظیم برنامه»

ج: یعنی آنچه‌هایی که نتیجه هست به آثار جدول، آن عناوینش، عناوین آثار هست.

س: اینجا دیگر نیامدیم این ۹ تا را در هم ضرب نکنیم، یعنی شاید مثلاً اگر می‌خواستیم مشابه آن عمل نکنیم باید می‌آمدیم.

ج: سوال اینکه آیا باید هم همین کار را نکنیم؟

س: اول ببینیم چه کار کردیم؟ بعد ببینیم تفاوتش چه چیزی هست؟ نه آمدیم این ۹ تا را در هم ضرب نکنیم، آمدیم تحقیقات کتابخانه ایی، نظری، کاربردی را در این ۹ تا ضرب کردیم، بعد هم در پیدایش، تغییرات، تکامل ضرب کردیم، در حالی که پیدایش، تغییرات، تکامل اصلاً در این عناوینی که ما اینجا داریم نیست. یک سؤال اینکه این دو تا تفاوت با همدیگر در تنظیم در ستون اصطلاح و عناوین برای چیست؟ دوم اینکه اساساً ما بنا به قاعده روش تعریف، در این مرحله یی که هستیم عناوین طرف موضوعات را باید از ترکیب عناوین سطح خرد بدست بیاوریم.

ج: عناوین اینجا را؟

س: نه عناوین سطح کلان را، عناوین سطح کلان در طرف موضوعات را باید از ترکیب عناوین سطح خرد بدست بیاوریم.

ج: یعنی دست چپ را دارید می خوانید؟

س: دست راست را،

ج: دست راست باید اینها ضرب کنید در همدیگر اینجا نوشته شود.

س: من چیز دیگر دارم عرض می کنم «اجزاء، عوامل مجموعه»، در حقیقت باید وحدت ترکیبی اجزاء موضوع، اجزاء شرائط، اجزاء ارتباط باشد.

ج: یک ستون دارید، ستون اصطلاحات، یک ستون، ستون عناوین. شما می خواهید اول کدامش را درست کنید؟ ستون اصطلاحات می خواهید درست کنید یا عناوین یا قبل از اینها دو تا هست؟

س: من می خواهم عرض کنم ستون اصطلاحات را، ولی قبل از این را دارم توضیح می دهیم.

ج: قبل از این باید شما بیائید این طرف را با مثلاً می گویم این طرف بود و بالا ضرب کردید درست شده این عناوین که آمدید اینجا چیدید.

س: جزاکم الله خیرا، می خواهم بگویم ما در واقع یک تسریعی که می کنیم در تنظیم جدول باعث می شود که اوائل آن خوب تفکیک نشود. ما الان توی این جداول.

ج: من یک سوال دیگر دارم، وقتی که این سه تا را ضرب می کنیم می آوریم توی یک ستون می نویسم؟

س: در ستون شاخصه می نویسیم.

ج: توی ستون شاخصه می نویسیم، وقتی می خواهیم اجزاء

س: بعد تحلیلش می کنیم به ستون موضوعات و آثار،

ج: قدم به قدم، وقتی می خواهیم بیاوریم آن را در این طرف به وصف می آوریم. به وصف می آوریم یعنی می گوئیم که

بیائیم آن جدول تعریف خالی را می آوریم اینجا، شروع می کنیم پر کردن آن، ببینیم آیا در آنجا چه کار می کردیم بنا به قاعده، دقیقاً منضبط به قاعده ایی را که در روش تعریف داریم براساس آن کار می کنیم.

س: یک نعلی شکل به آن می دهید.

ج: یعنی ببینیم به حضورتان که عرض کنم در آنجا ما چه کار می کردیم. در اینجا اگر ما می خواستیم این جدول

زیرساخت را بر این اساس تنظیم کنیم، می رویم در زیرساخت، جدول زیرساخت را باید چه جوری به حضورتان که

عرض کنم که درست کنیم؟

س: ما باید متناظر با اوصاف توسعه، ساختار، کارائی را در جدول زیرساخت پیدا می‌کردیم، مثلاً می‌شد الف، ب، ج.

ج: نه اجازه بفرمائید قدم به قدم.

س: قدم به قدم است دیگر.

ج: بله همین جا دقیق است، اینجا تطبیق می‌خواهیم بکنیم، می‌خواهیم بگوئیم که جائی که بگوئیم الف، ب، ج دیگر

نگوئیم، بگوئیم چه چیزهایی باید قاعدتاً ضرب بشوند تا اینجا بدست بیاید؟

س: من می‌خواهم عرض بکنم این مرحله در این انجام نگرفته است.

ج: یا یک قدم، یا اینکه کمی دقت می‌کنیم، شاید هم انجام گرفته باشد، فرض نمی‌کنیم که انجام نگرفته است. اگر

س: اینکه می‌گویم انجام نگرفته دلیل دارم. نمی‌تواند این دو تا با همدیگر یکی باشد. اگر این اصطلاحات را

ج: حالا ما انجام می‌دهیم، ببینیم چه جوری می‌شود؟ برای ما بهتر هست حضرت عالی سوال کنید بگوئید شما

می‌توانید جدولتان را ببرید در نظام تعریف؟ آنوقت بنده می‌گویم خیلی خوب شما مشاهده دارید، سنجش دارید، آزمون

دارید. بنده از شما سوال می‌کنم مشاهده شما جزو اوصاف توسعه هست؟ می‌گوئید بله. می‌گویم می‌شود. می‌گویم

سنجش شما جزو ساختار هست؟ می‌گوئید بله. می‌گویم سر جای خودش هست. می‌گوئیم آزمونتان جزو اوصاف کارائی

هست؟ می‌گوئید بله، می‌گویم درست هست. می‌گویم زیربخش مشاهده چه چیزهایی دارید؟ جای ظرفیت. می‌گوئید

«اجزاء، عوامل مجموعه» زیربخش سنجشتان چه چیزی دارید؟ «واحدها، تعادل، ضرائب»، زیربخش آزمونتان چه

چیزی دارید؟ «موضوع، شرائط، ارتباط»، خوب می‌گوئیم ضربشان کنید درهم. ضرب می‌کنیم، وقتی ضربشان

س: یعنی اصطلاحات ستون شاخصه از ضرب این ۹ تا بدست می‌آید؟

ج: بله، آنوقت ما اینجا می‌گوئیم، واحدهای اجزاء موضوع تا ضرائب مجموعه ارتباط دقیقاً آنچیزی می‌شود که در اینجا

در می‌آید، اجازه بدهید؟ که می‌آوریم منتقل می‌شود اینجا.

س: این درست، تحلیلش هم درست هست یعنی این هم بعد ستون موضوعات، آثار هم طبق قاعده درست شده هست.

حالا می‌آئیم در اینکه بنا به قاعده در جدول تعریف بعد از این مرحله که می‌خواهید ترکیب بکنید، یعنی سیر تبدیل

کثرت به وحدت هست، دیگر اوصافی که در سیر ترکیب بدست می‌آید، اوصاف قبلی نیست. مطلب را توانستم برسانم؟

ج: کلام، من تدریجاً برویم جلو همین جوری، من بنظرم می‌آید عوض اینکه سؤال کنیم. برویم جلو شروع کنیم به

نوشتن ببینیم چه جوری در می‌آید.

س: رفتیم دیگر تا اینجا رسیدیم ستون اصطلاحات درست شد تحلیل هم شد ستون موضوعات و آثار درست شد. تا اینجا طبق قاعده هست.

ج: الحمد لله پس تا اینجا پیش بنابراین خوب بود عجله ای نبود.

س: نه، اینجا مشکل نداریم حالا آمدیم سر اینجا بعد از این مرحله طبق قاعده روش تعریف یعنی چون این جدول را ما ترسیم کردیم، این جدول یعنی جدولی که جدول نهایی ما هست که دیگر سر جدول را بر داشتیم داریم سیر ترکیب در واقع بیان می‌کنیم، در سیر ترکیب بنا به قاعده ما وقتی رسیدیم به موضوعات، آثار، باید بیائیم سطوح موضوعات و آثار را از ترکیب سه به سه ستون موضوعات از یک طرف و ستون آثار از طرف مقابل بدست بیاوریم یعنی ما ممکن هست اینجا نوشتیم واحدها، ولی در سیر ترکیب لزوماً وحدتی که بدست می‌آید، دیگر عنوان واحدها نداریم. اینجا، یعنی در واقع این منزلتهای در طرف موضوعات و آثار در سیر تجزیه یک کار دارد می‌کند، در سیر ترکیب یک کار دیگر دارد می‌کند. یعنی یک خانه هست با دو منزلت .

ج: من بذهنم می‌آید این کار را ولو یک جلسه بگیرد ادامه بدهیم. برویم جلو تا بن بست هایش را درست بشناسیم، به صورت ذهنی برگزار نکنیم. بنابراین اینجا می‌نویسیم مثلاً می‌گوییم اگر نوشته شده واحدهای اجزاء موضوعات.

س: این دیگر بقیه اش مثل همین هست دیگر بقیه اش مشکلی ندارد، یعنی فرض کنید رسیدیم به اینجا، اینجا را ستون موضوعات و آثار را هم نوشتیم و وارد کردیم. حالا می‌خواهیم ترکیب کنیم،

ج: یعنی بنویسیم آن را چه واحدهای، اجزاء موضوع، این در این صورت چه چیزی در چه چیزی صرف شده است. این واحد را از اینجا گرفتیم، اجزاء را اینجا گرفتیم، موضوع از اینجا گرفتیم،

س: البته باید کارایی را مقید به ساختار کنید، ساختار را به توسعه

ج: یعنی بگوئیم موضوع واحدهای اجزاء. خیلی خوب می‌گوئیم موضوع واحدهای اجزاء - تا به حضورتان که عرض کنم - شرائط واحدهای اجزاء، ارتباط واحدهای اجزاء، موضوع تعادل اجزاء، حالا ما تا اینجا اصطلاحاتمان درست شد. ما این کار اگر الان پرحجم بکنیم که حتماً بعد از بحث پرکنید و چاپ هم بشود، اصطلاحات مثلاً مجموعه روشی تان در زیرساخت تمام هست، این چه فرقی دارد با اوصاف «توسعه، ساختار، کارایی»؟

س: با خود اوصاف توسعه.

ج: بله. یعنی اینکه الان ما برقاعده روش تعریف داریم می‌آئیم چه فرقی با آن دارد؟

س: علی القاعده تطبیق شده به موضوع تحقیق،

ج: احسنت، تطبیق به موضوع تحقیق در سطح روش درست کردن زیرساخت را که اگر بخواهد در فلسفه هم بشود، همین کار باید انجام بگیرد. آن عناوین حتماً باید از تعریفان بدست بیاید، از جدول تحلیل باید بدست بیاید، یعنی اینجا شما مشاهده، سنجش، آزمون دارید آنجا یک چیز دیگر دارید که الان هم اینجا هست. سطح فلسفه اش، بله، سطح فلسفه اش «ضرورت، موضوع، هدف»، «مفاهیم، متغیرها، نظام»، «پیش گوئی، هدایت، کنترل» این ۹ تا هست که باید درهم ضرب بشود. سرفصل هایش، یعنی این ۹ تا یا اوصاف توسعه اند یا اوصاف ساختار، یا اوصاف کارائی هستند که در این ستون هم مشاهده اش می کنید، نصف هم شده اند، این طرف قرار می گیرند. تنها چیزی را که شما مشاهده نمی کنید، این که این ستون را که ترجمه رده ۱۲ شماره آن را بنویسید.

س: یعنی عناوین

ج: بله عناوین، یعنی باید بگوئید «مبادی مبانی مقاصد» سه باز ضرب بکنید، اصطلاح بشود اینجا، اصطلاح اینجا نمی آورید، چرا نمی آورید، چون آنجا هم که اصطلاح آوردی در خود جدول تعریف هم گفتید، اینها را نام می گذاریم، معنوشان مثل اوصاف نیستند. اگر نیستند اینهایی که وصف هست، صحیح هست مقید به آنها باشیم. اینهایی که نام هست که نباید به آن ضرب مقید باشد. فقط منزلتش را فقط گفتید. فقط منزلتش را، حالا آیا نام ها باید بیاید اینجا خرد بشود.

س: طرف آثار،

ج: طرف آثار - یا اینکه - تا آثار فهمیده بشود که چیزی هست. این طرف موضوعمان به وصف هست، موضوع به وصف، این طرف موضوع به اثر هست.

س: اثر موضوع به وصف.

ج: یا تعریف موضوع را به دو بار انجام می دهیم در جدول تعریف، تعریف موضوع به وصف، تعریف موضوع به اثر است. در تعریف موضوع به اثر، نام می توانید بگذارید، مضاف و مضاف الیه هست

س: اصلاً جدول تعریف جدول اوصاف هست.

ج: نه اوصاف را اصل متغیرهای تان هست که به آنها وزن دادید، توزین به وصفی هست، توزین وصفی هست و لذا تا اینجا که می‌آید، منهای این ستون، همه اش کار وصفی دارد. در این هم، همین کار را کردید. یعنی غلط هست در جدول تعریف اینها، این دو تا کفه ترازوی تان وصف نباشد.

س: عناوین، اصطلاحات و موضوعات و آثار

ج: نه، آثار نه دیگر

س: در سطح خرد موضوعات

ج: در سطح آثار که آوردیم، آثاری را که در اینجا آوردیم با معنای اثری که به بعدش می‌خواهیم و معنای عنوان کاملاً فرق دارد، اثر توزینی، در خاطر شریف‌تان باشد، اثر توزینی که وزن به آن دادید در ارزش.

س: خوب همان بوده دیگر.

ج: این بله! اینکه غیر از اینها هست. اینها اثر توزینی نیست، این هم اثر توزینی نیست. اثر توزینی از این طرف جدول می‌آید از اوصاف می‌آید، وصف همیشه، اساس در توزین هست.

س: انیجایش را مجدداً باید استفاده کنیم؟

ج: ببینید اگر ما آمدیم یک جدول درست کردیم، ببینیم کجایش را وزن ما دادیم، اینجا نام‌ها را که شما وزن ندادید شما؟

س: نه وزن مال همه اش هست، یعنی شما می‌گوئید این موضوع در ارتباط با این اثر دارای این وحدت هست

ج: نه، تغییرات - متغیر کدام هست؟ متغیر این موضوعات، یعنی اگر بخواهیم این موضوعات وضعش عوض بشود؟

س: این عناوین

ج: این عناوین عوض بشود، معنونها اینها هستند، این نیست، این نام هست عنوان هست، اگر نام هست، بنابراین اینها اصل در وزن نیستند، اینها تبعیت می‌کنند از تغییرات اوصاف، اگر تبعیت می‌کنند.

س: بله تبعیت می‌کنند از تغییرات موضوع برتر. یعنی ما گفتیم این موضوع در ارتباط با این اگر می‌دهد این وحدت را که در این نظام اوصاف، دارای این وزن هست،

ج: نامش هست.

س: نه دارای این وزن هست. یعنی این وزن ۶۴ مال این هست.

ج: این استکان شکلی ندارد که وزن مخصوص دارد، ولی نام استکان داریم و معنون آن را داریم. این ستون عناوین چه فرقی دارد با این ستون این طرف؟

س: بله همین جور هست.

ج: اگر ستون نام هست، نام وزن ندارد. نام تابعی هست از تغییرات وزن.

س: تابع بودنش درست است، ولی وزن نداشتن آن درست نیست.

ج: نه ببینید، معنایش این هست که نام خودش منهای معنون باید مفهوم داشته باشد، مثل مفاهیم انتزاعی، ولی لزوماً وزن در آن دیده نمی‌شود. یعنی معنای خوبی، بدی قیمت در کلمه نان سنگک نیست. ولی حتماً در وزن اجتماعی اش می‌شود قیمت آن چند هست، در وزن پزشکی اش می‌شود چند کالری دارد.

س: خوب ما آنجا گفتیم که این عناوین، عناوین در یک مرحله انتزاعی هستند، در یک مرحله نسبت بین آنها ملاحظه شده با وسیله اولویتها،

ج: بله احسنت. اینها دو تا روی هم تغییراتشان می‌دهد، تغییرات معنون عناوین را، ولی عنوان نام هست برای آنها. معنون آن را نشان می‌دهد. اگر بخواهیم معنون را ببینیم همیشه، اینها دوتا را می‌بینیم و این، این همیشه می‌شود معنون، اگر نام را بخواهیم ببینیم این را می‌بینیم.

س: البته آن بحثی که الان تعیین کننده هست به آن بپردازیم. حالا اینکه وزن دارد یا ندارد اگر لازم هست باز بیشتر بحث دنبال بشود.

ج: بله ببینید، دقت بفرمائید، نام همیشه عنوانی هست انتزاعی بر معنونی که

س: این یک مرحله هست در جدول تعریف ما ختم آن به این نیست نام آن انتزاعی هست

ج: نه نه ببینید، که معنوش در حال تغییر هست و انتزاعی نیست

س: خودش هم به تبع آن تغییر می‌کند و خودش هم به تبع آن وزن دارد.

ج: بله خودش هم به تبع آن، ابتدائاً نیست. نوع این آثاری را که می‌نویسیم از این نوع هست یا از این نوع؟

س: حالا نکته اینجاست می‌گوئیم چه آثار، چه موضوعاتی که می‌نویسیم دقیقاً نکته ایی که اول جلسه می‌خواستیم بگویم همین بود، طبق قاعده قبلی ما در سیری که حالا می‌خواهیم موضوعات درست بکنیم سطوح موضوعات ۹، ۳، ۱ و سطوح آثار درست کنیم ۹، ۳، ۱ قاعده ترکیب سازیمان، خود ستون موضوعات و آثار هست. یعنی از ترکیب کردن،

اوصافی که در ستون موضوعات هست، سطوح موضوعات ما حالا باید پر بشود یعنی کانه باید آن اصطلاحات یا اوصاف، آن اوصافی که قبلاً نوشته بودیم که در آن جدول که الان داشتید تنظیم می‌کردید، آوردید، آنها را باید پاک کنیم، کانه جدولمان از دوباره خالی هست، می‌گوئیم خیلی خوب ما سه تا عنوان داریم، مثلاً اجزاء موضوع اجزاء شرایط، اجزاء ارتباط، ترکیب این سه چیز باید یک وحدت ترکیبی

ج: وحدت ترکیبی اش به وصف یا وحدت ترکیبی اش به اسم، وحدت ترکیبی اش به اثر یعنی رابطه اش با بیرون یا اینکه اسم می‌آید همیشه روی همین؟ همیشه نام می‌آید روی معرفی رابطه شئی به غیر، یعنی حتماً وحدت ترکیبی، نام اثر هست، نه نام به اصطلاح موصوفی که علت پیدایش اثر هست.

س: نه ما یک نظام متغیرها می‌خواهیم.

ج: ببینید ما این را آوردیم.

س: نه این در آوردیم که شروعش این بود، یعنی یک سطح از متغیرهایمان، متغیرهای ۲۷ گانه مان را بدست آوردیم که در طرف موضوعات نوشتیم، بعد می‌گوئیم.

ج: متغیرهای ۲۷ گانه در سطح اصطلاح نوشتیم که.

س: نه آنچه که در موضوعات و آثار می‌آید همان چیزی هست که در ستون شاخصه‌ها بود چیزی اضافه این نیست، منتهی تحلیل شده است، تحلیل چه خاصیتی دارد؟ خاصیتش این بود که ما موضوعات را، یعنی متغیرهای اصلی را جدا کردیم در خود شاخصه‌ها،

ج: حال سوال من اینکه، متغیر اصلی در باطن، این علت تغییر این هست و این معلول؟ اگر این معلول هست، اینجا هم ستون معلولها هستند.

س: در طرف آثار

ج: در طرف آثار، علل اینجا هستند.

س: در طرف ساختار،

ج: اینجا نباید نام متغیرها باشد.

س: نه نام متغیرها می‌گویم در طرف موضوعات هست؟

ج: خیلی خوب اگر این طرف هست در طرف این طرف هست باید در اینجا موضوعات مان، همه‌اش موضوعات وصفی باشد، یعنی چیزهایی باشد که از آن وصف در می‌آید، که ختم می‌شود دقیقاً به، جدول، ستون اصطلاحات،

س: یعنی چه ختم می‌شود؟

ج: ختم می‌شود یعنی، کلاً شاخصه های شما، بلحاظ نسبت، قابل ملاحظه هستند، نه بلحاظ اثری را که بعداً نام ربطشان را به بیرون می‌شود. وحدت ترکیبی هم عنوان ارتباط به خارج هست، عنوان اثر هست، اینجا که نام هایی که عنوان اثر هست، باید خرد بشود، ۹ تا نام عنوان و اثر بیاید، ۳ تا نام، عنوان، اثر بیاید، ۱ نام، عنوان و اثر بیاید. اثر می‌شود هدف شئی، یعنی ببینید هدف چیست؟ هدف اثر شئی هست. هدف بنفسه چیست؟ اثر هر موضوع هدف آن هست. اگر اهداف را، مهمترین نکته بنظر می‌آید دقیقاً همین است که اگر عنوان شد نام هدف، نام وحدت، اصلاً سوال اینکه موضوع یعنی چه؟ هدف یعنی چه؟ اگر شد هدف آثار، موضوع علت پیدایش اثر. موضوع را حالا فرد می‌کنید به نظام اوصافی که متغیرهای هدف هستند. اگر عوض‌شان کنید، هدف از یک جای دیگر سر در می‌آورد، یعنی اثر دیگری پیدا می‌کند. اگر با این لحاظ باشد، آنوقت باید ما بعد از اینکه این را درست کردیم، چه کار کنیم، این را حتماً می‌توانیم بیاوریم توی ستون شاخصه بنویسیم، پرش کنیم.

س: اصطلاحاتی که تنظیم کردیم

ج: اصطلاحاتی که تنظیم کردیم، ولی اینها خالی می‌شود، فقط این طرف می‌آید، بخش موضوع

س: می‌ماند یعنی؟

ج: بخش موضوع پر می‌شود، بخش آثار یا اهداف خالی می‌ماند.

س: چرا آن جا پر می‌شود.

ج: اگر تطبیق تان، تطبیق درستی باشد علت پیدایش وصف در مجموعه سازی «اجزاء، مشاهده، سنجش، آزمون» باشد و این عناوین درست است، اینها باید باشد.

س: نه آنها علت را شما از تحلیل شاخصه ها بدست می‌آورید. یعنی وقتی که ستون شاخصه نوشتید هنوز می‌گوئید اینها شاخصه هست نه می‌گوئید علت است، نمی‌گوئید اثر هست، وقتی تحلیلش کردید، می‌گوئید اینهایی که من آوردم در ستون موضوعات، اینها علل هستند، اینها که آوردم در ستون آثار اینها اثر هستند. اثر چه چیزی؟ اثر همین هایی که اینجا این طرفش نوشتیم. حالا اینکه نوشتیم الان می‌گویم دو طرف جدول را باید خالی کنیم در ترکیب.

ج: نه نه، به راحتی این کار را نمی‌کنید، یک مقدار دقت بیشتری روی آن بکنید. ببینید ما می‌خواهیم تطبیق بکنیم جدول تعریف را در مرحله روش سازی، اصطلاحات درست می‌کنیم، معادل اصطلاحات توسعه، ساختار، کارایی، نسبت به درست کردن مجموعه، این یک کارمان هست، این کار انجام گرفته است این کاری که انجام گرفته، می‌آئیم دقیقاً در ستون شاخصه‌ها به عنوان شاخصه‌های روش تحقیق مان قرار می‌دهیم. حالا این طرف را قرار دادیم ترازومان را هم درست کردیم دو طرفی که دارد از تجزیه این،

س: موضوعات و آثار از این استخراج می‌شود.

ج: موضوعات در سطح خرد از چه چیزی درست کردیم ما، از تجزیه این نظام اصطلاحاتی که بدست آمده بود از ضرب اصطلاحات روش تحقیق مان، آیا باید اصطلاحات روش تحقیقی را به عنوان متغیرهای وصفی حفظ کنیم یا نباید حفظ کنیم؟ اگر موضوع یک متغیر داشته باشد یک اثر داشته باشد.

س: من از آن طرفی می‌گویم، من می‌گویم اگر شما می‌پذیرید که این متغیرهایی که در این طرف الان بدست آوردیم، سطح خرد، متغیرهاست که سطح خرد موضوعات است، سطح کلان و توسعه اش را باید از این سطح خرد بدست بیاوریم.

ج: موضوعاتش وصف هست.

س: نه موضوعاتش از موضوعات، آثارش هم از آثار والا یعنی سطح خرد آثار را اصلاً به رسمیت نشناختید به عنوان اثر. یعنی به استدلالی که می‌فرمائید عناوین بیانگر اثر هستند و ما باید از طریق خرد کردن عناوین بیاییم این طبقات آثار را بدست بیاوریم. یعنی اینکه آن سطح خرد آثار را نادیده گرفتیم.

ج: شما اشکالتان اینکه

س: و نه تنها نادیده گرفتیم بلکه نباید دیگر به آن بتوان گفت اثر چون از ستون شاخصه هاست.

ج: بله صحیح است و اشکال درست هست، اشکال که درست چه چیزی هست اینکه آیا ستونی که برای ترازو درست کردید در اینجا نامش را گذاشتید خرد در موضوع، در اینجا خرد شد کلان، سنجش از سنخ اینها نیست، کما اینکه از سنخ اینها نیست.

س: نمی‌تواند باشد

ج: حالا سوال این هست سنخ آن از سنخ اینها باید باشد.

س: سنخ موضوعات اشاره ها را بفرمائید.

ج: بله ولی آیا از سنخ این طرف هم باید باشد یعنی اینجا آثار را، یا اینکه از سنخ این نباید باشد، و کلمه خرد را در

اهداف باید بردارید؟

س: خوب این معلق می شود.

ج: نه نه معلق نمی شود، اجازه بفرمائید این باید باشد یا نباید باشد؟ سوال هست؟ آنچه که مسلم هست اینجا یک وزن

هایی دارد که اگر

س: شاخصه ها

ج: شاخصه ها، اگر وزنها تقسیم نشود ما نمی توانیم معنای تعادل و عدم تعادل را تمام بکنیم.

س: به همان دلیل بعدش باید همین ادامه پیدا کند.

ج: درست هست آیا اگر چنین چیزی شد، اثری را که در اینجا می گوئیم واقعاً اثر خرد هست که در تغییر هست، یعنی

این اوزان، اوزان خرد هستند؟

س: چرا رفتید سراغ اوزان

ج: چرا؟ برای این که این جدول یک وزنی دارد در اینجا، آیا این وزن از ۱ تا ۶۴، وزن خرد هست؟ وزنها که از نسبت

بین این طرف و این طرف وزنها را نوشتیم چیزی که نیست، این وزنها وزنه‌های فرد هستند به عنوان متغیرها؟

س: اصلاً وزن خرد و غیر خرد یعنی چه؟

ج: ما اینها را، عددهایی را که نوشتیم.

س: خرد یعنی انتزاع، اصلاً اوزان نمی توانند انتزاعی باشند؟

ج: وزن که، ما نگفتیم انتزاعی، خرد می گویم، آیا به عنوان خرد تلقی می شوند؟

س: خوب می گویم وزن خرد یعنی چه؟

ج: وزن خرد یعنی چه؟ من اینجا عناوینی را می بینم وصفی که نسبت بینشان، باید این عددها باشند. این آیا وزن خرد

یا کلان یا توسعه است یا اصلاً وزن را که در اینجا می آوریم نباید لقبش را بیاورید بگوئید خرد، کلان، توسعه؟ وزن مال

مجموعه است، تغییرات مجموعه را دادید کنترل می کند، هم تغییرات، توسعه را، هم تغییرات کلان را کنترل می کند،

هم تغییرات خردش را،

س: حالا این یک بحث پیچیده تری را می‌برد که کمیت را ما باید سطوح برایش قائل بشویم یا نه؟ اگر تا آخر کار تا سطح خرد هم که می‌آئیم همین کمیت کار می‌کند یا باید تبدیل بشود بیک نوع کمیت دیگری آن یک بحث دقیقتری در بحث کمیتش می‌طلبد. شاید اصلاً نباشد اصلاً به آن درگیر بشویم.

ج: من سوال این هست که اگر عنوان خرد صحیح شد، گفتید مثلاً این ها می‌شوند وزنه‌های کلان، اینها می‌شوند وزنه‌های توسعه، علی فرض محال، وزن

س: وزنه‌های کلان چرا می‌گوئید؟ متغیرهای کلان

ج: برای اینکه، متغیرهای کلان، این هم متغیرهای توسعه، علی فرض محال اگر اینجوری شد، آنوقت آنچه را که در اینجا وزن دارد، در اینجا هست نه به عنوان هدف، این ستون هدف نمی‌تواند باشد، یعنی این ستون س: هدف برای چه چیزی؟

ج: این ستون تجزیه شد، این ستون هست، یعنی دو قید اول این ستون هست

س: ستون شاخصه هست

ج: این که نمی‌تواند هدف برای خودش باشد که.

س: هدف برای خودش نیست. هدف برای آن موضوع هست.

ج: نه نه ببینید، این طرفش این موضوع خرده شده این هست یعنی گفتیم پیش گوئی تغییرات، مفاهیم پیش گوئی و یکی هم ضرورت مفاهیم، این دو تا که مال همین جا هستند،

س: حالا مفاهیم پیش گوئی علت هست یا موضوع هست که اثرش ضرورت مفاهیم هست؟

ج: ببینید این هر دو از یک مجموعه تجزیه کردید، نسبتی بین آنها ذکر کردید، دو قید اول را هم بردید این طرف، دو قید دوم را بردید این طرف، دو قید اول را هم آوردید این طرف. آیا این می‌تواند موضوع و هدف ذکر بشود.

س: بنا به قاعده قبلی بله، این دو تا را با هم حساب کنیم منافاتی ندارد.

ج: من سوالی دیگر دارم، آنچه را که در اینجا در اوصاف داریم اصلاً خروج پیدا می‌کند، تا اینجا بخش کلانتان درست هست، این طرف هم درست هست.

س: خرد

ج: نه، این دو

س: خرد هست دیگر سطح خرد موضوعات و آثارمان درست شده است.

ج: نه، این عبارت ضرب در این عبارت که می‌شود این عبارت، تجزیه می‌شود اینها دو تا درست می‌شود.

س: حالا چه چیزی درست شد؟

ج: چیزی که سوال این هست که آیا این را می‌توانیم به عنوان اهداف ذکر کنیم یا نمی‌توانیم؟ هدف

س: سوال را مشخصتر کنیم، آیا ستون خرد آثار، اثر برای ستون خرد موضوعات هست یا نیست؟

ج: اگر اینجور باشد عناوین شما که عناوین کلی هستند، اینها خرد نمی‌شوند که در اینجا اصلاً؟

س: بنا به قاعده قبل نه

ج: نباید خرد بشوند، خیلی خوب پس بنابراین شما عنوان این طرف دارید، از چه اجزائی هم تشکیل می‌شود ندارید.

س: اجزائش که معلوم هست، همان شاخصه‌ها اجزاء عنوان هستند، عنوان، وحدت آن شاخصه هاست.

ج: وحدت موضوعی هست یا وحدت اثری؟ نام برای اثر هست یا نام برای موضوع است؟ یا نام برای علت؟ نام برای علت

یعنی

س: این تفکیک را دیگر نداریم در موضع وحدت دیگر تفکیک درست نیست. شما می‌گوئید یک اجزائی با هم ارتباط

پیدا می‌کند یک وحدتی درست می‌کند حالا می‌گوئید این وحدت مال موضوع هست یا نه؟ مال همه چیز هست دیگر.

وحدت که شد، یک، شاخصه‌ها کانه عوامل درونی.

ج: فرق اینکه اگر عنوان نداشتید، این را پاکش می‌کنیم چه خبر می‌شد؟

س: دلیل آوردیم که چه خبر می‌شود. اتفاقاً دیروز در بحث آموزش ما داشتیم این را توضیح می‌دادیم اگر عنوان

نداشتیم چه چیز می‌شد؟

ج: اگر عنوان نداشتیم چه می‌شد؟ تا اینجا که آمدید همه گرفتید از تقسیمات اولیه استفاده کردید، اگر عنوان نداشته

باشیم چه می‌شود، چون شما شاخصه‌ها دارید شاخصه،

س: عنوان واسطه برقراری نسبت بین شاخصه‌هاست، یعنی وقتی ما می‌خواهیم نسبت بین مجموعه‌ها با مجموعه

شاخصه برقرار کنیم از طریق وحدتش، نسبت بین آن برقرار می‌کنیم.

ج: وحدت آن که غیر، (اسلام)، ببینید سوال مهم این که اگر ما این ستون معنایش شاخصه هاست، بین آنها یک نسبت

ها کمی هست رفتیم بیرون آمار گرفتیم، قید اولش که الف بود شد، ۱۰ تومان، قید دومش شد، پنج تومان، قید

سومش شد ۲ تومان، ما آمدیم ۵ تومانی، و ۲ تومانی را آوردیم این طرف. ۱۰ تومانی را آوردیم این طرف نسبت بین آنها را هم سنجیدیم. گفتیم نسبت بین ۷ به اصطلاح چیز. اینجا یک مجموعه ایی که داشتیم. این مجموعه داشتیم. می گوئید اسم نسبت را بگوئید یعنی نسبت بین ۷ تومان و ۱۰ تومان معذرت می خواهم. ۱۰ و قید دوم هم که ۵ بوده ۱۵، نسبت بین ۷ و ۱۵ را بگوئید؟ مثلاً می گوئید دو برابر این هست فرضاً من حالا این عددهایش را فرض می کنم. می گوئید اسم خود نسبت را بدهید به این عنوان اینجا، این ضرورتش می شود، می گوئید اینجا نسبت ها و نظامشان هستند، یعنی اوصاف، اسمشان نیست، اسم نسبت نیست.

س: یعنی وحدتش دیگر، وحدت این شاخصه ها عنوان هست. ما هم که همین را گفتیم.

ج: وحدت شاخصه ها به لحاظ آثار عنوان هست یا بلحاظ خودشان، خود وزن ها؟

س: باز شما این سوال را تکرار کردید این تفکیک لازم نیست.

ج: می گویم اگر تفکیک نباشد.

س: یعنی اصلاً موضوعیت ندارد شما می گوئید این سه چیز را ریختند روی همدیگر این وحدت را داده تمام شد.

ج: این وحدت، بلحاظ اثر است.

س: دیگر به لحاظ کلام

ج: حالا عرض می کنم این وحدت با وحدت های دیگر چه فرقی دارد؟

س: حالا دارد یا ندارد، وحدتهای دیگر منظورتان چه چیزی هست؟ وحدتهای دیگری نداریم یعنی قرار هست همان

وحدتهای دیگر تفسیر کنیم همه وحدت ها را قرار هست تفکیک کنیم.

ج: این یک مجموعه رادست کرده است، اگر یک مجموعه دیگری داشته باشیم در عالم

س: آن هم باید طبق همان قاعده طرح شود.

ج: می دانم، فرق بین آن و این چه چیزی می شود؟ در آن جدول، جدول عناوینش می شود که

س: فرق این و آن، یعنی دو تا موضوع داریم

ج: یعنی دو موضوع داریم که، یعنی تعدد موضوعات به آثارشان، متعدد شناخته می شود. بنده اگر قند و نمک بگذارم

جلویم، هر دو تایش شیرین باشد که تمییز نمی دهیم قند و نمک را از هم. به آثارش هست که تمییز و نام گذاشته می-

شود.

س: به همین دلیل هم ما گفتیم تعریف به اوصاف می‌کنیم.

ج: تعریف به اوصاف که متغیرها علت تغییر علی حده هست، تغییر به این که این مجموعه با مجموعه های دیگر چه فرقی دارند علی حده هست. یعنی تعریف به علل تغییر خوبی، بدی قند، این به متغیرهای درونی بر می‌گردد.

س: یعنی به متغیرهای وصفی درونی

ج: خوب به حضورتان که عرض کنم مطلب را در کل بذهن من می‌آید شروع بسیار و بسیار خوبی هست در تطبیق، باید همین جوری هم برویم جلو. یعنی اینکه ما داریم پس از جدول تعریف و معادله می‌رویم داخل درست کردن، تطبیقی شاخصه، یعنی همین کاری را که الان داریم می‌کنیم. این کار باید خوب متوجه بشویم که معنا کردن این طرف چه جوری است با چه قاعده‌ایی هست؟ این طرف آیا عیناً، کجاها باید ما عنوان را عوض کنیم؟ اصطلاحات را فقط بگذاریم برای این دو تا خانه؟ این یک فرض هست.

س: کدام دو تا خانه؟

ج: یعنی ما بگوئیم آنچه که در اصطلاحات درست شده باید بیاید اینجا، یعنی از خرد موضوع تا خرد هدف، اصلش هم بیاید در ستون اصطلاحات، اینجا هم ستون عناوین خالی باشد، این یک فرض هست. بعد می‌گوئیم اینها را چه کارش بکنیم؟ می‌گوئید برابر اینها، عین همین جا که عنوان ذکر می‌کنید، اینجا عنوانهای دیگر بدهید این یک فرض هست در جدول تعریف یا نه، نباید این کار را بکنیم؟

س: از یک موضعی که نگاه کنید این چیزی که در سیر برگشت در طرف موضوعات و آثار هست همه اش عنوان هست، عنوان هست یعنی چه؟ یعنی وحدت سه عامل درونی اش هست. منتهی شما می‌گوئید آقا من می‌آیم یک جا می‌گویم مبادی، وحدت موضوع و مبادی و نتیجه مبادی چه چیزی هست؟ نتیجه اش توسعه مفاهیم پایه هست، یعنی یک اثر، اثر شاملتر برای این موضوع شاملتر هست که این موضوع شاملتر از کجا بدست آمده است؟ از ترکیب موضوعات زیر مجموعه اش بدست آمده است.

س: تغییرش از موضوعات بحث بعدی هست.

ج: تغییر این از این، اینها بدست می‌آید.

س: نه، تغییر این هم تغییر سطح توسعه از سطح کلان بدست می‌آید.

ج: که تغییر سطح کلان

س: که تغییر سطح کلان از سطح خرد بدست می‌آید.

ج: پس بنابراین این یک متغیر کلانی اینجا دارید، این متغیر توسعه می‌شود، این متغیر کلان می‌شود، این متغیر خرد می‌شود، که اینجا هم آوردیم، ذکر کردیم در ستون

س: نه دو تا را با همدیگر ترکیبش نکنیم نه اینکه دوتایش با هم متغیر و خرد هستند. طرف موضوعاتش متغیرهای خرد هستند. در طرف آثارش اثر آن متغیرهای خرد هستند که می‌شود آثار خرد.

ج: بنده عرضم را دوباره تکرار می‌کنیم. اینجا شد، متغیرهایی کلان مجموعه متغیرهای توسعه مجموعه، این جا متغیرهای کلان، متغیرهای خرد دو قیدی هستند یا سه قیدی هستند؟

س: بنا به قاعده دو قیدی هستند؟

ج: مگر اینجا نسبت بین اینها را نمی‌گیریم تغییر را (نامفهوم)

س: دو به دو نوشتیم.

ج: دو به دو که نوشتیم، جمعش اینجا ضرب نکردیم در اینها را در هم، سه به سه اینجا بیاوریم

س: خوب آوردیم

ج: نه ببینید متغیرهای خرد، مگر همین نظام اصطلاحات نیستند که علت تغییر هستند در این کلان؟

س: ما کانه اینجوری حاج آقا که شاخصه‌ها را که داریم آنجا می‌آوریم بعداً هم تحلیل می‌کنیم،

ج: شاخصه‌ها وزن

س: شاخصه‌ها یعنی کانه وقتی توی ستون شاخصه‌ها هستیم کانه اینها را ۸۱ پارامتر داریم می‌بینیم.

ج: این ۸۱ پارامتر نسبتی بینشان برقرار می‌شود یا نه؟

س: نسبت آنجا هست که تحلیل کردیم برای ملاحظه نسبت، می‌گوئیم حالا ما در ستون.

ج: ما ۸۱ ستون داریم به سبدهای مختلف را داریم.

س: باز یک شاخصه داریم.

ج: این به آن می‌گوئیم سبدهای که ما از بیرون می‌رویم تنازش را و قیمتش را می‌گیری می‌آوریم اینجا. برای مدل

شاخصه هستند برای عینیت موضوعات عینی هستند که ما آوردیم نسبتهایشان را اینجا. یعنی این نام‌ها، روی این یک

معنونهایی دارد که آن معنوشان را ما رفتیم گرفتیم آوردیم اینجا.

س: که آنهم سر جای خودش مشکل خودش را دارد که چه جوری اینها عنوان می‌شوند برای موضوعات بماند.

ج: که ما به ذهن ما می‌آید از این راهی که می‌رویم، می‌توانیم بگوئیم چه جوری هست. ما می‌گوئیم که این عنوانها اگر خرد شد، اینها که خرد بشود باید حتماً برسیم به عنوانهای جزئی که سبب بدهد.

س: نه آنکه شاخصه‌ها را می‌دهد.

ج: شاخصه‌ها عنوان وصفی هستند، عنوان وصفی باید تبدیل بشوند. تا تبدیل نشوند نمی‌دهند، بار اول تبدیل در وحدتشان را می‌بینید، بار دوم عین همین جوری که تبدیل کردیم در وحدت، باید تبدیل بشوند به اجزاء دیگر که آن تبدیل، نباید، تبدیل بشوند به علل، باید تبدیل به اثر بشوند، تبدیل به علل که اگر بشوند که عین همین‌ها را تبدیل می‌کنند که بحث خودش را دارد. بر می‌گردیم این طرف ما اصولاً در روش تحقیق چه کار باید می‌کردیم؟ اگر می‌خواستیم بیائیم در روش تعریف؟ در روش تحقیق می‌خواستیم بیاید تا عینیت یا می‌خواستیم تا وصف بایستد؟

س: تا وصف عینی باید بیاید.

ج: وصف عینی یعنی چه؟ یعنی معنون دارد یا ندارد؟ یعنی باید شئی تحویل بدهد یا شئی تحویل ندهد؟ وصف عینی.

س: نه شئی را باید بعد با کمک نظام شاخصه تحویل بدهد.

ج: ای احسنت. این اگر بگوئید که نظام شاخصه جای دیگر بعداً باید بیاوریم بگوئیم، این غلط می‌شود. اگر

س: نه جای دیگر، یعنی نظام شاخصه وصل می‌شود به همین نه جای دیگر،

ج: نه جای، ببینید دقیقاً،

س: شیوه تبدیلی این را می‌گوید.

ج: نه ببینید شیوه تبدیلی این را بگوئیم، دقیقاً سوال این هست که شیوه تبدیلی به کار گرفته شده هست در اصطلاحات یا بکار گرفته نشده هست ولو تخمینی؟

س: اصطلاحات!!

ج: بله!! اصطلاحات وصف هست، مضاف و مضافه الیه که شد، می‌شود شئی، این را باید بیاورید یا نباید بیاورید؟

س: حالا چه ربطی به بحث الان دارد؟

ج: ربطش را الان دقیقاً، در همین کار برای اقتصاد هم می‌خواهیم همین کار را بکنیم. می‌خواهیم یک نظام اوصاف برایش درست کنیم، یک نظام مضاف و مضافه الیه. می‌خواهیم بگوئیم تا این کار را هم نتوانیم بکنیم، روش تحقیق نداریم.

س: جدول هایی که قبلاً فرمودید مضاف و مضافه الیه هنوز نیامده است.

ج: در روش تحقیق؟

س: بله! کجایش آمده؟

ج: بله آمده اینها مضاف و مضافه الیه هست. تکامل حجیت، تکامل کارآمدی، تکامل اصول انکار ناپذیر، همه اینها مضاف و مضافه الیه آمده است. اینجا هم نظام حدود اولیه، نظام اصول موجود، اینجا هم توسعه مفاهیم پایه
س: خیلی خوب حالا بیاورید

ج: اگر بخواهیم اینجوری باشد باید چکار بکنیم؟ باید جدول تعریف در وقتی که داریم فقط در اوصاف تعریفی به علل یا به اصطلاح اوصاف هستیم با وقتی که می‌رسانیم به سطحی که کاربردی می‌شود در یک جا، باید حتماً فرق داشته باشد. فرقی هم باید دقیقاً از جدول عنوان و عناوین به کلان، توسعه، به اصطلاح اهدافمان در بیاید. که البته سرجای خودش سوال هست که آیا از کلان نمی‌توانیم، بگوئیم این خرد هست، این توسعه – این کلان این توسعه هست. یا می‌توانیم بگوئیم؟ به آن بحث وارد نمی‌شوم الان. به آثار هم باید بیایم بگوئیم. آنوقت اگر اینجوری بشود، آنوقت جدولمان طبق قاعده درست شده هست.

س: حالا جمع بندی فرمایش خودتان را بفرمائید؟

ج: دوباره عرض می‌کنم خدمتتان، باید ما حتماً – یک اصطلاح اقتصادی – کلمه اقتصاد را باید اولاً معنا کنیم براساس دستگاه نظری خودمان هم باید معنا کنیم، ثانیاً باید به خرد، کلان، توسعه تقسیم کنیم آن را،

س: چرا نمی‌گوئید توسعه، ساختار، کارائی؟

ج: «توسعه، ساختار، کارایی» معذرت می‌خواهم از حضورتان، توسعه، ساختار، کارائیش را بگوئیم

س: بعد همه اوصاف درونی توسعه، ساختار، کارائی

ج: بعد اوصاف درونی اش را بگوئیم، ضرب بکنیم ستون آن را درست کنیم این یا تا اصطلاحات آن. بعد بیایم از عناوین که هستیم بیایم به آثار ملاحظه اش کنیم، مضاف و مضافه الیه درست کنیم، ستون عناوینش را درست بکنیم، نام

برای وحدت، نام برای اجزاء وحدت، نام برای، کلاً باید جدول تعریف مان تام بشود. این کار را باید انجام بدهیم بتوانیم به اصطلاح جدول روش، فلسفه چیزمان را، فلسفه اقتصاد را تحویل بدهیم. بعداً هم بیائیم سراغ زیرساختش.

س: الان این مقدار مشخص شد که نسبت به جدول گذشته، یک اصطلاحات خود شاخصه مان را به آن می‌دهیم. نسبت به اینکه عناوین از کجا می‌آیند باز توافق نظر وجود داشت خود عناوین باید از ضرب مثلاً در آن جدولی که داشتید، تنظیم می‌کردید از ضرب مشاهده سنجش، آزمون باید بدست بیاید منتهی مضاف و مضافه الیه شده آن اوصاف، که البته این چه جوری تبدیل هم واقع شده همان سوال مهم هست که باید ببینیم.

ج: که متغیر اصلی، به عبارت دیگر این تبدیل را خدمتان توضیح می‌دهم. متغیر اصلی کل پزشکی اسلامی به چه چیزی بر می‌گردد؟ اگر گفتید پزشکی که قیدش اسلامیت هست، یعنی تبعیت از وحی. در رابطه ما به وحی به چه چیزی باید برگردد؟ می‌گوئیم به حجیت

س: اتفاقاً این دقیقاً نقض کردید این طرف را

ج: چرا؟

س: برای اینکه شما در پیدا کردن تکامل حجیت کار به آن وصفی که باید می‌نوشتید کار به مضاف و مضاف الیهی آن نداشتید باید بیائید بگوئید مثلاً اینجا قرار می‌گیرد، سنجش سنجش سنجش این مطلب در مثلاً فلان این می‌شود، بعد باید بگوئید که چرا این در این موضوع این می‌شود، یعنی چرا این وصف به این موضوع .. دارد.

ج: این همانجوری اش هم که تبدیل می‌کنیم، دوباره همین می‌شود.

س: باید اینجوری بگوئیم یعنی نمی‌شود که آدم

ج: یعنی می‌شود بگوئیم متغیر اصلی چیست؟ خوب دقت کنید، بگویم متغیر اصلی، اصلی اصلی چیست؟ بگویم تکامل حجیت؟

س: اگر ما کافی بود بگوئیم متغیر اصلی اصلی دیگر لازم نبود بیائیم برای هر موضوعی یک اوصاف جداگانه ایی را درهم ضرب بکنیم بگوئیم اینجا باید بگوئیم، سنجش سنجش سنجش در یک موضوع دیگر باید بگوئیم فلان شرایط، شرایط شرایط موضوع، دیگر باید بگوئیم خرد خرد خرد هرچه تا بعد بتوانیم بگوئیم حالا در این موضوع عنوان بالایی چه چیزی قرار می‌گیرد؟ همه جا می‌گوئیم اصلی، اصلی اصلی، بروید پیدایش بکنید، بعد بگوئیم اصلی اصلی فرعی برویم پیدایش بکنیم، یعنی نقش اوصافی که قرار می‌گیرد نباید

ج: ما می‌آئیم عین همانها را می‌نویسم بعد عنوان برایش می‌گذاریم نسبت بین این عنوانها آن را می‌بینیم. می‌خواهیم ببینیم اگر تطبیق کرد چه چیزی تغییری می‌کند؟

س: تأکید من روی آن بلحاظ اینکه در واقع همان جور که خودمان هم اشاره می‌فرمائید، بحث نظام شاخصه را که داریم انجام می‌دهیم کلید، استارتش اینجا زده می‌شود. یعنی در واقع این بحث تطبیق یک مرحله‌اش اینجا انجام گرفته است؟

ج: ما به نظرمان می‌آید که این یک تطبیق انجام شده است، در سطح روش نه در سطح موضوع، یک تطبیق دیگر پیدا می‌کند در سطح خود موضوع،

س: حالا ما اینجا سطح روشی اش را که بفهمیم راه هموار می‌شود برای سطح موضوع؟

ج: به یک نسبتی

س: بنابراین این قسمت هم باز عرض می‌شود توافق نظر وجود داشت که شیوه بدست آمدن این عناوین چیست؟ موضوعات آثار هم که از تحلیل عناوین عرض می‌شود که اصطلاحات بدست می‌آید. منتهی اختلافی که وجود داشت از همین جا بود که حضرت عالی بنظر می‌آید که مجموعه ستون موضوعات و آثار روی همدیگر به عنوان متغیر فرض می‌کنید؟ متغیر موضوع فرض می‌کنید و اثر

ج: بله حتماً نسبت، یعنی نسبت بین آن چیزی را که می‌گیرند، می‌گوییم این را تقسیم بکنید نصفش را این طرف بنویسید، نصفش را این طرف بنویسید، نسبتش، این عنوان وحدتش هست، می‌گوییم آنها خودشان جزء اجزاء علل هستند. اگر اجزاء علل شدند اگر اجزاء علل شدند آنوقت درباره اینکه بگوئیم اثر هست بله با یک توجیهی می‌شود با توجیح مائی که بگوئیم که در عین حالیکه اینها خودشان سه قیدی را که آوردیم، خوب عنایت کنید این سه قید در عین حالی که خودشان مضاف و مضاف الیه دارند، در عین حال که وصفی ملاحظه شان می‌کنیم، دو قید آخر می‌شوند موضوع، دو قید اول می‌شوند مثلاً وصف، چون وصفند اثر هستند اینجوری می‌شود گفت.

س: من اصلاً همین جور دلیل آوردم.

ج: نه ببینید، چون وصفند، اثرند غیر از اینکه اثر برای مثلاً می‌گوییم اجزاء این باشند، یعنی تعریف به اثر بشود موضوع. تعریف به اثر غیر تعریف، به وصف و علت هست. تعریف به اثر غیر وصف و علت است. حالا ای بماند به اصطلاح رویش یک مقدار دقت کنیم که ببینم آیا در جدولی که توی مرحله روش می‌آید با جدول روش تعریف باید چه فرقهایی بکند

ذاتاً؟ یعنی ببینید این یک سوال اینکه آیا آن جدولی را که برای روش تعریف می‌کنیم عین همان باید منطبق بشود همه جا، اگر منطبق شد، به وصف ما توانستیم بگوئیم، به مضاف و مضافه الیه نتوانستیم بگوئیم فرق آن با جدول شاخصه، جدول شاخصه آیا بشود، سوال جدول شاخصه مطلقاً بشود عینی، کاری به وصف نداشته باشد. مطلقاً بشود وصفی کاری به عینیت نداشته باشد؟ ترکیبی از وصف و عین باید باشد، چه چیزی باید باشد؟

س: حالا آن شاخصه را که بعداً باید صحبت کنیم فعلاً تکلیف روش تعریف را معلوم کنیم.

ج: الان خود اینجا را که آمدیم، این می‌خواهد خود این وسیله تشخیص برای روش تعریف باشد دیگر؟

س: خودش می‌شود روش تعریف.

ج: روش تعریف چه چیزی هست؟

س: روش تحقیق.

ج: روش تحقیق در مرحله وصف محض یا در مرحله با مضاف و مضافه الیه، یعنی این تطبیق می‌کند به روش تعریف یا

وصفی هست که بعداً باید یک چیز دیگری را بیاوریم برای روش تحقیق؟

س: قرار هست که این بشود روش تحقیق؟ منتهی توصیف روش تحقیق.

ج: این توصیف روش تحقیق در مرحله وصف یا توصیف با اضافه، روش تحقیق را، این روش تحقیق من هست؟

س: نه این باید بعداً اضافه بشود.

ج: بله! پس بنابراین روش تحقیق نیست اصلاً.

س: اصلاً نیست؟

ج: چرا؟

س: اگر نداشته باشد بعداً نمی‌شود.

ج: نه ببینید تعریف روش تحقیق که می‌خواهیم بکنیم.

س: مثل اینکه می‌گوئیم این لیوان را من اول توصیف می‌کنم، بعد می‌گویم حالا که این توصیف برای اینکه بخواهد.

ج: پس روش تحقیق نیست، توصیف روش تحقیق هست، این بر روش تحقیق

س: مرحله وصفی روش تحقیق هست.

ج: مرحله وصفی بسیار خوب

س: چنانچه توی موضوعات، همان بحثی که خودتان جلسه چیز داشتیم می گوئید نظام اوصاف داریم، نظام موضوعات داریم دقیقاً همان

ج: بسیار خوب ما الان توی روش تحقیق یک نظام به اصطلاح اضافه ای هم می خواهیم

س: می خواهیم بله مثل هر موضوع دیگری

ج: بله بسیار خوب من به اصطلاح توی آن قسمت

س: پس بنابراین به همین دلیل هم وقتی می گذارید جلو آدمهایی که روش تحقیق خواندن می گویند این چه چیزی هست!

ج: نه ببینید،

س: یعنی چون عملیاتی نشده هست او می گوید آقا از اینجا باید بروی اینجوری آمار بگیری اینجوری نمی دانم چکارش بکنی، کاملاً عملیاتی هست.

ج: من بنظرم می آید که نقطه بسیار خوبی رسیدیم اختلاف نظرمان همین جاست. ما می گوئیم ما وقتی می گوئیم که ضرورت موضوع داریم، هدف داریم، مفاهیم متغیر داریم یا می گوئیم اصول موضوعه داشته باشد، یا می گوئیم به اصطلاح نظام اصطلاحات داشته باشد یا می گوئیم پیش گوئی، هدایت، کنترل، می گوئیم کلمه پیش گوئی، هدایت کنترل از امور وصفی نیست، از امور اضافی هست که در اینجا آوردیم.

س: اضافی هم هرچه باشد اضافه غیر آن

ج: نه نه ببینید دقت کنید، این تحلیل چه چیزی هست؟ تحلیل روش تعریف هست؟

س: روش تحقیق

ج: روش تحقیق هست؟ یا تحلیل روش تحقیق نیست؟ اگر بخواهید بگوئید تحلیل روش تحقیق هست باید هم در آن وصف وجود داشته باشد، هم آن اضافه وجود داشته باشد یعنی باید در اینجا تطبیق شده باشد، نه تطبیق جزئی، کارگذاری،

س: بله!! یک مرحله تطبیق را شما می گوئید در آن موضوعات داریم، عناوین داریم، عناوین تطبیق شده هست، باشد، عنوان سنجش غیر از اوصاف که در شاخصه آمده است درست هست به این معنا که می فرمائید درست هست.

ج: خوب اگر به این معنا هست ما بیائیم ببینیم همین معنا را توی اقتصاد می‌توانیم بیاوریم یا نه؟ این عنوان با عنوان روش تعریفی محض چه فرقی دارد؟ یعنی تفاوت‌هایی که کرده با روش تعریف، عین همان ذکر شده هست؟

س: حالا باید از آن طرفی سوال بفرمائید که آیا قواعد روش تعریف

ج: قواعد روش تحقیق چقدرش در اینجا تطبیق می‌کند چقدرش خارج شد، آیا باید عین همان حفظ بشود؟ اگر حفظ بشود چه چیزهایی لازم دارد.

س: اگر بنا بشود تغییر بکند باید برای تغییرش قاعده بدهید، آن قاعده هم بشود جزو روش تان

ج: نه جزو روش تعریف

س: چرا جزو روش تعریف

ج: جزو روش شاخصه

س: حالا یا جزو روش شاخصه

ج: این همین حالاش فرق دارد!!

س: بله ولیکن نه اگر ندهید آنوقت راه دزدرو پیدا می‌کند هرکه هر جور دلش خواست بگوئید اینجا بنظرم می‌آید چون موضوع اینجوری باید قاعده برود روی هوی.

ج: نه نه اینکه معین بکنید دو تا کار را ۱ - روش تعریف را بخوبی بکار بگیرید، جدول روش تعریف را، بدن یک واو اضافه، ۲ - بایند ابتدائاً تخمینی درست کردید حالا بیائید قاعده مند کنید و قاعده اش را به بحث بگذارید، ربط قواعدش را هم با فلسفه بگوئید، یعنی روش به اصطلاح شاخصه، تولید شاخصه درست کنید، یا روش تطبیق نهایی را درست کنید. این را من موافق هستم. اگر شما

س: نه اینکه حتماً درست کنیم ولو سر جای خودش باید بشود می‌گویم شما می‌توانید تطبیق بکنید. آن تطبیق هم به تفام برسانی، بدون اینکه روشش را به ما بگوئید اشکال ندارد.

ج: یعنی غیر قاعده مند بگویم.

س: غیر قاعده مندی که ما هم بفهمیم.

ج: نه نه

س: اختیار شماست شما می‌خواهید برای ما بگوئید که این روش تحقیق هست

ج: اختیار را می‌دهیم به اصطلاح به حضرت عالی، شما را شخصاً جای جلسه می‌گیریم می‌گوئیم برای اقتصاد می‌خواهید مدل درست کنید، این مدلی را که می‌خواهیم درست کنیم، دو راه داریم. ۱ - من روش تعریف را بکار می‌گیرم اول در اصطلاحات، اصطلاحات را می‌گویم که اول از کجا آوردم که تا حالا عرض کردم خدمتتان، اصطلاحات را ما از تعریف فلسفی اقتصاد آوردیم، بعدش آمدیم ربطش را هم کاملاً به نظام ولایت مشخص کردیم، بعد آمدیم ضربش کردیم در همدیگر، آن اصطلاحات ضرب شده، حالا باید، معذرت می‌خواهم عفو بفرمائید، آن اصطلاحات را باید ببرمش توی جدول تحلیل، بگویم در سطح وصف اگر باشد، چه چیزی باشد؟ وصف معنایش همین کاری که می‌کنیم در سطح از وصف پائین‌تر، ارکان باشد چه چیزی باشد؟ در وصف پائین‌تر اساس هم باشد، چه چیزی باشد؟ خود همین چه معنای دارد؟ معنا دارد باید داشته باشد قاعدتاً که نتیجه بدهید که توی روش تعریف ببرید، یعنی خود همین آیا درش چه چیزی بکار رفته است؟ می‌شود گفت درش هیچ چیز بکار نرفته، می‌شود گفت تخمینی آمدید گفتید، گفتیم یک سطحی را باید در اوصاف ضرب کنید، این طرف بنویسید، یک سطح دیگر نباید توی اوصاف ضرب کنید یک جای دیگر باید بنویسید. یعنی مثلاً عرض می‌کنم اینها را به عبارت دیگر ضرورت، موضوع هدف الی آخر، اینها به اصطلاح در جدول البته فلسفه اش باید بیاورید، ۹ تای اول چه جوری بدست می‌آید ۹ تا دوم چه جوری بدست می‌آید؟ ۹ تا سوم چه جوری بدست می‌آید؟ اولین قسمتش آیا ضربی را که می‌خواهیم بکنیم برای اوصاف چه جوری باشد؟ ضربی که می‌خواهیم بکنیم. آیا این بنظر می‌آید که سه سطحی را که لازم داریم برای شاخصه دارای هست یعنی وصف یا بعد، درست هست در روش تعریف کاملاً به آن پرداخته شده است، ولی ارکان در روش اصلاً به آن پرداخته نشده که در اینجا آمده حالا ولو تخمینی آمده باشد، سطح به اصطلاح اساس هم که دیگر بالمره نیامده است.

س: پس شد سه تا

ج: یعنی اگر بنا باشد که ما بگوئیم تا خردترین سطح می‌خواهیم برویم جلو، بگوئیم به اصطلاح هم فرهنگ، هم فلسفه و هم زیرساخت این آیا چه جوری باید بگوئیم؟ یعنی اگر شاخصه هم گفتیم تا تطبیق به موضوع که بخواهیم برویم چه جوری می‌شود؟

حجه الاسلام صدوق: حداقلش که توی قواعدش گفته نشد.

ج: نه قواعد را که کسی نگفته گفته شده که. قواعد را حالا بگوئیم من الان صحبتیم با آقای پیروزمند اینکه یا می‌گوئید قواعد را الان هم لازم نیست بگوئید عیبی هم ندارد حالا هم نمی‌گوئیم تخمینی توی اقتصاد پیاده می‌کنیم.

س: حجه الاسلام پیروزمند: بحثی را که ما الان شروع کردیم عملاً شد بحث خود روش تحقیق، یعنی ما از این جهت با بناء اولیه حضرت عالی فاصله گرفتیم که شما غرض اولیه تان شاید این بود که ما بحث روش تحقیق را بصورت نظری نکنیم بیائیم بصورت تطبیقی عمل کنیم توی تطبیق اگر گیری پیدا شد، عمل کنیم. عملاً این بحث ما معنایش این شد که توی اولین مرحله تطبیق، گیر پیدا کرد، رفع ابهامات خود روش تحقیق.

ج: که اگر ما بخواهیم مثل پزشکی درست کنیم می‌توانیم بدون ابهام درست کنیم. که اگر بخواهیم تخمینی بدن انیکه قواعدش را بخواهیم به تفاحم برسیم، بخواهیم منسوب کنیم قواعدش را به قواعد فلسفی. بخواهیم عین همان کاری که در پزشکی کردیم، بگوئید برو به امید خدا در اقتصاد درست بینیم چه کار می‌کنم یک. دو بیاور آن مدلی که محصول می‌شود، محصول را مقایسه می‌کنم با مدل سازمان برنامه و بودجه. سه آزمون می‌کنم محصول را، یعنی بنابراین اصلاً درست از ربط فلسفی شوید، گفتید ما می‌خواهیم در عمل آزمایش کنیم بینیم، این تخمین شما در مدل‌سازی، می‌تواند روند مثلاً فرض کنید ده ساله گذاشته را بیاورد در خط کنترل و یک خط دیگر روی کاغذ بکشد خط پیش گوئی، خط مثلاً هدایت کنترل آن را، هم کنترل و هم پیش گوئی، پیش گوئیش را آیا می‌توانیم روی سه تا ده فرضاً روی دیسکت بیاوریم تا نتیجه اش این بشود که امیدوار بشویم که اگر تحلیل های فلسفی اش خوب شد این کارآمدی دارد؟ این یک راهش هست - یک راه دیگر هم دارد، راه دیگرش اینکه بگوئیم بسم الله الرحمن الرحیم می‌آئیم حالا ولو اول کار قصد نداشتیم بنشینیم شاخصه درست کنیم. قواعد شاخصه درست کنیم، قواعد شاخصه را درست می‌کنیم در قواعد شاخصه آیا در می‌آید که لازم هست اول کار پس از به اصطلاح تعریف هر موضع لازم هست، یک نظام تحلیل برایش بسازید، قبل از حتی نظام تعریف، بگوئیم سطح اول که ابعاد هست چه چیزی باشد؟ دوش ارگان هست چه چیزی باشد؟ یعنی به عبارت دیگر سطوح کاری را که داریم. این سطوح را اول اول کار مثل کلیات برنامه سطوح تکلیف، سطوح را معین می‌کنیم. بعد بگوئیم برای هر سطحی جدول تعریف درست می‌کنیم جدول تجزیه درست می‌کنیم، جدول ترکیب درست می‌کنیم بعدش آخر کار می‌آئیم، این جواری مدل درست می‌کنیم این دیگر به عهده شماست.

س: اصل جهت گیری به اختیار حضرت عالی هست از اولش که ما دخیل نبودیم، نمی‌خواهیم باشیم. حضرت عالی یک فصل بحث روش تحقیق انجام گرفت قبل از بحث پزشکی شد، بعد از این یک مقدار که منتهی شد به این جداول بعد هم حضرت عالی گفتید تطبیقی کار بشود.

ج: اگر تطبیقی هست بحث باید با یک نسبت تقریبی برود تا آثار کنترل بشود در عینیت، برگردد به فلسفه ربطش

تعریف بشود، دوباره ببینیم آیا ربط فلسفه اش که تعریف می‌شود هیچ تغییر درش پیدا نمی‌شود؟

س: اینجوری هر بنائی که حضرت عالی دارد تمحض کنیم اگر شکل اخیر هست سعی می‌کنیم سوالات را بیشتر به

سمت جلوتر رفتن بحث.

ج: پس بنابراین سوالات نتیجه اش می‌شود، سوالات تبینی تطبیقی نسبت به روش تحقیق پیدا می‌کند، نه تطبیقی

نسبت به فلسفه. مرتباً هم این تطبیق پائین تر می‌رود، یعنی چه پائین تر می‌رود، یعنی می‌رود به طرف عینیت، یعنی

مثلاً عرض می‌کنم رده بعدی سوالات می‌آید که خوب حالا بانک کجایش هست دارید، ندارید، پول، اعتبار و الی آخر.

«و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين»

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۸

۱۳۷۸/۶/۱۸

کد بایگانی: ۳۵۹۵ - ۰۴۱۲

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حالا اگر بنا باشد روش تحقیق را بکار بگیریم در اقتصاد، اولین چیزهایی را که باید داشته باشیم چه چیزی هست؟ و اختلافی که با جدول تعریف مشاهده می‌شود، چه چیزی می‌توانیم به اصطلاح درباره اش صحبت کنیم؟

اختلافی که دارد این هست که در جدول تعریف، در ستون عناوین، عناوین توسعه، ساختار و کارائی، یعنی ظرفیت - بله معذرت می‌خواهم - خود کلمه توسعه و خود کلمه ساختار و خود کلمه کارایی ضرب می‌شوند و نوشته می‌شوند یعنی به عبارت دیگر عناوین کلی تر از اجزایشان هستند، آیا همین قاعده را باید ما رعایت بکنیم در جدول شاخصه؟ یعنی سیر از بالا به پائین باشد یا اینکه عناوین را از قبیل آثار محاسبه کنیم؟ و بگوئیم عناوین بای از پائین بیاید. اصطلاحات باید از بالا بیاید؟ یعنی کانه اصطلاحات رابط بین جدول ما و جدول فلسفه هست و تلاش بر این هست که اوصاف باشد به خلاف به حضورتان که عرض کنم.

خوب حالا اگر اینجوری باشد که ما بگوئیم فرضاً همیشه وصف جای فعل موضوعاً هست، موضوع ذی وصف، موضوع وصف هست و اثرش نسبت به بیرون، هدف یا اثر هست، یعنی ارتباط یک موضوع به موضوع آخر. علی فرض اینکه همچنین فرضی را داشته باشیم آیا در اینجا می‌شود گفت که در جدول شاخصه باید سعی داشته باشد که آثار را بیاورد؟ مثلاً یک یک اثر برای کل، یک سه اثر برای سه تا عامل، یک ۹ اثر برای عاملهای بخشی یک ۲۷ اثر، برای کل، برای کل اجزاء به اصطلاح. آنوقت در اینجا بگوئیم که تفاوت عمده ایی بین جدول تعریف و جدول شاخصه هست همین هست.

حجه الاسلام پیروزمند: که

ج: که در جدول تعریف باید عناوین، عناوین کل باشند و ربط بین به اصطلاح اجزاء درونی را با کل بزرگترش تعریف کنند، یعنی مثلاً عرض می‌کنم اگر ما یک جدولی داشته باشیم که ۲۷ - ۸۱ بار گفته باشد مثلاً ظرفیت یا توسعه مال بزرگترین منزلتی را که در نظام اصطلاحات داریم، تا کوچکترین آن که مثلاً ۲۷ بار یا ۸۱ بار کل مطالب برگشته روی مثلاً کارایی، توسعه، ساختار و کارایی «کارایی کارایی» بگیریم که ۸۱ بار به ۸۱ معنا ذکر کرده باشیم. خوب اگر همچین چیزی فرض داشته باشد و بگوئیم آنوقت آیا می‌شود گفت جدول شاخصه نباید اینجوری باشد؟ باید از طرف آثار بیائید به ستون عناوین، حالا علت اینکه از طرف آثار هم بیائیم، چه چیزی هست؟ ما اگر اینجوری در نظرمان باشد که شناسایی شدن به اضافه، به وسیله روبرو قرار گرفتن آثار و موضوع ذی اثر است، یعنی مردم نام هایی را که می‌گذارند، نام آن اثر را می‌فهمند، نه اینکه وصف چه چیزی هست؟ متوجه نیستند. نام قند را که می‌گذارند، برای یک چیز شیرین گذاشتند نام قند. یعنی اثرش روی زبان آدم، این طعم را که نامش شیرین است می‌گویند قند شیرین است، اینکه حالا ما این وصف جاذبه‌ایی این چه جوری هست؟ در جاذبه عمومی قند یعنی چه چیزی؟ این را مردم عرف متوجه اصلاً نیست. در جاذبه عمومی نمی‌دانم این چه وصفهایی دارد و چه متغیرهایی اصلی دارد؟ اینها را بالمره عرف وار تکاز عمومی متوجه نمی‌شود. بله (نعم) تعریفش در ارتکاز اصطلاحی که برنامه تغییر قند را می‌خواهد بدهد حتماً باید برگردد به اوصاف. یعنی او که می‌گوید می‌خواهم قند درست کنم از میوه، قند درست کنم از چه چیزی؟ بعد می‌گوید اصلاً می‌توانم چیزهای دیگری را که مردم از آن قند نمی‌گیرند. من قند از آن درست کنم. تبدیل کیفیت کنم. در تبدیل کیفیت حتماً باید برگردد به جدول اوصاف و برگردد به نظام اصطلاحاتی که در غایتش از نظر تئوریک، توانستید وصف کنید همه آنها را. مثلاً ادعی بکنیم فرق بین مضاف و مضافه الیه که بازگشت به ارتکاز عمومی می‌کند و بین صفت و موصوف که بازگشت به ارتکاز تخصصی می‌کند، مخصوصاً اگر در تغییر ساختمان صفت و موصوف ملاحظه کند، یعنی نظام نسبت ها و توزین را بکار بگیرد. یعنی استفاده از وصف و موصوف را بصورت عرفی نکند بصورت تخصصی بخواهد طرح کند، همین هست. خوب حالا آیا اگر چنین چیزی شد، همچین فرضی باشد، آنوقت ما می‌توانیم بگوئیم که جدول عناوین حتماً باید

س: فرق آن را نگفتید، فرق مضاف و مضاف الیه و وصف و موصوفی چه چیزی باشد؟

ج: بگوئیم ضرب نظام اصطلاحات و اصطلاح تحویل دادن مال وصف و موصوف باشد که متغیرهای بهینه را همیشه تحویل می‌دهد و نسبت های کمی را که تحویل می‌دهد باید، یعنی ولو - خوب عنایت بکنید به نکته ایی که دارم عرض

می‌کنم - ولو ستون به اصطلاح که در جدول بنام ستون اصطلاحات ذکر می‌شود، در جدول تعریف بنام ستون شاخصه ذکر شده است، ولی بیاییم شاخصه وصفی تعریفی را با شاخصه تطبیقی، تفاوت بگذاریم. بگوئیم شاخصه وصفی مثلاً عرض می‌کنم می‌گوید بازار کار، برابر بازار کالا، در جامعه کار با خصوصیات متعینش ذکر می‌شود، نه بعنوان کلی اش که بشود، نسبتش را در سبد موضوعاتی که به عنوان کار تلقی می‌شود با سایر موضوعات، اندازه گیری کرد. کار می‌گویند که طرف محصل هست یا معلّم هست یا مثلاً خیاط هست یا بزّار هست، یا مثلاً توزیع گر، تولید کننده، هست کار خاصی را ذکر می‌کنند، ولی سبد کارها، نمونه گیری از کارها یا نمونه گیری از کالاها، این کار عرف که نیست که، می‌شود حالا همچنین حرفی زد؟ آنوقت بگوئیم دسته هایی که می‌آید اینجا و نسبت دارد. و نسبت هایش می‌دهد این عددها را، باید نام و عنوان دانسته های بزرگترش اینجا باشد.

س: در ستون عناوین

ج: در ستون عناوین باشد و آثار این ها دیگر در دسته های بزرگتر اینجا باشد تا اینجا به اصطلاح در ستون آثار بیاید تا آخر کار. علی فرض که چنین گفته بشود، آنوقت طبیعتاً یکی از باز تفاوت عمده ایی که پیدا می‌کند، اینکه آثار خرد از جدول اصطلاحات در می‌آید، که در آنجا

س: از ستون شاخصه

ج: از ستون شاخصه های جدول تعریف که در طرف مقابل عناوین هست و ولکن آثار کلان و آثار توسعه و هدف کل از به حضور مبارکتان عرض کنم که از زیربخش‌های بخش عناوین. حالا آیا می‌شود این را بیان کرد که اثر خرد، خود جدول عناوین می‌شود؟ اگر جدول عناوین نام سه دسته توزینی که به دو بخش موازنه تقسیم شده باشد، می‌تواند اینها به نام آثار خرد تلقی بشود، نسبت به وصف. می‌شود به عنوان مضاف و مضافه الیه هم طرح بشود. مطلب را روی آن نمی‌ایستم به عنوان بحث فلسفی سریع عبوری کنم به اندازه ایی که صرف طرح باشد، مطرح شده ببینیم حالا اگر چنین چیزی باشد اثرش در اینکه جدول فرهنگ و فلسفه و زیر ساخت را درست کنیم چه انتظاری از آن هست؟ آیا می‌شود در خود فلسفه آوردش و گفت همیشه جدول فرهنگ منزلتش، منزلت توسعه یا زمان هست، جدول فلسفه منزلتش، کلمش منزلت ساختار یا احیاناً فرهنگ هست. منزلت - خود عنایت کنید - جدول فرهنگ منزلتش توسعه، زمان، سیاست. جدول فلسفه، منزلتش، منزلت مکان، ساختار، فرهنگ، و منزلت جدول زیرساخت منزلت کارایی هست، می‌شود همچنین چیزی گفت در روش؟ کارایی می‌شود گفت، اثر می‌شود گفت، مثلاً فرض کنید، اقتصاد روش در مدل

سازی می‌شود گفت. می‌شود همچنین چیزی را گفت؟ علی فرض اینکه چنین چیزی باشد. خوب می‌دانید اقتصاد در اینجا به معنای اثر عینی هست دیگر، نه اینکه به معنای اقتصاد مصطلحی هست که می‌خواهیم حالا روی آن صحبت کنیم. منزلت اقتصاد در فلسفه هست. نه اقتصاد در جامعه، یا حدش صحیح هست بگوئیم مثلاً حد اولیه اقتصاد در فلسفه برابر است با کارائی، تأثیر مثلاً علی فرض اینکه همچنین چیزی هم بگوئید، چه چیزی می‌خواهید آخر کار در بیاورید از این به اصطلاح بکارگیری روش تحقیق در اقتصاد؟ و غرضتان از عینی شدن چه چیزی هست؟

ما می‌توانیم بصورت باز اینجا را عبور کنیم ما بگوئیم یک دسته بندی باید داشته باشیم که توسعه نیروی انسانی، توسعه ابزار، توسعه امکان را تحویل بدهد، توسعه انسان از نظر اقتصادی یعنی چه؟ توسعه کارآمدیش هست طبیعتاً. یعنی انسان، کارآمدی عینی اش بالاتر برود، معنایش اینکه تعریف اقتصادی از آن بدهید. ابزار، کارآمدی عینی اش بالا برود، امکان، کارآمدی عینی اش بالا برود، معنایش اینکه دارید بخش اقتصاد را می‌گویید، کارآمدی عینی هم بالاتر برود، عینی وحدت و کثرت جدید، یعنی تنوع آثار بیشتر، انسجامشان بیشتر، تأثیرشان در آن جهتی ذکر کردید بیشتر که جهتش اگر الهی باشد باید در جهت تقرب، اگر مادی هم باشد، طبیعتاً ابتهاج مادی، تقرب، ابتهاج الهی را می‌دهد، تلذذ به عالم ماده هم، ابتهاج مادی را می‌دهد، هردو بهجت است. حالا اگر همچنین چیزی باشد خوب طبیعی است که باید بهره‌وری روحی، ذهنی، عینی متناسب با ابتهاج الهی، در بالا رفتن تأثیر و کارآمدی عینی در اقتصاد اسلامی طرح بشود. طبیعتاً این برای عموم هست که باید معنای الگوی تولید، توزیع، مصرفتان هم مشخص بشود. می‌توانیم ما از این عناوین، آغاز بکنیم؟ از عناوین عینی تر و ساده تر، بیائیم بگوئیم اصلاً بخش تولید در نظام اسلامی، بخشی هست که یک قسمت صنایع را می‌دهد به عموم، یک قسمت را می‌دهد به منافع، گروه، یعنی یک قسمت متمرکز به منفعت مکتب که در آن توسعه عموم هست، یک قسمتش هم به منافع خرجهای عمومی که اوقاف هست، یک قسمتش هم خصوصی و کارگاهی هست. اقتصاد را از کجا و با چه سطحی می‌خواهید بررسی کنید؟

قاعدتاً مدل باید برای بهینه باشد. بهینه یعنی وضعیت را بتواند مطالعه کند بگوید وضعیت الان چه جوری هست؟ وقتی بخواهد وضع بهتر بشود، چه جوری باید باشد؟ قدرت - پیش گوئی، کنترل - پیش گوئی، هدایت، کنترل داشته باشد این را می‌خواهیم از مدل؟ یعنی بگوئید حالا چه قسمتی از مقدرات که دست دولت هست به چه قسمتی تغییر بدهد؟ پس یادمان نرود مدلی را که ما در اینجا می‌خواهیم ابتدائاً، مدل هدایتی هست که بدست دولت هست و در بخش دولتی بکار گرفته می‌شود. یعنی یک بودجه ایی دولت دارد، در این مدل بکار می‌گیرد، یک قدرت سیاست گذاری

کیفی هم دارد، که نظام ارتباط اقتصادی را هدایت می‌کند. این را هم باید متناسب با آن اداره ایی که می‌کند، تنظیمش کند.

پس بنابراین ما الان اینجا یک نظام حقوقی یا به یک تعبیر دیگر عرض کنیم، یک نظام التزامی را نمی‌خواهیم بدست بیاوریم. نظام التزامی یعنی چه؟ نظام التزامی آدم به آن معتقد می‌شود به حقانیتش، ولی مدل برنامه می‌گوید من کاری به نظام التزامی به نسبت دارم، نه اینکه عین همان را می‌خواهم. من رابطه بین آن التزام و تحقق هستم. به چه میزان الان قابلیت تحقق دارد، به چه میزان قابلیت تحقق ندارد. آن التزام محترم، سر جای خودش محفوظ است. پس حتماً نسبت تحقق را دارد نگاه می‌کند. در نسبت تحقق آیا می‌شود بگوئیم قوانین التزامی، حاکم هستند؟ بله اگر قوانین التزامی را به معنای کل آن ملاحظه کنید، با استنباط نسبت کل حاکم هست، ولی اگر کلش را ملاحظه نکنید، بعضی را ملاحظه کنید، نظام نسبت هایش را هم ملاحظه نکنید، حتماً نه فقط به اصطلاح امکان تخلف دارد، ضرورت تخلف دارد از آن، یعنی مفروض این هست که قوانین التزامی قدرت را مطلق فرض می‌کند و در عینیت قدرت قابلیت فرض ندارد یعنی در عینیت نمی‌شود شما نه مسافر باشید نه حاضر باشید. یعنی خصوصیات تعیین خارجی از آن باید حذف شود، همچنین چیزی که ممکن نیست. نه بچه‌هایت مریض باشند نه سالم باشند، نه پول داشته باشید، نه بی‌پول باشید. نه آبرویت در خطر باشد، نه در خطر نباشد. بگوید من ماهیت من حیث هی می‌خواهم لحاظ کنم، موضوع به عنوان کلی. موضوع به عنوان کلی که نمی‌شود، موضوع در خارج تحقق پیدا کند که. درجه اولویتش هم متناسب با نسبتی که با چیزهای دیگر دارد، فرق پیدا می‌کند. امکان تحققش هم فرق پیدا می‌کند. در بعضی از موارد اینجوری نیست که موارد استثناء بیاید تغییر بدهد، اولویت‌ها را، همیشه اگر تعیین با همه خصوصیاتش لحاظ بشود، درجه اولویتش فرق پیدا می‌کند. یا استحبابش شدیدتر می‌شود یا استحبابش در همان سطح متوسط است یا استحبابش ضعیفتر می‌شود، مرجوح می‌شود، یک استحباب راحت‌تری می‌آید یا احیاناً ممکن است حرام بیاید یا امکان دارد واجب و وجوب بیاید. بله می‌خواهم حرکت کنم بروم جایی که از بعد از اذان صبح، ربع ساعت هستم، می‌دانم که دیگر بعد از این ربع ساعت به هیچ وجه امکان مثلاً عرض می‌کنم دست رسی به قبله و طهارت و امثالش پیدا نمی‌کنم تا بعد از غروب و یقین داشته باشم، آیا می‌توانم تأخیر بیاندازم از ربع ساعت اول به بعد یا اینکه تأخیر تخلف هست، الان اگر می‌توانم بکنم؟ یا بالعکس مثلاً من می‌دانم که نیم ساعت به غروب من همه مقدمات درست نماز خواندن را دارم، الان هم فاقدش هستم، باید تأخیر بیاندازم. حالا بگذریم.

بیاییم سراغ بحث. آیا می‌توانیم بگوئیم که ما از پائین از مطالب اقتصادی آغاز بکنیم مطلقاً، برای درست کردن روش تحقیق؟ بگوئیم «تولید، توزیع، مصرف» از نیازمندیهای فردی شروع می‌کنیم، بعد دسته بندیهای بزرگ را می‌کنیم؟ می‌گوئیم انسان به تغذیه احتیاج دارد تغذیه یک ضروریاتی دارد، بحث اقتصاد را می‌خواهید صحبت کنید، بحث درباره تولید مثلاً فرض کنید، گندم، یعنی دانه های گیاهی را صحبت کنید. یک نیازهای دارد مثلاً امروز تغذیه، می‌شود. یک حداقل و حداکثری برایش معین کرد و شروع کرد آنها را حساب کردن. بگوئیم به نسبت هر نفر این اندازه کالری باید مثلاً مصرف بکند در روز، بنابر این، این میزان بصورت متوسط، متناسب با جمعیت، این اندازه گندم می‌خواهیم. این اندازه به حضورتان که عرض کنم که گوشت می‌خواهیم، پروتئین می‌خواهیم، این اندازه روغن می‌خواهیم، این مقدار شکر می‌خواهیم، اینقدر، شروع کنیم اینها را قلم به قلم نوشتن، بعدهم مثلاً بیاییم پوشاک را برایش یک حداقلی ذکر کنیم، بگوئیم اینها را هم می‌خواهیم، مسکن هم ذکر کنیم، بیاییم مثلاً شروع کنیم به ذکر اینها تا بگوئیم که برای دست یافتن به اینها در جامعه این میزان هم آدم تحصیل کرده می‌خواهیم، این قدر هم ابزار می‌خواهیم، این قدر هم مثلاً زمین می‌خواهیم، این قدر هم پس مدرسه می‌خواهیم. بگوئیم تغذیه، پوشاک، مسکن، بهداشت، ابزار، اینها را ریز بکنیم چطور هست؟ کمیت های اینها هم یک کمیت های چطور؟ یک کمیت های قابل تعریف و مشخصی هست، بعد بگوئیم که اینها این چیزها را لازم دارد از نظر اطلاعات فرض کنید، کشاورزی این اطلاعات را می‌خواهد، صنعت این اطلاعات را می‌خواهد مدیریت این اطلاعات را می‌خواهد. از اینجا می‌شود شروع کنیم و معنای اقتصاد را از همین جا، یعنی از ملموس‌ترین و عینی‌ترین آغاز کنیم؟ این یک حرف هست. اگر این کار را انجام بدهیم آیا واقعاً نمی‌رسیم به یک مدلی؟ چرا نرسیم و بگوئیم ما آغاز می‌کنیم از کمیت های عینی، بعد هم حتی شما نفر می‌خواهید برایش پژوهش آن برای تکامل این صنعت تان، برای تکامل این ابزارتان، تکامل این ارتباطتان، خوب می‌گوئیم این اندازه هم باید پژوهش بشود. بعد همین ها را در دسته های کلان می‌آوریم. دسته های کلان مان راز عینیت می‌گیریم، یعنی ما این راه، تقسیم‌های بزرگی می‌کنیم می‌گوئیم، صنعت - کشاورزی، صنعت، خدمات، بعد هم دسته های، نسبت های بین اینها را می‌گوییم، آنوقت ساختارها و نظام هایی را هم که می‌خواهیم درست کنیم، خودمان را مقید نمی‌کنیم، بعضی از قسمت های نظام ها را می‌گذاریم، نظام های متمرکز درست بشود، بعضی ها را هم می‌گذاریم خرد، درست بشود. خدمات، خوب یک خدماتی را دولت می‌تواند بدهد، که نمی‌شود دیگران بدهند، خدمت چاپ اسکناس، بانک مرکزی دست دولت هست، چون می‌خواهد همه اطلاعات را بیاورد دسته بندی بکند، نسبت بگیرد، هدایت بکند. یک خدماتی

را بخش‌ها می‌توانند مسئولش باشد، بانک‌های بخشی، بانک‌های موضوعی، بانک صنعت، بانک معدن، بانک کشاورزی، بانک تجارت، چه عیبی دارد که آنها را بگذاریم عمومی باشد. به عبارت آخر آیا می‌توان اهداف صنعت را خود صنعت رقم بزند؟ اهداف کشاورزی را خودش رقم بزند؟ به عبارت دیگر توسعه اقتصادی را خود اقتصاد هدایت بکند، از یک جای دیگر وصف برایش نیاورید؟ این ظاهرش زیبا هست، بقول ما فرخش خوب هست، فرهنگش بد هست، خوش چهره هست، ظاهر و الصطلاح هست. می‌گویند آقا عینی هم نگاه می‌کنیم، چرا می‌گویند عینی نگاه می‌کنیم؟ این نکته ظریفی هست که دارم عرض می‌کنم، اینها وحی را ذهنی می‌گیرند، ایمان به خدا را مطلق سازی نظری می‌گیرند، او را هم پدیده جامعه می‌دانند، یعنی در حقیقت پدیده یک دوران خاص اقتصادی. حالا گریه بکنید هر کاری که به اصطلاح، هر قدر هم دلت می‌خواهد اظهار التماس و اظهار کوچکی در خانه دین بکنید، می‌گویند اینها همه اش، این اخلاق، این عاطفه، این حالت، این هر کاری می‌گوئید، می‌گوئید دیدم، شهود پیدا کردم، تجربه کردم، می‌گویند اینها همه اش یعنی همین. این را می‌گویند همه اش پیامد فعل و انفعالات مادی بدنی تو هست. البته ضرب در یک طول تاریخی، ضرب در یک انعکاسهای اجتماعی، ضرب در یک خصوصیات که همه اش این تعریف را می‌کند. پس اهداف توسعه در نظر کسی که مادی باشد، بایستی از فعل و انفعالات و انعکاسات ماده در بیاید. معنی هدایت آن و مدل توسعه آن را داشتن، شناختن خود این هست. بهینه کردنش هم باز یابد حتماً تغییر کند، مبنا و تئوری بهینه اش، نباید روی خط خاص باشد.

در اینجا اصلاً معنا ندارد که شما برای اخلاق یک تافته جدا بافته‌ایی، قائل باشید و بگویید که بقیه در خدمت اخلاق، نخیر اخلاق در خدمت بقیه. بقیه یعنی چه؟ بقیه مگر غرضتان تکنولوژی، یعنی رابطه بین انسان و جهان نیست؟ اخلاق باید تابع این باشد، اینکه نباید تابع اخلاق باشد. اخلاق حالت آدم هست دیگر، کدام حالت بهتر هست؟ آنکه ارتباطی بهتر و توانمندتر با چه چیزی دارد؟ محیطش دارد. محیطش، جهان ماده هست. کدام اخلاق عقبتر هست، آنکه نمی‌تواند چنین ارتباطی را با جهان ماده برقرار کند، چرا عقب تر هست؟ چون مجبور هست. که آنکه رابطه اش بهتر می‌شود با جهان ماده، تسخیر برتری از جهان ماده می‌کند، حتی و تسخیر برتری از روابط انسانی در تولید انسان کارآمد می‌کند، توانمندتر می‌شود دیگر، غالب می‌شود بر آنکه اخلاقش واپس گرا هست. آن پیروز می‌شود و این شکست می‌خورد از بین می‌رود دیگر. یعنی استمرار تاریخی حق چه کسی می‌شود، حق آن می‌شود که رابطه اش امکان توسعه و تکامل بیشتر مادی دارد. حالا بگو من به عشق معنویت نمی‌خواهم این قسمت را، می‌گویند تو نه نمی‌خواهی، آنکه

برتر می‌شود وجود تو رانفی فیزیکی می‌کند، می‌گوید تو را نمی‌خواهم اصلاً باشی، احیاناً می‌توانند نمونه‌هایی هم از برتری قدرت تکنولوژی تحویل بدهند، من دیگر بحث امروز را به همین جا ختم می‌کنم اگر سوالی باشد تا یک ربع الی بیست دقیقه، فقط یکی دو دقیقه در معنای کارآمدی انسان برتر در قسمت‌های مختلفش از ناحیه آنها، از ناحیه کسی قائل به اصالت ماده باشد و اقتصاد را از پائین بیاید، از پائین آمدن یادمان باشد. از پائین ذکر کردن بصورت مطلق و کلیه اوصاف و مطلوبیتها، از پائین گرفتن معنای اینکه آثار ماده را اصل قرار بدهم در معیار کلیه انتخاب‌های بعدی، یعنی بگوئیم چه فرهنگی خوب هست؟ که چه سیاستی خوب هست؟ روش تحقیق ما طبیعتاً باید بشناسد خوب. اگر کسی گفت که شما یک روستایی که اطلاعاتش ضعیف هست، بیاورید یک روستایی، این را بالای سر زمین و آب و خاک. اول باید آمده باشد روی زمین اگر نیامده باشد، باید ایشان بادلو و چرخ، چرخ دستی یا چرخ پایی از چاه بکشد بالا، اگر رسید به ۱۵۰ الی ۱۶۰ متر اصلاً حفر نمی‌تواند بکند، اگر هم بتواند حفر کند، آبش را نمی‌تواند بالا بیاورد، یعنی میزان زمانی را که می‌برد تا یک دلو را بیاورد بالا، صرف برای کار کشاورزی نمی‌کند. میزان وقتی را که باید مصرف بکند یک نفر برای کشیدن آب از چاه مثلاً عرض می‌کنم یک چاه ۱۰ متری وقتی با چرخ چاه باشد، حداقل دو دقیقه طول می‌کشد تا پا بزنند این ده متر آب را بیاورند بالا، اگر شد ۱۵۰ متر یعنی ضربدر مثلاً ۱۵ برابر می‌شود، نیم ساعت یک دلو بیاید بالا، معنایش اینکه در ۸ ساعت یک کارگر ۱۶ دلو آمده آب بالا. ۱۶ دلو میزان حجمی زمینی را که بصورت غرق آبی معمولی آبیاری می‌کند، چیزی نیست که بتواند قوت خود این آدم را در سال تحویل بدهد چه رسد به ارزش اضافه، ولی اگر همین چاه ۱۵۰ متری را یک تلمبه بگذارند بالای سرش، به حضورتان که عرض کنم که در ساعت، بله روی مثلاً سی هکتار باید چند لیتر بدهد آب؟

س: حجه الاسلام صدوق در چه قدر سی هکتار؟

ج: سی هکتار را با یک تلمبه ۶ اینچ می‌گردانند دیگر، این سی هکتار را می‌تواند بدهد

س: در روز چهار ساعت کار کند؟

ج: بله، یعنی در روز چهار ساعت کار کند و آنوقت سی هکتار هم مصرف خیلی جمعیت بیشتری هست تا مصرف خودش. خوب حالا من این را ملاحظه بکنیم این می‌گوید که انسان کارآمد یعنی کسی که می‌تواند بیاید این تلمبه را بسازد آنکه می‌تواند راه بیاندازد، کسی که می‌تواند درست کند، یعنی رابطه خودش با درست کردن غذایش اینجوری هست؟ در مدیریتش همین جور است، در به اصطلاح کلیه جهاتش، این انسان کارآمد هست. می‌گوید مفاهیمی را که

برای این طرح می‌شود، ادبیاتش، اخلاقش، کلاسه اش، همراه با توسعه تکنولوژی تغییر پیدا می‌کند، حالا در جهت مقابل اگر شما بفرمائید که من می‌خواهم اخلاق را حاکم کنم، آن یک سیر دیگری دارد نسبت به اقتصاد که باید در جلسه دیگر به آن بپردازیم، حدود ربع ساعت هستیم اگر سوالی باشد خدمتتان هستیم.

حجت الاسلام پیروزمند: بحث جلسه یک بخشش ادامه بحث جلسه قبل بود و یک جمع بندی از مباحث جلسه قبل که تفاوت روش تعریف را با جدول شاخصه بیان کردید که دیگر بیشتر از بحثی که قبلاً شد واردش نمی‌شویم بحث بعدی آمدید عرض می‌شود.

ج: روش کار را شروع کردیم.

س: روش را شروع بفرمائید و آن تفاوت را علی القاعده باید لحاظ آن تفاوت مشروع می‌کردیم به تنظیم جدول اقتصاد، منتهی بیشتر پرداختید به اینکه،

ج: از پائین می‌آئیم یعنی چه؟

س: از پائین بیائیم یعنی چه؟ و از پائین می‌خواهیم بیائیم یا نمی‌خواهیم بیائیم؟ طبیعتاً ما حرکتی که، روالی که از اول شروع کردیم، فلسفه و روش و فلان معلوم هست که از پائین نیاید بیائیم، یعنی بنائمان کانه این بود که از پائین آمدن کفایت نمی‌کند که آمدیم اینها را درست کردیم لذا این بحث یک بحث مفروضی بود، چیزی نبوده که حالا ما الان به اثباتش بپردازیم که چرا نباید از پائین آمد. بیشتر فکر می‌کنم که ما طبیعتاً گام بعدی که باید برداریم

ج: حالا از پائین اصلاً نباید بیائیم؟

س: یعنی شما یک چیزهایی را از پائین نباید بیائیم، نه اینکه از پائین نباید بیائیم، دو جنبه داشت بحث یکی اینکه ما بیائیم از پائین یک نگاهی بکنیم، یک سری تقسیم بندیهای را هم فرمودید نیرو، انسانی، ابزار، امکان، دولتی، تعاونی، خصوصی، تولید، توزیع، مصرف، مثلاً تغذیه، پوشاک، مسکن، بهداشت، کشاورزی، صنعت، خدمات، این نوع تقسیماتی که در اقتصاد متداول هست و ملموس هست - یا ممکن مشابه اینها چیزهای دیگر بشود گفت ولیکن طبیعتاً هنوز مشخص نیست که ما از نوع تقسیمات چه استفاده می‌خواهیم بکنیم و دستگاه ما چه جوری می‌خواهد؟ چیزی که مهم هست این هست. ولیکن اینکه ما مطلقاً با لحاظ اینها می‌توانیم مدل درست کنیم؟ این معلوم هست که جواب منفی هست از نظر ما. در اینکه طبیعتاً سوال مهمی که تا حالا آخر کار باید جوابش را بگیرد اینکه چه جوری این اوصاف

عینی و موضوعات عینی می‌توانند نظام مند شوند و ما می‌توانیم به اینها سامان بدهیم و روش بهینه‌اش را پیدا بکنیم و امثال آن؟ علی‌ای حال.

ج: یعنی آیا تکامل، سوال مهم اینجاست آیا تکامل عدالت باید معلوم بشود تا بعد بگوئیم که چگونه الگوی تولید، توزیع، مصرفی و بعد بگوئیم چه گونه نیازمندی‌هایی؟ یعنی تعریف رابطه با عینیت که حل نیازمندیها هست یا تولید و ارضاء نیازمندیها در جریان تکامل هست. اول باید بگوئیم چه تکاملی، بعد بگوئیم چه عدالتی، بعد بگوئیم چه ارضاء نیازهایی؟
حجت الاسلام والمسلمین صدوق: از پائین هم به بالا که می‌آئیم همین، قاعدتاً با این سه مطلب روبرو می‌شویم
ج: ولی آنجا تکامل را از ماده جواب می‌دهید، عدالت را از ماده جواب می‌دهید یعنی بنیان پاسخ گوئی شما آثار مادی هست والسلام.

حجت الاسلام پیروزمند: بهر حال الان مهم این هست که ما متناسب با این ایده می‌خواهیم چه کار بکنیم؟ یعنی عملاً حالا ما هستیم و این روش و این جداول می‌خواهیم که متناسب با این ایده روال را دنبال کنیم. طبیعتاً بعد از بحثی که جلسه قبل شد اینکه ما بی‌آئیم ببینیم که خود بحث که می‌خواهیم پیش ببریم در اقتصاد، مشخصاً چه خواه بود؟ ضمن اینکه باز یک ابهامی بود و آن اینکه ما الان بنا به یک بحثی که توی جلسه داشتیم گفتیم در موضوع بحث فعلی، بحث فرهنگ، فلسفه، روش می‌شود فرهنگ اقتصاد، فلسفه اقتصاد و روش اقتصاد،

ج: بله روش تحقیق، همه اینها فرهنگ روش تحقیق در اقتصاد است.

س: می‌خواهم بگویم قید روش تحقیق می‌خورد؟ یعنی اگر قید روش تحقیق خورد، فرقی اینک حالا تازه فلسفه روش را بدست آوردیم، بعد خود روش تحقیق را بدست آورد، حالا بعدش تازه باید این روش تحقیق را بکار بگیریم تا مدل درست کنیم و مدل را بکار بگیریم تا

ج: ای احسنت، یعنی زیرساخت مدل بدست می‌آید، بعد مدل بدست بیاید، بعد مثلاً بیاید برای برنامه، بعد هم بگوئیم مثلاً حالا چه کار کنیم. این اگر بخواهیم این یک سیر هست. اگر روش تحقیق را بخواهید بکار بگیرید، در عین حال من به اصطلاح آزاد می‌گذارم بحث را.

س: یعنی از نظر اینکه روش تحقیق بناء بود، خودش را نشان بدهد و نظام

ج: اگر بخواهد روش تحقیق خودش را نشان بدهد، جز این راهی ندارد.

س: راهی ندارد، طبیعتاً این باید منظور انتظار اقتصاد اسلامی را از این بحث فعلاً داشت؟

ج: اصلاً، چه ربطی دارد به اقتصاد اسلامی، روش تحقیقی هست که اگر در بخش فلسفه، فلسفه اقتصاد و در فرهنگ، فرهنگ اقتصاد غرب را بگذارید باید بتواند خوب بیوشاند، فلسفه آنها را هم بگذارید باید بتواند خوب تجزیه اش کند. جابرایش بدهد. نباید چیزی از آن را رها کند. زیرساخت روشش هم باید زیرساخت روش آنها را بتواند خوب جا بدهد. مدلس هم باید خوب مدل منطق آنها را نشان بدهد، یعنی باید از فرهنگ، فلسفه، زیرساخت در بیاید، مثلاً مدل اقتصاد سرمایه داری، همچنین باید در بیاید مدل اقتصاد سوسیالیستی، شما در اینجا اسلوب قرار گیری، یعنی تنظیم کردن، نظامش را ملاحظه کردن، رد معلول را به علت کردن، از علت های عینی به علت های نظری و تئوریک آمدن، تا مبانی شان یک پارچه، ربط منطقی را مشاهده کردن دارید، به عبارت دیگر حالا یک تعبیر دیگر، شما اینجا یک تلسکوپ ساختید که وقتی بگویند برید روی فلان درجه، همان که جلوی شما هست، نشان شما می دهد، خوب هم نشان می دهد. کسی که داشته باشد این را چه خاصیتی برایش دارد، گم نمی شود در اقتصادها، مرتباً بگویند یک صحبتی اینجوری می کنند، یک صحبت آنجوری می کنند، همه اش هم نمی شود، یک طرفه قضاوت کرد، بیائیم جمع بکنیم مثلاً مطالب را با همدیگر، یعنی از ساده نگری شما را پرهیز می دهد. ربط آثار را به مبانی اش مشخص می کند، حالا می آید در دستگاه اسلامی می گوئید ما اینجا مبنای تنها را داریم، می گوید خیلی خوب من می توانم آثار این را بگویم و از آن اقتصاد اسلامی درست بکنم. خاصیتش این می شود که اقتصادهای تلفیقی که ناشی از عدم توجه پاسخگویی به موارد من سر جای خودش من عرض کنم کار خیلی مهمی هست یعنی کار کوچکی من نمی دانم یعنی خیلی از موارد هست که علت اینکه به اصطلاح مسلمین دچار غفلت می شوند اینکه ربط یک چیزی را به مبنایش - نمی توانند - را توجه نمی کنند،

حاصل جلسه این بود که اشاره هم آقای پیروزمند کردند که ما اصولاً پس از فرهنگ، فلسفه زیرساخت را که اقتصادی کردیم، تازه باید مدل بسازیم، مدل برنامه برای دولت که ساختیم برای تنظیم امور اقتصادی جامعه اسلامی، آن وقت باید تازه بروند بر اساس آن یک شاخصه هایی عینی، اندازه هایی را بگیرند، یا اطلاعات را ترجمه کنند به آنها، تا بشود به اصطلاح درباره تنظیم ساختارهای کیفی، تخصیص کمی مقدرات، نظر بدهند، بنابراین اساساً اینکه بگوئیم حالا مثلاً ما با اینکه شروع می کنیم پس فردا صبح می شود، اقتصاد اسلامی از این خبرها نیست! برای این کار، کار نمی کنیم، ولی یک چیز دیگر هست، هر وقت هم بخواهیم کار کنیم باز باید از همین راه بیائیم، البته می شود بگوئید که یک مدل تخمینی سریع بیائید از وسط کار شروع بکنید، این شدنی هست، نه اینکه شدنی هست ولی اینکه ربط مقنن آن را

بتوانیم پیدا کنیم و بهینه اش کنیم - نقص، به اصطلاح - ارزیابی اش کنیم نقصش را برطرف کنیم نمی‌شود، مگر یک سیری رفته باشیم.

«وصلی الله علی محمد و آل محمد»

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۹

۷۸/۶/۲۵

۴۵ دقیقه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا اگر ما بخواهیم روش تحقیق را در اقتصاد بکار بگیریم، آیا می‌شود گفت آنچه که درباره نظام مقایسه‌ای روش تحقیق آمده است، کل عناوینش، بی‌استثناء، این عناوین جاذبه عمومی در نظام ولایت هست؟ که هم از نظر قرارگیری و منزلت‌های عناوین نسبت به هم، و هم از نظر مفاهیم منزلت‌ها، یعنی مفاهیم بگوئیم، مفاهیم معرفی منزلت است، نسبت به هر چیزی از جمله روش تحقیق صدق می‌کند، صرفاً یک اضافه این می‌خواهد، می‌شود این چنین گفت؟ تا بگوئیم درست کردن نظام اقتصادی یک فرهنگ روش تحقیق اقتصادی می‌خواهد یک فلسفه روش تحقیق اقتصادی می‌خواهد، یک زیرساخت روش تحقیق اقتصادی می‌خواهد؟ یعنی فقط و فقط یک اضافه‌ای بکنیم تا نتیجه‌اش این باشد که ما یک موضوع را حالا هر موضوع فرق ندارد، پزشکی، چه اقتصادی، چه سیاست، یک موضوع را باید در نظام فلسفی‌مان معنا بکنیم. بعد آن معنا را در تعمیمش، رابطه‌اش با تمام این منزلت‌ها، بسنجیم. بگوئیم در این منزلت، این مطلب چه معنایی را دارد؟ چه اثری را دارد؟ فرضاً زیر بخش فرهنگ روش تحقیق اقتصادی، بگوئیم - گمانه - «گرایش گمانه‌های تحقیقات اقتصادی، بینش‌گزینه‌های تحقیقات اقتصادی، دانش‌پردازش‌های تحقیقات اقتصادی» یا مثلاً در زیر بخش فلسفه روش تحقیق، بگوئیم: «مبادی تنظیم پیش فرض‌های اقتصادی، مبانی تنظیم مدل اقتصادی، مقاصد کارآمدی مدل اقتصادی»، همچنین زیر بخش، زیرساخت «مشاهده استقرائی اقتصادی یا مفاهیم اقتصادی، سنجش قیاسی اقتصاد، آزمون عینی اقتصاد»، می‌توانیم همچنین چیزی بگوئیم بفرض؟ علی فرض اینکه همچنین چیزی را نتوانیم بگوئیم چه چیزی اثرش هست؟ بتوانیم بگوئیم چه چیزی اثرش هست؟ بتوانیم بگوئیم، این مطلب یک به اصطلاح کار بسیار گسترده منظم متلائم هست که در صورت پاسخگویی به آن، هر چند اول با یک تخمین‌های ساده‌ای انجام بدهیم، ولی هماهنگ شدن تخمین‌ها یا گمانه‌ها، یک وحدت و

کثرت، یک دید، برای مدل‌سازی برای ما می‌دهد که ما در عین حال که در یک سطح وسیعی می‌توانیم موضوع خودمان ببینیم، قطعاً قادر به مدل‌سازی خواهیم شد.

اما اگر نتوانیم این کار را بکنیم، بگوئیم این عناوین، عناوین تحلیل روش تحقیق هست، نه به عنوان یک موضوع. این عناوین، الان مفروض ما این شد که یک موضوع، بنام روش تحقیق، مثل یک موضوع بنام فلسفه، مثل یک موضوع بنام اقتصاد، مثل یک موضوع بنام نظام مدیریت، مثل یک موضوع بنام، یکی از موضوعات آمده است در یک منزلتهایی، تحت یک عناوین عامی که به اصطلاح برخواسته از فلسفه هست و مدعی اداره همه شدن‌ها هست، قرار گرفته است. این عناوین دقیقاً بازگشت می‌کند به یک فلسفه، حالا اعم از اینکه فلسفه جامعه را ملاحظه کند یا فلسفه جهان را ملاحظه کند یا مثلاً عرض می‌کنم فلسفه فرض کنید برنامه ریزی و مدیریت یک بخش را ملاحظه کند کلاً برخاسته از یک فلسفه هست، تلائمش را هماهنگی‌اش را یک فلسفه بدست دارد، اینکه در عین حالی که ممکن است خیلی همه تشخیص ندهد. ولكن یک تلائم در آن حس می‌کند، ابزار هماهنگی‌اش هر چند در سطح تخمینی یک فلسفه بوده است. فلسفه عام هست، معنا ندارد که آن را انحصار بدهید به روش تحقیق. کلیه موضوعات از جمله روش تحقیق را هم می‌پوشاند، امکان تولید مجموعه می‌دهد، ما اگر بخواهیم یک مجموعه بسازیم، چگونه بسازیم؟ محورهایی را بیان می‌کند که فرهنگ آن مجموعه را باید ملاحظه کنیم، فلسفه‌اش را باید ملاحظه کنیم، زیرساختش را ملاحظه کنیم. بعد هر کدامش هم در دستگاه فلسفی‌اش علت برای بخش بعد می‌دانیم، فرهنگ برابر است با انگیزه‌ها که حکومت دارد بر تفکرها و تفکرها حکومت دارند بر تحلیلها. در حقیقت شناخت شناسی را از اخلاق به تفکر و از تفکر به فعالیت‌های کاربردی، کارآمدی عینی. نهایت در یک وحدت و کثرت بسیار سنگینی این کار را انجام گرفته است و ما به نظر خودمان اینجوری می‌آید که عین همین‌ها در کل موضوعات قابل جریان هست. بنابراین اگر این شده باشد، معنایش اینکه خود این عناوین و خود این منزلتها و خود این جدولهای تحلیل و تجزیه و ترکیب، بنفسه، خودشان روش هستند، چیز دیگری اضافه نمی‌خواهد، فقط تفسیر و تبیین یک موضوع، ابتدائاً قبل از ورود به اینها، به صورت بسیار اجمالی، براساس چه چیزی؟ براساس فلسفه که انجام گرفته است. اینجا اقتصاد تعریف شده است. براساس فلسفه و سپس آن تعریف را بیاوریم بگوئیم که حالا آن تعریف با فرهنگش چه می‌شود. با فلسفه چه می‌شود با زیرساختش چه می‌شود؟ اگر این احتمال تقویت بشود، طبیعتاً روش درست شده هست و اگر تقویت نشود و رد بشود، حالا روش تحقیق هم درست شد بعد از زیرساخت، آن روش با عام هست نسبت به موضوعات یا خاص هست؟ اگر نسبت به

موضوعات مختلف، کارآمدی داشته باشد، خوب عنایت کنید استدلال را، اگر روش نسبت به موضوعات مختلف، کارآمدی تحقیقاتی داشته باشد و قدرت به نتیجه رساندن داشته باشد که نمی‌شود زیرساختش و فلسفه‌اش و فرهنگش آن کارآمدی را نداشته باشند که. مگر روش به معنای نرم‌افزار به نتیجه رساندن نیست، مگر نرم‌افزار به نتیجه رساندن حکایت از یک جاذبه عمومی نمی‌کند که باید در همه موضوعات حضور داشته باشد، اگر نداشته باشد که نمی‌شود کار بکند که. کارآمدی آن در موضوع خاص، نمی‌تواند و بدون ربط داشتن به قوانین آن موضوع خاص انجام بگیرد. اگر ما بین موضوع خاص و روش بینونیت قائل باشیم، یعنی صورت را بگوئیم براساس یک حد هست، و مواد را بگوئیم براساس حد آخر هست، این جامع نداشته باشد، اصلاً آن روش نمی‌تواند آن مطلب را هماهنگ بکند. روش اساساً وقتی می‌تواند در موضوع حاضر بشود که تناسبات عمومی موضوع با روش هماهنگ باشد و الا محال هست. روش نمی‌تواند بصورت یک امر خارجی که هیچ ربطی به تناسبات موضوع ندارد، بیاید و تناسبات یک موضوع را نتیجه بدهد، به ثمر برساند. تناسبات یک موضوع و تناسبات روش نه فقط نباید دوئیت مبنایی داشته باشد و وحدت مبنایی لازم هست، بلکه باید خود همان روش باشد، روش یعنی جاذبه عمومی هر موضوع که امکان حضورش در هر موضوع ممکن هست.

خوب این یک نکته مهمی را دارم عرض می‌کنم خدمتتان. روش اگر روش شدن هست تناسبات تغییر را باید بگوید. بله یک روشهای انتزاعی جدای از موضوع قابل فرض هست که احیاناً تناسبات آن بصورت ابتدائی تناسبات جدا به حساب می‌آید. به عبارت ما منطق انتزاعی یا تبعی، ریاضیات انتزاعی یا تبعی، ادبیات انتزاعی یا تبعی، می‌تواند جدای از موضوعات فرض بشود، ولی در مرتبه شدن که اینجوری نیست که، «شدن» نام نیست، عناوین انتزاعی ادبیات انتزاعی از قبیل نام هست. می‌تواند تعریف شرح الاسمی قرار بگیرد، ولیکن ادبیات شدن می‌خواهد نسبت بین متغیرهایی را که در مدل یک چیز دارد با خود آن چیز بسنجد، مگر می‌شود روش مدل سازی با مدل سازی در اینجا وحدت نداشته باشد. فقط باید ارتباطش ارتباط عام و خاص باشد، تا هر حکمی در روش صادق باشد، در مواد. صدق احکام روش بر تغییرات مواد از وحدت قواعد عمومی و تناسبات عمومی و تناسبات عمومی مواد و خود روش هست. اگر این وحدت تمام باشد، یعنی ضرورت داشته باشد عقلاً، وحدت تناسبات عمومی، تناسبات عمومی هر موضوع باید عین منزلتهای روش باشد تا فلسفه شدن بتواند حضور پیدا کند برای هماهنگی و الا فلسفه شدن محال هست بتواند حضور پیدا کند برای هماهنگی. فلسفه شدن راه ورودش این هست که قواعد عمومی‌اش قواعد عمومی شدن برای هر چیزی باشد.

بعد از این سیر اولیه بصورت فرضی و تمثیلی و سیر دوم استدلالی اش، عرض می‌کنیم اگر کسی اشکالی دارد بفرماید و الا شروع به تطبیق بکنیم. پس بنابراین ما عناوینی را که باید شروع کنیم معنا کردن باید بگوئیم فرهنگ روش تحقیق اقتصادی چیست؟ موضوع اقتصاد را بیان کنیم و تک تک اینها را به اصطلاح بصورت ابتدائاً اجمالی و بعد تفصیلش هم به وسیله تقسیمات درونی‌اش انجام بگیرد.

حجۀ الاسلام پیروزمند را اصل فرمایش شما درس هست فقط بنا به بحث جلسه قبل کردیم گفتیم که ما بحث فلسفه تحقیق روش تحقیق را موضوع اصلی بحثمان قرار می‌دهیم.

(ج) عیبی ندارد باید برویم سراغ تحلیل اینها دو تا، عین همان‌ها را بدون هیچ کم و زیاد، بیائیم نسبتشان را با مفهوم اقتصاد که طرح کردیم با آن‌ها شروع کنیم مقید ساختن، اول بصورت اضافه، تخمینی، بعد بخش‌های درونی‌اش، سپس، پس از اضافه و به اصطلاح گسترده‌تر کردن اضافه تا بخشهای درونی، بعد برگشتش به صورت به اصطلاح وصف دیدنش.

(س) بله بنا همین بود منتهی قرار بر این بود که ما جدولهای مقدماتی جدول، اگر بناست فلسفه روش را بحث کنیم در اقتصاد، این جدول طبعاً جدول سوم و چهارم ما بوده که تبدیل شده به این، جدولهای شماره یک و دوی آن هم

(ج) یعنی جدول تحلیل دارد که باید اول پردازیم به جدول تحلیل، یعنی سیری را که آخر کار به آن رسیدیم اینکه برای هر چیز لازم هست، یک جدول تحلیل داشته باشیم. یک جدول تجزیه عناوین داشته باشیم، یک جدول اصطلاحات، بعد یک جدول ترکیب، این سه تا، خوب اولین قسمت، فلسفه جدول تحلیل‌مان را باید بتوانیم تحلیل فلسفه‌مان را تطبیق کنیم به اقتصاد. حالا تعریفی را که از اقتصاد کردیم در بحث‌های قبل چه چیزی بود؟ بنابراین بیان می‌شود نام جدول تحلیل، تحلیل فلسفه روش تحقیق اقتصادی. سطح اصلی، ابعاد فلسفه روش تحقیق اقتصاد.

مهندس حسینی: جهت اقتصاد، فلسفه اقتصاد تنها کافی نیست، تحلیل فلسفه اقتصاد.

(ج) عین همین عبارت، یک اقتصاد باید آخرش بیاید. اینجا اگر نوشته تحلیل فلسفه روش تحقیق این باید همین باشد، اگر چیز دیگری بود عین همان می‌نوشتیم. یعنی هر گونه تغییری در اینجا، نمی‌تواند بیاید مگر اینکه برود، روش خودش را اصلاح کند. ممکن هست بعداً ما بیائیم بگوئیم ۵ جای روش باید اصلاح بشود، بازخور دارد به اصطلاح کاری که داریم ولکن تا وقتی که این کار انجام نگرفته باید مقید باشیم به همان عناوین. علاوه بر این در خاطر شریفان هست که در فلسفه، هرگز جهت نیست، فرهنگ جهت هست که ما وارد بحث آن نشدیم، آن را من حذف کردم.

خوب حالا می‌شود قسمت اول، می‌شود ولایت اقتصادی، تولی اقتصادی، ابعاد هست دیگر، و تصرف اقتصادی، سطح فرعی یا ارکان می‌شود «مبادی اقتصادی، مبانی اقتصادی و مقاصد اقتصادی» سطح سوم می‌شود و - توسعه روش - توسعه کارآیی روش اقتصاد در سطح تبعی، توسعه ساختار محاسبات، این اولی‌اش همان توسعه کارآیی روش اقتصادی، محاسبات اقتصادی، توسعه مفاهیم پایه اقتصادی، حالا زیر بخش‌های ارکان، می‌شود ضرورت. حالا اینجا «ضرورت، موضوع، هدف» ضرورت اقتصاد، موضوع اقتصاد، هدف اقتصاد.

حجت الاسلام پیروزمند: روش اقتصاد، روش تحقیق در اقتصاد.

ج) هر دوی آنها می‌تواند جاری بشود، هم در روش می‌تواند پیاده بشود، اگر بخواهد آخر کار موضوع متغیری را که می‌خواهد کنترل کند چه چیزی باشد؟ فهم‌مان از روش اقتصاد، یعنی بهینه‌سازی روش قصدمان باشد. یک مدلی بدهیم که روش اقتصاد را بهینه کند. هم می‌تواند موضوع بحث‌مان چه چیزی باشد؟ خود اقتصاد باشد. که باید روش را حذف کنیم. حالا آیا در این صورت، فلسفه روش تحقیق اقتصاد در بالا گفتیم، در زیر بخش خود اقتصاد را، یعنی ضرورت اقتصاد را می‌گوئیم دیگر نمی‌گوئیم ضرورت روش اقتصادی، اینجا آمدید داخل آن ابعاد، یعنی قاعدتاً شما آمدید مثلاً در ذیل آن. که یک سوال اینکه آیا در بخش سوم که داخل هم هست، باز کلمه توسعه کارآیی روش اقتصادی بکار بردید چه می‌شود؟ حالا برمی‌گردیم دوباره آیا می‌توانیم بگوئیم در جدول تحلیل خود اقتصاد که مدل برای کنترل چه چیزی هست؟ خود اقتصاد، نه اینکه مدل برای کنترل مدل اقتصادی هست، یعنی روش اقتصادی. در این صورت کل این دستگاہی را که می‌سازیم به هر جا که روش رسیدیم، باید حذفش کنیم یا باید باشدش؟ یا در بعضی از جاها باید باشدش، در بعضی از جاها نباید باشدش؟

س) اگر آوردنش به معنای این می‌شود که ما می‌خواهیم مطالعه روش کنیم و بهینه‌تغییرات روش بکنیم نباید باشد. ج) درست هست.

س) ولی اگر منظور این باشد وقتی که آوردنش به معنای اینکه موضوع این خودش هست باید باشد. یعنی اگر قید کردن مبادی اقتصادی بحث از روش خارج کنید خود اقتصاد وارد کند باید قید روش باشد. اگر آوردن روش باعث می‌شود که ما بحث‌مان از خود روش خارج شود در بهینه‌کردنش این نباید باشد.

ج) خارج بشود در بهینه کردن روش، ای زنده باد. حالا در عین حال من جمعش را هم عرض می‌کنم، آیا خود روش را در بخش جزو کار محاسبات اقتصاد می‌دانید یا نمی‌دانید، می‌توانیم هر دو تا را بیاوریم؟ یعنی آیا فرض آنطرفش هم قابل لحاظ هست یا نه؟ یا قابل لحاظ نیست؟

س) که چه چیزی؟

ج) یعنی ما بگوئیم که غرض ما حتماً اقتصاد هست. ولی این غرض که اقتصاد هست، بخش‌هایی دارد، بخش‌های روشی، از جمله روش تحلیل هر اقتصادی برای خودش به معنای عام کلمه مدلی دارد من غرضم اقتصاد هست ولی مدل پولی را هم باید بحث کنم، یعنی به هر حال ابزار هماهنگ‌سازی در رفتار اعتباری اقتصادی می‌شود، این بخشی از کار هست نه بعنوان بهینه کردن مدل مطلقاً، صرف نظر از آنچه که تحت آن هست، یعنی آیا روش و موضوع متحداً وارد می‌توانند بشوند در یک تحلیل به معنای عام؟ که بگوئیم روش تنیم با خود موضوع منظم شده، نسبت و تناسب‌شان یک جایی باید روی هم ملاحظه بشود؟ فرض استقلال را از هر دو بردارد. در عین حالی که هر کدام از اینها می‌توانند مستقل باشند. همین طور که می‌فرمائید ما می‌توانیم هر موضوعی را بصورت جزئی، اجزایش را هم موضوع بحث تغییر قرار بدهیم. حتی یک وصفش را. بنابراین هر گاه که یک، یعنی برای زیربخش زیر بخش یک چیز هم می‌شود به حضورتان که عرض کنم که روش را بکار گرفت برای یک موضوع بصورت عام که چه موادش باشد، چه روشش روی همدیگر هم می‌شود مطالعه کرد. برای هر کدام مستقل هم می‌شود مطالعه کرد.

حالا ما ابتدائاً می‌آئیم آنچه را که در اینجا هست هیچ دستی در آن نمی‌بریم، عرض کردم تا اگر بنا شد اصلاح کنیم، اصلاح مدل روش را بکنیم. ابتدائاً می‌آئیم خود عناوین را حفظ می‌کنیم، بعد معنا می‌کنیم، بعد در این سیر رفت و برگشتی که داریم، در این سیر به اصطلاح آزمون و خطائی که داریم، در این سیر ملاحظه تلاشی را که داریم، باید برسیم به اینکه آیا باید روش کجاها باشد کجاها نباشد؟ فرضاً هیچ جایش نباشد یا همه جایش باشد؟ یا بعضی از آنها باشد؟ بنابراین ابتدائاً چیزی را اضافه نمی‌کنیم جز کلمه اقتصادی که با یای نسبت اقتصاد را منصوب کند به آن عنوان. حالا آیا در جاهایی که یای نسبت دارد، مثل «مبادی، مبانی، مقاصد» اینجا هم خوب هست که اقتصادی بگذاریم یا یای نسبت را برداریم؟ یک یای نسبت خودش دارد بشود «مبادی اقتصاد، مبانی اقتصاد»، مقاصد اقتصاد ولی آنجایی که ندارد مثل مثلاً توسعه کارآیی روش اقتصاد بگوئیم یا روش اقتصادی؟ یعنی این «یا» لازم هست یا لازم نیست؟ این را می‌شود رویش بحث کرد. حالا جدول را ما اول یک بار پر بکنیم به نظر من می‌آید بعداً به این جزئیاتش بپردازیم.

مفاهیم اقتصادی، متغیرهای اقتصادی،

حجت الاسلام صدوق: مفاهیم اقتصادی نمی‌شود؟

ج: بله مفاهیم اقتصاد، نه مثل که اینها را هم باید نوشت اقتصادی، چون مفاهیم اقتصاد یا مفاهیمی که مربوط به اقتصاد هستند.

س: ظاهراً چون موضوع را می‌خواهیم به اقتصاد اضافه کنیم، اقتصاد باید باشد وقتی که یای نسبت اضافه کنیم دو بعد دیگرش هم مفروع عنه هست، یعنی روش ما هم قید اقتصادی دارد، هم قید سیاسی و هم قید فرهنگی، گوئی داریم خود روش را تقسیم می‌کنیم و ابعادش را بررسی می‌کنیم، ولی اینجا وقتی به اقتصاد اضافه شود، اقتصاد موضوع قرار می‌گیرد، اقتصاد از اول تا آخر باشد.

ج) اگر موضوع باشد، آنوقت یای نسبت هیچ جا لازم نیست بیاورید.

س) دیگر هیچ جا لازم نیست از اول تا آخر همه‌اش می‌شود اقتصاد.

ج) پس اینجا ولایت اقتصاد، آنوقت ولایت اقتصاد، اقتصاد ولایت می‌کند بر چیزهای دیگر و تولی می‌جوید نسبت به چیزهای دیگر، و تولی اقتصاد.

س) روش دارد به ما می‌گوید که یک ولایتی دارد اقتصاد، یک تولی دارد، یک تصرفی دارد، ما در اضافه که می‌خواهیم بخوانیم از روش داریم استفاده می‌کنیم که به چه عناوینی از اقتصاد پردازیم.

ج) ببینید مثلاً می‌نویسیم البته، توسعه ساختار محاسبات اقتصاد، محاسبات، حساب یک کاری هست، یک سنجش هست، منصوب به اقتصاد هست یا خود اقتصاد موضوع است؟

س) چون داریم موضوع اقتصاد را تطبیق، اصل کار، تطبیق به یک موضوع جدید هست.

ج) با معونه فلسفی حتماً درست می‌شود ولیکن بدون معونه فلسفی از نظر ادبی بعید نیست دارای اشکال باشد.

س) به هر حال به آن مسئله من مسلط نیستم.

ج) توسعه مفاهیم پایه اقتصاد، اشکال بیان آقای صدوق را دقت کردید که چه می‌گویند؟

حجة الاسلام پیروزمند: بله بنظر درست می‌آید حرفشان.

ج) خیلی خوب، بنابراین «یای» نسبت را پاک می‌کنیم، مفاهیم را منسوب به اقتصاد نمی‌کنیم، اگر منسوب به اقتصاد نکنید، نسبت بین مفاهیم و اقتصاد را دارید می‌سنجید در اینجا یا دارید نسبت سنجیده شده را می‌آورید و در

شرحش؟ تصرفات اقتصاد، اینجا هم مبادی اقتصاد، مبانی اقتصاد. یعنی در اینجاها علت را علی حده نمی‌گیرید بعد منسوب کنید شیء را به آن با یای نسبت. علت را عین خود موضوع می‌گرفتید در اینجا. تناسبات خودش را دارید می‌گوئید. استدلال هم استدلال بدی نبود. هر چند در تعمیم باید، یک بار لااقل نسبت شیء را و تعریفی را که دادید ببینید ملاحظه کنیم. بعد از یکبار این کار را انجام دادن، آنوقت چیزی را که شناختید، بگذارید جایش، یعنی مثلاً - مبانی اقتصاد - مبادی اقتصاد چیست؟ باید اول مبانی را معنا کنید در هر جایی، مبادی را معنا کنید در هر جایی، بعد آن مفهوم اقتصادتان را هم که فرمودید ملاحظه کنید، نسبت بین آنها را هم ابتدائاً در شکل «یای» نسبتی بیان کنید، بعد که بیان کردید ببینید حالا در خود اقتصاد، اگر نخواهید اضافه بکنید به چه چیزی دست می‌یابید؟

حجت الاسلام صدوق: این به عنوان احتمال دوم مطرح می‌شود دیگر در این مسیر در تطبیق دادن.

(ج) چه کار بکنید؟ یعنی به عبارت دیگر مقدمات تطبیق به حضورتان که عرض کنم چیست؟ طبیعتاً باید خود مفهوم را شما بتوانید بگردانید توی کل این جدول.

(س) یک وقتی هست یک روشی هست که الان دارید می‌فرمائید به عنوان یک ادعا، فقط اضافه کنید یعنی تمام این مفاهیمی را که در روش ساخته شده است به آن موضوع مان اضافه شود ببینیم.

(ج) بدون کم و زیاد.

(س) بله این یک احتمال هست.

(ج) یعنی بعد هم باید بنشینیم، شرحش بدهیم دیگر یعنی همه اینها را شرح بدهیم.

(س) اگر بخواهیم بحث فلسفی‌اش را بکنیم، احتمال را گرفتیم برویم جلو ببینیم به بن بست می‌خورد یا نه؟

(ج) چه احتمالاتی دیگر غیرش به نظرتان می‌رسد؟

(س) احتمال دیگرش، این جدول مقابل جدول جامعه هست که او بنظر می‌آید مواد هست، شاملترین موادها توی آن هست، این ماملترین روش هست باید نسبت بین این دو تا روشن بشود، منطقاً اگر روشن نشود، در هر موضوعی زیر مجموعه اینها هم گیر می‌کنیم که چه جوری بسازیم؟ مثلاً می‌گوئیم همین اقتصاد را بنا به خود همین جدول بجائی که اضافه بکنیم، بیایم بنا به بحث سابقتان، توسعه، ساختار، کارآیی را متناظر بکنیم در بحث اقتصاد، بعد مصداقی، روشی، فلسفی‌اش را در سه سطح معنا بکنیم، تولید شود خود جدول اقتصاد این می‌شود؟

(ج) آن بعد از این نیست.

س) نه ظاهراً این احتمال که اول باشد.

ج) یعنی سوال اینکه

س) این همه یک احتمال هست که من حالا می‌خواهم بن بستش را ببینم نه اینکه به عنوان یک احتمال است.

ج) بنظر ما در اینجا می‌آید که اینکه اگر ما روشمان را درست کنیم، خوب می‌رسد مثلاً به مفاهیم پایه خوب مفاهیم پایه بیاید دیگر آن مفاهیم در جامعه است، اگر تولید هست، توزیع هست، مصرف هست من باب مثال عرض می‌کنم، اگر اعتبار هست، اگر چیزی هست باید بیاید آنها را دانه به دانه بگوید. اینجا عناوین روشی‌اش باید عین خودش تکرار بشود.

س: بله من الان خود احتمال را دادم توجه می‌کنم که ببینم ابعادش چطور است.

ج: یعنی این مفروض ما اینکه بعد از جدول تعریفی را که رابطه با فلسفه را نشان می‌دهد، این همان جدولی که باید در بیاید، بگوید که چه جوری تطبیق بکن به عینیت.

س) همین را من الان می‌خواهم ببینم که می‌رود جلو،

ج) چه جوری می‌شود.

س) بن بست پیدا می‌کند یا نه قاعدتاً باید همین جور هم باشد. یعنی هر سطحی را که ما درست می‌کنیم باید بتوانیم از آن سطح استفاده کنیم نه اینکه دوباره از اول همه هر موضوعی را دوباره از ریشه ببریم چرا چون ربط فلسفه را تمام کرده است.

ج) اگر تمام شده باشد باید این کار از آن بر بیاید. من به ذهنم می‌آید اگر تمام نکرده باشدو به بن بست رسید، باید برگردد خودش را هم اصلاح بشود، یعنی اینکه روش برخاسته از فلسفه و به اصطلاح حضور در موضوع به عنوان جاذبه عمومی یعنی نسبت عمومی در حقیقت دارد.

حجت الاسلام پیروزمند: پس می‌شود همه کارهایش انجام شود.

حجت الاسلام صدوق: این به شرطی که بخواهید بهینه کنید خود روش، در مرحله اولش دوباره بگوئید درس هست یا درست نیست وگرنه همین اضافه می‌شود می‌رود تا آخر می‌آید.

ج: خوب باید یک کار دیگری باید بکنیم، مهمترین قسمتی را که ما داریم در اینجا، اینکه چرا داریم این را به نظر می‌آید. یک سوال اینجا جای طرح پیدا می‌کند. آیا ما وقتی مفهوم اقتصاد را پیدا کردیم بهتر است بیائیم از اصول

انکارناپذیر آغاز کنیم، مثل فلسفه‌مان، چون این سیر، یک سیر فلسفی را دارد دیگر، الان آیا چه جور هست؟ بگوئیم اصول انکارناپذیر را از اقتصاد باید معنا بکنیم بیائیم از اصول انکارناپذیر در اقتصادش. اول بحث اجتهاد قبل از این ضرورت مفاهیم، پیش‌گویی اقتصاد نوشتیم تکامل حجیت، یعنی چه؟ یعنی پیش‌گویی را عمدتاً به عهده چه کسی گذاشتیم؟ فقه گذاشتیم، یعنی گفتیم جهان بینی ما پایه پیش‌گویی هست. یعنی چه؟ یعنی به عبارت دیگر تکامل الهی بازگشت به چه چیزی می‌کند، به دین دیگر. آیا می‌توانیم متناظر با پیش‌نیازهای فلسفه‌مان، حکم شناسی بود و موضوع شناسی بود، پیش‌نیازهای اقتصادی فرض کنیم؟ بگوئیم که می‌گوئیم احکام اقتصادی اسلام، اسلامیت درش، اساس هست در پیش‌گویی می‌شود همچنین چیزی را گفت، بعد بگوئیم کارآمدی که مربوط به عینیت هست پس از صحت پیش‌گویی براساس اسلام، معادله تصرفی می‌دهیم. یعنی قدرت هدایت برمی‌خیزد برای اینکه اگر توانستیم پیش‌گویی اسلامی بکنیم، هدایت اسلامی هم می‌توانیم. یعنی تعریفمان از مکتب و علم، آغاز کنیم، بعد بگوئیم تکامل اصول غیرقابل انکار هم باید یک تغایرهایی انکارناپذیری پیدا کند در اقتصاد، یک تغییرهای انکارناپذیری پیدا کند، یک هماهنگی‌های انکارناپذیری پیدا کند، از این طرف بیائیم بهتر هست؟ یا اینکه ولایت اقتصادی، یعنی چه؟ تولی یعنی چه؟ تصرف یعنی چه؟ یعنی از پایه که از فلسفه آمدیم به روش رسیدیم بهتر هست یا از روش بهتر هست؟ در چه چیزی؟ در معنا کردن، هر دو به یک چیز می‌رسند کدامش سهل‌تر هست؟

(ج) به عبارت دیگر از پائین برویم بطرف بالا راحت‌تر هست یا از بالا بیائیم به طرف پائین؟ یا اینکه دو مسیر لازم هست؟ یک سیر باید سیر اجمالی براساس خود فلسفه بیائیم، بعد سیر تبیینی‌اش، برگشتش هست که برویم کنترلش کنیم.

(س) برای کنترل که حتماً لازم هست، یعنی هر وقت آنجا گیر می‌کنیم باید برگردیم.

(ج) یعنی یک سیر رفت و برگشت لازم هست داشته باشیم.

مهندس حسینی: به نظر می‌رسد برای بدست آوردن سرفصل، بدست آوردن سیر بحث از بالا به پائین، باید نوشته شود اما بعد برای تشریحش و بدست آوردن مفهوم هر کدام از اینها به پائین بالا خیلی گویاتر و راحت‌تر می‌رسیم، یعنی اینکه بیائیم اصول غیرقابل انکار یا انکارناپذیر فرض کنید اقتصاد را پیدا کنیم که معنای تکاملش چیست و خود معنای اولیه‌اش یعنی چه و لذا اصول موضوعه همین طور مرتباً بسازیم، بیائیم بالا تا برسیم حالا معنی ولایت اقتصاد را خوب تشریح بکنیم، خیلی راحت‌تر هست بخلاف اینکه برای ساختنش از بالا به پائین بسازیم، ولایت تولی، تصرف، این روشی می‌سازیم می‌آئیم پائین بدون تشریح، یا اینکه تشریح داشته باشیم در حد اجمال.

ج) خیلی خوب حالا این را تکمیل بکنیم دیگر کار امروزمان تمام می‌شود. پس از پر کردن مطلب به حضورتان که عرض کنم بلکه شاید در جدول تجزیه عناوین و اصطلاحات هم بتوانید ببرید دیگر.

حجت الاسلام پیروزمند: نخواهیم تغییر در قاعده قبلی بدهیم، بله ممکن است.

ج) یعنی در قاعده قبل یک سطر را، یعنی فلسفه را تنها در چهار جدولش ببرید، بعد شروع کنیم به معنا کردن. از

جلسه آینده دیگر روالش می‌شود معنا کردن، توی نظام سؤالاتی را که حضرت عالی می‌آورید محبت بفرمائید تعریف

روشنی را که نسبت به اقتصاد قبلاً شده بود، هر چه که هست خلاصه‌اش محبت کنید، لطف کنید تا ما شروع کنیم

تطبیق دادن

«و صلی الله علی محمد و آل محمد»

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۱۰

۷۸/۷/۱

۵۰ دقیقه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اولین سوال اینکه خلاصه تعریف از اقتصاد که در جلسات قبل شده لطف بفرمائید؟

حجت الاسلام پیروزمند: فرمودید که دانش توسعه تأثیر

ج) دانش توسعه تأثیر، نهایت حتماً در آنجا قید کردیم که این مطلب مربوط به یک فلسفه هست، یعنی تعریف فلسفی اقتصاد و نه تعریف اقتصاد هست به عنوان دانش برنامه‌ریزی که بگوئیم ارتباط بین منابع محدود و نیازهای نامحدود، نه مربوط - به حضورتان که عرض کنم - علم مثلاً بهینه‌زی زندگی کردن به اصطلاح نه آن هست. بهر حال زیربخش‌هایی که اقتصاد دارد در بخش‌های مختلفی که تعریف اقتصاد را بصورت نسبی در آنها می‌توانید مشاهده کنید. تعریف اقتصاد باید یک جا بصورت فلسفه، خود موضوع اقتصاد ذکر بشود، یک جاهایی هم حتماً باید فلسفه‌های بخشی یا نسبی درون اقتصاد ذکر بشود. خوب شد دانش تأثیر، حالا دانش تأثیر را که به حضور مبارکتان که عرض کنم که ما قرار بدهیم قسمت به حضورتان که عرض کنم، - سلام علیکم - دانش تأثیر مادی را قرار بدهیم اقتصاد، ببینیم آیا می‌توانیم به حضور مبارکتان که عرض کنم که چیزی هم پیش از این ذکر کنیم؟ به عبارت دیگر ما اگر برگردیم در فلسفه، نسبت به «ولایت، تولی و تصرف» خود تصرف، موضوع اقتصاد هست در معنای اعم آن، در معنای ریشه‌ای‌ترین معنای فلسفی‌اش، تصرف یعنی به اصطلاح اقتصاد، یعنی تأثیر تولی و ولایت بر مادون، معنا می‌کند اقتصاد را در مرتبه حد اولیه. پس حد اولیه اقتصاد می‌شود برابر با تصرف. حالا نهایت اینکه، سؤال اینکه تصرف مطلق را ما می‌گیریم اقتصاد؟ نه، چرا؟ چون تصرفات سیاسی را که در علاقه‌ها هست، ما نامش را آنجا اقتصاد نمی‌گذاریم و تصرفات فرهنگی، یعنی تصرفات در جهت یا تفکر یا سنجش، آنجا هم اسمش را اقتصاد نمی‌گذاریم، «تصرفِ تصرفِ تصرف» اگر تصرف مرتبه سوم را ملاحظه کنیم، تصرف اقتصادی هست.

خوب تصرف در مرتبه سوم، وقتی می‌گوئیم تصرف در مرتبه سوم، معنایش این هست که اینها باید ضرب بشوند، «ولایت، تولی و تصرف» باید ضرب شود در آن، ۹ وصف اول در بیاید که سه وصف می‌شود کارایی. خوب از حد اولیه فلسفی، یک درجه تبیین می‌شود، می‌شود در اوصاف توسعه، کارایی، حد اولیه در فلسفه توسعه می‌شود، کارایی، خوب از آنجا هم باز به اصطلاح اینها را ضرب در همدیگر می‌کنیم به حضورتان

(س) حالا در همین مرحله تعریف کردیم اقتصاد را به قدرت «هماهنگی، وسیله، زمینه» اقتصاد را به قدرت معنا کردیم که قدرت را هم تطبیق دادیم به اوصاف کارایی.

(ج) کارایی که هماهنگی که اینجا سطح دوم از تعریف هست، سطح سوم از تعریف که دیگر از به اصطلاح تکامل به اصطلاح از فلسفه تکامل و توسعه می‌آید پائین‌تر، آنوقت توسعه تأثیر خاص می‌شود، مال یک جامعه. توسعه تأثیر خاص یعنی چه؟ یعنی می‌شود یا توسعه تأثیر الهی و یا التقاطی یا الحادی. این دیگر آمده است در کجا؟ در جامعه آمده است خوب حالا بنابراین ولایت اقتصاد می‌شود، اقتصاد تحت چه سرپرستی می‌خواهد رشد بکند، توسعه اش؟ توسعه تأثیرش، یعنی اشتدادش چه جوری می‌خواهد پیدا بشود؟ اصلاً به چه چیزی گفته می‌شود کمال؟ کمال وحدت و کثرت هست بقول عام، افزایش تنوع، تعداد. افزایش انسجام، وحدت و لکن مال مرحله بالا هست، که می‌پوشاند همه را در تاریخ، مال اقتصاد اسلامی که می‌خواهید، توسعه تأثیری هست، توسعه بالا رفتن تعداد تنوع و وحدت در تحت ولایت الله و تولی به خدای متعال و تصرفات الهی. خوب آیا می‌توانیم در اینجا بگوئیم ولایت اقتصاد توسعه تأثیر مادی در جهت خاص معنا کنیم؟ یعنی مثلاً اگر این را شماره ۱ بزنیم، این را شماره ۲ بزنیم، این را شماره ۳ بزنیم. حالا این ما سه سطحی را که می‌توانیم درباره اقتصاد بگوئیم، یعنی لازم هست بگوئیم، نه اینکه درباره ولایت اقتصادی، ولایت در اقتصاد سطح تکوینی اش را اگر بخواهیم بنویسیم، کجاست؟ سطح تاریخی اش چه چیزی هست؟ سطح اجتماعی اش چه چیزی هست؟ برحسب حدود فلسفی مان صحیح هست بگوئیم تصرف یعنی اقتصاد، اوصاف کارایی یعنی اقتصاد، توسعه تأثیر الهی، یعنی اقتصاد، این برحسب اوصاف مفاهیم، اصطلاحاتمان. در عینیت چه کار می‌کنیم؟ در عینیت هم همین را می‌گوئیم؟ ما حتماً اگر در خاطر مبارکتان باشد، اقتصاد را توسعه تأثیر را، معنا کردیم هم تکوینی، هم تاریخی، هم اجتماعی در گذشته. خوب این را آیا لازم داریم این سه معنا را بکنیم یا نه؟ حتماً لازم داریم، برای اینکه بتوانیم همیشه قاعده: برای اینکه بتوانیم مدل سازی بکنیم باید کلیه مفاهیمی که می‌خواهد در سه منزلت قرار بگیرد، علاوه بر مسئله جایگاه اضافه شدن: قید اول، قید دوم، قید سوم، علاوه بر این در هر جایگاهی غیر از خصوصیت اضافه شدن یا

مضاف الیه واقع شدن، باید مفهوماً هم تغییر بکند، انعطاف پذیر باشد. این از اصول مدل سازی مان هست برای تعمیم تا بعدش تخصیص بدهیم. نمی توان پس بنابراین چه ابعاد، چه ارکان، چه اساس را هرگز بکار برد، مگر تعمیم پذیری، تخصیص پذیری را در ش و توزین پذیری را درش بیاوریم.

تعمیم پذیری کی هست؟ وقتی که لفظ را که بکار می بریم، حداقل در سه سطح قابل تعریف برایمان باشد. در سه سطح چه جوری می توانیم تعریف کنیم، با چه روشی؟ رابطه آن موضوع را با تکوین باید مشاهده کنیم، رابطه آن موضوع را با تاریخ باید مشاهده کنیم، رابطه آن موضوع را با به اصطلاح جامعه هم مشاهده کنیم، پس از مشاهده کردن، یعنی ملاحظه نسبت اضافه آن، یعنی بگوئیم ولایت اقتصاد در تاریخ، چه اثری دارد، چه اثری می گیرد، ولایت اقتصاد در مثلاً تکوین، ولایت اقتصاد در جامعه، به این معنای تعمیم پذیری هست.

خوب پس بنابراین لفظ در نظر ما هرگز حقیقت در معنای عامش نیست، بلکه آن معنا، معنای عام همیشه، معنای اجمالی لفظ هست، معنای تبیینی اش کی واقع می شود؟ وقتی در مجموعه قرار بگیرد. برای بدست آوردن معنای تبیینی چه کار باید بکنیم؟ باید مفهوم را صرف بکنیم، همان گونه که هیئت را، هیئت تغییر نمی کند، جایگاهش عوض شده است، کلمه اقتصاد به اصطلاح، اقتصاد را نیامدیم ببریم به باب تفعیل مثلاً یا به باب تفاعل یا به صیغه مثلاً ماضی یا به صیغه مضارع، لفظش حفظ می شود، جای بکارگیری اش که عوض شد، می گوئید باید مفهومش چطور بشود؟ عوض بشود، حتماً نباید حفظ شود، مفهوم اش در شکل اجمالی و بگوئیم، تبیین آن بوسیله اضافه انجام می گیرد. چرا؟ چون - در خاطر مبارکتان حتماً این مطلب هست که - حتماً در خاطرمان این معنا هست که ما معنایی را لازم داریم که قدرت تبدیل داشته باشد، شش متغیر ما اینجوری نیست که فطرتاً از یک مرحله به مرحله دیگر برود. دفعتاً از یک مرحله به مرحله دیگر برود. میزان عددی هم که داریم عدد به حضورتان که عرض کنم که تغییرش، دفعی نیست یک مرتبه، این باید قابلیت این را داشته باشد که جای مفهوم که تغییر می کند، یعنی بالا می رود مثلاً یک معنای دیگر بدهد. در عین حال معنای دیگر وابسته به عدد، وابسته به سایر مفاهیم، از قبیل جمله انشائی یا جمله خبری یا جمله توصیفی که فقط بخواهد اخبار بدهد، یا انشاء بکند یا وصف کند یا هر چیز دیگر، نیست کلاً. چرا؟ چون باید وسیله تحلیل تغییر بشود. - خوب دقت کنید - وسیله تحلیل تغییر بشود، باید بیان بکند و بگوید به این علت تغییر کرده هست. کنترل بکند تغییر را، پیش گوئی بکند تغییر را، مفهوم باید همراه به اصطلاح یعنی نام نیست. مفهوم نام و عنوان یک موضوع

نیست که بگوئیم این اسم هست برای این به اصطلاح موضوع مان. مفهوم باید پذیرای خصوصیت معنون باشد، یعنی مفهوم متغیر باشد.

خوب اگر حالا بنا باشد اینجوری باشد باید اقتصاد بتواند به هزاران معنا بکار ببرید که قبلاً نام آن معناها چه بوده است مجازی، در کدام ادبیات، در ادبیاتی که می‌خواستند، معنا را نام بگذارند، برای یک معنون خاص، استعمالش در اثرش، در شیء آخر، موضوع آخر، استعمالش چگونه بود؟ مجازی بود. یعنی کانه نام برای عنوان برای کل آثار بوده. حالا یک اثر را در یک موضوع، جای کل می‌گیرید، این می‌شود حتماً مجاز. ولی در اینجا می‌گوئید خصوصیت اصلی این موضوع در این جایگاه، دیگر بقیه خصوصیتها نیست، آنها درش کمرنگ شده است، در اینجا پررنگ تر هست اصلی تر هست، خصوصیت این منزلت حداقلی را که به کار می‌گیریم برای هر موضوع «تکوین و تاریخ و جامعه» هست. حالا اقتصاد در تکوین چیست؟ اقتصاد در تاریخ چیست؟ اقتصاد در به حضورتان که عرض کنم که جامعه چیست؟

س) حالا شما این تقسیم را از بیرون وارد مجموعه کردید.

ج) حالا دارم عرض می‌کنم خدمتتان ببینیم چه جوری هست؟

حجت الاسلام صدوق:

حجت الاسلام پیروزمند: فرهنگ که باید در جدول فرهنگ بیاید جدول فلسفه که نباید بیاید.

حجة الاسلام صدوق: جدول تکوین، تاریخ، جامعه و...

ج) یعنی اگر بخواهیم یا اینکه از دو چیز باید بگوئیم یا بگوئیم این جواب داده نمی‌شود، کار چند تا چیز هست که باید اینجا دقت کنیم یکی آن قواعدی را که ذکر می‌کنیم در روش برای بکارگیری آن، آن قواعد اینجا نیامده است اصلاً، هیچ کدامش نه این یکی، یعنی اصلاً قاعده تعمیم نداریم اینجا، مگر در وقتی که زیرساخت می‌سازید، شما اینجا می‌رسید به اینکه ما چه کار بکنیم در تولید متغیرش؟ این قاعده را شما می‌گوئید، تعمیم آثار. ما مجبور هستیم اولین کاری را که می‌کنیم در بخش سنجش، بیائیم تعمیم آثار، تخصیص جایگاه بدهیم. توزین سهم تأثیر بکنیم. آیا همین راه، همین کار روشی خودمان را می‌توانیم بگوئیم ما در بخش تحلیل فرهنگ نمی‌کنیم یا در بخش به اصطلاح تحلیل فلسفه نمی‌کنیم یا نمی‌توانیم؟ یا مجبوریم کلیه آنچه را که تا آخر کار می‌گوئیم، تلاش بکنیم بگونه‌ای همه را بیاوریم؟ دوباره می‌گوییم: آیا در سیر کاری که داریم حالا سیر آموزشش چه جوری باشد؟ آن یک حرف دیگر هست. در تولید مدل، آیا در تولید مدل یک جدول داریم کلاً که این جدولمان، اسمش جدول نظام مقایسه هست این اولین جدولی را

که دارید این در اولین جدولی را که دارید که نظام مقایسه باشد، فرهنگ و فلسفه و زیرساخت در یک جدول آمده است، یعنی عناوینش به هم چه جوری هست؟ وابسته است. تعریف هر کدام باید به نسبت با نظر به بقیه، تعریف بقیه به اصطلاح، با توجه حالا آیا لازم هست این کار را بکنیم یا نه؟ ما به نظرم می‌آید اگر بخواهیم این کار را انجام ندهیم در درست کردن مدل حتماً دچار مشکل می‌شویم، حالا اول انجام نمی‌دهیم. بنا را می‌گذاریم بر انجام ندادن، مگر اثبات حجت الاسلام پیروزمند: بله باید نحوه انجام دادن مشخص بشود اینکه مفاهیم ارتباط دارد، وابسته هست کمک می‌کند به هم در تعریف روشن هست. انکار این نیست که حالا بگوئیم فعلاً فرض می‌گیریم که اینها منفصل هستند تا بعد ببینیم لازم می‌شود ارتباطش را ببینیم یا نه؟ این فرض را لازم نیست بگیریم. منتهی صحبت اینکه شما همانجا هم جدول مقایسه نوشتید، در قسمت فرهنگش این عناوین را نوشتید، در قسمت فلسفه‌اش یک عناوین دیگر نوشتید، مگر در قسمت فلسفه را که وارد می‌شوید، نمی‌گوئید ما آنجا تکامل حجیت هست فرق ندارد که بنویسیم تکامل حجیت یا بنویسیم توسعه انتظارات. یعنی اینکه هر جایی برای خودش عناوین خودش را دارد وقتی آن را معنا می‌کنیم، آنرا معنا می‌کنید. منتهی حالا می‌گویید در معنا کردن این من باید وابسته ببینیم، این را یک حرفی هست در جدول فلسفه که هستید می‌گوئید من ولایت، تولی، تصرف اقتصاد را باید ببینیم حالا وقتی می‌خواهید ولایت را معنا کنید اگر لازم بود در معنای ولایت، در معنای ولایت توجه به معنای تکوین، تاریخ هم داشته باشید، خوب می‌کنید، ولی اینکه بیائیم خلاصه کانه هیچ تقسیمی نشده از تقسیمات این قرار بدهیم آنجا و از آن قرار بدهیم اینجا، این یعنی جدول تنظیم نشده است؟

(ج) بله صحبت درباره اینکه آیا اینها عناوین با همدیگر مربوط بودنشان اصولاً در معنا کردنشان لازم هست اصلاً باشد یا نه؟ و به اصطلاح آیا کل جدول به کار گرفته می‌شود در نهایت در تولید کلمه؟ یا اینکه بعضی یا اینکه اصلاً بکار گرفته نمی‌شود؟ مثلاً عرض می‌کنم ما وقتی دینام می‌سازیم کاری به متال آهن سیلندر نداریم، دینام مس هست، آهنش با نوع آهن آن فرق دارد؟

«ولایت، تولی، تصرف» این سه عنوانی را که ما در اینجا داریم، ولایت، تولی، تصرف اصولاً آیا در جدول، کجا بکار گرفته می‌شود؟ جایی هم داریم این را کلاً یا اصلاً نداریم ولایت، تولی، تصرف؟ جز ابعاد هست کما اینکه تکوین، به حضورتان که عرض کنم که بله، «تکوین، تاریخ و جامعه» هیچ کجا نداریم که مال جدول تحلیل فرهنگ باشد، کما اینکه آن چیزی را که در تحلیل زیرساخت داریم، «گمانه‌گزینش، پردازش را نداریم ابتدائاً. خوب آن وقت حالا این را

باید بعداً بیائیم ببینیم که کجاها اثر اینها یعنی اینها در همدیگر آیا ضرب می‌شوند اثرشان هست یا نه؟ باید به آن برسیم. فعلاً بیاییم سراغ ارکان. ما فقط معنای اینکه لازم داریم این سه تا را معنا کنیم از نظر تعمیم اشاره به آن می‌کنیم و رد می‌شویم. الان بنای توضیح بیشتری را نداریم تا آنجایی که توضیحش لازم باشد.

ارکان اقتصاد، «مبادی اقتصاد، مبانی اقتصاد، مقاصد اقتصاد»

(س) حالا بنظرتان می‌آید آن سه تا معنا شد.

(ج) بنظر می‌آید که اشاره شد که چه چیزی لازم می‌شود در آینده، نه معنا نشد و لکن به حضورتان که عرض کنم که «مبادی اقتصاد و مبانی اقتصاد، مقاصد اقتصاد» اگر اقتصاد شد دانش تأثیر مادی، مبادی آن چه چیزی هست؟ آیا مبادی ربطی هم دارد به ولایت و تولی و تصرف؟ آیا مبانی ربطی هم دارد، آیا مقاصد ربطی هم دارد یا ندارد؟ شما توسعه تأثیر الهی را با مادی فرق گذاشتید پس مقصدش نمی‌شود یکی باشد. اگر مقصد یکی نشد، آیا مبنایش، تولی خاص اقتصادی نمی‌شود؟ می‌شود تولی مادی باشد می‌شود تولی ملکوتی باشد. می‌توانیم بگوئیم ولایت اقتصادی، تولی اقتصادی، تصرف اقتصادی در معنای دیگر، می‌شود مبادی، مبانی، مقاصد یا نمی‌توانیم بگوئیم؟ اینها دو تا حرف هست. حتماً همانجوری که قبلاً اشاره شد می‌توانیم ما تعمیم بدهیم یک معنا را. بنابراین می‌شود با ملاحظه یک نسبت و تناسبی به کار گرفت. ولی آیا مبادی تأثیر همین هست؟ یا مبادی تأثیر چیز دیگری هست؟ مقدماتی که لازم هست که بدون آن مقدمات در عینیت، اقتصاد کار نمی‌کند، چه چیزهایی هست؟ مبادی اگر باید خارج باشد از علم ولی پیش نیاز ضروری باشد؟ از نظر فکری می‌گوئید از نظر عینی، من باب مثل من شروع می‌کنم چند تا مثال زدن گفتن که قیمة را با غین می‌نویسند یا با قاف؟ گفت نه با غین می‌نویسند نه با قاف با لپه و گوشت می‌نویسند و قابلمه. حالا کسی هم بگوید اقتصاد که این حرفها را ندارد که اقتصاد یا کشاورزی یا صنعت. اگر کشاورزی هست زمین می‌خواهد، آب می‌خواهد، بذر می‌خواهد، کود می‌خواهد به حضورتان که عرض کنم که کشت می‌خواهد، داشت می‌خواهد، برداشت می‌خواهد. اگر صنعت هم هست، آزمایشگاه می‌خواهد، پیدا کردن خصلت‌های ماده می‌خواهد، بعد آن خصلت‌ها را به بهره‌وری بیشتر اجتماعی رساندن می‌خواهد. اگر توسعه تأثیر مادی هست یا در تغذیه و پوشاک و امثالش هست یا در ابزارآلات است. اگر ابزارآلات هست، برو دنبال صنعت، اگر به حضورتان که عرض کنم که تغذیه و پوشاک و امثالش هم که هست، خوب برو دنبال کشاورزی، کشاورزی حالا حداکثرش هم یا دامداری را جدا می‌کنی از آن یا دامداری را هم جزء آن می‌نویسی. بنابراین اصلاً توسعه تأثیر مادی، خود ماده بوده دیگر، بحث شما این بود که ماده زیادتر بشود، اثر

مادی بیشتر بشود، اثر مادی بوسیله تبدیل کیفیت ماده ممکن هست، تبدیل کیفیت ماده هم یا بصورت طبیعی و کشاورزی و دامداری واقع می‌شود یا بصورت کار آدم در صنعت واقع می‌شود، این یک صحبت هست. مبادی چنین مطلبی در عینیت، اگر صنعت هست، مبادیش ابزار آزمایشگاهی هست و آزمایش کردن. در آزمایش کردن، کار اقتصادی بنفسه انجام نمی‌گیرد که یک چیزی تولید بشود برویم توی بازار بفروشیم، ولی حتماً مقدمه لازم هست. در کشاورزی هم ممکن هست یک چیزهایی آدم مجبور بشود، بخرد که عین همان آنها را بنفسه معنا ندارد در بازار بخواهید بفروشید، ولی جزء مقدماتش حتماً هست. این اگر در عینیت محض بخواهید ببینید.

اگر بگوئید نه آدم تحصیل کرده، لازم داریم. نیروی انسانی متخصص، ابزار لازم داریم، سرمایه لازم داریم، این یک درجه از قبلی جلوتر هست در دقت کردن در معنای اقتصاد. حالا کار تخصصی می‌خواهم، ابزار تخصصی می‌خواهم. می‌شود کار تخصصی را هم بگوئید آن هم یک سرمایه‌ای، آن را هم اقتصاد به عنوان یک منبعی به عنوان منبع نیروی انسانی حساب بکن، ولی شما هم سرمایه‌گذاری می‌کنید برای دانشگاه، می‌گویی می‌خواهم نظرات متخصص بالا برود تا توسعه اقتصادی بتوانیم داشته باشیم می‌شود این مبادی را از این دسته ذکر کرد. یک مقدار می‌آئیم بالاتر.

اگر گفتیم که توسعه انگیزش ربط بین چه چیزی را لازم دارد؟ ربط بین جهان بینی فرد، جهت گیری فرد اولاً، باید تقویت بشود، ارتقاء پیدا کند. براساس آن جهت جهان را بهتر بشناسد، براساس آن جهان بینی، موضوع شناسی بکند، حکم شناسی بکند، موضوع شناسی بکند، موضعش را بشناسد، ربط منطقی حرکتی را که می‌خواهد بکند با زیربنای نهاییش، آن وقت حتماً اینها کار اقتصادی نیست، احیاناً ممکن هست برسیم که قطعاً هم اثر اقتصادی دارد. بیش از تخصص. خوب حالا می‌گویید یعنی چه بیش از تخصص؟ می‌گوییم برای اینکه تخصص واقع می‌شود در اختیار انسانی که آن انسان دارای یک انگیزه‌ای هست، یک نظام حساسیتی هست، یک موضع گیری هست، یک رفتاری دارد، یک حرکتی دارد. علی فرض اینکه همچنین چیزی شد آن وقت مبادی اقتصاد باید، مبادی نظری که علت تحقق عینی می‌شود، خوب حالا اگر به عبارت دیگر، مبانی اقتصاد را هم خواستید درست کنید، باید محصول آن مبادی بیاید، تبدیل شود به یک اصولی که ربطش بدهد به کارآمدی عینی، یعنی ابزار سازی بکند. مقصدش هم باید ابزاری بدهد در اختیار که بعداً شما بتوانید در به اصطلاح زیر ساختان بکار ببرید.

حالا یک لحظه برمی‌گردیم می‌رویم داخل این سه معنا کدام را باید انتخاب کنیم؟ گفتید فلسفه روش تحقیق در امور اقتصادی، اگر فلسفه روش تحقیق هست، حتماً باید برود سراغ چه چیزی؟ از جهان بینی را بگیرد، تا عینیت. چیزهایی

را که لازم داریم، در درست کردن زیر ساخت اینجا باید، زیر بناهایش را بدهیم، فلسفه‌اش را بدهیم. در این جا توی پاورقی یک کلمه این را ذکر می‌کنیم در باب فلسفه که باید سزاوار بود اول کار عرض کنیم.

اینجا نوشته بودیم تحلیل فلسفه روش تحقیق. فلسفه یعنی دو چرایی، چیستی و چگونگی. هر وقت علت را بدون قید و اضافه ذکر کنیم، بیشتر به طرف چرایی می‌رود یعنی اصل بودن، هر وقت در نسبت به کیفیت ملاحظه‌اش کنیم می‌شود چیستی و هر وقت نسبت به تبدیل کیفیت می‌شود چگونگی. فلسفی حتماً باید شامل هر سه تا باشد تا کامل بشود، این فلسفه بصورت مطلق. مضاف وقتی می‌گوئیم که این «چرایی، چیستی، چگونگی» اضافه بشود به یک موضوع خاص، مثل فلسفه اقتصاد، فلسفه روش تحقیق در اقتصاد، فلسفه روش، این الان سه موضوع پیدا کرد. وقتی می‌گوئیم فلسفه تحلیل فلسفه روش، یک موضوع هست، وقتی می‌گوئیم تحلیل فلسفه روش تحقیق اقتصاد، در اقتصاد، یک موضوع آخر هست، وقتی می‌گوئیم فلسفه روش تحقیق اقتصادی مثلاً برای مدل سازی، هر موضوعی را می‌توانیم بگذاریم، متناسب با موضوع چه کارش بکنیم، بیایم خاص ترش بکنیم، در اینجا می‌شود فلسفه نسبی. پس مفهوم فلسفه که بیان علت هست، خودش بنفسه در علت بودن، چه بودن، چگونه بودن بکار می‌رود. که نوعاً در حوزه‌ها بصورت علت بودن به اصطلاح به کار می‌رود چرا؟ چون بحث در این که اصل بودنش محتاج به خدای متعال باشد یا نباشد، تغییر عمده حتماً در چه بودن و چگونه بودن دارد.

بنابر این آن دو فلسفه از این نظر وابسته هستند هر چند بودن هم در چه بودن، یعنی این مجموعه‌اش به اصطلاح اصل در بیان فلسفه هست و چگونگی‌اش حتماً به حضورتان که عرض کنم وابسته هست، متقوم هست، بگذریم.

حالا آیا در تحلیل فلسفه روش تحقیق، ما مبادی که لازم داریم مبادی اقتصاد چه چیزی هست؟ مبادیش باید کلیه بحث‌هایی که از نظر نظری، ضرورت دارد باشدش، مبانی‌اش همه کلیه اصولی که می‌تواند آن را کاربردی کند، نتایجش هم تحویل بدهد اصل‌هایی را که اگر بکار بگیریم، زیرساخت را بتوانیم بسازیم. یعنی در حقیقت متقوم به یکدیگر هستند. خوب اگر چنین باشد بنظر می‌رسد بصورت خیلی اجمالی و کلی، قسمت اول، «مبادی، مبانی، مقاصد» شد مبادی در حقیقت تئوریک، نظری و اصول مثلاً کاربردی، مقاصد را آیا می‌توانیم بگوئیم ثمرات این دو تا پیدا می‌شود در ایجاد زیرساخت؟ حتماً باید همچنین چیزی را نتیجه بدهد. آن وقت آیا این تقسیم اصولاً صحیح هست؟ بگوئیم نظر، تئوری، رابطه بین نظر و عمل، کاربردی، اصول کاربردی و یک اساس‌هایی که عملاً در کار بکار گرفته می‌شود، نه اینکه اصولی هست که بر آن مبنا باید کار کند. حالا اساسش چه چیزهایی هست؟ اساس و توسعه کارآیی روش اقتصاد،

توسعه محاسبه روش اقتصاد، توسعه مفاهیم پایه، که توسعه در اینجا در قسمت سوم، حتماً باید توسعه مفاهیم با شماره یک معرفی بشود برخلاف ولایت، تولی، تصرف که ستون دست چپ، آخرین ستون سه شمرده می‌شد، در قسمت سوم، باید ستون بلوک، اولین ستون سمت چپ جای سه زده شود یک، توسعه مفاهیم پایه اقتصاد، بعد از مفاهیم توسعه یافته، توسعه ساختار محاسبات اقتصاد، بعدش هم ثمره‌اش توسعه کارایی اقتصاد، یعنی برعکس جهت حرکت در به حضورتان که عرض کنم که ارکان و ابعاد.

(س) پس همانجوری هم بنویسیم آن را چطور هست؟

(ج) نوشتیم.

(س) یعنی جابجا بنویسیم.

(ج) نه، این الان درست هست، این جای اینکه این بگوئید زیر ولایت باشد اینجا باشد؟ اینجا هست. خوب حالا این تبعیت اینجور نوشتید که این ستون را که می‌خوانید اینها اولی‌ها هستند یعنی با راندمان ۶۴ است این با یک هست. خوب حالا مسئله توسعه مفاهیم پایه از چیزهای بسیار مهم هست که در تحلیل فلسفی‌تان باید روی آن تکیه داشته باشید. خود مفهومش بدون اینکه وارد در معنایش بشویم، گویای این مطلب هست. مفاهیم اقتصادی شما از نظر روشی نباید، مفاهیم اقتصادی متداول مصطلح باشد، اگر بود غلط هست. اگر تعریف‌تان از پول با تعریف آنها از پول، اگر تعریف‌تان از معادله انتشار با تعریف آنها از معادله انتشار، هر کدام آن تطابق داشت، چطور شد غلط می‌شود. بنابراین آن اصطلاحات را شما باطل می‌دانید. در روش شما، نمی‌توانند کار کنند. حالا چرا کلمه توسعه یا تکامل برای این مفاهیم بکار بردید؟ این مفاهیم که اولین بارش هست، به اصطلاح مفروضات این هست که تا حالا اقتصاد اسلامی نداشتید، حالا می‌خواهید ابزار خاصی را درست کنید که می‌گوئید آن ابزارها، نمی‌تواند اقتصاد اسلامی تحویل بدهد. مثلاً گفتید که ابزار آنها می‌دهد جریان ربا را در جامعه، پول، زمان بهره، زیربنایش چه چیزی هست. مدل نشر اسکناس، رابطه بین پس انداز و سرمایه گذاری. می‌گوئید نرخ بهره هست، یعنی نرخ سود تضمین شده هست. شما مثلاً بفرض محال، حالا من الان نمی‌خواهم بگویم اینجوری هست به فرض محال، لقب زکات یعنی نمو، به کار می‌برید در چه زمانی؟ در انفاق فی سبیل الله، بعد هم اصرار دارید در روایاتتان که پول خرج کردن در سبیل خدا، پول را کم نمی‌کند. پول را نمو می‌دهد. یک تعریف دیگری پس از خرج کردن پول دارید، از هزینه کردن دارید، یک تعریف دیگری را از سرمایه گذاری دارید. یک تعریف دیگری را از «تجارتاً لن تبوری دارید با آن تعریف فرق می‌کند اصولاً، زیربنایش فرق می‌کند، دو تا

تعریف هست. در تعریف آنها صحیح هست، خرید و فروش پول برای نمو، ضرب در زمان. در تعریف شما می‌گوئید که اینها می‌گویند ربا مثل بیع هست، شما همچنین حرفی نزنید، مثل کسی که شیطان خولش کرده است «یتخبطه الشیطان» درباره‌اش می‌گوئید، خبط دماغ یعنی تنزل فهم، یعنی قدرت تمییز از بین برود. این تعریف جدیدی هست، یک تعریف دیگری هست. حالا این سر جای خودش باشد که اگر بجای خودش علم اصول استنباط احکام حکومتی درست بشود، نظام تعاریف یک دین که دعوت به آخرت می‌کند، کلاً با نظام تعاریف دیگر مختلف هست و نمی‌توانید از یک نظام به اصطلاح برخوردار باشد، آن سر جای خودش باید صحبت کنیم. اینجا من نمونه‌هایی را که می‌گویم، صرفاً نمونه‌های ساده عینی هست که با اولین تخمین‌ها روشن می‌شود. تلاش در اقتصاد را، تلاش فی سبیل الله، انفاقی را که برای تبلیغ باشد، بد می‌داند «و لا تنفقوا اموالکم رثاً الناس کالذی لم یؤمن بالله و الیوم الآخر». بعد هم می‌گوید اگر همه زمین پر از طلا بکنید، ریائاً بدهید، خدا یک قرانش را قبول نمی‌کند. این‌ها تعاریف‌های دیگر هست در اقتصاد، اقتصاد آنجائی که لازم باشد انفاق بکنند، یعنی به عبارت دیگر اقشار آسیب پذیر را تحت حمایت قرار بدهند در آن اصل هست، چه چیزی را قرار می‌دهند؟ ربا می‌گویند فلان سرمایه‌دار برای فلان کشور چقدر پول چه کار کرد؟ واریز کرد. خوب از طرف دیگری که به شما اصلاً اجازه معامله نمی‌دهد. که در آن غبن غرر عسر و حرج باشد. کلاً تعریفش از سود و زیان و فرق دارد. خوب این با تعاریف کلان اقتصادی دنیا فرق دارد. با تعریف توسعه اقتصادی، فرق پیدا می‌کند. اخلاق را حاکم می‌کند بر تعریف سود. ارزش کمی اضافه را سود نمی‌گیرد، یعنی افزایش کمی را سود نمی‌گیرد، در چه چیزی؟ در مقیاس توسعه. این تعاریف اگر درست در اقتصاد مشخص نشود، حتماً مدل اقتصادی چطور هست؟ نمی‌توانید بسازید. مدل را همیشه چه چیزی می‌سازد؟ تعریف پایه، تعریف پایه در حقیقت بلندترینش و بالاترینش، چه چیزی هست؟ به عبارت دیگر اگر بخواهیم تأثیر مادی را ذکر کنیم، می‌گوئید فیزیک را تعریف کن ریاضیات را تعریف کن، زیست را تعریف کن، علوم پایه، علوم پایه چه کار می‌کنند؟ حضور پیدا می‌کنند در حد همه علوم از جمله علوم انسانی. از جمله علوم انسانی چه چیزی هست؟ علم اقتصاد. بنابراین انسان اکونمیک، انسان اقتصادی، در تعریف علوم پایه‌ای که فیزیک مادی است، رفتار را معین می‌کند، انگیزه‌اش را معین می‌کند، رابطه‌اش با محیط یعنی جهان، جهان ماده، آن را تأثیر و تأثرش را معین می‌کند، کلاً جدا می‌شود از شما. شما که در فیزیک جهان ماده، مشیت بالغه الهی را حاکم می‌دانید و در تاریخ جهان او را حاکم می‌دانید و بعد ولایت تاریخی معصومین را و بعد ولایت اجتماعی الهی یا الحاوی را مؤثر می‌دانید، یعنی در حقیقت نظام ولایت حاکم هست، نه نظام قوانین ماده، شما قانون سازی

می‌کنید، لذا پس از تعاریف پایه همه ما ذکر کردیم، توسعه ساختار محاسبات، محاسبه عوض می‌شود، وضعش و بعد هم باید کارایی عوض بشود و بیشتر از آن کارایی تحویل بدهد. اگر سوالی باشد ۲۰ دقیقه‌ای خدمتان هستیم.

س: دو تا مسئله را روشن کنیم یکی این که ما بنا بر این بود که محصول این بحثی که می‌کنیم، روش اقتصاد باشد و اینجا هم فلسفه روش اقتصاد باشد، آنوقت یک بحثی در جلسه قبل بود که آیا لازم هست، قید اقتصادی به این - قید روش به این مفاهیم بزنیم یا نه؟ یعنی ما بگوئیم که ولایت اقتصاد، قید روش به آن بزنیم یا مبادی اقتصاد بگوئیم مبادی روش، مبانی روش، مقاصد روش و وقتی توضیح می‌دهیم باید مبانی روش را بگوئیم یا مبانی خود اقتصاد را بگوئیم این یک سوال هست و الان عملاً چه کردیم؟ دوم اینکه بنظر می‌آید ما به مقدار توضیحی که حضرت عالی فرمودید در بحث خصوصاً ارکان و تا حدودی هم اساس، درواقع خود این واژه‌ها را توضیح دادید نه اینکه به قید اقتصاد چه می‌شود؟ یعنی گفتیم مبادی چیست؟ مبانی چیست؟ مقاصد چیست؟ آیا لازم هست که ما در این مرحله واقعاً بگوئیم مبادی اقتصاد چیست؟ یا مبادی روش اقتصاد چیست؟ حالا بنا بر هر دو احتمال یعنی این قید اقتصادی که به آن زدیم، چقدر مسئله را متفاوت کرد؟

ج) بله مبادی اگر شد در هر علمی اولاً که در مثال سعی کردم، مثالهای اقتصادی بزنم، گفتم مبادی ولی تطبیق در مثال مبادی اقتصاد چه در عینی، خرد خرد و چه در امور کلان تا امور توسعه‌ایی که گفتیم حالا باید مثلاً اینها بیابند نظام فکری شان درباره جهان چطور بشود و الی آخر. یعنی اقتصادی معنا کردم. اگر مثلاً می‌گویم مبادی اقتصاد نبود، سیاست بود، حتماً دیگر نباید مثال بزنم از کشاورزی و صنعت باید از مدیریت‌های خرد آغاز بکنم، به مدیریت‌های کلان و توسعه ختم کنم.

س) اولاً خود تعریفمان باید مشخص شود که قید اقتصادی در تعریف مبادی چه تغییری می‌گذارد ما کافی هست که تعریفی از مبادی بدهیم بعد یک تعریفی هم از اقتصاد بدهیم، بگوئیم مبادی اقتصادی، مبادی یعنی فلان، حالا اقتصاد هم که معنا کردیم توسعه تأثیر، پس مبادی که مربوط به توسعه تأثیر می‌شود مبادی اقتصاد، کافی هست اگر رد می‌شویم.

ج) من به نظرم می‌آید که برای اینکه خسته نشوید زود رد بشوم، و الا هر کدام از اینها را هر مقدار که به اصطلاح دوستان بخواهند تعمیق بدهند در خدمتان هستیم، برای اینکه خسته نشوند، ببینید که حالا این کار واقعاً اثری هم دارد می‌شود با آن مدل ساخت. حداکثر سرعت عبور را داریم، هیچ جای آن در حقیقت نمی‌ایستیم، زیاد بحث کنیم. تا

بینیم آیا واقعاً این کاری که می‌کنیم بعد از این که یک عده امور را اینجوری صحبت کردیم، اولاً گزارش گونه قبل از اینکه بخواهیم استدلالی صحبت کنیم. گزارش گونه یعنی چه چیزی؟ یعنی به عبارت اخری این جدولها را در صورتی که خاطر برادران عزیز باشد. بنده تنهایی نشسته‌ام و نوشتن آنها را، تقریباً در ۱۰ الی ۱۵ روز، خوب این برادرها نبود الا این که بعد چاپ شده‌اش را دادند رفتیم در مجلس آنجا هم یک کلیاتی در باره‌اش عرض کردیم. یک بار بصورت گزارش این‌ها را می‌بینیم، بعد باید بتوانم برای هر چیزی جدول تحلیل و تجزیه و ترکیب درست کنند بعد ببینند آیا از این سه تا کار که انجام گرفت، مدل بدست می‌آید؟ این هم یک صحبت هست که حالا در تبدیل آن هم باز گزارش که حالا اگر بخواهیم مدل درست کنیم برای اقتصاد پس چه کار کنیم؟ من حتی بد نمی‌دانم حالا این عبور یا گزارشی‌اش را تا اعداد و ارقام مال مثلاً آمارهای بانک مرکزی را هم آنجایی که نظام سؤالاتمان به آن می‌خورد در آن جای بدهیم، ببینیم حالا یک بار امتحان کنیم، ببینیم حالا چه جوری می‌شود. مثل یک ساعتی که باز می‌کنیم، چرخهایش را می‌گذاریم پشت سر همدیگر، اصلاً نمی‌گوییم چند تا دنده این دارد، بنابراین نیرو وقتی می‌آید پشت این چرخ دنده، محور چند تا دنده دارد، خود این چرخ چند تا، بنابراین می‌شود مثلاً یک شصتم، فقط جا می‌دهیم چرخ‌ها را به اصطلاح دو تا صفحه را هم روی پایه‌هایی که دارد پیچ می‌کنیم و می‌بندیم، چرخ فنر تا چرخ فاندول.

آقای دیندار: یعنی در واقع کارآمدی هر مفهوم را نسبت به مفاهیم بعدی

(ج) یا نه، نفرمائید کارآمدی، نحوه بکارگیری، مونتاژ سازی، این قطعه را بگیری اینجا ببندید، این قطعه بگیرد اینجا ببندید، این قطعه بگیرد اینجا ببندید، جنسش چه چیزی هست؟ اینها را اصلاً واردش نمی‌شویم، می‌رویم جلو به سرعت تا ببینیم آیا کار می‌کند، اگر تیک تیک کار کرد، آن وقت بر می‌گردیم می‌گوئیم این جن در ساعت نیست، چون اولین ساعتی که ساخته شد گفتند جن داخل آن هست که زنگ می‌زند، نه این به حضورتان که فنر هست، این هم به اصطلاح چرخ هست این چیز هست، اینجوری که کار بکند، اینجوری زنگ می‌زند، آن وقت برگردید دوباره دقت بکنید، ببینید آیا پس از این سیر گزارش گونه به اصطلاح کاربردی صرف، بعد برگردید بیایید بگوئید که حالا این ربطش به فلسفه از اول تا آخرش چه شد؟ چرا در فلسفه این کار می‌کند؟ چه ربطی به نظام تعریف دارد؟ چه ربطی به نظام توزین دارد؟ چه ربطی به پایه‌اش دارد؟ چه ربطی به از اول تغایر تا ایجاد دارد؟ چه چیزی هست این خستگی نمی‌آورد، می‌شود زودتر رفت جلو و تمام کرد.

(س) حداقل بهتر نیست که به نظر حضرت عالی کارآمدی هر مفهوم را نسبت به مرحله بعدش نمی‌آورد.

ج) این کارآمدی را در عمل بهتر نیست دوستان بشناسند، یکبار بصورت عملی انجام بدهند منظر شما چیست؟
 حجت الاسلام رضایی: این تیر خلاصی می‌زند به خیلی از چیزهای دیگر، یعنی هم یک اثر بیرونی دارد یک اثر بیرونی‌اش خیلی هست تمام صحبت‌های و بحث‌های نظری که شما می‌کند، اصلاً منتج هست یا نیست خوب یک دور به هر صورت همین در خط مونتاژ کاری که الان تمام ملت‌های دنیا همه مبتلایش هستند حالا مونتاژ کاری را در درون بگیرند یک فکری تولید شده حالا عمل می‌کنند ببینند اصلاً راه می‌افتد این ماشین یا نه؟
 ج) اگر راه هم افتاد خیلی از سوالهای جامعه را جواب می‌دهد.

س) اگر راه افتاد، فرصت هست برای کارهای دیگر ولی اگر پرداختن به بحث نظریش و مرتباً رفتن تا آخر کار بحث نظریش را کسی مخالف نیست ولی اگر تا آخر بحث نظری کردند یک زمانی بحث هم حتماً به عمل می‌رسد. ولی بحث سوالهای امروز اینکه آیا این بدرد عمل می‌خورد یا نمی‌خورد.

حجت الاسلام صدوق: به همین شکلی که فرمودید عبوری سوالی که در رابطه با مبانی اینجوری که به ذهن من آمد اگر مبانی را بگذارید مثلاً همانجور که در ابتداء ولایت، تولی، تصرف به سه نظام اسلامی یا الحادی یا التقاطی تقسیم شد و مشخص شد که ما روی سه نظام هستیم در تعریف اولیه‌مان آن وقت در قسمت

ج) مبانی

س) مبادی و مبانی، در مبانی بگذاریم سه تا مثلاً فرض کنید مبانی بگذاریم رفاه در نظام کفر، در نظام خودمان

ج) تقرب مثلاً

س) تقرب بگذاریم، آن وقت برای مقاصد آن معنایی را که برای مبانی فرمودید گفتید اصولی که کارآمدی را نتیجه بدهد بعد از مبادی آن را بگذاریم برای آن قسمت به نظر من می‌آید.

ج) یعنی به عبارت دیگر مبنا باشد تقرب به خدای متعالی، نتیجه شود کارآمدی خوب این مقصد، یعنی به عبارت دیگر توسعه کارایی را که - جناب عالی معذرت می‌خواهم از حضورتان - اینجا مقاصد برای مدل می‌گوئید یا برای خود اقتصاد، اینجا حالا من زیربخش‌هایش را بخوانم خدمتتان ببینیم چطور؟ اینجا در زیربخش‌ها، در مبانی نوشته، ذیلش را من عرض می‌کنم در مبادی نوشته: ضرورت اقتصاد، موضوع اقتصاد، هدف اقتصاد، این در مبادی، یعنی مبادی تئوریک اقتصاد، در مبانی اقتصاد نوشته، مفاهیم اقتصاد، متغیرهای اقتصاد، نظام اقتصاد، و در مقاصد «قدرت پیشگویی، هدایت، کنترل» همچنین چیزی این را به اصطلاح شما پیش‌گویی و هدایت و کنترل را در مقصد می‌خواهید یا نه؟

س) بله یعنی با توجه به مطلب من فقط معنای مقاصدی که حضرت عالی دارید آن را معنایی که در مبانی دادید بردم
توی مقاصد و آن وقت برای مبانی ریشه گفتم.

ج) خوب حالا اینجا ببینید ما اینجا توضیح حضرت عالی را بنای تطبیقی داریم نه بنای استدلالی. اینجا که فرمودید
مبانی را بگذاریم چه چیزی الان

س) مثلاً بگذاریم رفاه حالا در دستگاه مادیش.

ج) مبانی اقتصاد بشود رفاه، در الهی‌اش چه چیزی باشد؟

س) همان تقرب که فرمودید.

ج) مبانی اقتصاد، تقرب مثلاً توی التقاطی‌اش حالا نرویم در التقاطی ممکن هست گیر بکنیم یعنی یک چیزی باشد
بین رفاه و تقرب یا مثلاً رفاه مشروط باشد، که نوعاً آقایان می‌گویند.

س) که مشروط باشد، رفاه باشد، ولی این مظاهرش نباشد.

ج) بله رفاه مشروط به حضورتان که عرض کنم ضدش را توی التقاط همیشه باید بتوانید بگوئید به اصطلاح یعنی رفاه
مشروط یک صحبت هست، مشروط شدن رفاه به چیزهای دیگر، یعنی به ملیت به چیزهای

س) در همه سطوح فرهنگی و سیاسی می‌آید فقط اقتصادی نیست.

ج) بله احسنت این سه تا را بگذاریم زیربخش مبانی.

س) البته من منظورم زیربخش‌های مبانی نبود خود مبانی که می‌خواهیم معنا کنیم همین باشد

ج) بله مفهوم مبانی، مبانی آن وقت در مقاصد چه چیزها را بگوئیم؟

س) در مقاصد فرمودید اصولی که کارآمدی را تمام می‌کند.

ج) اصول کارآمد، خوب حالا ملاحظه بفرمائید ببینید اگر بخواهیم بعد زیربخش برایش بگذاریم، در زیربخش‌ها ما اینجا

گفتیم مثلاً می‌گوییم قدرت پیش‌گویی، پیش‌گویی نسبت به تقرب باید باشد، هدایت نسبت به تقرب، کنترل مراحل

قرب. این می‌شود اصول یا اینکه قید تقرب پیدا می‌کند، اینجا مفاهیمی را که دارید مفاهیم اقتصاد، متغیرها و نظام

اقتصادی. پس مفاهیم دارید، متغیرها دارد، نسبت بین مفاهیم و متغیرها، یعنی نظام، این سه تا را می‌شود تفسیر کرد،

نه اینکه، یعنی می‌شود گفت مفاهیم رفاه، متغیرهای رفاه، نظام رفاه یا مفاهیم تقرب می‌شود هم گفت همین جوری که

نه اینها اصولاً بحث‌های روشی هست، مبانی‌اش هم مبانی روشی ذکر بفرمائید، مبادیش هم مبادی روشی بفرمائید. پس

بنابراین ما مفهومی می‌خواهیم، متغیرهایی می‌خواهیم، نظام، اینها ضرب می‌شوند در هم، وقتی ضرب می‌شوند، اینجا مثلاً ۹ بار مفهوم داریم که سه بارش اینجا هست، سه بارش اینجا است و سه بارش هم اینجا است، با اضافه کردن می‌توانیم مثلاً مفاهیم پیش‌گویی تغییرات یا اینجا مفاهیم پیش‌گویی تغییرات باز هست، مفاهیم هدایت تغییرات، مفاهیم کنترل تغییرات. اینجا هم عین همین را داریم با یک فرق که ضرورت موضوع هست اینجا هم به اصطلاح هدف هست، در تطبیق بنظر تان می‌آید به اشکالی بر نمی‌خورید.

(س) من در حین جلسه بذهنم رسید.

(ج) باید حتماً تطبیق شود، کنترل شود تا آخر برود برگردد و الا در جدول ترکیب که می‌آید دچار مشکل می‌شوید، چون ضربش می‌کنید ما اینجا بنظرمان می‌آمده که هر چیزی یک پیدایش، یک مبادی دارد، یک مبانی دارد، ریشه‌هایی داری، یک مقصدی دارد. مقصد عالم را ما تقرب می‌گیریم، نه مبنای عالم قرب باشد، مبنای عالم را ولایت می‌گیریم این سرپرستی نظام ولایت می‌دهد تقرب را، ملاحظه فرمودید چه عرض می‌کنم.

(س) این سطح تعریف را آورد در ارکان.

(ج) در ارکان، حالا می‌خواهم عرض کنم که اینجا آیا در اینجا که می‌رسد در ابعاد، می‌خواهم بگویم تناظرش چه جوری هست تناظر مبانی به اصطلاح چه چیزی هست؟

(س) تقرب

(ج) ای احسن یک همچنین را باید در کلش مشاهده کرد.

«و صلی علی محمد و آل محمد»

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۱۱

۷۸/۷/۸

۵۰ دقیقه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا این جدول، تحلیل یک نکته‌ای را می‌خواهیم وارد شویم و این نکته را مورد دقت قرار بدهیم. آیا می‌توانیم بگوئیم بخش اساس تفاوت ماهوی دارد در درست شدنش با بخش ارکان؟ می‌شود اینجوری گفت؟ یعنی بگوئیم ابعاد، بعد وحدت هستند و کل و در هیچ به اصطلاح جدولی نفس خود آنها را بگوئیم، نیائیم تقسیم کنیم. به ارکان که می‌رسیم بگوئیم ضرب می‌کنیم زیربخش‌هایش را در هم مثل نظام اصطلاحات، مثل اوصاف توسعه، ساختار، کارایی، به اساس که می‌رسیم بگوئیم می‌آئیم در عینیت یک مسیری را که یک بار انجام گرفته باشد، مثل خود تولید فلسفه، آن را می‌آوریم سرفصل‌هایش را تنظیم می‌کنیم و آن سرفصلها را بصورت یک سیر و روند در می‌آوریم. و آن سرفصل‌هایی را که به صورت سیر و روند درآمدند، قرار می‌دهیم نظام یا روند یا بستری یا جدولی برای گمانه زدن. بعد بگوئیم گمانه تحلیلی بوسیله اینکه یک مقایسه‌ای انجام بگیرد، بین یک موضوع تعریف شده‌ای مثل اقتصاد و یک موضوعات مثلاً عینی و بخواهیم بگوئیم که یک طرفش به عینیت هست، یک طرفش هم طبیعتاً باید حتماً اصطلاحات باشد، یعنی از نظر منزلتی باید برگردد به منزلت اصطلاح. برای این کار، البته یک من مرور مجدد که کردم، بعضی از قسمت‌های این به اصطلاح این چیز باید تکمیل بشود، یعنی تغییر پیدا کند، مثلاً مثل اثبات ربط باید نوشته شود، فلسفه ربط. اثبات تعلق، فلسفه تعلق. اثبات فاعلیت، فلسفه فاعلیت. به حضورتان که عرض کنم که بعد اصطلاحات زمانی باید تغییر پیدا کند، فلسفه ولایت، اصطلاحات مکانی باید تبدیل پیدا کند، اصطلاحات پایه و اصطلاحات کارایی، باید تبدیل پیدا کند بشود اصطلاحات نظام، اینها را تغییرش بدهید. حالا علتش هم اینکه خود به اصطلاح بحث ربط که می‌کنیم ما آنجا استدلالی تمام می‌کنیم، اگر فلسفه مضاف معنایش این باشد که اثبات علیت را بکند در اضافه، اینجا ربط اثبات می‌شود و دلیل هم دارد، می‌شود فلسفه ربط، اصالت هم غلط هست به آن نسبت بدهیم. اصالت، یعنی در همه چیز اصیل باشد. فلسفه یعنی اثبات وجود شیء، فلسفه تعلق، فلسفه فاعلیت، آن وقت

اصالت ولایت صحیح هست. آنجائی که تمام می شود اصالت، آن وقت اصالت نظام ولایت هم هست. اصالت نظام ولایت. البته اگر اصالت را ننویسیم بدلیل اینکه در چرائی، اصالت را ذکر می کنند آقایان کمتر تحریک می کند، فلسفه نظام ولایت بهتر هست از این جهت، چون آنها اصیل، وقتی معنا می کنند اصل در اصل علیت هست نه چگونگی علیت. اصل وجود هست یا اصل ماهیت است. - اصالت نظام - فلسفه نظام ولایت. خیلی خوب اصطلاحات مکانی بشود اصطلاحات پایه که اصطلاحات توسعه، ساختار و کارایی هست. پایه و اصطلاحات کارایی تبدیل بشود، بشود اصطلاحات نظام، البته اصطلاحات تنظیم هم بد نیست برای اصطلاحات نظام، اصطلاحات نظام خیلی خوب.

حجت الاسلام حسینیان: زمانی شد چه چیزی؟

(ج) زمانی شد فلسفه نظام ولایت.

(س) اصطلاحات زمانی چه؟

(ج) اصطلاحات زمانی دیگر مدغم می شود، اصطلاحات زمانی، مکانی، کارایی می شود اصطلاحات پایه، اصطلاحات نظام هم مجموعش هست. بعدش هم تنظیم تعریف، توزین تعریف، نسبت تعریف، بعدش هم نسبت های اندازه ای، اندازه های نسبی، تبدیل اندازه دیگر تمام هست. خوب حالا ما اگر بگوییم که باید بیائیم یک چیزهایی مقابل به اصطلاح آنچه را که از ضرب این طرف بدست می آید، یعنی ضرورت ضرب در مفاهیم، ضرب در مثلاً پیش گویی، هدایت کنترل، اینجا شده ضرورت مفاهیم پیش گویی تغییرات، این ضرورت مفاهیم، مفاهیم پایه هم قاعداً بود و مفاهیم پایه از در به اصطلاح چیز.

ضرورت مفاهیم، یادمان نرود، که تکامل حجیت ببینیم آیا می تواند بخورد به آن در خود اقتصاد؟ ما اگر اقتصادمان الهی باشد یک، حتماً درباره مفاهیم پایه مان در پیش گویی های نسبت به آینده چطور می شود؟ باید حجیت داشته باشد. اگر بخواهیم بگوییم اسلام می گوید چطور می شود. در فرض اینکه بخواهیم اسلام را بگوییم چه چطور می شود، حتماً باید حجیتی در کار باشد. در کل مطالبی را که در اینجا می گوییم یادمان باشد که خودش مستقیماً تطابق به معنای کلی و مصداق هرگز ندارد. نباید ما منتظر باشیم که تکامل حجیتی را که پیدا کردیم، مصداقی هست از یک کلی که عنوانش را این طرف گفتیم، بلکه باید به یک موضوعی باشد که صدق کند که این وصف را می تواند تحویل بدهد. حالا اگر حجیت در دستگاه مسلمین تکامل پیدا نکند، بهینه می توانند بکنند کارآمدی را؟ اگر بهینه بکنند کارآمدی را منهای حجیت، معنایش این هست که تدریجاً حجیتی را ثابت بگیریم برای یک مطالبی و ما در عمل دستمان به یک ابزار

دیگری باشد، تعمیر ابزار خودمان، کار خودمان را بکنیم، این در نظر ما می‌شود در شرائطی که دین محور نباشد. یعنی به عبارت دیگر بهینه یا براساس التزام به دین پیدا می‌شود، باید اول بهینه‌اش در فهم دینی پیدا بشود. یا براساس تعریفی را که از کارآمدی داریم و حل نیازهایی که براساس کارآمدی باید چطور بشود؟ که مرتباً تعریف بشود، یعنی به عبارت دیگر یا توسعه نیازهای را درک حسی بشر به دست دارد یا توسعه نیازمندیها و حل آن رادر پرتوی درک از دین انجام می‌دهد. یعنی اصلی که چه چیزی را لازم دارم از چه کسی می‌پرسد؟ از دین؟ فهم بهتر دینی می‌گوید که چه چیزی لازم داریم. در صورت اول که فهم حسی فقط اصل باشد، دیگر دین می‌شود ابزار. در صورتی که اصل نیاز را هم توصیفش را دین بکند، دین می‌شود چه چیزی؟ محور. در جریان تکامل منهای وقتی را که اصل جهت حاکم، چند تا مرحله هست. در جریان تکامل می‌شود جهت را هم از دین نگرفت جهت را هم بگویند، کما اینکه برنامه نویسه‌ها همیشه این را می‌گویند. می‌گویند جهت را خود برنامه به ما می‌گوید. اصلاحات برنامه، اصلاحات برنامه هرگز جهت نمی‌دهد، جهت را تلائم با نفس یا ارضاء، رابطه بین جهان و انسان، رابطه بین ارضاء و توسعه نیاز، معنایش این هست که لذت از بهره‌وری از عالم، اصل می‌شود در جهت چه چیزی؟ برنامه‌ای که اساسش، براساس رابطه بین انسان و جهان باشد. خوب در عین حالی که ما نکته این را گاهی می‌گوئیم تند رد می‌شویم برادرها باید روی آن حتماً بایستند تأمل کنند، دقت کنند، تحقیق کنند، آن وقت آن می‌شود حکومت اهواء، اگر اولین حد جهت کلی را حاکم کردید، به همان نسبت تغییر پیدا می‌شود در تعریف نیاز. اگر توانستید تدریجاً آن جهت را هم در قوانین نظام سازی‌تان، تعریف نیازها و این‌ها برسانید تا هر خطی که بیائید جلو، تکامل حجیت، حجیت اقتصادی، امکان و پیش‌گویی و اقتصاد اسلامی را به ما می‌دهد.

خوب حالا اگر اینجوری شد، آیا می‌شود گفت تکامل، ضرورت مفاهیم هدایت، تکامل کارایی را دیگر می‌دهد؟ چه چیز دارای ارزش هست در حجیت معلوم می‌شود چه کار باید بکنیم، چه پیش‌گوئی یعنی بد دارد جلو می‌رود اوضاع یا خوب دارد جلو می‌رود اوضاع؟ معیارش چه چیزی هست؟ حجیت به ما می‌گوید. کارایی می‌گوید هدایتش حالا اگر بخواهی فرمانی را کج کنی از این طرف یا از آن طرف چه کار بکن. معادلات به عبارت دیگر اقتصاد اسلامی باید بدهد قدرت هدایت را که موضوع شناسی می‌شود، اولیش می‌شود حکم شناسی اقتصاد اسلامی، دومی آن می‌شود موضوع شناسی اقتصاد اسلامی، ضرورت مفاهیم کنترل، از اینجا حالا وارد بحث می‌شویم.

در جدول گمانه هستیم، مفهوم را به قول معانی و بیان، مجازاً استعمال می‌کنیم به اعتبار ما مجاز نیست، ارتباط یک مفهوم به مفهوم آخر هست. ارتباط حقیقی هست، نه مجازی. اگر گفتم این قلم با لیوان ارتباط دارد، از نظر مفاهیم ادبی به آن می‌گویند مجازاً. - خوب ببینید این نکته لطیفی را داریم عرض می‌کنیم - روی آن حساس باشید، وقتی که من بصورت مثال یک مشابهتی بین قلم لیوان را بکار می‌گیرم در یک شعر یا در یک خطابه یا یک تمثیل، این را بهش می‌گویند استفاده مجازی، ادنی تناسب هم کافی هست، ولی وقتی که در اقتصاد می‌آیم می‌گویم اگر ما لیوان، قلم زیاد تولید کنیم، لیوان نمی‌توانیم تولید کنیم، محدود می‌شویم، مثلاً می‌گویم اگر فرضاً در سال ۲۰۰ میلیون از این مداد را ما تولید می‌کنیم. در صورتی که فروش خارجی نداشته باشیم ابتدائاً بیائیم در به اصطلاح محدوده حجم تولید، یعنی قدرت تولید، توزیع و مصرف ما را ملاحظه کنیم، به هر نسبت که تولید این را بالا ببرید، باید تولید سایر کالاها را چه کار کنید؟ پائین بیاورید یعنی نفر دارید، ابزار دارید، باید اولاً ابزارهای تان را خیلی‌هایش را خط تولیدش را عوض کنید تا بتوانید حجم تولید این را بالا ببرید. دوم باید موادی را که می‌خرید می‌آورید، باید یک مقدار زیاترش را تخصیص بدهید به این. سوم باید نیروی انسانی را تخصیص بیشتر بدهید. پس بنابراین حتماً وفور این با کمیابی چیزهای دیگر که تدریجاً چطور می‌شود؟ همزمان می‌شود، اگر یک مقدار دقت بکنید که قدر یا قیمت در بازار، اینجوری نیست که اینها مستقل از هم باشند، در یک جامعه، دولت حتماً لازم می‌داند قلم بیشتر، ارزانتر بیاید در بازار. می‌گوید برای چه؟ می‌گوید برای ابزار باسواد شدن، باید به حداقل باشد مردم حتی بچه هم برای بازی کردن شروع کند کاغذ خط خطی بکند. یعنی اورت باشد در دست و پایشان، می‌گوید باید عادت بکنند به قلم و کاغذ و نوشتن و خواندن بعد هم می‌گوید که حالا یک تشویق‌هایی دیگری هم برای آنها می‌گذارم، منصب به کسی که باسواد باشد می‌گویم در ادارات لیسانس به بالا باید باشد. می‌گویم در مثلاً مرتباً مزایای مختلفی می‌گویم حقوق اینجوری، فلان اینجوری، آن وقت نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که شما به هر میزانی که تزریق بکنید بودجه را به یک کفه از کفه‌های دیگر چطور می‌شود؟ کم می‌شود. در اینجا ارتباط هرگز ارتباط تمثیلی نیست. عیناً در خود مفاهیم هست.

مفاهیم را اگر شما در مجموعه نگاه می‌کنید، باید ارتباطش را ببینید، اگر ارتباط خواستید ببینید، نمی‌شود یک مفهوم اقتصادی به اصول غیر قابل انکار شما، ارتباط نداشته باشد و بگوئید تحت آن فلسفه اداره می‌کند آن فلسفه‌ای را که در بحث تغایر گفتید، باید بتوانید در تغایر کلیه امور بیاوریدش، از جمله تغایرهای چه چیزی؟ اقتصادی نظام تعریفان را باید در، نظام اصطلاحاتتان باید در از تغایر معذرت می‌خواهم سریع رد شدم یعنی تغایر، تغایر، هماهنگی می‌گویید سه

امری هست که جزو اصول انکارناپذیر هست در همه امور است. پایه فلسفه چه چیزی هست؟ چگونگی، نباید بتوانید یک چگونگی را پیدا بکنید که این چگونگی وصفاً ارتباطش با مفهوم تغایر قطع باشد. حالا تغایر بلافاصله سوال می‌کنید تغایر چه چیزهایی را در اقتصاد می‌خواهید؟ هم تغایر در منزلت که می‌توانیم پیدا کنیم، هم در منزلت موضوع می‌توانیم پیدا کنیم. موضوع کلی، هم در منزلت مصداق می‌توانیم پیدا کنیم. یعنی چه؟ یعنی ما نمی‌توانیم بگوئیم که احکام با همدیگر تغایر ندارند، چرا تغایر دارند، یک دسته، یعنی ارتباطات آدمها در احکام تکلیفی، وصف اشیاء در احکام توصیفی، ارزش در احکام ارزشی، حتماً متغایر هستند. یک دسته از چیزها را شما می‌گوئید خرید، فروش، معامله، نگهداری حرام هست. همچنین چیزی نمی‌گوئید. یک جایی، یک دسته را می‌گوئید نه حرام نیست، مستحب هم هست نگهداریش. یک دسته هم می‌رسید از اشیائی که احیاناً در بعضی از موارد به اصطلاح تأمین آن ممکن است واجب باشد. خوب یک دسته از احکام مثل مثلاً احکامی که باید دوری بکنید، یک دسته از چیزها را نجس می‌دانید، مثلاً گوشت خوک را، مثلاً خیلی از چیزها را، می‌گوئید این‌ها، نجس هست. این معنایش این هست که حکم در طهارت، نجاست، حرمت احکام در خودش اگر به اصطلاح آدم بخواهد یک جدول بزرگی بنویسد که همه اینها را دقت بکند، یعنی برای هر کدام از این خانه‌ها ۲۷ بنویسد که ۲۷ * ۲۷ : ۷۲۹ بشود، می‌شود خیلی دسته‌بندی‌ها را دقیقتر آورد. ولی در اینجا کلهش را روی هم می‌ریزیم. می‌گوئیم تغایر به حسب حکم، تغایر به حسب موضوع کلی، تغایر به حسب مصداق. خوب تغایر هم هست، طبیعتاً تغایر هم هست شما تغییراتی را که در اقتصاد دارید، هم تغایر باز درباره حکم دارید، هم موضوع دارید هم مصداق دارید. هماهنگی و نظام سازی حتماً باید در مرتبه حکم باشد، در مرتبه موضوع باشد، در مرتبه برنامه یا مصداق باشد. خیلی خوب. اگر بخواهد اینها انجام بگیرد، نمی‌توانید نسبت بین وحدت و کثرت زمان و مکان، اختیار و آگاهی را حذف کنید، یعنی اگر بخواهید هماهنگی در نظام احکام درست کنید در اقتصاد، اگر بخواهید هماهنگی مکانی درست کنید هماهنگی زمانی درست کنید، وحدت و کثرتی را که گفتیم در مکان، در زمان ببینید در اقتصاد، باید حتماً به حضورتان که عرض کنم که وحدت و کثرت، زمان و مکان و اختیار و آگاهی را، باید بر مبنای آن اصول انکارناپذیرتان توضیح مجدد بدهید. بفرمائید البته رئیس جلسه.

حجت الاسلام حسینیان: عرض کنم خدمتتان که آنچه که ما استفاده کردیم اینکه در این جدول، ارتباط ما را با عینیت می‌خواهد برقرار کند، بعد از تنظیم آن مفاهیم پایه و اصول غیر قابل انکاری هست که در ابتدای بحث فلسفه‌مان شروع کردیم، براساس آن مدل درست کردیم.

(ج) حالا روزی روزگاری رسیدیم به اینجا!!

(س) حالا اینجا که برسیم درست هست که از این مفاهیم استفاده می‌کنیم ولی مصادیقی را که منظور نظرمان هست باید خاص در اقتصاد باشد، همانطور که در تکامل حجیت می‌فرمائید احکام اقتصادی، یعنی احکامی که خاص اقتصاد هست.

(ج) زمان و مکان را هم اقتصادی معنا می‌کنیم.

(س) حالا این اصول انکاناپذیر معنایش را متوجه نمی‌شویم.

(ج) بله تغایرها را من اقتصادیش کردم، تغایر را نگفتم به شما هر چیز با چیز دیگر مختلف هست.

(س) می‌گویید احکام متغایرنند، احکام متغیرند.

(ج) نه، بصورت خیلی کلی چون نمی‌خواهیم برویم داخل جدول ۷۲۹، بصورت خیلی کلی گفتیم برحسب اموری را که شرع مغایرتها را می‌گوید، شرع چه چیزی را مغایرت می‌گوید؟ می‌گوید بعضی از چیزها ولو کسی نخواهد معامله بکند، نجس هست، آدم تنها خودش هست خودش هست و انگور، می‌گوید انگور را «إذا غلا یحرم» جوش آمد آب انگور، دیگر حرام می‌شود خوردنش، کسی نیست اینجا.

(س) اینکه می‌آید جزو احکام اقتصادی دیگر تکامل حجیت می‌دهد این را.

(ج) احسنت آن چیزی را که در آنجا دارید، اینجا تا آخر کار مرتباً همان‌ها هستند چیزی اضافه نیست.

(س) یعنی همین سه تا اولی هستند تا آخر می‌آیند.

(ج) تا آخر می‌آیند، نهایت هر وقتی به یک گونه‌ای می‌آیند. یعنی شما همان حجیت، همان موضوع شناسی، همان در حقیقت کارآمدی که در این جا لازم دارید، می‌آیید به حضورتان که عرض کنم یک جا می‌بینندش بصورت اینکه می‌گویید تغایر از نظر شرع چه چیزی هست، به قیمت شناخته می‌شود؟ می‌گوید به قیمت هم یک جاهایی شناخته می‌شود، می‌گوید نه آن چیزهای مهمش چه چیزی هست که به اصطلاح عام هست در همه آن؟ می‌گوید خوب یک چیزهایی را اصلاً نجس می‌داند، مالیت برایش قائل نیست. اصل مالیتش، به عبارت دیگر به عنوان اقتصاد، به عنوان یک چیزی که بشود در آن کار اقتصادی کرد، قائل نیست. می‌گوید چه چیزی؟ می‌گوید خوب آن چیزی که مثلاً نجس باشد یا چیزی که حرام باشد، چیزی که چه چطور باشد. آن وقت مشروط می‌کند با یک خصوصیتی، اجازه می‌دهد. ممکن هست کسی خمر را هم بگوید که مثلاً برای منفعت نادره جایز هست یا خرید و فروش آن امکان دارد. البته در

خرید و فروشش مشکل دارم. خرید و فروش گمان نمی‌کنم مگر اینکه حالا بگویم برای بیمار آیا برای بیمار جایز هست، برای فروشنده هم جایز هست، یا ثمنش ثمن سحت هست.

(س) آن را کلاً روی منفعت محلله نمی‌آورند.

(ج) منفعت محلله مشروعه مقصوده

(س) عقلائیة به اصطلاح

(ج) عقلائی باید باشد مشروعه مقصوده هم باید باشد. به هر حال ما یک چیزهایی داریم بنام نجاست و طهارت. مخصوص شرع هست، ممکن هست که کسی غیر متشرعه باشد کثافت و نظافت را بتواند بیاورد، ولی نجاست و طهارت را نمی‌تواند بیاورد - به لحاظ خوب دقت کنید این نکته‌ای را که عرض می‌کنم - به لحاظ یک جهت خاصی که در آخرت ظاهر می‌شود، برای کسی که اقتصاد را، یعنی مواد را، رابطه‌اش را با عالم آخرت قائل باشد، مفهوم دارد، طهارت و نجاست. طاهر چیزی هست که مناسب با حالت عبادت هم هست، نجس چیزی هست که مناسب با حالت عبادت نیست، اگر انسان با لباس نجس خواست نماز بخواند چطور هست؟ نمی‌شود الا با یک اضطرار و فلان، خوب یک حلیت و حرمت داریم. یعنی حقانیت تصرف، باز از این در رابطه با چه کسی هست؟ عالم آخرت. نمی‌گویند اگر در جامعه کسی مچ شما را نمی‌تواند بگیرد، بیاورد، چون توی غرب اینجوری هست دیگر. شما وکیل دادگستری می‌گیرید اگر توانست کار جوری بچرخاند که گیر نیافتی، هیچ باک او نیست که مال کسی را بردارد، این آقا چیز آقای معصومی نقل می‌کرد از رومانی، می‌گفت استاد دانشگاه در اتوبوس نشسته‌ایی یواش دست می‌کند در جیبت یک چیزی بر می‌دارد مثلاً خودنویس را برمی‌دارد. شما می‌فهمی دستش را می‌گیری. می‌گویند عجب فهمیدی می‌خندد. بدش نمی‌آید کففت نمی‌شود، عرق خجالت نمی‌ریزد، بعد بین خودشان این ضرب المثل معروف هست هر کس ندزد میمون هست!! یعنی ضد ارزش می‌دانند که از هم نقابند. خوب این معنایش اینکه فقط به حیات این دنیا ختم می‌شد این کار، حالا اگر گفتید حلیت و حرمت تصرف، حلیت برمی‌گردد به حقانیت، حقانیت متناسب با رابطه متناسب با عالم آخرت هست، این رابطه حق هست و آن رابطه باطل هست.

(س) کل تفکیک‌هایی که ما از احکام داریم، همه تفکیک توی این قسمتها می‌آید؟

(ج) بله کل تفکیک‌ها برحسب آخرت، خوب برحسب آخرت باید شما یک تقسیم‌هایی بزیند به آن بگویید حکمی،

موضوعی، مصداقی - سلام علیکم -

س) این چه ربطی به اصول غیر قابل انکار دارد؟

ج) - یا ابوالفضل - شما اصول غیر قابل انکار در مشروعیت، قیده‌ها را به آن بزنید، بگویید یعنی بگویید تغایر اگر بخواهد در چند سطح بیاید پائین اول تغایر عمومی بین مسلم و کافر و اینها نباشد. نوع تغایرش از تغایرهایی باشد که بدلیل متدین شدن واقع می‌شود. نوعش جوری باشد که در نزد شرع، اینها را متغایر می‌داند، حالا خوب دقت کنید اصل اینکه در اسلام، حلیت هست، حرمت هست، طهارت هست، نجاست هست، خود این ضروری غیر قابل انکار هست، نه، چه چیزی حلال هست یعنی رابطه بشر با موضوعات اقتصادی در این احکام خمس می‌تواند بچرخد، البته فقط احکام خمس تکلیفی نیست، احکام خمس تکلیفی در باب رابطه انسانها با هم هست. نجاست، طهارت، یک چیز نجس هست، یک چیز طاهر هست، یک چیز طاهر کننده هم هست، مطهر هم هست خوب است‌ها سر جای خودش یک تقسیماتی دارد، شما تقسیماتی را که مال شرع هست، حکماً و موضوعاً می‌آورید، دسته بندی کلی‌اش را می‌آورید.

س) یعنی اصول غیر قابل انکار در شرع.

ج) در اقتصادی شرع، البته حکم سیاسی هم دارد به آن در اینجا کاری نداریم.

س) مثلاً احلّ الله البیع و حرّم الربا مثلاً اینهای جای اصول غیر قابل انکار هست.

ج) شما به جای اینکه بگویید بیع، دیگر نیاورید، بیایید بگویید که خود حلیت بعضی از روابط، حرمت بعضی روابط، مصداقش نکنید، بگویید بحث حلیت و حرمت تصرف، بحث نجاست و طهارت و متطهریت.

حجّه الاسلام پیروزمند: اینها هم می‌گویید غیر قابل انکار هست؟

ج) اینها هم غیر قابل انکار هست کلش.

س) مکتب غیر قابل انکار هست، یک وقت می‌گویید خود بحث تغایر و تغییر و فلان را می‌آورید بعد می‌آیید تطبیق می‌دهید در اقتصاد، می‌گویید ما یک تغایرهایی را در احکام یا در البته محدود به احکام فقهی و دینی حتی نمی‌توانید شاید لازم نیست چون موضوع اقتصاد فراتر از این هست، یعنی حتی تغایر در معادلات تغایر هر نوع تغایری که توی مجموعه اقتصاد.

ج) تغایری را که در اینجا لازم دارید چه چیزی هست؟ یعنی به عبارت دیگر تغایر خاصان چه چیزی هست؟ یک وقتی هست می‌گویید که بلندگو هم با به اصطلاح ماشین حساب، فرقهایی داشته است، متغایر هست.

س) می‌خواهم بگویم معنای اولی این بود که هر چیزی توی مجموعه اقتصاد قرار می‌گیرد.

(ج) حکم و موضوع و مصداق همه را بیاورید در تغایر.

(س) که یک تغایرها و تغایرهایی با هم دارند یک هماهنگی‌هایی باید با همدیگر داشته باشند اینها را ما می‌گوییم اصول غیر قابل انکار، یک وقت بحث اخیر این شد که ما نمی‌خواهیم اینجوری بگوییم، می‌خواهیم بگوییم که این دیگر کار به تغایر و تغایرندارد، یعنی یک چیزهایی که دیگر در اقتصاد از نظر ما مسلم هست، تغایر نمی‌کند.

(ج) نه من دوباره سؤال می‌کنم، اینکه ما کلمه تغایر را چه جوری معنا بکنیم؟ رابطه‌اش را به چه چیز ببینیم؟ یک وقتی هست رابطه‌اش را با اقتصاد اسلامی می‌خواهید ببینید، در رابطه با حکم و موضوع و مصداق چکار می‌کنید؟ می‌گویید کسی اقتصادش اسلامی هست با غیر اسلامی هست فرق دارد. می‌گویید در چه چیزهایی فرق دارد؟ (س) حالا ما به غیر اسلام کار نداریم.

(ج) چرا ندارید؟ مگر جدولتان قید اسلامی ندارد؟ مگر شما

(س) چون قید اسلامی دارد به غیر اسلامی کار ندارد.

(ج) نه یک وقتی می‌گویید تغایر امور اقتصادی والسلام. عیبی ندارد. یک وقت می‌گویید تغایر اقتصاد اسلامی، این دو تا هست. تغایر امور اقتصادی نوعش با تغایر امور سیاسی فرق دارد. نوعش با تغایر امور فرهنگی فرق دارد. نوعش هم با اصل تغایر بدون هیچ گونه قید، فرق دارد. یک وقت می‌گویید تغایر امور اقتصاد اسلامی، اگر اقتصاد اسلامی را می‌خواهید، باید این را قیدش بزنید، اگر نمی‌خواهید نمی‌زنید، کاری ندارد. می‌شود نوشت اقتصاد، از آن اصلاً قید اسلامیت را برداشت می‌شود عامش هم کرد. اگر عامش بکنید دیگر اولش نمی‌توانید حجیت بیاورید. دیگر باید مبنای ارزشی‌تان را ذکر کنید، بگویید ارزش در اقتصاد، که جای حجیت می‌شود ارزش در اقتصاد.

(س) حالا چیزی که مورد نظر هست در اینجا چیست؟

(ج) چطور؟

(س) اینجا بالاخره چه چیزی مورد نظر هست؟

(ج) اینجا علی‌الظاهر اقتصاد اسلامی را می‌خواستیم تحقیق درباره‌اش بکنیم.

(س) خوب پس می‌شود تغایر امور اقتصادی اسلامی به تغایر امور در اقتصاد اسلامی.

ج) تغایر امور در اقتصاد اسلامی، که خصوصاً به اصطلاح امور اگر امر را به معنای کار، بگیریم، معلوم باشد که امر موضوع کار هست یا خود کار هست، یا جمع بین همه‌اش، می‌گویید تغایر اقتصاد اسلامی که هم شامل امرها باشد هم شامل توصیف‌ها.

س) حالا این به چه درد می‌خورد بماند تا بعداً ببینیم چه استفاده‌ای از آن می‌کنیم؟ فعلاً

ج) یعنی فعلاً صحبت درباره اینکه ما عین همان را باید بیاییم مثل فلسفه پیاده کنیم تا آخر کار. خوب حالا تا آخر کار پیاده کردیم، معلوم شد که به اصطلاح معنای نسبت بین اختیار و آگاهی هم اقتصادی شد، فلسفه ربط هم اقتصادی شد، تا آمد نسبت‌های اندازه‌ای تبدیل اندازه اینها، اگر همه اینها اقتصادی شد، چه نتیجه می‌گیریم؟ آیا می‌توانیم بگوییم معنای اینها، اینکه زیرساخت اقتصاد دیگری می‌توانیم درست کنیم؟ و بعدش مدل می‌توانیم؟ گیرم توانستیم. در جدول تحلیل دوم قواعدی را درست کنیم، در جدول تحلیل سوم اشیائی را دیگر بگذاریم زیر سرفصل‌ها. این طرف که داریم مقایسه می‌کنیم، تطبیق می‌کنیم با آن طرف فرق دارد، آن طرف اصطلاح دارد می‌آید این طرف چه چیزی هست؟ موضوعاتش. سه بار که این حرکت انجام بگیرد باید برسد به اینکه دسته بندی بکنید استکان، لیوان، کاسه، کوزه، دسته بندی بکنید عقود، ایقاعات، نظام سازی‌ها دسته بندی بکنید این چیزها را.

حجۀ الاسلام حسینیان: حاج آقا در تغییرش هم اگر می‌شود یک مثال بزنید.

حجۀ الاسلام پیروزمند: نه حالا غیر از یک مسئله اینکه دارید می‌گویید تکامل اصول غیر قابل انکار، این تکاملش یعنی چه؟ یعنی اضافه بشود به آن؟

ج) بله.

س) اضافه بشود یعنی بر تغییر و تغایر یک چیز دیگری اضافه شود؟

ج) عرض می‌کنم خدمتتان، تکامل، عین همان تکامل حجیت تکامل کارایی اگر تکامل پیدا نکند اصول غیر قابل انکار، کمیتاً و کیفیتاً، یعنی ما در نظام داریم، معنا می‌کنیم، در نظام داریم معنا می‌کنیم، معنایش یعنی، دایره محرمات حتماً نباید ثابت بماند، محرمات مصداقی که قطعاً ثابت نیست هرگز، محرمات مصداقی چه چیزی هست؟ آن هست که در مجموعه، حکم حلیت و حرمت می‌آید روی آن، همراه تغییر کردن حالت مریض، حلیت شرب خمر که برایش بود، چطور می‌شود؟ از بین می‌رود، - خوب عنایت کنید- حج رفتن واجب هست، ولی در مجموعه تکالیف چه جوری می‌شود؟ حرام می‌شود. آیا جائز هست من بروم زیر پرچم یک نفر که محارب با خدا و رسول هست، بروم حج؟ لا یبعد

برای کسی که قائل به حکومت باشد و نفوذ حکومت را در احکام بداند، حکم به بطلان بکند، اصلاً اسقاط تکلیف هم نشود. لا یبعد نمی‌گوییم حتماً اینجوری هست. یعنی محل کلام هست که آیا شما اگر، یعنی محل سؤال هست آیا بچه اگر افتاده در آب، شما دارید نماز می‌خوانید، دارید حرام می‌کنی و نمازت صحیح هست یا حرمت با طاعت جمع نمی‌شود، باطل می‌شود صلاه، سر جای خودش باید بحث بکنند به نتیجه برسند. در مصداق حتماً چطور می‌شود این تغییرات باید حتماً پیدا بشود.

آقای دیندار: این تغییرات در اقتضاء هست یا خود حکم هست؟

ج) حالا قدم به قدم می‌خواهم ببرم جلو، این در مصادیق خارجی است، حالا یک پله می‌آیم بالاتر در موضوعات عناوین خود احکام چطور هست؟ تغییر پیدا می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر گفتیم که تکامل در اجتهاد می‌تواند پیدا بشود، احتمال جدید کم و زیاد بشود، اصل جدید توی اصول کم و زیاد بشود، لایبعد که بگوئید چهار تا موضوع دیگر اضافه شد، یا دو تا موضوع چطور شد؟ کم شد، چهار احوط شد اقوی، چهار تا اقوی شد احوط، حالا یک پله بالاتر بگوئیم آیا در موضوعات حکم که این را می‌فرمائید در خود احکام هم می‌توانید بگوئید؟ می‌گوئیم بله بحث حجت درباره خود علم اصول هست. اگر کم و زیاد شد آن وقت احکام نظام الان نداریم، احکام مکلف داریم، بعد ممکن هست یک احکامی واجب و حرام بشود که الان وجود خارجی ندارد در نحوه تنظیم امور. پس تکامل حجیت، تکامل موضوع شناسی و تکامل مصداق یا برنامه‌ریزی یا اجراء یا کارآمدی عینی. در کارآمدی عینی‌اش بحث کردیم از سه تا کمال پیدا شدن، تغایر، تغییر و هماهنگی. که می‌دهد نظام را، مفهوم نظام را. باید اینها تغییر درش پیدا بشود، هم در احکام توصیفی هم ارزشی، هم تکلیفی، هم در عناوین کلی، هم در معادلات، هم در مصادیق، تمام شد، یعنی در احکام هم در موضوع شناسی، هم در برنامه‌ریزی یا مصداق.

حالا گفتید در تغییر یک مثالی بزنید. آیا تغییر را هم اولاً تغییر خاص اقتصادی داریم یا نداریم؟ یک. ثانیاً تغییر اقتصادی اسلامی داریم یا نداریم؟ حالا من یک سوال می‌کنم، وقتی می‌گوئید قیمت پول بالا رفت پائین آمد یعنی چطور می‌شود؟ این تغایری دارید صحبت می‌کنید، تغییر در ارز پیدا شد، بالا رفتن ارزش، بالا رفتن کارآمدی، این بالا رفتن کارآمدی چه حکمی دارد؟ بالا رفتن کارآمدی حتماً مصداقی هست، ولی بالا آمدن کارآمدی - در رابطه اسلامی یا حالا کاری اول به اسلامی‌اش نداریم - اقتصادی که به آن می‌توانید ارزش، ارزش آن کم شد، کارآمدی آن ثابت هست، ولی ارزش آن کم شده، بصورت عامش تکنیک بهتری پیدا شد، تکنیک قبلی ارزش آن کم شد با حفظ

کارآمدی سابق، چون برابر یک کارآمدی دیگر قرار گرفت، این در مثال عادی اقتصادی آن هست. ضبط صوتی پیدا شد، قلمی پیدا شد، دیگر تراشیدن لازم ندارد خیلی سهلتر هست، نوکش هم همیشه به اصطلاح یکنواخت می‌نویسد، می‌گوئید این کارآمدی پیدا شد. در مثال پیدایش کارآمدی، این کارآمدی که پیدا شده است، کارآمدی سابق را که آن کارآمدیش ما کاری روی آن نکردیم آن مدادی که قبلاً بود، فقط مداد حالا فعلاً در برابر قیمت آن، قیمت این چطور شد؟ پائین آمد، ارزش می‌شود کم بشود کارآمدی سابق محفوظ باشد، حالا ضدش هم می‌شود گفت. ارزش بالا برود با حفظ کارآمدی توی مقطع ممکن هست، در بحران، ولی بصورت قاعده عمومی نه، کمیابی شد بدلیلی می‌گوئیم مقطعی، ولی هرگز نمی‌گوییم سیر اقتصاد بطرف پائین آمدن و تنزل هست. خوب حالا این تغییری را که ما در اینجا عرض کردیم در نسبت آدم من صحبت کردم. نسبت ارزشی و نسبت کارآمدی مادی. آیا عین همین ارزش را، فرض اسلامیت آن هست یا نه؟ حتماً هست، شما تشریف می‌برید، مشرف می‌شوید خدمت آستان بوسی حضرت علی ابن موسی الرضا علیه آلاف تحیه و الثناء، آنجا مهر تربتتان در خانه مانده است، یک نفر مهر فروش عرب دارد هدیه می‌کند، می‌فروشد خاک کربلا را، یک مرتبه شما ذوق می‌زنید، یک اینکه دارید دنبال مفاتیح می‌گردید، شب قدر هست، مفاتیح گیر نمی‌آید اصلاً، پکر هستید، می‌خواهید دعا بخوانید، بعد بذهنت می‌رسد یک تجدید وضو بکنم گیج نباشم، می‌آئید بیرون، می‌بینید یک نفر چهار تا مفاتیح دستش هست می‌گوید فروشی است، فوراً اولین چیز، می‌گویند آقا فردا مجبور می‌شوید غذا نان و پنیر بخورید، می‌گوید عیبی ندارد، اینجا که نیامدم برای چیز خوردن، قم که رفتم چیزی می‌خورم حالا مفاتیح را بخرم. خوب این در وهله‌اش برای شما یک ارزش پیدا می‌کنند آیا در روند کلی هم می‌توانید بگوئید اثر دارد، حتماً نظام اسلامی برابر نظام الحادی هست می‌گویند این لامپ راه دار برای جامعه اسلامی لازم هست. شما هم اهل ساختن آن هستید. نه مزد را می‌شناسی نه شب و روز را می‌شناسی، باید این لامپ را داشته باشیم. شما حتماً ارزش را در جریان تبدیل، متغیر هست، هماهنگی‌اش هم مختلف هست کاملاً پاسخ داده شد، تغایر دارید، تغییر دارد، آن وقت خود اینها می‌رود در باب حکم تغییر هم در نفس حکم و خود حکم می‌آید در موضوع هم می‌آید، در مصداق هم می‌آید.

حالا یک سوال کوچکی اشاره‌ای می‌کنم، رد می‌شود، نمی‌ایستم. ولكن برای اینکه در نظرتان بیاید در حکم هم تغییر می‌آید. ما می‌آئیم محاسبه می‌کنیم با منطق عمل، می‌بینیم پنج تا بن بست داریم که جوابهایش نمی‌دانیم شرع چه چیزی می‌دهد؟ چون دستگاه‌مان برایمان اولویت شدید دارد که فکر بکنند اصولیین و فقهاء ما بدست بیاورند این

سوالات را، یک وقتی هست الحمدلله رب العالمین آقا می‌آید قم، مقام معظم رهبری می‌گوید حوزه مثل یک کارخانه کار کند مرتباً نیازهای حکومت را بدهد بیرون، حوزه اصلاً کاری ندارد به این حرفها، اصلاً کانه به او نگفتند. یک وقتی هست که واقعاً حوزه مشرف هست که هر گونه تطرق احتمالی چه اثری دارد نسبت به این پرچم، روبرو شدنش و دنبال این هست که با حجیت برتر بتواند آن چیزی را که موفق تر هست برای ساختن بشر، ابزاری را که دقیقتر هست برای ساختن بشر، از وحی بدست بیاورد. وحی را معتقد هست که اگر دقت کند درش، راه حیات بشر را بدست می‌آورد. آن وقت تغییر حتماً در خود احکام و مبانی استنباطی‌اش هم، حیاتی می‌شود. هماهنگی هم طبیعتاً من گمان نمی‌کنم لازم باشد مثال زیاد بزنم. بعد از تغایر، تغییر و هماهنگی را که در اقتصاد اسلامی طرح فرمودید.

بعد سراغ این می‌روید اینکه وحدت و کثرت چیست؟ وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی از خصوصیات نظام هست در مرتبه تفصیل، پس تغایر، تغییر، هماهنگی، اجمال خود نظام هست. همیشه شما این سه اصل را برای کسی که در ابتدای بحث نظام هست، می‌گوئید و می‌توانید انکار ناپذیر بودنش را تمام کنید. البته در کلمه هماهنگی کوچکترین نظام، دو متناسب با یک نتیجه هست. ولکن در دو تای قبلی‌اش مقدمه‌اش هست. در باب نسبت بین وحدت و کثرت، نظام باید وحدت داشته باشد، وحدتش، وحدت انتزاعی و اعتباری نیست، نسبتش باید نسبتی باشد که حقیقی باشد. نظام نمی‌شود، فرضش کرد، صحتش را، صحتش باید واقعی باشد چرا؟ یک نحوه تنظیم نظام می‌کنید یک کارآیی خاصی را که انتظار داشتید ندارد. یعنی تنظیم‌تان متناسب با دست یافتن به آن هدف نبود. پس هر تنظیمی برای دست یابی به هر هدفی به درد نمی‌خورد. معنایش اینکه خود تنظیم بنفسه اعتباری نیست. از امور متضایفه اضافی نیست. که بگوییم من یک جور اضافه کرد، آقا یک جور دیگر اضافه کرد. من یک جور اعتبار کردم آقا یک جور دیگر اعتبار کرد. اضافه اعتباری نیست، اضافه حقیقی هست، از قبیل درست کردن یک کل هست. یک ماشین هست نه از قبیل فرض کردن ارتباط هست. خیلی خوب اگر وحدت و کثرت تعریف مشخص خودش را پیدا کرده باشد، یعنی وحدت اعتباری نباشد، یعنی وحدت انتزاعی نباشد، کثرت هم اعتباری یا انتزاعی نباشد، بلکه مفهوم وحدت متقوم به کثرت و مفهوم کثرت متقوم به وحدت، وحدت ترکیبی باشد. در اقتصاد چطور می‌شود؟ معنایش این هست که تنظیمات اقتصادی، اقتصاد اسلامی از مدل سازی تا استنباط معادلات، از استنباط معادلات تا استنباط نظام احکام، هر سه مرتبه چه چیزی هستند؟ حقیقی هستند؟ البته صحیح هست بگوئید حقیقتشان حقیقت نسبی هست، آنچه که مربوط به حضرت حق هست جلت عظمته که نظام احکام باشد در لوح محفوظ، قطعاً حقانیت آن برابری با یک است،

یعنی فرض هیچ گونه خللی در آن نیست از آن جا می‌آید پائین‌تر به استنباط می‌رسد، خوب ادراک بشری ضعف و قوت دارد دیگر. نقص و کمال دارد. بعد بر آن پایه می‌آئیم یک معادله می‌سازیم خوب ضرب دوم نقصی می‌خورد. از آن می‌آئیم مدل می‌سازیم، نسبتش به حقانیت مرتباً چطور می‌شود؟ تضعیف می‌شود دیگر و لکن باز به نسبت دارای حقانیت هست. خیلی خوب نسبت بین زمان و مکان، نسبت بین زمان و مکان یعنی منزلت اشیاء در اقتصاد اسلامی چگونه هست ما چه حجم تولیدی چه تناژی، چقدر برای کجا، چه جوری باید تولید کنیم؟ که لازمه رونق کلمه توحید و اله حق باشد اولاً، موافق با جریان عدالت باشد ثانیاً، قدرت ارضاء الهی افراد داشته باشد ثالثاً. خوب نسبت آخرش نسبت بین اختیار هست و آگاهی که مربوط به ولایت می‌شود، اختیار اجتماعی، نظام ولایت و آگاهی، تولید ابزار نسبیّت در نظام ولایت، اقتصادی می‌تواند داشته باشد.

«و صلی علی محمد و آله الطاهیرین»

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۱۲

۵۵ دقیقه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث را در جلسه گذشته تکامل حجیت، و تکامل کارایی یعنی موضوع شناسی یا تکامل اصول انکارناپذیر، تغایر به حساب توصیفی را که مکتب دارد، تکلیفی را که مکتب دارد، ارزشی را که مکتب دارد، یعنی از دید مکتب چه چیزی متغایر است؟ بعدش همه خوب حالا نسبت ۳ تا سؤال می‌رسیم این سؤالها باید جواب داده شود. نسبت بین وحدت و کثرت در امور اقتصادی، یعنی مجموعه سازی چگونه واقع می‌شود؟ تبدیل کثرت به وحدت و تقوم وحدت به کثرت چگونه هست؟ پس همیشه وقتی ما می‌گوئیم نسبت بین وحدت و کثرت، یعنی چگونه تبدیل می‌شود امور متعدد به یک امر و چگونه یک امر متقوم است به امور متعدد؟ این رابطه بین وحدت و کثرت یا چگونگی نسبت بین وحدت و کثرت می‌باشد. خوب پس در مجموعه سازی هر وقت ما توانستیم، مرتباً تعریف از هویت را عوض کنیم - سلام علیکم - هر وقت توانستیم مرتباً تعریف هویت را عوض کنیم، یعنی چه؟ یعنی جریان چند وصف با هم منتجه‌ایی را ساخت، یعنی تبدیل شد از چند تا بودن به یکی. در عین حالی که مثلاً می‌گوییم سه تا نتیجه یا سه تا وصف یا سه تا اثر با هم ترکیب شدند، یک اثر ایجاد کردند، یک منتجه تحویل دادند که وحدت دارد، دیگر به آنها صحیح نیست، بگوییم سه تا. چرا؟ چون استقلال ندارند این سه اثر در منتجه از یکدیگر. در منتجه که می‌رسند بعد هم هستند، هویت جدیدی هست، نه سه هویت کنار دست هم با جمع کمی. که عین همین را هم ما در مسئله عدد هم سر جای خودش تمام کردیم، البته به جوری که الان جای تفصیلش نیست. وقتی می‌گویید که به اصطلاح این نسبت بین این عدد با عدد دیگر دو برابر است و نسبت خودش هم با عدد بالاترش دو برابر هست، در مفهوم دو اشتراک لفظی اول آدم می‌بیند، چون به دو معنا بکار رفته است. این دوئیت شماره ۱ با دوئیت شماره ۲ حتماً فرق دارد ولیکن به اصطلاح فصل مشترک درش می‌بینید. اما فصل مشترک در اینجا اشتراک به اصطلاح، انتزاعی نیست. اشتراک چه چیزی هست؟ حضور در سهم تأثیرمان در منتجه، پیدایش منتجه جدید است، لذا - کثرت متقوم به - وحدت مقتوم به کثرت و کثرت تبدیل شدن کثرت به وحدت، لذا با کم و زیاد کردن آنها چطور می‌شود، وضعیت منتجه بدلیل اینکه

بعدش هست عوض می‌شود، نه اینکه وجود دو تا اثر دیگر مستقل هست، آن وجودها مستقل نیستند در نتیجه، یعنی کار خودشان را آنها نمی‌توانند بکنند. وقتی یکی از آنها تغییر می‌کند، آنهم کارشان تغییر می‌کند و بالعکس. در نتیجه پس بنابراین معنا ندارد که به اصطلاح ما بخواهیم خصوصیت از همدیگر جدا جدا فرض کنیم. خیلی خوب این رابطه بین وحدت و کثرت بصورت عام.

حالا رابطه بین وحدت و کثرت بصورت خاص در امور اقتصادی چیست؟ امور متعدد چگونه تبدیل می‌شود به امر واحد، من باب مثال، دانه دانه حالا مثال می‌زنیم. امور متعددی که در توصیف هست موضوعات مختلف، یک موضوع، موضوع رابطه بین انسان و خدای متعال بوده یک چیزهایی را شربش، خوردنش، آشامیدنش، به اصطلاح افعالی را که می‌توانستیم ارتباطاتی را که به جهان بگیرد، منهی بود، یک عده واجب بود، یک عده مستحب بود، اشیاء همه برابر نبودند، یک عده‌ایی را تعبیر به مثلاً خبائث شده است، یک چیزهایی را به حضورتان که عرض کنم مثلاً من باب مثال، تزکیه، علت جواز اکل گوشت شد، اگر گوشت حیوان بدون تزکیه، صرف بشود چطور هست؟ جایز نیست. حالا تذکیه مثلاً می‌گویم ماهی و یک دسته مثلاً از این جانداران آبی، بصره گرفتن آنها شما، اخذشان گرفتنشان و بسم الله گفتن و قصد گرفتن، می‌گوئید مثلاً علت تزکیه هست، آنهم مختلف هست. بعضی‌ها را می‌گوئید خیر، باید بگیرید و مقادیم بدن رو به قبله و چاقو هم باشد، بسم الله هم بگوئید. فری اوداج اربعه هم باشد. این معنایش این هست که یک شیء اقتصادی دیگر، برای حل یک نیاز مادی، موضوعاً، این یک مناسکی در این ارتباط هست. حالا آیا این مناسکی که در اینجا هست با مناسکی که در معاملات هست، باید به وحدت برسد؟ بله که باید به وحدت برسد. شما می‌گوئید بر کل اینها چه جهتی هست؟ می‌گوئیم جهت بندگی، حقانیت و عدم حقانیت در توصیف، در ارزش، خوبی، ارزش داشتن، ارزش نداشتن، یعنی چه؟ یعنی مالی، یعنی گوسفندی که ذبح شرعی نشده باشد برای اکل و شرب، برای اکل، مالیت ندارد. گوسفندی را ذبح کردند به حضورتان که عرض کنم که بدستور تذکیه نبود، گوشتش میته هست. از نظر به اصطلاح امور ظاهری ممکن هست تمام خصوصیات را داشته باشد الا رو به قبله بودن و بسم الله گفتن و مسلم بودن. شما می‌گوئید این گوشت در نظر ما چطور هست؟ حلال نیست قابل خوردن نیست، مالیت ندارد. الا برای غیر اکل و شرب، شما بخواهید به عنوان مال استفاده کنید، برای کود می‌خواهید استفاده کنید مالش را، آنوقت با بحثی که در فقه درباره‌اش می‌شود. پس بنابراین ارزش، رفع نیازش فرق، حتما دارند. با ارزش رفع نیازی را که در بیع می‌گوئیم و در ربا قبول نداریم می‌سازد با آن. به عبارت دیگر امور متعددی که در تولید، توزیع، مصرف یا حل نیاز وجود دارد،

می‌تواند از نظر توصیفش، ارزشش، تکلیفش، مختلف باشد و در عین حال هم، همه‌شان هم به وحدت برسند؛ در یک نظام هم قابل تعریف هستند. بنابراین هرگز گوشت خوک که در سال مثلاً ۷ تا فرضاً - می‌آورد - ۷ ولد می‌آورد و خیلی هم زود شش ماهه دشت می‌شود، بدرد دستگاه شما نمی‌خورد. کما اینکه ربا به درد دستگاهتان نمی‌خورد. در دستگاه مجموعه‌ای شما چیزهایی که توصیف، تکلیف و ارزش آنها با هم بخواند، آنها باید با همدیگر کثرت و تنوع موضوعی‌شان به طرف چه چیزی باشد؟ وحدت جهت. آنوقت باید بتوانید بگوئید انگیزه پرورشی‌مان درباره آدم هم، همین به اصطلاح به وحدت می‌رسد، ابزارمان باید به طرف این خصلت برود. چه امکانات‌مان، چه منابع‌مان، چه ابزارمان، چه به حضورتان که عرض کنم نیروی انسانی‌مان. اشاره این هم به ابزار می‌کنم رد می‌شوم. ابزار هم طبیعتاً دنبال وسیله حل نیاز به گونه‌ایی که نیاز تعریف شده هست. اگر گفتید برای ذبح مثلاً گاو یا گوسفند با شوک برقی بی‌هوشش می‌کنیم، بعد هم اینجوری به اصطلاح سرش را قطع می‌کنیم علی فرض اینکه درست نبود، من کاری ندارم به درست بودن یا نبودنش فعلاً. این تکنولوژی‌تان فرق دارد با آنجائی که بگوئید، نه آقا دانه دانه اینها را باید بسم الله بگوئید، قصد باید بکنید یا اینکه بگوئید مثلاً حالا وارد بحث موضوع شناسی‌اش نمی‌شویم و اقوالی که هست، که آیا دانه دانه بهتر هست یا نه؟ حالا دانه دانه وقتی که ذبح بشود، مثلاً چند خرجش اضافه می‌شود، می‌گوئیم برای کشتن یک گاو مثلاً هزار تومان خرج می‌برد، برای یک گوسفند ۱۰۰ تومان و برای یک مرغ ۱۰ تومان اضافه بشود، حتماً در نظام اسلامی، این پولی که جمع می‌شود که عرض کردم ۱۰ تومان، ۱۰۰ تومان، ۱۰۰۰ تومان از پولهایی هست که هم مردم راضی هستند بپردازند، هم دولت و هم تکنولوژی دیگری برابر با این درست می‌کنند، یعنی طراحی می‌کنند که این تکنولوژی به اصطلاح اینجوری کار بکند. یعنی چه چیزی را می‌خواهم مثال بزنم؟ نیاز را کیفیت ارتباط تعریف می‌کند، چه کیفیت ارتباطی را که در ارضاء نیاز شما می‌گوئید، چه در ابزار تأمین آن باشد. اگر گفتید که کیفیت رابطه خاصی را ما قبول داریم و غیرش را قبول نداریم، خوب مناسباتش، یعنی وسایلیش، همه چیزش فرق پیدا می‌کند. بهینه هم می‌شود ابزارش مرتباً. ممکن هست عوض دستگاه شوک برقی، یک دستگیره‌ای بیاید با یک فرض کنید دستگاهی گاو را بگیرد در آن دستگاه، بجوری که آن را هم اذیت نکند فرض کنید که بخواباندش رو به قبله، مقادیم بدنش را هم قرار بدهد رو به قبله، اینجوری نیست که نشود که طرح ریخت که فرضاً باید گاو یا گوسفند یا مرغ قبل از قتل، اذیت نشود، ضدش که برقی هست، شوک برقی سر تا پایش را می‌لرزاند به جوری که وقتی که سرش را هم می‌برند، یک خون لخته شده‌ایی به قول یک نفر می‌گفت مثل قیر یا مثل سمنو از رگش بیرون می‌آید، در حالی که شما حق ندارید

ایذاء بکنی برای دست و پا بستنش، یعنی با چوب محکم بزنی به قلم پایش که بیافتد روی زمین یا مثلاً جوری بند ببندی به پای گاو دو تا پایش یک مرتبه به همدیگر در به اصطلاح گره قرار بدهی که با زور خودش محکم بخورد زمین، اینها را حق نداری. مرغ هست به اصطلاح شما این آدابی را که قرار می‌دهید برای ذبیحه‌ایی را که می‌خواهید آن را بکشید. این آداب را به حضورتان که جزو مستحبات مثلاً ذبح هست. این مستحبات اثری یقین دارد، یقین بر روح آن آدمی که ذبح می‌کند، اثر دارد، هم بر روی آن حیوانی که ذبح می‌شود اثر دارد به حضورتان شما اینکه چه جوری بکنم که مثلاً اگر بنا هست گاو هم رو به بغل خوابانده بشود هیچ گونه تأثیر ضربه‌ایی به این بر آن وارد نشود.

آقای دیندار: الان درست شده خارجی‌ها درست کردند.

(ج) همین که با آرامی راحت، دیگر با برق نمی‌زنند.

(س) نه خارجی‌ها به سفارش مسلمانها درست کردند.

(ج) خوب این معنایش این هست که نیاز می‌تواند فرمان بدهد برای چه چیزی درست کردن. ابزار در توسعه‌اش تعریف می‌شود یک چیزهایی که نیست که انجا هم باید درست کنید. خوب حالا ما بگذریم از این نکته آنچه که در اینجا می‌خواهیم چه چیزی هست، امور متعدد توصیفی، تکلیفی، ارزشی، نسبت به انسان، امکان، ابزار، متنوع هستند و تنوعشان هم باید هر روز چه جوری بشود، بیشتر بشود، در عین حال باید کثرتشان به وحدت تبدیل بشود، وحدتشان هم متقوم به کثرت باشد. یعنی به عبارت دیگر نظام خاص درست کند، نسبت بین مکان و زمان چه چیزی هست؟ منزلت اشیاء، طبیعتاً متناسب با وضع وحدت و کثرتشان هست. در تنوع که پیدا می‌شود، باید منزلت اشیاء تغییر کند، همانگونه که نتیجه تغییر منزلت اشیاء چه چیزی می‌شود؟ وقتی می‌گوئید منزلت عوض بشود، می‌گوئید ساختار روابط عوض می‌شود. رابطه‌ها که عوض شد، اگر تنوع جدید باشد، کثرت بیشتر باشد، وحدت و انسجام بیشتر باشد، ظرفیت بالا رفته باشد، یک دوره عوض می‌شود به دوره دیگری، تعریف زمان می‌شود. زمان را توضیح می‌دهم بصورت عمومی بعد بصورت خاص، در عین حال در این دوره که بحث هم می‌شود، خیلی ساده دوره بحث‌ها هم در خلال گفته می‌شود. وقتی که شما می‌گوئید که ما گاهی می‌گوئید زمان را به قسمت‌های مساوی طبیعی یا قراردادی تقسیم می‌کنیم، مثل سال، ماه، هفته، روز، اینها طبیعی هست، مثل ساعت، دقیقه، ثانیه، قراردادی است. مکرر مثل همدیگر. این یک رقم تعریف از زمان هست. یک رقم تعریف دیگر از زمان اینکه تقسیم می‌کنید به دوره‌ها، مثلاً می‌گوئیم در

سلطنت بر یک مثلاً مرز و بوم می‌گوئید: دوره ساسانیان دوره هخامنشیان، دوره مثلاً سلجوقیان، دوره غزنویان، دوره مثلاً فرض کنید که صفویه، قاجاریه، این هم یک تقسیم هست.

دوره‌ای که بر حسب اقوام انجام می‌گیرد. دوره‌ای اقوامی که در یک جا بودند، یک می‌آید کمی دقیقتر از این دقت می‌کنید، می‌گوئید دورانی که حکومت قومی در سراسر عالم بوده، دارید در تحولات سیاسی، ساختار سیاسی صحبت می‌کنید دورانی که این حکومت قومی از شکل استبداد، تبدیل شده به چه شکلی؟ به شکل مشروط شدن به آراء عموم، دورانی که جمهوریت یعنی حضور رأی عمومی بیشتر شد، اگر کسی بتواند مثلاً اینجوری بگوید، بگوید دورانی که آرمان‌گرایی شرط شده برای رأی عموم، حکومت‌های حزبی آمده است، دورانی که مثلاً سرمایه‌داری یا تکنولوژی یا گرایش به اینکه رابطه بین انسان و جهان اصل در تنظیم ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی باشد. مثل دوره سرمایه‌داری. این هم یک آرمانی هست، نهایت به یک معنا نظم بیشتر از آن آرمانهای گذشته هست، منهای ادیان. حالا انشاء الله تعالی یک دورانی ذکر می‌کنید، دورانی که براساس رابطه بین انسان و خدا، تنظیم رابطه بین انسانها با هم تنظیم می‌شود و تنظیم رابطه بین انسان و جهان. خوب این دوران شد، تحولات سیاسی، اساس در شناختن دورانها.

عین هم شما می‌توانید درباره تحولات بگوئید که وضعیت پرورش بشر، بستر اجتماعی‌اش را نیاید بگوئید تحولات سیاسی، بگوئید تکامل، وحدت و کثرت جدید، یا حول محور رابطه بین بنده و خدا هست، آنوقت اخلاق می‌شود. چه چیزی؟ اصل، محور، تکامل اخلاق می‌دهد، تکامل روابط اجتماعی، تکامل روابط اجتماعی می‌شود تکامل ابزار سیاسی، فرهنگی اقتصادی. این تکامل، تکامل اخلاق اگر محور باشد، دین محوری می‌شود. یعنی سلامی را که می‌کنید به انبیاء الهی تا نبی اکرم، سرحلقه تکامل تاریخ را نشان می‌دهد. و در مقابل تکامل مادی. بعد می‌گوئید مفهوم تکامل این هست که موضوعات در کلیه سطوح تنوع و تعددش هم بیشتر می‌شود می‌گوییم یعنی چه؟ می‌گوئید در اخلاق حساسیت‌ها بیشتر می‌شود، ارتباطات، کلاسه‌اش، مرتبه‌اش، وسیعتر و عمیق‌تر می‌شود. حضور فرد در تصمیم‌گیریها و مسئولیتش در برخورد حساسش بالاتر می‌رود. ممکن است واقعاً در دورانهایی از زندگی بشر، اخلاق خوب این بوده که حداکثر شخص مواظب رابطه خودش با خدا و فرزندانش باشد، چرا اینجوری می‌گوئید؟ می‌گویم نقل از جناب یعقوب گمان کنم در قرآن باشد الان در خاطرم آیه شریف نیست. یا که از لقمان، که شما اگر من مردم به کدام دین باقی می‌مانید؟ می‌گویند دین تو و پدران تو، این خیلی فرق دارد، تا اینکه بخواهد مثلاً عرض می‌کنم. اسلام را در همه عالم

جاری بکند. در زیارت‌نامه‌های ائمه طاهرین آن را می‌خوانیم. شهادتی را که برای آنها می‌دهیم شهادت بر اینکه باقی ماندید بر دین آباءتان در خانواده اصلاً نیست. شهادت اینکه شما خیرات را در همه عالم جاری کردید. یا شهادتی را که حتی برای اصحابشان می‌دهید. بحث اقامه را می‌آورید. اقامه با قیام با امتثال، کاملاً فرق دارد. اقامه، یعنی به پا داشتن، اقامه غیر از اشاعه هست، اشاعه غیر از انجام خود فرد هست. یک وقت به آدم می‌گویند صل، بلند شود نماز بخوان یک وقت می‌گویند «و رکعوا مع الراءعین». بلند شوید، شایع بکنید این کار را، نماز و رکوع را، یک وقت می‌گویند و اقیم، به پا دارید، به پا داشتن یک معنا را می‌دهد. می‌گوئیم ممکن است در یک زمانهایی بگوئیم تنوع حساسیت تا آن طرف عالم. آنوقت بعد می‌گوئیم که ممکن هست کسی بگوید ساختن فلان نوع وسیله با اقامه صلاه در جنگ است.

خوب حالا اگر همچنین چیزی شد که تعریف زمان به تحول در مقیاس‌های تأثیر اقتصادی، دقت نظری در سنجش و ظرفیت انضباط بازگشت کرد. نوع مقیاس عوض شد، نه ریزتر شده، آنوقت می‌شود زمان تکامل اجتماعی می‌گویند به سال بسنج آن را، می‌گوید به سال برای این به حساب می‌آید که این تحول را ما نشان بدهیم برای کسی که متوجه نیست. بعثت نبی اکرم، اصل در سال هست، نه سال اصل باشد در بعثت. برای کسی که التفات ندارد، که عظیم‌ترین حادثه در تاریخ هبوط حضرت آدم تا قیام قیامت چه چیزی هست؟ با سال عام الفیل می‌شماریم آن را، می‌گوئیم ۳۰ سال پس از اینکه فیل‌ها آمده بودند، مکه را خراب کنند. سال عام الفیل برای عرب مهم هست نه برای تاریخ بشر، تاریخ تکامل بشر، بزرگترین حادثه‌اش چه چیزی هست؟ بعثت رسول الله، آمدن ختم ادیان، اللهم صل علی محمد و آل محمد، سال شناخته می‌شود به بعثت، نه بعثت به سال برای کودک عیبی ندارد، که بعثت را به چه چیزی تعریف کنیم؟ به سال

حجت الاسلام حسینیان: هجرت با بعثت فرق دارد؟

(ج) بله. ولكن برای می‌خواهم عرض کنم خود بعثت اصل هست اول، بزرگترین حادثه تولد حضرت هست، بعد مبعث هست، برای ما هجرت، تاریخ هجری ملاحظه می‌کنید و الا اول میلاد نبی اکرم، در میلاد ایشان فرضاً کنگره‌های کاخ سلاطین جابر فرو ریخته است، آتشکده‌ها خاموش شده است، اینها حادثه، مگر تاریخ با چه چیزی تعریف می‌شود؟ در عالم کون یک خبر شده است، دریاچه‌ایی بود، می‌پرستیدندش، خشک شده است، یعنی بساط در حقیقت، دستگاه بت‌پرستی و شرک به هم ریخته است، اثر اولش تکوینی هست، بعدش که دیگر مبعث رسول الله صل الله علیه و آله و سلم و ظهور به اصطلاح دوران بعثشان و بعد هم الی حالا تا ظهور مبارک آقازاده عزیزشان حضرت بقیت الله صلوات

الله و سلامه علیه. پس بنابراین از نظر تاریخ تکامل بشر، چه چیزی اصل هست، بعثت انبیاء البته انبیاء اولوالعزم طبیعتاً. حالا برای جامعه، حالا یادمان نرود این اضافه بکنم ما هرگز دنیا را اصل نمی‌گیریم، پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و اله و سلم را فرع، ایشان، راه، برای ایشان ولایت تاریخی، قائل هستیم، اصل تاریخی نه فقط در دنیا، تاریخی بر عالم از زر گرفته تا قیامت، جنت و نار. اولین مخلوق خدا و کاملترین مخلوق خدا و مجرای عنایت خدا بر همه عالم، که رحمت حضرت حق صلواتش مستقیم وارد بر او می‌شود، چه کسی هست؟ نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. به خاطر ایشان خلق شده چیزهایی دیگر از جمله عالم دنیا. خوب حالا بگذریم از این مطلب. چه چیزی را می‌خواهیم در اینجا بگوئیم؟ می‌خواهیم بگوئیم زمان و مکان تعریفش به یک تعریف انتزاعی ساده باز نمی‌گردد، به دوره تحول برمی‌گردد. در حتی بخش تکوینی‌اش، به پائین هم که بیائیم، تاریخی‌اش هم به دوران تحول برمی‌گردد. از دوران، از تکوینی و تاریخی هم بیاید پایین‌تر، به اجتماعی‌اش هم که می‌رسید به تغییر در مقیاس می‌شود. پس تغییر در مقیاس مال چه چیزی هست؟ تحولات اجتماعی. تحولات تاریخی چه چیزی هست؟ بعثت انبیاء. تحولات تکوینی چه چیزی هست؟ خلقت عالم دنیا، بعدش خلقت عالم به اصطلاح، بعد از این عالم دنیا و همچنین عالم قیامت، سرفصل‌هایی که مال دستگاه تکوین است، بزرگترین سرفصل‌ها هست. خوب این زمان را می‌سازد. زمان اقتصاد را کجا باید ببینیم آن را در جامعه. از زیر بخش‌های جامعه هست، در تغییر چه چیزی باید ببینیم آن را؟ تغییر مقیاس تأثیر. در چه چیزی؟ در توسعه بستر قرب. خیلی خوب نسبت بین اختیار و آگاهی.

مکان شد منزلت اشیاء و زمان شد تحول موضوعات، یعنی تنوع جدید، روابط جدید یا ساختارهای جدید ظرفیت جدید که شاخصه‌اش تغییر در مقیاس هست. این را من یک نکته کوچکی را در اینجا ضمناً ذکر بکنم. طبیعی هست که بافت ارتباط با منابع عوض می‌شود دیگر، وقتی می‌گوئید تنوع موضوع مثال می‌زنم، قبلاً مس را استخراج می‌کردیم برای چه چیزی؟ دیگ و پاتیل و مجمعه و به حضورتان که عرض کنم که بشقاب، لگن، و اینها. حجم تولیدش را بخواهید حساب کنید با حجم تولیدی که زمانی که برای سیم کشیدن بین شهرها و بلکه گاهی کشورها و اینها هست در تولید برق، اصلاً قابل قیاس نیست. نوع مصرفش، نوع استفاده‌اش هم یک موضوع دیگر هست. مثلاً هیچ وقت آنوقت که مس کسی استخراج نمی‌کرده برای اینکه داغی را هم از یک جا برساند به جای دیگر. برای ظرفی که توی آن غذا بپزند درست است ولیکن میله این درست کنند سر آن توی آتشی باشد بگویند برای اینکه داغی منتقل بشود به آن ظرف، اصلاً معقول نیست ولیکن حالا اصلاً برای این که فرضاً جریان الکتریسته را هدایت بکنند، اصلاً مس برای ظروف مصرف

شدنش دارد چطور می‌شود؟ دارد از بین می‌رود. از دور خارج می‌شود. الان بصورت منفعت بسیار ضعیفی باقی مانده از آن. موضوع اگر همان مس هم باشد، بافتش در بین کالاهای، جایگاه کارآمدیش در بین کالاهای، در وقتی که تغییر در مقیاس پیدا بشود، چطور می‌شود؟ عوض می‌شود. اصلاً در آن بافت برای آن مطلب نیست. عین همین خدمات است، عین همین کلمات است، عین همین ارتباطات هست، به حضورتان که عرض کنم نوع سازماندهی هست، همه اینها عوض می‌شود.

حجت الاسلام پیروزمند، با این تعریفی که الان از زمان و مکان فرمودید دو تا سوال هست یکی تفاوتش با وحدت و کثرت چه شد، یکی هم اینکه قید اقتصاد به چه معنا پیدا کرد؟

ج) بله. اما تعریف وحدت و کثرت در هر سه تایی اینها هست. اینها هر کدام قبلی خودش را دارد، نهایت در سطح اجمال هست، در مرتبه اول اصل وحدت و کثرت صحبت می‌کنید، این باید تمام بشود، یعنی چه چیزی تمام بشود؟ یعنی اینکه کثرت، وحدتش اعتباری و قراردادی نیست، کثرت وحدتش اعتباری نیست. نمی‌شود بگوید بابا ما وقتی که چهل نفر در یک کلاس باشد با استادشان ۴۱ نفر بخواهیم ظهر نهارشان بدهیم می‌فرستیم چهل و یک دست چلوکباب می‌آورند، برای کلاس هم یک دست دیگری بیاورند. می‌گوئیم این کودکانه برخورد کردن به مجموعه هست. کلاس چرا درست شده است نحوه ارتباط کلاس باید نحوه ارتباط خوردن چلوکباب باشد یا کلاس مخارج دارد. اگر مخارج کلاس گاهی بهینه شود، بهتر از چلوکباب اثر دارد چه چیزی؟ در تعلیم، یک دانه اوره می‌خرند می‌آورند می‌گذارند کنار این کلاس، یک دانه تلویزیون مدار بسته می‌آورند، فیلم می‌آورند اینها برای چه چیزی هست؟ برای کلاس، برای تک تک افراد نیست. می‌گوئید نه اینها برای افراد هست! می‌گوئیم نه وقتی که نسبت سنجی می‌کنیم می‌گوئیم چه مقدار خرج را حتی تک تک افراد بکنیم؟ چه مقدار خرج کلاس بکنیم؟ می‌گویند کلاس یعنی چه؟ می‌گوئیم یک مکانی که برای آموزش خوب باشد، آنوقت می‌گوئیم مکان، مکان آموزشی آیا بهتر هست بالای سر استخر و گل و بلبل و امثال اینها باشد، بهتر هست به حضورتان که عرض بکنم بازار و کوچه باشد، بهتر هست کنار مراکز قدرت باشد، بهتر کجا باشد؟ جهت تفریحی‌اش را یا آسایشی‌اش را رعایت کنیم؟ جهت محصول آن را ببینیم. کنار یک کارخانه باشد؟ مرتباً تداعی بشود که از این جا باید برود اینجا کار کند. کنار یک آزمایشگاه باشد؟ کنار چه چیزی باشد؟ این عکس‌هایی که لازم هست کنارش باشد، مناظری که باشد؟ اگر بناء باشد تحریکش بکند به درس چه چیزهایی خوب هست؟ اینها اوصاف برای کلاس هست یا برای افراد؟ می‌گوید نه اینها همه‌اش برای ایجاد یک توهم‌هایی برای افرادی هست که می‌آیند

می‌نشینند، می‌گویم نسبت بین دو خرج که می‌سند سهم تأثیر کل را می‌بینیم. اینها دیگر تبدیل کردن هست حالا از اینجا بالاتر بزرگترین صحبتی را که شما می‌توانید بکنید، می‌گوئید قرارداد می‌گذاریم، چند تا قانون برای نظام یک شهر، یعنی برای حل ترافیکش، آن قوانین اثر بد می‌دهد. منشأ ترافیک سخت‌تر می‌شود، برش می‌داریم، تغییر می‌دهیم صرف اینکه یک قانون واگذاشتیم به قصد اینکه نظم پیدا بشود، دیگر تصادفات کم بشود، ترافیک کم بشود و التزام افراد، منشأ خوب بودن قانون نمی‌شود. می‌توانیم آسیب‌شناسی بکنیم، بگوئیم این قانون بد هست، بالعکس بیائیم چه کار کنیم؟ قانون را عوض کنیم یک قانون دیگری بگذاریم، خیلی کارها زود انجام بگیرد. بهینه‌سازی چه چیزی اسمش می‌شود؟ سیستم یا نظام، تحلیل سیستم بابا جان یک درس شده، درس آن را می‌خوانند. ببینیم گیر سیستم از کجا هست؟ آنوقت حالا شک می‌کنند که آیا اعتباری هست یا حقیقی هست، خوب اگر حقیقی نبود که دیگر بهینه نمی‌خواست، می‌گفتند که بیاورید سیم سرب هر کس که به حضورتان که عرض کنم تخلف کرد گوشش را سوراخ کنید، سرب بکنید در گوشش. بیائید داغ گیرمشان بکنید!! اینجوری نیست. قوانین آن را عوض می‌کنند کار راحت می‌چرخد. بهینه‌سازی چه چیزی؟ سیستم، نظام، خوب این حقیقی بودن هست.

(س) این حقیقی بودن در بحث وحدت و کثرت

(ج) وحدت و کثرت ناظر به همین هست.

(س) توی بحث وحدت و کثرت معلوم شد در زمان و مکان را بگوئید.

(ج) خوب اگر آن تمام شد حالا اینکه آیا وحدت، وحدت ثابتی هست یا مرتباً باید متغیر باشد؟

(س) پس توی زمان و مکان تغییر آن منزلتها می‌شوند.

(ج) تغییر آن منزلتها، تغییر هم یک یک تغییر ساده‌ایی داریم یک تغییر چه چیزی؟ یک تغییر داریم که نامش تحول باشد.

(س) پس آنچه که اضافه می‌شود در زمان و مکان بر وحدت و کثرت، تغییر منزلتهاست؟

(ج) تغییر منزلتها، اصلاً منزلت، یعنی مکان که با تغییرش، تغییر کل پیدا می‌شود، ولكن تغییر مقیاس، یعنی عوض شدن دوره که کلاً کارآمدی‌ها عوض می‌شود. ما اینجوری معتقدیم در تحول زمانی ادبیات عوض می‌شود، نه اینکه مثلاً سلیس و روان می‌شود. بگوئید حافظ شعر گفته سلیس‌تر از الان هست. یعنی الان اگر بنا باشد اوصافی را بیاوریم برای تحریک کردن، دیگر با شعر نمی‌آوریم. شعر یکی از ابزارهای ماست. چه چیزی می‌آوریم؟ فیلم می‌آوریم. فیلم سرعت

تخیل آن از سرعت تخیل شخصی و فردی شما چطور هست؟ بیشتر هست. یعنی قدرت تبدیل کردن صحنه‌هایش اگر به اختیار خود شما بگذارند همین فیلم‌های تبلیغاتی بگویند: لطفاً عوض کن پشت سر همدیگر به اصطلاح حالا کانال یا سی دی یا مجموعه ذهنی‌ات را، شما اراده به این سرعت نمی‌توانید بکنید که عوض کنید آن را، شما هر قدر هم آدم قوی النفسی باشید، پشت سر همدیگر، هر چند ثانیه عوض کنید یک بساط دیگر است، یک شهر دیگر، یک اوضاع دیگری را بیاوری، ولی این برایت مرتباً محیط به اصطلاح بصری ایجاد می‌کند، محیط سمعی هم ایجاد می‌کند، حالا این درست شد این چه خاصیتی دارد؟ این معنایش این هست که کلاسه‌القاء فرق پیدا می‌کند، وقتی می‌گویند ۱۹ هزار ساعت، باید بچه‌های آمریکائی فیلم دیده باشند و بعد بگویند کاری که در این فیلم می‌کنند، در دوره‌ای از سن اینجوری دشمن و دوست تعریف می‌کنند از نظر روانشناسی. در این دوره اینجوری، در این دوره اینجوری، در این دوره هم مخالفین آمریکا را قرار می‌دهند. بعد می‌گویند دین خاصی به آنها نمی‌دهند، آزاد هم می‌گذارند در دین، می‌گویند دلت می‌خواهد درویش باش، دلت می‌خواهد مسیحی باش، دلت می‌خواهد، ولكن می‌بینند موضع‌گیری‌های آنها هماهنگ با هم هست، می‌گویم دین دنیاپرستی در آنها، یعنی دین سرمایه‌داری در آنها راسخ می‌شود!! حالا ما هم دل خوش می‌شویم که این از نظر اخلاقی، اخلاقشان با اخلاق ما نمی‌خواند، فساد اخلاقی دارد آنجا را از بین می‌برد، آنجا تکنولوژی‌اش چرا دارد می‌چرخد؟ قدرت ارزی‌اش چرا وجود دارد؟ این حاکی از یک نظام رفتاری هست. اگر نظم رفتاری نباشد که نمی‌شود که دلار آمریکا به اصطلاح قدرتش بالا باشد، اگر نافرمانی باشد، هرج و مرج باشد، همان سرمایه‌دارانش قدرت استقرار در یک مکان را ندارند. بنا به تعریف شما، آنجا فساد بیچاره‌شان کرده است اصلاً حرکت (تکان) نمی‌توانند صبح بخورند، نه صنعتی دارند، نه تکنولوژی دارند، نه پولی دارند، بنا به تعریف ولكن چرا دارد می‌چرخد؟ او در آن زاویه‌ای که هست ممکن است، جامعه‌شناسانش به این نتیجه برسند که بگویند حزب کنگره، حزب نمی‌دانم جمهوری خواه، حزب فلان، تو لازم هست برابر گرایش‌های اخلاقی که الان پیدا شده است در دنیا، یک همجنس باز را معرفی کنی برای ریاست جمهوری، یعنی درست موضع‌گیری ضداخلاقی بکنید. و او را هم دستور بدهید که امور ضد اخلاقی را هم بگوید، حالا ما یکبارہ خوشحال می‌شویم، آقا دیدید کلینتون گفت که باید برویم به طرف اخلاق در فلان جا! ای بابا این از ریشه و بنیاد بر علیه آمده بود تا یک به حضورتان که عرض کنم حرکت تاکتیکی جزئی‌اش فوراً می‌گویند که این بنا شد که چکار کند که حالا بگذریم من از.

س) تعریفی که الان از زمان و مکان گفتید قید اقتصادی را می‌شود مشخص بفرمایید تعریفی عامی بیشتر به نظر می‌آید؟

ج) تعریف اقتصادی را معین می‌کنیم، خیلی خوب تعریف اقتصادی عمدتاً کلیه تغییراتی که در تکنولوژی واقع شده و منشأ پیدایش ارزش در شکل جدیدش شده است، یعنی ما یک دوره داریم که اساساً واحدهای ارتباطی مان، یعنی ادبیات اقتصادی مان، از ادبیات اقتصادی گذشته تغییر کرده است، پول را نگیرید یک چیزی برای انجام معامله. گاهی آدم یک تعریف‌های کودکانه در کتاب‌های اقتصادی می‌بیند و می‌بیند که اکابر ما هم در بعضی از جاها خیلی محکم به همین می‌چسبند، پول یعنی وسیله حفظ ارزش، یعنی وسیله تبادل بیشتر، پول در شورای پول و اعتبار، تصمیمش را نشر می‌دهند، معادله دارد، مگر مال عهد اشکبوس را داری ذکر می‌کند. پول ابزار اداره هست. پول مسئول توازن کالاهای صادراتی و وارداتی دو کشور هست. بانک سازماندهی می‌کند ارتباطات را، مسئول ارتباط دو ملت، یعنی یک ملت با کل ملت‌های دیگر هست، یعنی نسبت اقتصادی را بانک مسئولش هست. تو چه سیاست‌گذاری کردی در پول؟ چه جوری توانستی حضور پیدا کنی؟ بگوئی که مدل چه بخش سرمایه و تولید سرمایه گذاری و تولیدش، چه بخش هزینه و راندمانش، چه بخش صادرات و وارداتش هر سه بحث پولی هست. نهایت پول در سه صحنه هست پول در دست مردم چگونه بچرخد، پول در دست دولت چه جوری بچرخد، پول در بین رابطه بین این ملت و ملت دیگر چه جوری بچرخد. خوب این موضوعاً جدید هست. موضوعاً موضوع سابق نیست. الان هم ما بحول الله و قوته تحول در این می‌خواهیم ایجاد کنیم. بگوئیم انگیزش الهی باید اساس برای معادله‌اش باشد، بگوئیم معین کنید چقدر کالای مصرف داریم، چقدر ابزار کالای ابزاری داریم، چقدر مثلاً عرض می‌کنم خدمات داریم، چقدر وقف شده است؟ انتقال از بخش خصوصی به بخش عمومی یا اوقاف، انتقال از بخش اوقاف به بخش چه چیزی؟ دولتی به روز ابداً؟ چه جوری من توانستم شیب ایجاد کنم که میل

دولت منشأ رکود، تحرک آدم‌ها زیادتر بشود، دقت نظرشان بیشتر بشود. شدن و پافشاری آنها بیشتر بشود، ابزار دیگری را بخواهند، روابط دیگری را بخواهند، بله یک بسترسازی دولت می‌کند، نه اینکه بسترسازی را نمی‌کند، ولی باید حتماً دائم افزائی‌اش با این تغییر جهت انجام بگیرد. آنوقت می‌گویم یک دوره، دورانی که اقتصاد، تعریف می‌شود بصورت خصوصی اصلاً بصورت سازمانی و دولتی تعریف نمی‌شده، می‌گویند یعنی چه؟ می‌گویم یعنی افراد چه کالاهایی را می‌ساختند، مستقلاً می‌بردند، محور بازار بود. یک دوران شرائط حاکم بر بازار، وضعیت قیمت یا ارزش را معین کرد

بصورت مادی. یک دوره انشاء الله تعالی شرائط توسعه و تکامل را چه کسی معین می‌کند؟ دین معین خواهد کرد. بعد می‌گویم تبدیل تأثیر مادی در دوران اول همین که آمد مثلاً می‌گویم تغییر پیدا شد، فلان قدرت مادی را تسخیر کردن، رابطه بین انسان و جهان عوض شد، این یک مرتبه تحول پیدا کرد، مجبور شد سازمانی بشود، دیگر بازار نمی‌توانست آن را اداره کند. یعنی پیدایش صنعت، مکانیک، ماشین بخار، الکتریک، الکترونیک، مال دورانهایی هست که مرتباً سازماندهی را از مرز ملی، بین المللی و جهانی عبور داده هست و ایجاد کرده، نمی‌شد، محال بود که بشود با وضع سابق، یعنی اگر اینجوری بود مثل اینکه با سرعت ماشین که بتواند با ۲۰۰ کیلومتر حرکت کند، آئین‌نامه راهنمایی و رانندگی نباشد برای نظمش. یعنی قبلاً که اسب سوار می‌شدند یا الاغ سوار می‌شدند، آئین‌نامه راهنمایی و رانندگی نداشتند، کسی که سوار الاغ می‌شد که نمی‌گفتند از دست چپ کوچه راه برو یا از دست راستش برو، نمی‌گفتند سر چهار راه که رسیدی پشت چراغ قرمز بایست. اصلاً آن سرعت لازم ندارد، برایش اصلاً اگر درست بکنی، خیابانهای بزرگ؛ بعد وقتی رسیدند سر خیابان واداری و بعد بگوئی حالا حرکت کن، اینها موجب بت هست، چرا چون بافت جمعیتی اینجوری را نمی‌آورد. بافت جمعیتی ده میلیونی نمی‌تواند به اصطلاح وسایل حمل و نقل چهارپا بیاورد. اگر بنا باشد به اصطلاح میوه تهران را با چهارپا ببرند به تهران، می‌دانید چقدر جاده می‌خواهد بکشند، چقدر خر لازم دارد!! بافت جمعیت عوض می‌شود وقتی که چه طور شد قدرت طبیعی، قدرت تأثیر عوض می‌شود.

خوب ببینید این جمله را ارتباط آدم‌ها با هم، یک نهادهایی را درست می‌کند، نهادها یا سازمانهای اجتماعی که بصورت طبیعی انجام می‌گیرد و یک رفتار خاصی را بری افراد خاصی، تنظیم می‌کند، قدیم یک نهادهایی بود، بازار بود، بازار گمرک داشته است، مفهوم گمرک هم سرمرز نبود اصلاً، یک اشاریهایی بود یعنی به عبارت دیگر یک جاهایی برای باج گرفتن بوده، ولكن یک مرکزی بوده که مالیات هم دولت وقتی می‌خواسته بگیرد، می‌آمده از داخل همین گمرک می‌گرفته است. از تجار برحسب به اصطلاح معروفیت و اموالی که داشتند ولكن اصلاً به معنای فعلاً که بگوییم ۲۴۰ هزار قلم کالا دارای تعرفه خاص گمرکی هست و تناژی این معامله می‌شود، یعنی این را نمی‌گویند چقدر تعداد نوار، تنی می‌گویند. بنام نوار هم نمی‌گویند، در یک دسته مجموعه چیزهایی صنعتی قرار دارد که می‌گویند که اینها تنش اینقدر هست قیمت هر تن چه چیزی از آن اینقدر هست، مالیاتش، همین طور که می‌گویند، بیمه‌اش چقدر هست؟ می‌گویند ارزش تناژی آن اینجوری هست. پس بنابراین یک ارزش گمرکی قائل هستند و یک تعرفه گمرکی، یک تنوع خود کالاهاست برای در خود بازار برای فروش آن یک حرف دیگری هست. البته تعریفی را که می‌کنند برای

دسته‌بندی‌های بزرگ خیلی چیزها را زیر و رو می‌کنند، تعریف را جوری می‌کنند جنس کشورهای غیر صنعتی که می‌خواهد برود از داخل دالان تنگ پولی رد بشود که نشود پول زیاد همراهش برد و آورد، جنس خودشان را از داخل اتوبان رد بشود.

بهر حال داشتیم عرض می‌کردیم ساختارهای اجتماعی عوض می‌شود، موضوعات تعریفشان اسمشان، نامشان، ادبیات آنها، مثلاً اگر می‌گوئید سفته اگر می‌گوئید چک، اگر نامش را هم عوض کنند، به فارسی نام‌گذاری کنند، اگر تعریف قانونی‌اش همین تعریف فعلی باشد، کاری به نام انگلیسی‌اش ندارد، این تعریفش با تعریف حواله دو تا هست، پس موضوعات جدیدی تعریف می‌شوند، رابطه‌های جدیدی درباره‌اش تعریف می‌شود، نحوه سازماندهی برای رفتار اجتماع درست می‌شود، که هم نحوه سازماندهی و جریان مدیریتش، هم تعریفهایش، هم احکام و ارتباطاتش با تعاریف قبلی، روابط قبلی، نحوه رفتار قبلی جامعه تفاوت دارد، موضوعاً دو تا هست، موضوعاً آن موضوع نیست. کارآمدیش هم مثل تفاوت سیم برای دیگ با تعریف سیم برای درست کردن حمل و نقل الکتریسیته، صوت، نور، امثالش فرق پیدا می‌کند. یعنی معنای سیم صفر پنج که با پوشش روی هم در میکرومتر می‌سنجیدش از نخ موی محاسن بنده و شما نازکتر هست، الان نخ محاسن را بگذارید داخل میکرومتر، ده تا ۱۵ نشان می‌دهد. ولی سیم صفر پنج مال هد ضبط صوت را بگذارید، صفر پنج نشان می‌دهد با جلدش، یعنی سطح، یادتان نرود، قطر هم نشان می‌دهد، قطر معنایش این هست یک چهارم می‌شود یک چهارم نخ محاسن شما قطر سیمی هست که روپوش هم دارد. این مصرفش معنا نداشت که برای صد سال قبل بشود ما ذکر کنیم که، کما اینکه ضبط صوت معنا نداشت قبلاً برای صد سال قبل شما بگوئید، منزلت اجتماعی‌اش چطور اصلاً می‌توانید بگوئید آن منزلت را دارد، یک منزلت دیگری هست، درس هست منبع طبیعی مس هست. ولی برای یک کار دیگری در یک منزلت دیگری با یک تناژ دیگری، دارد استخراج می‌شود. کارهای نوری که انجام می‌گیرد با فرض کنید سلیس‌های طبیعی با یاقوت با زمرد با حضورتان عرض کنم اینها اشعه‌ها چه جوری می‌شود؟ روی آن کار می‌شود، نوعش با نوع انگشتر و گردن بند و توی تاج و توی تخت مرصع کردن اینها که فرق دارد، دیگر حالا بگذریم از این نکته به حضورتان که عرض کنم منزلت امور عوض می‌شود، موضوعات عوض می‌شود، کلاسه حرف زدنها، معانی، تعریف‌ها، حکم‌ها عوض می‌شود و دوره‌ها هم کارآمدیشان تغییر پیدا می‌کند. آیا در دستگاه اسلامی هم باید حتماً همه این تغییرات انجام بگیرد؟ متناسب با توسعه ارتباط انسان با خدای متعال باید

حساسیت‌ها موضوعاً عوض بشود، نیازها عوض بشود، ارتباطات انسانها با هم عوض بشود، و ارتباط انسان با جهان هم عوض بشود. خوب حالا باقی ماند اول نسبت بین اختیار و آگاهی در امور اقتصادی برای هفته آینده

«و صلی الله علی محمد و آل محمد»

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۱۳

۱۳۷۸/۷/۲۲

کد بایگانی: ۳۶۰۰ - ۰۴۱۲

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بحث درباره اقتصاد در به اصطلاح زمان و مکان تمام شد حالا درباره اختیار و آگاهی هست. نسبت بین اختیار و آگاهی اقتصادی در اسلام یا در اقتصاد اسلامی، اقتصادی اسلام، اول ببینیم اختیار (سلام علیکم) اختیار در به حضورتان که عرض کنم، اقتصاد از نظر اسلام هست، نیست؟ چه چیزی را دارد؟ خوب می‌دانید که اختیار، آدم حق‌گزینش نسبت به اصل فعل، نسبت به موضوعات فعل، داشته باشد، یعنی بتواند کاری را انجام ندهد، مثلاً جنسی را نخرد، یک کار اقتصادی را نکند و یا اگر می‌خواهد جنسی را بخرد، موضوعش را خودش تعیین بکند. یا اینکه به حضورتان که عرض کنم که حالا هم جنسی را می‌خواهد بخرد، هم موضوعش مشخص هست، حتماً یک هدف خاصی را دارد، آیا توی همه اینها اختیار یک حدود شرعی دارد؟ یعنی آدم نمی‌تواند، چیزی را که به عبارت دیگر حلال نیست، یا به مقصد حرام معامله ایی را انجام بدهد؟ چیزی حلال هست، انگور حلال هست، ولی به قصد به خریدن برای شراب، چطور هست؟ جائز نیست و اگر کسی بداند که این می‌خورد که شراب کند، هم جایز نیست به او بفروشد، یعنی اثر را بداند. بداند می‌خواهد بکندش برای شراب. هکذا یک موضوعاتی، خود آن موضوعات خرید و فروششان حلال نیست. به حضورتان که عرض کنم که هکذا یک معاملاتی موضوعاً، مثل معامله ربوی، حلال نیست. پس نقس ارتباط، موضوعش، اثرش، درش اختیار محدود به حدود شرع هست. این یک مسئله درباره اختیار. در باب آگاهی هم اینکه آیا جهل نسبت به معامله تا چه اندازه اش می‌شود قبول بشود؟ اگر جهل در حدی بود که معامله را از عقلانی بودن خارج کرد، اگر درش غرر بود، درش غبن بود، درش یک نحوه فریب بود، که همه اینها موضوعاً می‌آید در جهل، باطل هست، یعنی حدودی دارد، یعنی نمی‌شود. آگاهی را نگفتن حالا بصورت مطلق طرف آگاه باشد که نمی‌شود مطلق، ولی خوب می‌شود آگاهی یک متخصص در خرید این ساعت خوب فرق داشته باشد با این غیر متخصص، بداند این محل تولیدش کجا هست، چه چیزی هست؟ چقدر کرایه می‌خورد، چه رقمی هست؟ همه

خصوصیات تولیدی اش را بشناسد، شرکت او الان در حال ورشکستگی هست، نیست، حاضر هست به چند بفروشد؟ یک اطلاعاتی را ممکن هست داشته باشد، که از آن اطلاعات استفاده کند برای اینکه یک جنسی را ارزان بخرد. ولی حالا کسی که هیچ کدام از این اطلاعات را ندارد، این جنس در حدی یک نسبتی، یک قیمتی دارد، نمی‌شود خیلی بالاتر از آن قیمت به کسی بفروشند، بهر حال آگاهی هم عین اختیار و احکامی درباره امور، در امور اقتصادی دارد، حالا از اینجا یک مقدار کمی بحثش را دقیقتر می‌کنیم، ببینیم آیا اختیار و آگاهی در همه زمانها هم برابر هست؟

جهل در خرید و فروش، به حضورتان که عرض کنم یک جور هست؟ بلافاصله صحیح هست که سوال بشود که تا چه معامله‌ایی طرف می‌خواهد بکند؟ معامله در مقیاس خرد است، یک ساعت لازم دارد می‌خواهد برود از یک مغازه بخرد برای شخص خودش، مصرف کننده، به عنوان مصرف کنند، خیلی از اطلاعات را لازم نیست داشته باشد، ولی اگر یک معامله بین المللی می‌خواهد بکند، حتماً باید خیلی از اطلاعات را داشته باشد. ولی خود اینکه موضوعاً اختیار و آگاهی، می‌تواند در نظام تعریف بشود و توسعه پیدا کند از نظر اقتصادی؟ یعنی غرر در جاهایی ممکن است این ساعت را، ساعت رومیزی را، بخرند، بیک قیمت، در حالی که اگر برای مبادله باشد، بین یک کشور با کشور دیگر، اصلاً آن خرید انجام نمی‌گیرد. پس نوع معامله چه جوری باشد، حجمش؟ اختیار و آگاهی درش فرق پیدا می‌کند موضوعاً.

آیا اختیار و آگاهی در توسعه اقتصادی چه نسبتی دارد؟ تصمیم می‌خواهیم بگیریم ما از نظر موضوع شناسی، برای صادرات و واردات، برای توزیع ثروت. می‌شود بدون اینکه نظام اختیارات اجتماعی را ملاحظه بکنیم، تصمیم بگیریم یا تصمیم اصلاً نباید بگیریم، چه جوری هست؟ نفوذ اختیار حکومت در اختیار عباد، مطلقاً ممنوع هست؟ یا حتماً مسئولیت توسعه، بعهدده حکومت هست؟ نمی‌تواند به عهده حکومت نباشد. والا صیانت اقتصادی اسلامی به خطر می‌افتد. توسعه از موضوعاتی هست که نمی‌شود فرد یا افراد یا قشر مسئولش باشند. عین مرزداری، عین توسعه امنیت، توسعه امنیت اقتصادی هم هست. توسعه امنیت اقتصادی، یعنی صیانت اقتصادی اسلام. در صیانت اقتصادی اسلام دیگر باید تأثیر عینی نظام اسلامی و مسلمین هرچند، در تحت پوشش نظام سیاسی جغرافیایی شما نباشد، باید رشدش، صیانتش را شما رعایت کنید. کلمه اسلام باید قدرتمند باشد در عالم. پس بنابراین اختیار و آگاهی نسبت بین آنها، باید اولاً وجود داشته باشد و در نسبت بین اختیار و آگاهی هست که تأثیر مادی، لقب مشروعیت اسلامی یا غیر اسلامی آن را می‌تواند، پیدا کند.

حالا آیا اگر گفتیم نسبت اختیار و آگاهی اختیار مقدم هست یا آگاهی؟ طبیعتاً به اختیار جهت الهی، تعریف مناسبات آن جهت از نظر تئوری و از نظر عینی، محقق می‌شود و جریان پیدا می‌کند. جهت تأثیر را اختیار می‌کند حکومت به اصطلاح حالا اگر بخواهیم ساده اش بیان کنیم، استراتژی توسعه، که طبیعتاً تعریف اهداف و توسعه براساس جهتی را که آن استراتژی دارد معین می‌شود. اگر انگیزه این باشد که تأثیر مادی در خدمت انگیزه الهی باشد، یک جهت دارد، یک اهداف دارد، یک به اصطلاح مطلوبیت هایی دارد. اگر جهتش، جهت باطلی باشد، حتماً به طرف یک مطلوبیتهای دیگری، چه چیز مطلوب هست؟ از نظر اقتصادی؟ می‌گوئید در کدام جهتی؟ در جهت نیت الی الله دارید، یا الی الدنيا. نیت یا جهت یا انگیزه اگر الهی شد، مطلوبیت ها چه می‌شود؟ الهی. اگر نیت جهت انگیزه مادی شد، مناسبات آن چه جوری می‌شوند؟ مطلوبها مادی طبیعتاً می‌شود که تشریح مهمش این است که موالی فی سبیل الله خرج می‌شود، خب این آثار مادی که شما از اول در نظرتان هست اگر جهتش الهی باشد، طبیعتاً مقاصدش هم الهی هست. خوب حالا بگذریم. به نظر می‌رسد برای اینکه ملاحظه کنیم نسبت بین اختیار و آگاهی در اقتصاد اسلامی یا اختیار و آگاهی اسلامی یا اقتصادی اسلام، توضیح به اندازه اجمال داده شد.

حجت الاسلام حسینیان: این کلمه استراتژی را می‌توانیم، استراتژی اقتصادی؟ یا اختیار و آگاهی

ج: می‌تواند نسبت بین را که گفتید در کلیه سطوح، مثل زدیم خردش را مثال زدیم، کلانش را هم که سه تا سطح کردیم اجمالاً در تمثیل، آن را هم به حضورتان که عرض کنم مثال زدیم. توسعه اش که استراتژی هم بود، مال حکومت بود. خوب طبیعی هست که در خردش هم که معنای استراتژی اصلاً ندارد. آدم اگر نیتش، نیت الهی باشد، حتماً دنبال معامله باطل و اکل و ایکال مال به باطل نمی‌رود در شکل های مختلفش، همان نسبت بین اختیار و آگاهی باشد، یعنی عبارتی که در اینجا هست همان آنها باشند به اصطلاح با اضافه در اقتصاد اسلامی.

حالا آیا فلسفه ربط، می‌تواند، اقتصادی فرض بشود؟ یادمان نرود کل آنچه را که در اینجا می‌گوئیم، اینها عناوین عمومی هستند، اگر یک مورد پیدا بشود که در آنجا شما بگوئید این را توجیهی درست اش کردید، توجیهی غرضم چیست؟ غرض اینکه برهاناً ربط منطقی قطع بود، بوسیله یک تندی و مثال آمدید شما پذیرش را ایجاد کردید، قطعاً روش ما در آنجا ماده نقض پیدا کرده است، یعنی این اصولی را که می‌گوئیم، اینکه مال دستگاه فلسفی مان تا روشمان هست، باید در کلیه مصداقها، قابل تبیین با ربط منطقی اش باشد. آیا ربط اولاً در موضوعات اقتصادی هست یا نه؟ در موضوعات خرد در اقتصاد اسلام هست؟ گفتن ارزش سوقیه، قیمت در بازار، پس از مسئله تراضی طرفین، ارزش چه

چیزی؟ سوقیه، معیار هست برای ملاحظه اینکه آیا غرر واقع شده یا غرر واقع نشده است؟ ارتباط متعاملین، دو نفر گندم خریدند و فروختند با رضایت، حق ادعا دارد هر کدام از طرفین که ما گول خوردیم، آنجا را که شاقول می‌گیرند برای این، نمی‌گویند رضایت داشتید، می‌گویند ببینید ارزش سوقیه چه می‌گوید؟ می‌گویند ببینید صد نفر دیگر که گندم خریدند و فروختند، با چه قیمتی فروختند؟ اینکه اختیار دیگران آگاهی دیگران، عمل دیگران، نسبتش به عمل شما سنجیده بشود، معنایش این هست که قطع نیست بصورت مطلق. منفعت عقلانی باشد، نمی‌گوید مشخص خودش عاقل باشد. یعنی ربط این معامله و مطلوبیت جنس با سایر مطلوبیتهای اجتماعی.

خوب این حالا خیلی فرق دارد که شما بگوئید که من سعی می‌کنم جوری تبلیغات بکنم که بچه‌ها بیایند جنس بخرند با کسی که می‌گوید نه تبلیغ که هیچ، اگر خودش هم پول آورد بدون تبلیغ بخرد، معامله با کسی مثلاً دارای رشد نباشد یا فرضاً ممیز نباشد یا چطور هست، درست نیست. یعنی از هر راهی پول را بدست نمی‌آورد. یعنی ربط بین خصوصیات شخصی فرد، حالا آدم عاقلی هست سن او خیلی بالاست مشرف به موت هست. در مرضی که در آن مرض امیدی عرفاً به زنده ماندنش نیست، خوب اختیاراتش محدود می‌شود در معامله. شخص مهجور می‌شود، با دلایل هجر، اختیاراتش محدود می‌شود. یعنی وضعیت فرد متعاملین با سلامت خودش با وضع بازار، معاملاتی که دیگران می‌کنند. با نوع مطلوبیتهای، این معنای ارتباط را در مقیاس خرد نشان می‌دهد، نمی‌شود گفت انفصال مطلق هست، استقلال مطلق هست ربطی به دیگران و جامعه اصلاً ندارد، بلکه در کل اینها را می‌گوئید ارتباط هست. در حلیت و حرمت که موضوع اقتصاد شما بود، اختیار را می‌بینید. علم را هم می‌بینید، ربط بین اینها را هم می‌بینید، در فرد می‌بینید نسبت به بازار هم می‌بینید، نسبت به عقلا هم می‌بینید در مطلوبیتهای.

اینکه به اصطلاح در خرد مشاهده می‌کنید آیا (سلام علیکم و رحمه الله و برکاته) این آیا در کلان، یعنی در مجموعه‌ها و مجموعه‌سازی‌ها، می‌توانید بگویید دیگر ارتباط نیست یا مجموعه نداریم؟ یا اینکه مجموعه دارید؟ مجموعه در اینجا هم قابل انکار نیست برای حکم حلیت و حرمت. حالا مالکیت شما همه چیز آن درست هست. ولی اضرار به غیر، متعاملین هم راضی هستند همه چیزش درست هست. آیا در ادله‌ای که دارید، این ارتباط قدرت عملکرد اقتصادی شما با عملکرد دیگران و زندگی اجتماعی دیگران نیست. حاکم قواعد کلی فقه را می‌خواهد انجام بدهد، در نظام توزیع ثروت، محدودیتش چقدر است؟ محدودیتش حفظ مصلحت هست. مصلحت اساساً یعنی نسبت بین امور را دیدن، متولی می‌خواهد نسبت به وقف تصمیم بگیرد. حفظ غبطه هست، شما درباره مال غیر که می‌خواهید حفظ غبطه بکنید

در یک سطحی از آن نمی‌شود مسائل را روی هم نینینید. موضوعاً مسائل مجزای از همدیگر، قابل لحاظ نیست. باید مسائل را بصورت مجموعه دید. یعنی ربط در سطح خردش قابلیت انکار ندارد در مشروعیت، در سطح کلانش هم، که ملاحظه نسبت بین امور و حفظ غبطه کل هست، یعنی اضرار به غیر حق ندارید، طبیعتاً محدودیت اختیار، محدودیت آگاهی، در این قسمت، یعنی چه چیزی؟ در توزیعی که نظام انجام می‌دهد، واقع می‌شود. بازار عوض می‌شود، شرائط حاکم بر بازار عوض می‌شود. وقتی شرائط حاکم بر بازار عوض شد، چطور می‌شود؟ ارزش سوقیه و کار متعاملین، آن حرفهایی را که زدید، تغییر پیدا می‌کند. نمی‌تواند حاکم نبیند مصلحت امور را، حالا از مصلحت مسلمین، یک پا می‌رویم بالاتر، مصلحت اسلام می‌شود صیانت یا توسعه، ربط را در توسعه هم می‌شود مشاهده کرد. خوب این فلسفه ایی دارد که آدم می‌تواند بحث بکند و ببیند که اتصال مطلق نیست، سلب اختیار و سلب آگاهی مطلق نیست، اتصال مطلق هم نیست. ارتباطش چه چطور هست؟ غیر قابل انکار هست.

فلسفه تعلق، فلسفه در اینجاها بصورت موضوعی گفته می‌شود، یعنی استدلال و علت پذیرش، یک موضوع در اقتصاد اسلامی. پس اصالت در اینجا نمی‌گوئیم، کما اینکه صحیح هست که در به اصطلاح دستگاه فلسفی تان هم، اصالت را نگوئید و رد بکنید، روی ثبت آن توجه داشته باشید، جهت مثبتش مثل چه چیزی؟ فلسفه وجود ربط، بله این ربط هست و اصیل به معنای مطلق شدن هم نیست و تا می‌رسید به آنجائی که همه آن سوالات را می‌تواند خوب حل کند. فلسفه تعلق، فلسفه تعلق اینکه آیا مطلوبیت در بازار چه جوری هست؟ برای فرد چه جوری هست؟ مطلوبیت می‌شود تعلق، که به بیان دیگر می‌فرمائید انگیزه، میل آیا اگر کسی داشت نسبت به جنسی در مشروعیتش، هیچ حدّ و مرزی نیست؟ این ساعت را می‌داریم، بناء فروش آن را هم نداریم، کسی علاقه مند شده است به خرید این ساعت، این تا چه مرزی صحیح هست که من بگویم باید از علاقه این استفاده کرد و گران فروخت؟ هیچ سقفی ندارد؟ بله حتماً سقف دارد. اینجا علاقه چطور؟ تبلیغات می‌کنند، نیاز مصنوعی می‌سازند. در تبلیغات کاری می‌کنم که مردم همیشه ۸ آنها گرو ۹ آنها «هشتشان گرو نهشان» باشد. از بچه، زن، بیرون، خانه، داخل به حضورتان که عرض کنم که محیط اجتماعی برای آنها می‌سازم با تبلیغات، اگر بخواهند نخرند احساس سرشکستگی و تحقیر بکنند. وزن اجتماعی شان از دست بدهند. کارآمدیشان تضعیف بشود. برهان فلسفی نسبت به سیاست اقتصادی ندارد، می‌گوید «چشم و هم چشمی هست» نمی‌شود آدم مجبور هست، ولی اگر کسی تحلیل بکند، معلوم می‌شود قدرتش را از دست می‌دهد، چرا؟ چون منزوی می‌شود. اعتبار اقتصادی اش به اینکه تعلقات عرفی را چه کار کند، بپذیرد، یعنی چه؟ یعنی خودش هم به یک

نسبت وابسته به تعلقات اجتماعی چطور هست. هم خودش انگیزه دارد مستقل نسبت به چیزها، می‌توانید مشاهده کنید فرد، می‌گویند این فرد عاشق این ساعت شده، است حاضر هست خیلی بخرد، این معنایش این هست که دارید تعلق را فردی معنا می‌کنید، هم جامعه یک نظام تعلقاتی دارد، یک شرائط تعلق و پذیرشی دارد. حالا یک مثال می‌زنم. گفتند در هند اگر کسی برود مهمان کسی بشود، به حضورتان که عرض کنم که این ظهر یک مشت آرد را بر می‌دارد به حضورتان که عرض کنم خمیر می‌کند در یک کاسه‌ایی با یک مقدار آرد، بعد یک عدد ماهی تابه چربی به اندازه اینکه کف چرب بشود، نه اینکه چربی که روغن درونش باشد، سرخ بشود چیزی، نه چسبد به کف آن، این را یک مقدار روغن خیلی کمی می‌ریزد، روغن را می‌چرخاند در اینکه این چرب بشود، بعد می‌گذارد روی آتش داغ بشود، همینکه آمد روغن دود بکند، آن خمیر را در آن می‌اندازد با پشت دست صافش می‌کند این را بر می‌دارد، می‌آورد برای ناهار ظهر، حالا اگر ده روز هم شما بروید پهلوی او، همین جوری از شما پذیرایی می‌کند. در ایران اگر شما مثل او پذیرایی از کسی بکند و شناخته بشود به این مطلب، یعنی یکبار، دوبار، سه بار جعفر آقا آمد به خانه شما، اینجوری از او پذیرایی بکنید، بار اول هیچ چیز نمی‌گوید می‌گوید حالا ببینیم، بار سوم می‌گوید این آقا ما را تحویل نمی‌گیرد. می‌گویند که خوب ایشان رعایت وضع اقتصاد را می‌کند، می‌گوید یعنی چه؟ رعایت وضع اقتصاد را می‌کند؟ سبزی هم پی سفره ندارد، یک دانه نان از بازار هم نمی‌خرد. اگر کم کم ده نفر شد اینجوری. پشت سرش شروع می‌شود حرف زدن، این یعنی چه؟ در هند حرف نمی‌زنند پشت سر او. اینکه بعد این را اولش لقب به خست می‌دهند، آخرش می‌گویند وضعیت بدست، بیچاره هست؟ مرتباً می‌شود نه بیچاره هم نیست مثلاً پول هم خوب در می‌آورد، خرج در راه خیرات هم می‌کند، می‌گوید پس چرا اینجوری با ما سلوک کرد؟ ما چه کرده بودیم با او. اینکه منزوی می‌شود، وقتی خلاف عرف عمل کرده، یعنی بر علیه پذیرش یا تمایلات عمومی، تعلقات عمومی، نسبت به یک الگوی مصرفی، اگر شخص عمل بکند، در جامعه در عمل قدرت اقتصادی اش سلب می‌شود. یعنی اعتبار اجتماعی اش را از دست می‌دهد. اول نسبت به همان مرتبه‌ایی که بوده، اگر عین همین را بیاورید در توزیع ثروت و الگوی تولید، خواهید دید تعلق به روابط اجتماعی نیز وجود دارد؟ تمایلات و تعلقات عین جاذبه عمل می‌کند، در سطح خیلی بالایش توسعه اش هست. توسعه تعلقات اجتماعی چه جوری انجام می‌گیرد؟ توسعه به جوری انجام می‌گیرد که با اجازه شما، اساس می‌شود در تعیین، یعنی تعریف‌ها را درست می‌کند، کلاسه‌ها را درست می‌کند، ردیف‌ها و مرتبه‌ها را درست می‌کند، تعلق

می‌تواند الهی باشد، می‌تواند مادی باشد، نظام تعلق الهی مناسبات خودش را در قوانین کمی و کیفی در جامعه ایجاد می‌کند.

حالا آیا فلسفه تعلق چیست؟ اگر فلسفه اش تعلق الهی باشد، همانجور که در استراتژی گفتیم بصورت عام، در اینجا هم تعلقش را مشاهده می‌کنیم، تمایزش را مشاهده می‌کنیم. تمایلات الهی هست و الا مادی هست.

س: این همان شأنی که اصطلاحاً آقایان می‌گویند، شأن اقتصاد طرف مثلاً اینکه اینجوری زندگی بکند، می‌توانیم در این دسته بیاوریم آن را؟

ج: یا اینکه خلاف عرف آدم کار نکند می‌گویند اگر شما الان مثلاً می‌گویم جناب آقای حسینیان با از دفتر که تشریف ببرند بیرون، مثل وقتی که می‌خواهند بروند مکه، حالا نمی‌گویم چیز بدی هست یک حوله سفید، نه لنگ قرمز، حوله سفید دور کمرشان مثل وقتی که مُحَرَّم می‌شوند، ببندند، یک حوله هم روی دوششان بیاندازند. لباس هم لباس احرام بگویند من می‌خواهم بروم مسجد جمکران، یا بگویند می‌خواهم بروم حرم مشرف بشوم. می‌پرسند این آقا چرا لباسش اینجوری هست این آقا چرا اینجوری؟ بعضی خیال می‌کنند که شما وضعیت عقلتان مشکل پیدا کرده است، بعضی خیال می‌کنید با اینکه شما می‌گوئید بابا من لباس عبادت را که خدا برای زیارت خانه خودش قرار داده است همان را دارم می‌پوشم، می‌خواهم بروم مسجد جمکران فرمودند: «من صلاها کمن صلاه فی بیت العتیق»، ولی خلاف عرف لباس شما پوشیدید. تغییر دادن وضعیت لباس شما در یک حدی از آن در اختیار شماست. یک حدی از آن حد، حالا اگر مثلاً این کار را هم شما نکنید لباس هنود را بپوشید، یا لباس افغانه را بپوشید، شما را بصورت آنها نگاه می‌کنند در زمره آنها می‌آورند، اگر فهمیدند فارسی هستید، می‌گویند پس این لباس چه چیزی هست! می‌گویند یک هندی داشت می‌رفت مثلاً حرم یا می‌رفت یک پاکستانی داشت می‌رفت یعنی تعین شما را به اصطلاح اینکه چه کسی هستید؟ یک مقدارش را به لباستان بر می‌گردانند. حالا یک وقتی شما خیلی اسراف می‌کنید در اینکه خیلی شیک پوش باشید که دیگر نمی‌خورد به قدر و قیافه روحانیت، آنهم نمی‌شود دیگر، ولی یک حدی از آن را شما تمایل عمومی در الگوی مصرف لباس را رعایت می‌کنید. هکذا عین همین هست در الگوی مصرفی که در رفت و آمد، کل الگوهای مصرفی را که دارید، تمایلات عمومی حساب هست. تأثیر اقتصادی و تمایلات عمومی و آنوقت توسعه‌اش که توسعه نیازمندیها باشد، کل تعریف‌ها را عوض می‌کند روابط را عوض می‌کند، آن را هم باید دقت بکنید، خوب رد می‌شویم.

آیا فلسفه فاعلیت در اقتصاد هم داریم؟ که بگوئیم اگر تعلق بیک موضوع ثابت باشد، حرکت نمی‌شود - یادمان نرود - حرکتی که در آنجا نمی‌شود ولو اسم توسعه نیاوردیم، گفتیم حرکت مجبور هست به چه چیزی بیانجامد؟ بسکون. اگر ذاتی باشد تعلق، شئی جدید چه جوری هست؟ نباید پیدا بشود. اگر بنا شد در اینجا هم بگوئیم اگر تعلق ذاتی باشد. به موضوعات خاصی، موضوع جدید پیدا نمی‌شود. در قدیم شیرینها تنوعش، خیلی محدود بود، اگر بنا باشد ذاتی بشر باشد، تعلق نسبت به محصولات اقتصادی خاص و تعلق جدید پیدا نشود، حساسیت جدید نسبت به اثر جدید صفر باشد، تحرک برای نوع آوری چه جوری می‌شود؟ صفر می‌شود اولاً. ثانیاً حرکت اگر ذاتی باشد، تعلق یک ذات به ذات آخر باشد که خود حرکت هم صفر می‌شود. چون تغییرش برابر تغییر ذات، یعنی باید سیری و گرسنگی، نیاز و شدت‌ش، ثابت باشد و این محال هست. پس نه نوع آوری ممکن هست و نه حرکت برای ارضاء نیاز. حرکت برای ارضاء نیاز وقتی ممکن می‌شود که نداشتن و داشتن تفاوت داشته باشد، سیری و گرسنگی تفاوت داشته باشد. اگر، مساوی، مساوی مطلق باشد. تعلق هست و لکن چه بروید برای تولید، چه نروید، چه میل نکنید، چه میل نکنید، هیچ تفاوتی در شما پیدا نشود. برای اینکه می‌گویند: آقا این ذاتی اش هست دیگر «الذاتیات لایتعلل ولا یختلف» اراده که در آن حضور ندارد، مثل وزن داشتن. مثل ابعاد سه گانه را داشتند، تولید و عرض و عمق داشتن، اگر تغییر پذیر نباشد، ذاتی باشد، حرکت در آن محال می‌شود. باید تعلق باشد، ولی تعلقی که فاعلیت در پیدایش تعلق، خود تعلق، در خود فاعلیت هم باشد مشاهده بشود که تعریف تعلق به فاعلیت می‌شود، تا سلوک پیدا نشود، اولاً چیز جدید پیدا بشود، ثانیاً، در اقتصاد عین همین هست. پس تعلق را از شکل خردش تا شکل مجموعه اش تا شکل توسعه اش می‌شود مشاهده کرد. تعلقات اقتصادی، بعدش فاعلیتهای اقتصادی فاعلیت خرد، اینکه تعلق ذاتی نیست، آدم یک لیوان آب می‌خورد، مطلوبیتش مرتباً تغییر پیدا می‌کند، نیاز و ارضاء کارساز هست. اراده شما در ارضاء حضور دارد. وقتی اراده تان در ارضاء حضور دارد، یعنی فاعلیت می‌توانید بکنید، نیاز را شدیدتر کنید، ضعیف‌تر کنید، هم موضوعاً، هم موضوعاتش هم آثارش، هم خردش، هم کلانش، هم توسعه اش. خوب حالا در صورتی که تطبیق‌هایی را که داریم شما کافی بدانید و نخواهید و الا عین کل استدلال‌هایی. در فلسفه اصالت ربط، وجود ربط، وجود تعلق، وجود فاعلیت بوده است عیناً می‌تواند تکرار بشود. (سلام علیکم)

حالا اگر فاعل تعلق داشته باشد بیک امر ثابتی چطور می‌شود در امور اقتصاد؟ اگر فاعل تعلق داشته باشد به اسماء ثابتی اگر تعلق داشته باشد به فاعلیت فاعل بالاتر در توسعه فاعلیت‌ش، اگر این آخری باشد، میل به توسعه نیاز و ارضاء

است، غیر از میل های اقتصادی که درباره اشیاء موجود، هست. میل به بالاتر رفتن خود نیاز و ارضاء. این را مثال می‌زنم. از مثال بدش «حرص» حرص برای اقتصاد غیر اسلام، یعنی اقتصاد مادی طبیعی هست که پیدا بشود، چرا پیدا نشود؟! میل دائم افزایی، حالا پولش که بگوئیم قدرت اجتماعی خریدش هست، تا میل به دائم افزایی التذاد مادی آن، عین همین روبرویش، کدام متدین هست که دوست ندارد، قدرتی داشته باشد که بتواند تمام مسلمینی را که احتیاج دارند الان به وام، با تلفن پشت سر همدیگر همه قرضه‌هایشان را برایشان جور کند، زمانش هم خیلی طولانی مدت باشد. کدام مسلمان هست که دوست نداشته باشد - این قرض الحسنه هست دیگر - میل به قدرت قرض دادن «من ذالذی یقرض الله قرضاً حسناً»، کدام مسلمی هست که بالاترش را دوست نداشته باشد؟ روابط اجتماعی تغییر کند تا توزیع ثروت بگونه انجام بپذیرد که مسلمین در ضروریات اولیه‌شان، مثل مسکن و خوراک و پوشاک و اینها، اصلاً مقروض نشوند، کار برای جوانان مسلمین حاضر باشد. کدام مسلمی هست که اعتلای کلمه توحید را نخواهد که آقا مقام رهبری [قدرت اقتصادی سیاست اسلام، یعنی قدرت تأثیر مثلاً به حساب حالا، موشکی یا اطلاعاتی یا فرضاً این اطلاعاتی یا ارتباطی که می‌گوئیم همین وسایل نوری که هست این را اسلام حرف اول را توی آن نداشته باشد. اسلام مالک به حضورتان که عرض کنم که اقماری که موج های نوری را هدایت می‌کنند، نداشته باشد. برای کلمه توحید هم شما قدرت اقتصادی می‌خواهید. حتماً زیاده طلبی چه در کفر، ولایت یعنی سرپرستی رشد، - بنابر بحثی را که قبلاً سر جای خودش گفتیم - تعلق فاعلی به فاعل بالاتر که فاعلیت کند در توسعه فاعلیت، در نیاز فردی، نیاز عمومی و جمعی، نیاز کلمه توحید، جریان توسعه نیازها را شما حتماً دارید و جریان توسعه ارضاء و فاعلیت را هم دارید و این توسعه تأثیر مادی را هم کافر می‌خواهد، هم مسلم می‌خواهد. خوب فلسفه نظام ولایت که تمام شد. من بذهنم می‌آید که از اول نظام اصطلاحات.

س: اوصاف را در مراحلی که حضرت عالی توضیح دادید بصورت تطبیقی و مثالی رعایت فرمودید و بعضی را رعایت نفرمودید حالا می‌خواستم سوال کنم با توجه بود یا همین جوری برای توضیح اوصاف را آوردید مثلاً در تبیین فلسفه ربط که مثال ارزش سوقیه را زدید سه وصف عرف عقلا را آوردید حالا مثلاً اینجا می‌شود این را بگوی بقیه اش هم بیاوریم دیگر؟

ج: بله، در همه اش می‌توانیم بیاوریم نهایت اینکه من بذهنم می‌آید بعضی از آنها را که نمونه عرض کردم اگر جلسه جوری هست که می‌توانید خودشان این تطبیق را بکنند، دیگر در این صورت لزومی ندارد و الا می‌شود و مثلاً ما حرص

را که عرض می‌کنیم مثالهایش را بنزیم که دائم افزایی در شرع نسبت به تعلق به ماده بد هست «الثاقلتم الی الارض» هست. «هل انبئکم به اخصرین اعمالا الذین ضلّ سعیمهم فی الحیات الدنیا»، مسائل ارزشی می‌آید در اینجا، یعنی اینجا دیگر دائم افزایی نیاز و ارضاء، نیاز به یک چیز بالاتری که الان نیست، این می‌شود ارزش دیگر، می‌شود اخلاق، می‌شود احکام اخلاقی اقتصاد اسلام و کفر را روبروی هم دیگر گذاشت و بعد ولایت، سرپرستی رشد برای رسیدن به این اخلاق به اصطلاح خوب یا حمیده یا رسیدن به اخلاق بد یا رذیله، ذکر کرد. پیدایش طلب و آنچه را که قبلاً گفته بودیم در ربط، تعلق و فاعلیت، همه این کمال پیدا می‌کند در پیدایش به اصطلاح اینکه مرز آخرش هم مشخص می‌شود. مرز آخرش آخرش می‌شود امور ارزشی. آنوقت سه تا بحث وحدت و کثرت و زمان و مکان، اختیار و آگاهی باید دیگر بعد در خود همین نظام ولایت بحث بشود که بحثش از اول اصطلاحات پایه شروع می‌شود بهر حال میشود اینها را تطبیق کرد، هم دیگر اینها را ارجاع داد گفت که من چندتایش را، چند تا مسئله اش را حل می‌کنم، بقیه را هم خودتان حل کنید، اگر نشد من باز در خدمتان هستم، می‌شود هم همین جا بگوئیم که ما تقصیلاً همه را یکی یکی به اصطلاح مثال می‌زنیم برای تان.

س: البته آن شاخصه هایی که در همه مراتب باید لحاظ بشود در تطبیق به مصداق اگر بیان بشود ابتدائاً که ما مثلاً الان داریم نسبت به احکام می‌سنجیم صرفاً یا اینکه احکام را در سه دسته ارزشی، توصیفی، تکلیفی می‌آوریم چون باز نمودش در مثالها متفاوت هست الان مثلاً اخلاق حرص را مثال می‌زنید.

ج: بله در آنجایی که معنی ولایت را می‌گوئید موضوعاً، موضوعش رشد هست، هرچند حتماً نظام توزیع ثروت، را هم دارد، یعنی در توازن هم حرف می‌زند، هرچند در یعنی توی احکام و توصیف هم می‌توانید ببریدش ولیکن موضوع اصلی ولایت چه چیزی هست؟ سرپرستی رفتن از یک مرحله به مرحله آخر، توسعه نیازهاست.

س: یعنی احکام توسعه نیازها را ما در اینجا مد نظر داریم دیگر؟

ج: اول باید ارزشهایش را بگوئیم اگر توسعه شد، بخلاف اینکه اگر صرف ربط بود.

س: یعنی احکام ارزشی، احکام توصیفی

ج: بله، صرف ربط اگر باشد، نمی‌رود اول سراغ اخلاق، سراغ حلیت و حرمت اول می‌آیید، بعد ممکن است همه، خود ارزشها را هم بشود در اصالت ربط هم گفت، ولی با حفظ اینکه تقدم با چه چیزی هست؟ با نفس ارتباط در مشروعیت

هست، نفس تکلیف حالا به حضورتان که عرض کنم که اینها را اگر بخواهیم مثال هم بزنیم برای کلهش می‌شود مثال زد.

س: اگر شاخصه هایش روشن بشود.

ج: حالا ببینیم آقای ...

حجه الاسلام پیروزمند: بحثی را که در می‌حاضه دوستان مطرح فرمودند همین بود که آقای حسینیان اشاره می‌کنند که ما در ، برای اینکه بفهمیم در این روالی که داریم می‌رویم داریم چه می‌کنیم یک بحث اینکه مثلاً در همین مواردی که امروز فرمودید، می‌گوئید فلسفه ربط بعد می‌آئیم اقتصادی معنا می‌کنیم خوب یک بخش از توضیحات، بخش توضیحات عمومی قضیه هست که حالا ربط یعنی چه؟ ربط چه ضرورتی دارد؟ یا تعلق یعنی، تعلق چه ضرورتی دارد؟ فاعلیت یعنی چه، فاعلیت چه ضرورتی دارد؟ که اختصاص به بحث اقتصاد طبیعتاً ندارد بعد که قید اقتصادی به آن می‌زنید مثلاً می‌گوئید تعلق یعنی مطلوبیت، خوب مطلوبیت هم تبعاً، مطلوبیت اقتصادی اینجا مورد نظر خواهد بود، بعد تا اینجا پیش مشخص هست، که شاید ما اگر اکتفا بکنیم به آن چه که این واژه ها به ما می‌دهد، یعنی فلسفه تعلق در اقتصاد، تا اینجا بیشتر نمی‌توانیم جلو بیائیم، یعنی بگوئیم که آقا تعلق یعنی میل، میل هم وقتی قید اقتصادی به آن خورده می‌شود می‌شود فلسفه مثلاً تعلق در اقتصاد، که حالا باز باید ببینیم بین تعلق اقتصادی با فلسفه تعلق اقتصاد با هم فرق وجود دارد یا ندارد؟ خوب تا اینجا می‌آئیم بعد اضافه‌اش.

ج: نه حتماً این کلمه فلسفه که می‌گوئیم باید علت بگوئیم، خود میل به چه علت هست؟ یعنی چرا میل الهی شد، یعنی لزوماً تعلق خاص تابعی هست از آنچه که خصوصیت را می‌آورد، اسلامی شدن تعلق، مهر کربلا هست، این محال هست در تناسبات کفار پیدا بشود. آب نیسان هست، آب زمزم هست، این یعنی چه در آنها پیدا بشود؟ ضدش را من مثال می‌زنم، نمی‌دانم عرق فرانسوی فلان رقم هست، برای شما چه تعلقی دارد، شما ضد ارزش هست برای تان، یعنی اگر یک شیشه اش را پیدا کنید، می‌گوئید عجب شیشه خوبی دارد، بروم جوری که آلوده نشود، نجس نشود لباس من، چه جوری در دستشوئی خالی اش بکنم، ده بار هم مرتب زیر آب بگیرم، بزخم با یک وسواسی بگویم طاهر شد حالا، بعد بگویم شیشه اش خوب شیشه ایی هست می‌شود مثلاً در آن فرض کنید آبلیمو یا ترشی کرد یا سرکه کرد. اینکه جناب عالی یک ذره احساس میل نسبت به عرق نمی‌کنید برای آشامیدن، نسبت به ظرفش برای کارآمدی یک چیز دیگر، این یعنی چه؟ یعنی همینکه می‌گوئید.

س: یعنی علتش اینجا تحلیل می‌شود؟

س: یعنی شما علت، نه تعلق بودن علت نیست، علتش آن چیزی هست که حاکم هست بر تعلق ها، اولاً تعلق وجود دارد، هم آثاراً، هم موضوعاً، هم موضوعاتش، ثانياً آیا می‌شود نفی تعلق کرد مطلقاً؟ چرا نمی‌شود نفی کرد؟ چرا نفی تعلق خاص نمی‌شود کرد؟ تعلق مطلقاً نمی‌شود، نفی کرد، اعم از اینکه اقتصاد اسلامی باشد یا الحادی، خود تعلق اقتصادی را نمی‌شود نفی کرد، اگر نفی کنیم مگر چطور می‌شود؟ خوب ارزش ول می‌شود، قیمت ول می‌شود، قیمت صفر می‌شود. تعلق را صفر بکنید، به اثر، هم در اقتصاد اسلامی، هم در اقتصاد الحادی، صفر می‌شود. حالا من اینجا را در عین حالی که شأن آقایان را اجلّ از این می‌دانم که من تذکر بدهم یک چیز را هم شما نمی‌دانم برنامه‌تان در این بحث چه جوری هست، نرمش و ورزشش را چه جوری می‌خواهید بکنید؟ یک وقت می‌گوئید ما دوست می‌داریم که بنشینیم قسمت صنّ بازی کردن تو را تماشا کنیم، این بد نیست. فوتبال می‌زنیم، گل می‌زنیم، اوت هست، اوت نیست هرچند گاهی هورا می‌کشیم، گاهی می‌گوئیم نشد، گاهی می‌گوئیم شد!! این یک رقم هست، یک رقم اینکه می‌گوئید ما خودمان هم می‌خواهیم بیاییم داخل گود، نمی‌خواهیم تو تطبیق بکنی تطبیق تو نکن، می‌گوئیم برای چه چیزی و اجازه بدهید تطبیق بکنم؟ می‌گوئید نه می‌خواهیم تمرین بکنیم، اشاره بکن، یک دانه اش را حداکثر مثال بزن، بیشتر یک دانه اش نمی‌خواهیم مثال بزنی، یک دانه اش را مثال بزن یعنی از ۲۷ تا یک خانه، نه اینکه توی همه اش یکی یک مثال بزن، روی چشم من برایتان مثال می‌زنم، آنجوری که باری من خیلی راحت هست، شاخصه به امان خدا، یک دانه یک دانه می‌رویم جلو تا آنوقت دیگر معنایش این نست که دیگر بعدش برای شما فقط حرکت کمی باقی می‌ماند نه کیفی، یک وقتی هست می‌گوئید حرکت کمی اش را همی نمی‌خواهیم، آن را هم ما روی سر می‌گذاریم!! حالا بر گردیم شما اگر بخواهید، در کاری ورزیده بشوید، روی آن مباحثه داشته باشید برای پیاده کردن روش تحقیق، خودتان صاحب نظر بشوید، یعنی چه؟ یعنی بعدش نگوئید که آقا جدول دومی را حالا لطفاً حالا در این چه چیزی می‌شود؟ اگر بخواهید آن یک جور هست من در عین حال هر روشی را که تأیید کنید، همان را مطیع هستم.

س: سوال آقا حسینیان همین بود و بنده هم داشتم همین را عرض می‌کردم که ما می‌خواهیم ببینیم که یعنی اولاً این دوره از بحث طبعاً از یک جهت که برای ما ارزش دارد همین که شیوه بکارگیری مشخص می‌شود، طبیعتاً تا یکبار حداقل بکار گرفته نشود هم

ج: عیبی ندارد.

س: بصورت نسبی تمرینی می‌شوند برای دوستان که بتوانند تکرار کنند، یعنی خودش تا آخر هم تطبیق بشود یک دور.

ج: تطبیق که می‌شود، سطح تطبیق را معین کنید، گاهی می‌گوئید یک دانه اش مشروع تطبیق کن، بقیه را اشاره کن و رد شو،

س: حالا عرض می‌کنم حالا اشاره یا مشروحش را حالا باید مشخص کنیم، بنابراین ایده کل مسئله که انگیزه عمومی این هست که دوستان خودشان نسبت به روش مسلط بشوند، منتهی در قالب اینکه یکبار تطبیق بشود ببیند این چه جواری قابلیت تطبیق دارد و چقدر کارائی دارد؟ اما نسبت به خود کاری که الان داریم انجام می‌دهیم سوال این بود که از نظر روشی برنامه مان این بوده که این مفاهیم را فرض بگیریم درست هست، قید اقتصادی به آن بزنیم معنا کنیم. حالا سوال این بود که ما آمدیم قید اقتصادی زدیم، می‌گوئیم تعلق. تعلق، یعنی مطلوبیت، قید اقتصادی به آن می‌زنیم می‌شود، مثلاً مطلوبیت های اقتصادی اصلاً احتیاج به مثال هم ندارد، احتیاج به چیز دیگر هم ندارد، از یک زاویه که نگاه کنیم این معنای واژه فلسفه تعلق در اقتصاد انجام گرفت، یعنی چیزی بیشتر از این، این واژه به قید اقتصادی به ما نمی‌دهد.

ج: یعنی لازم نداریم در حقیقت بیشتر از این

س: یعنی روش چیز بیشتری از این به من نمی‌دهد، شاید ما لازم داشته باشیم خیلی چیزها را، ولی این خیلی چیزها را این روش به ما نمی‌دهد یعنی می‌خواهم عرض کنم

ج: یعنی به عبارت دیگر این زیربخش این عنوان. بنابر ترجمه این عنوان به عناوین اقتصادی با قید اقتصاد یک حرف هست، اشاره کردن اینکه چه چیزها را زیر بخش هست یک حرف آخر هست، به حضورتان که عرض کنم و بعد، که حالا اینها را من بذهنم می‌رسد اینکه آیا اینهایی که من اشاره هم می‌کنم در بخش بعدی که زیرساخت هم هست، آنها کارایی هست، نیست چه جواری؟

س: بله یعنی ما اگر می‌خواهیم خودمان را مقید کنیم به روش که ببینیم یکبار به یک معنا هم بکارگیری اش امتحان خود روش هم شده باشد، یعنی عملاً شما وقتی بیش از این دارید بیان می‌فرمائید، دارید از یک واژه ها و تقسیمات دیگر استفاده می‌کنید، یعنی می‌گوئید که آقا این در سطح خرد، کلان، توسعه این واژه را من می‌گردانم، موضوعاً، موضوعات و آثارش را می‌گویم گاهی اینها را هم اسمش را می‌آورید و گاهی هم نمی‌آورید فقط مثالش را می‌زنید .

ج: خوب ایشان دگیر نجات داد گفت اصلاً اینها را نگو می گوید اگر روش را می خواهی بکارگیری اینها را نگو، آنها را هم

که گفتیم پس می گیریم، نقدش می کنم!!

س: توی جلسه هم که صحبت بود متفق بودند دوستان روی اینکه حتماً اینها را لازم داریم.

ج: ولی اینجا نداریم، ببینیم اینجا چه چیزی بدست می آید؟ خیلی خوب

و صلی الله علیه و آل محمد.

بسمه تعالی

تطبیق روش تحقیق در اقتصاد - دوره دوم

جلسه ۱۴

۱۳۷۸/۸/۶

کد بایگانی: ۳۶۰۱ - ۰۴۱۲، ج ۱۴

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حالا ما یک اموری را در باب اقتصاد بیان کردیم که رسید به فلسفه نظام ولایت. آیا می‌توانیم بگوئیم فلسفه دارد نظام ولایت اقتصادی؟ فلسفه، علت، یعنی فلسفه مضاف هست، فلسفه موضوعی هست. علت نظام ولایت اقتصادی. به چه علت باید اقتصاد اولاً تحت سرپرستی باشد؟ ثانیاً سرپرستی‌اش هم، به صورت نظام انجام بگیرد؟ نظام ولایت اقتصاد الهی، نمی‌شود بگوئیم اقتصاد الهی، ولایت نمی‌خواهد؟ یعنی چه ولایت نمی‌خواهد؟ یعنی بگوئیم اختیارات فرد کافی هست. کما هو الحق در رساله، شما تسلط دارید بر مال، اگر حلال تأمین شده باشد، در مال تسلط دارید. یعنی چه؟ یعنی در چارچوبه کافی هست، یعنی مخالفت قطعیه نکن، بقیه‌اش آزاد هست. یعنی ولایت انسان بر مال از نظر شرع، از نظر خدا، اینکه تصرفات باطل در مال نکن، اکل و ایکال مال بصورت فاسد نکن. مال بدیگران نخوران به باطل یعنی چه؟ یعنی بابا یک جور معامله نکن که معامله بصورت حرام، مالی را انتقال بدهد به غیر. تا دیگری که تسلیط می‌شود نسبت به مال، مسلط می‌شود به آن مال، مال حرام بدستش بیاید. شرایط معامله را رعایت بکن تا انتقال مال به غیر چه جوری باشد؟ حلال باشد. خودت هم همین طور، شرایط معامله را درست رعایت کن تا انتقال مال به خودت هم حلال باشد. در عقود که بهر حال یک ثمن و مثنی دارید، یک مال منتقل می‌شود به یک نفر و یک چیز دیگری هم در قبالتش و ما به ازایش منتقل می‌شود به شما، اگر رعایت حدود شرعی را نکنید، هم او در مالی را که مصرف می‌کند، هم شما در مالی را که مصرف می‌کنید، مبتلای به حرام می‌شوید. بگوئیم ولایت بر کیفیت ارتباط در تسلیط مال هست و والسلام، نه در موضوع، یعنی چه؟ یعنی اگر کیف معامله را درست انجام دادید، دیگر حالا می‌خواهید پشم فروخته باشید، می‌خواهید پنبه، می‌خواهید پلاستیک، بله اعیان نجس را آنهایی را که (معامله) موضوعاً، معامله کردنش حرام هست آنها را معامله نکن. اگر جنسی که صحیح هست خرید و فروشش، ولایت بر کیف معامله هست نه بر موضوع معامله، موضوع ولایت نحوه ارتباط هست، نه اینکه موضوع ولایت شئی هست، که دارید

می‌خرید یا می‌فروشید، باشد. من قالی بخرم یا موکت بخرم یا جاجیم بخرم یا گلیم بخرم یا نمد بخرم یا زیلو بخرم، می‌گوید آنها را که شرع صحبتی ندارد که، شما معامله‌ات، شرایطش، شرائط صحیح باشد، یعنی این را شارع وسیله حلیت و حلیت را بستر چه چیزی؟ کمال می‌داند. می‌گوید اگر مال حرام به شما منتقل شد، لباسش نماز ندارد، اگر حلال منتقل شد چطور؟ نماز دارد، اگر چطور؟ اگر ابریشمی نباشد. خوب پس یک موضوعاتی که دخیل در مصلحت عباد بوده، حرمتش، حلیتش، استحبابش، اینها را علی حده گفتند. اباحه اش هم گفتند. گفتند با لباس ابریشمی نمی‌توان نماز بخوانی، ولی خریدش عیبی ندارد، پوشیدنش هم عیبی ندارد. گفتند طلا مرد نپوشد، پوشیدنش هم حرام هست. ولی ابریشم را نگفتند، اصل پوشیدنش حرام هست، گفتند نماز ندارد. می‌گویند تفریط مصلحت از عباد نشده است، موضوعاتی که حرام بوده، حلال بوده، مستحب بوده، مکروه بوده در بهره‌وری از مطامع مادی چطور شده؟ بیان شده هست. کیف معامله هم اساس هست در حلیت. اگر غرض شما موضوعات هست، خب موضوعات دسته بندی آن شده گفته شده هست. گفته شده که اعیان نجس مثلاً نمی‌شود برد، فروخت الا به یک شرائط خاصی. اگر غرضتان کیفیات هم هست که اساسی در حلیت و حرمت و حقوق و حدود، این کیف معامله هست، کیف معامله بیان شده هست. معنای ولایت اقتصادی اسلامی خدای متعال از طریق نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، بیان احکام اقتصادی هست که در رساله عملیه وجود دارد. دیگر ولایت بصورت اجتماعی ندارد.

این سرپرستی یعنی چه؟ بلکه صحیح هست که کسی بگوید، اختیار در محدوده و چهارچوبه‌ایی که شارع بیان کرده است کسی حق ندارد آن را اختیار دست بگذارد. خدای متعال ولایتش را برای رشد معین کرده است، دیگر کسی حق ندارد، یک چیزی را «یکتوبن بایدیم» بعد نسبت بدهد به خدای متعال. حالا این را یک مقدار کمی عمیقترش هم می‌کنیم. یک روایاتی، یک دلائلی در باب توحید است بسیار پیچیده، از قبیل برهان فرجه. یعنی فرق گذاشتن بین وصف و موصوف که هر کدامش علی حده باز وجود و ماهیت پیدا می‌کند، یعنی کیفیت و هستی پیدا می‌کند، باز لازم می‌آورد، حد گذاشتن، الی لانهایه. ما اخباری را داریم، روایاتی را داریم، گفته می‌شود، اینها فهمش در آخر الزمان واقع می‌شود، پیچیدگی‌هایی دارد، در پاسخ به شبهات کلامی. آنجا گفتند برای عموم هم نبوده است، اخباری داریم که برای مجتهدین بدرد می‌خورد، آنهم داریم، ما یک اخباری نداریم که اینها ولو اشعار داشته باشد غیر مستقیم، به اینکه نحوه ولایت پیچیده‌ایی هم بعداً می‌آید بصورت جامعه. ما هستیم و ما انزل الله و همین که هست، از این ولایت فرد در چهارچوبه‌ایی که حلیت و حرمت بیان شده است، این ولایت آزاد هست، مطلق هست. دیگر نظام ولایتی نداریم. که

نظام بیاید حکومت بکند، اختیار را سلب بکند، یا توسعه بدهد. بنابراین ولایت الهی از طریق به حضورتان که عرض کنم که احکام فردی، احکام اقتصادی که در رساله عملیه هست، احکام تکلیفی، اعمال شده است. حداکثری که شما در باب نظام بتوانید صحبتی بفرمائید و اثبات بکنید از آیات که اشعار دارد، مثل واعدت و امستطتم من قوه و نظیرش کم يجعل الله للكافرين على المسلمين سيلاً، نفی‌اش، بتوانید اثبات نظام ولایت سیاسی بکنید برای مسلمین. ولایت اقتصادی برای چه؟ ولایت سیاسی لازم هست خیلی خوب، قبول ولایت اقتصاد دیگر چرا؟

حجه الاسلام حسینیان: تا محدوده

ج: چه چیزی؟

س: اگر یک نخی را هم کمک کنند به ظلم، عون ظلمه را مثلاً می‌گویند.

ج: بله عون ظلمه هم ممنوع باشد، قبول هست.

س: ولایت اقتصادی را می‌پوشاند به یک نسبتی؟

ج: ولکن صحبت از درباره اینکه یک نظامی بسازید که آن نظام، نظام سرپرستی باشد، حوزه می‌گوید مجری باشید، یعنی محاکماتان، دستگاهتان مجری باشند، نسبت به چه چیزی، نسبت به فقه اقتصادی موجود، حقوق اقتصادی که در فقه گفته شده، است. پیدایش حق چه جوری هست؟ یا حواله هست یا مزارعه یا مضاربه یا بیع یا اجاره هست یا چه هست، این عقودی که ذکر شده در شرع، می‌گویند این را مواظب باشید انجام بدهید، کمال پیدا می‌شود، این اگر شما دلتان برای کمال عباد نسبت به عالم آخرت می‌سوزد، حاکم وظیفه اش اینکه، اینها را پیاده کند، کمال پیدا می‌شود، چیز دیگری از شرع در نمی‌آید. اگر کسی هم ولایت سیاسی را هم سر جای خودش اثبات بکند علی کلام فیه در نظر آقایان، می‌گویند دیگر ولایت اقتصادی، یعنی دخالت در اموال و اعراض نکنید!! حالا خوف ایشان را از همین جا خدمتتان عرض کنم. ما فرض می‌کنیم، ضدش را، زود ضدش فرض می‌کنیم بعد بر می‌گردیم. فرض می‌کنیم شما - سلام علیکم و رحمه الله - اجازه دادید ولایت در اموال بشود، و نسبتش را هم به شرع تمام کردید. یعنی در حدود ارتباطات چه کار کردید؟ توانستید زیاده و نقصان بوجود بیاورید. به چه دلیل منطقی می‌گوئید عین همین قابلیت جریان در اعراض ندارد؟ شما اگر آمدید به دلایلی نظام ولایتی را تمام کردید در اموال، و توانستید حدی را در کیفیت ارتباط یا بالا ببرید، یا پائین بیاورید شرطی را یا کم بکنید یا اضافه بکنید، یعنی به عبارت دیگر توانستید عقود و ایقاعات را متأثر کنید، یعنی شما ابتدائاً قبل از اینکه بیایید زودی بگوئید که حالا معنای ولایت، نظام ولایت اقتصادی

اسلامی چه چیزی هست؟ چون آن قبلی ها مقدمه بود، این وسط بخش به اصطلاح، استدلالی هست، پایه کارتتان هست بعدش دیگر، روبنای بکارگیری در قسمت پائین، در ۹ تای سوم می شود. اینجا اساس کارتتان اینجاست. هر چند آنجا حدود گفته شده نه اینکه حدودی نبود، ولیکن اینجا هست که حکم به اصطلاح موضوعی شما در پایه قوی ترین قسمتش هست.

خب آقایان می گویند که شما اگر شرع اینجوری شد که نه در تطبیق، در خود استنباط هم آمد در نفس حدود روابط، حضور پیدا کردید، کم و زیاد کردید، گفتید شرطی را کم می کنیم شرطی را اضافه می کنیم، در اموال، هیچ دلیلی ندارد که در اعراض نیاید و هیچ دلیلی ندارد که در دماء نیاید. اگر در دماء و اعراض و اموال هم آمد، دلیل می خواهد که بتوانید بگوئید که در عبادات نمی آید. بقول بعضی می گویند این معنایش این هست که خاتمیت دین را شما از بین می برید. نهایت شما یک حدودی را رعایت می کنید به اصطلاح، منفعل از کفار نمی شوید به اصطلاح آنها که اهواء می خواهند، تسلیم به اهواء نمی شوید، ولی تسلیم می شوید به چه چیزی؟ به اینکه فکر کنید و دین را از یک مرتبه ببرید به مرتبه دیگر. این را می گویند استنباط و اجتهاد نیست. صورت مسئله، صورت اشکال. اما اگر بگوئید حالا حداکثر، ولایت سیاسی را شما می توانید دست بزنید می گوید موضوعی هست برای قدرت اجراء، جزء مقدمات عقلیه اجرای احکام هست، ولی این را توی احکام دیگر نیاورید، در اقتصاد که آوردید، خب به چه دلیل که توی اعراض و رابطه به اصطلاح نوامیس نتوانید بیاورید، آنجا هم که آوردید به چه دلیل که در دماء نیاورید، مجموعه دماء و اعراض، اموال روی هم احکام اجتماعی، که حق و باطل هست می گوئید در اینها آوردید به چه دلیل که توی عبادات نیاورید؟ در عبادات آوردید، مگر دین چه چیزی دارد؟ بعدش معارف و احکام، اخلاق را شما آوردید؟ موضوع قرار دادید یک چیز بشری آوردید، مستمسک تان دین هست، تسلیم بودن به دین نیست. این اشکال هست.

س: تلازم پیدا نمی کند، چه تلازمی دارد، یعنی آنها فوقش ولایت اقتصادی را به معنای تعیین حدود اجتماعی می دانند از نظر اقتصادی، چون معمولاً در موضوع آمده دیگر، تخلف پیدا نمی کند.

ج: نه!! دارید شما حدود حکم را تغییر می دهید، مهمترین مطلب دقیقاً همین هست می گوئید، می گوئید شما یک وقتی می گوئید من در حکم شناسی فقه سنتی هستم، در موضوع شناسی، پویایی، این را نقل می کرد احمدآقا نسبت به امام، ما این را نشنیدیم جانی از امام، ولی این نقل را احمدآقا می کرد که امام فرمودند من در حکم شناسی سنتی هستم، در موضوع شناسی پویایی یعنی پاسخگو به مسائل مستحدثه هستم براساس چه چیزی؟ فقه سنتی. این معنایش می شود

دیگر. حالا شما می‌گوئید نه این درست نیست و باید به اصطلاح ولایتش دست مسلمین باشد و باید بالاتر برود کار، بسیار خب حالا دقت می‌کنیم ما.

یک وقت می‌گوئید احکام بدست آوردن قدرت می‌آئیم بهرحال جوری درست می‌کنیم ولایت سیاسی را، از مجموعه دلائلی که می‌آورید می‌شود یک همچین چیزی را به اصطلاح نسبت داد به خدا من باب مقدمات عقلیه قدرت اعمال دستور خدا، می‌گوئیم حکومت باید مرتباً قدرتش زیاد بشود، مقدمات عقل هم، علم و قدرت را شرط تکلیف می‌داند، نه من باب تنفیذ فقیه، من باب مقدمات سببیه عقلیه که عقل می‌گوید اگر نباشد، نمی‌شود، عقل می‌گوید مقدمه سببیه هر فعلی قدرت نسبت به همان فعل هست. مقدمات جریان احکام را شما بگیرید داشتن قدرت است، می‌گویم درست هست. این قدرت توسعه پیدا کند، باز درست هست. پس نظام ولایت سیاسی، اسلام دارد؟ درست هست. ولی احکام را چکارشان می‌کنید؟ احکام می‌خواهید همین احکام باشد و ترکیبش بکنید در ترکیبات جدید، که این بحث نظام ولایت اقتصادی آن را نمی‌گوید. نظام ولایت اقتصادی می‌گوید، احکام حکومتی اقتصادی مربوط به اسلام، که در خود حکم، صاحب اسلام حضور دارد. می‌گوید برو علم اصولش را بساز، تا چکار کنیم؟ تا حکم را بدست بیاورید. خب حالا شما می‌گوئید چه؟ می‌گوئید به حضورتان که عرض کنم حکم هم من یک جور برخورد به آیات و روایات می‌کنم که در مجموع، حدود احکام کنم و زیاد بشود، آنهم تحت ولایت بیاید؟ یعنی حدود احکام متناسب با شرائط زمان تغییر پیدا کند؟

س: حدود احکام تغییر پیدا نمی‌کند، بلکه حدود موضوع تغییر پیدا می‌کند، حدود موضوع هم اگر مخالفت قطعی، با احکام نداشته باشد آقایان اشکالی نمی‌گیرند توی این قضیه.

ج: چرا حدود حکم تغییر نکنند؟

س: حدود حکم همان چیزی که شارع بیان کرده است؟

ج: خوب سوال همین هست.

س: یعنی روایت هست.

ج: نه منابع تغییر نمی‌کند که شکی ندارد، منبع، کسی نمی‌گوید قرآن را من کنار می‌گذارم آن کسانی هم که می‌خواهند تفسیر برای کنند نمی‌گویند قرآن را کنار می‌گذاریم، کسی هم که می‌خواهد قرائت مادی بکند از قرآن، نمی‌گوید قرآن را کنار می‌گذارم. کسی هم که می‌خواهد قرائت مادی هم بکند از قرآن نیم گوید قرآن را کنار می‌گذارم،

کسی هم که می‌خواهد قرائت عقلی هم بکند نمی‌گوید قرآن را کنار می‌گذارم، کسی که نمی‌خواهد بگوید منبع را کنار می‌گذارم، سوال اینکه آیا شرط، اضافه و کم شدن در به اصطلاح حکم به صحت، این می‌خواهد کم و زیاد بشود یا نه؟ اگر نمی‌خواهد اضافه و کم و زیاد بشود، این ولایت که هست، ولایت نسبت به چه چیزی؟ یک وقت می‌گوئید ولایت در محدوده موضوعات هست. که مسئله در چهارچوبه بودن را، ما دخالت درش می‌کنیم می‌گوئیم نه، باید موضوعات هم از چهارچوبه خارج بشود، طبق تشخیصی که می‌گوئیم، کم و زیاد بشود، این هست غرضتان؟ یا اینکه یک پله بالاتر هم می‌خواهید خود همین مطالب دخالت در یک حد هست. حد اینکه موضوع را شرع آزاد گذاشته بود، شما وارد شدید گفتید که موضوع را من دخالت می‌کنم.

س: عرض من اینکه وادی آن، دو وادی هست.

ج: من با مثال عرض می‌کنم همینجور که از اینجا قدم اول اولش را می‌گیرم. جنس من خریدم، جنس حلالی هست. ناخن گیر خریدم، می‌خواهم وارد کنم، گمرک اجازه نمی‌دهد. می‌گویم مگر حلال نیست مصرف این؟ می‌گوید حلال هست، حالا چرا نگویم گندم، من بابا رفتم آن طرف دنیا برنج خریدم، برنج که دیگر شرطش این نیست که مسلم ذبح کرده باشد یا کاشته باشد. ذبح که ندارد که بگوئید چرا مسلمان زبح نکرده است، برنج هست! این برنجی که آوردم سر مرز، نمی‌گذارند بیاید داخل کشور، اینکه می‌گوئید اجازه دارد بگوید نیاید، بیاید. این ولایت هست. در محدوده این که من ولایت بر تجارت دارم، شما وارد شدید، خب حالا این سوال اینکه شما چرا به حضورتان عرض کنم که، جلو من را می‌گیرید؟ چرا می‌خواهید شرطی را اضافه و کم بکنید بر ولایت شخصی که خدا به او ولایت صحیح داده است؟ از اینجا بالاتر به چه دلیل که شما شرط را کم و زیاد در خود عقود و ایقاعات نکنید؟ حالا من شرط برای ت تحویل می‌دهم، می‌گوئید قانون گفته هست، اگر خواستی جنسی را بفروشی شهرداری چه کار کند؟ اجازه بدهد. پنج تا اداره دیگر اجازه بدهد. غیر از این اجازات، شما که شرط کم و زیاد، اگر مدیون چنین باشد، دولت چنان کند، قاضی هم براساس این مقررّه ایی که شما دارید قضاوت می‌کند، معنایش این هست که حقانیت اجتماعی را، مشروعیت اجتماعی را، از مشروعیت شرعی جدا کردید. حالا یک وقت جدایش می‌کنید، می‌گوئید مقرراتی هست برای نظم و انتظامات لازم هست بگذارند، عقلا می‌گذارند ما هم می‌گذاریم اینکه می‌گوئید این را می‌خواهم نسبتش بدهم به دین. اینجا هست محل کلام! آیا اینها را که می‌گوئید مقررات اجتماعی خاصی که حدود معاملات را موضوعاً و حکماً تصرف می‌کند، این

ها را می‌خواهید بنفسه، نسبت به شرع بدهید. اینها که با نظر به موضوع شناخته می‌شود، یعنی اینها می‌آید علت و معنایش را نسبت به عینیت می‌بینید، از شرع باید چه جوری بدست بیاورید؟ باید از متن کلمات در بیاورید.

حالا شما آمدید یک پا بالاتر گذاشتید می‌گوئید از کلمات در می‌آورم. پس یادمان نرود اگر از موضوع در بیاورید، آنها می‌گویند اسمش را بگذارید مقررات اجتماعی، مشروعیت عرفی کاری هم به شرع ندارد. ولو بنا بشود حاکم هم اجازه بدهد، تنفیذ نکنند برای اجرایش در حلیت و حرمت اینها داخل نشده است، یعنی اگر کسی تخلف کرد، مثلاً عرض می‌کنم حالا رفته یکفعل حرامی انجام داده کسی را رشوه داده است، کاغذ را از توی اداره گرفته است، کاغذی که مربوط به شهرداری بوده، مربوط به منابع طبیعی بوده، مربوط به کجا بوده گرفته است، حالا در انتقال مالش حرمتی واقع نمی‌شود، مال منتقل می‌شود اگر هم بنا باشد کتکش بزنند سر آن قضیه اینکه چرا رشوه داده یا چرا این کاغذ را گرفتی یا چرا تخلف کردی، ربطی به اصل موضوع معامله ندارد. معامله چه جوری هست؟ صحیح هست. خانه خریده می‌تواند برود داخل آن بنشیند نماز بخواند این خانه مالکیتش، اکل و ایکالش درش نماز خواندن، ارث و غیره اشکال پیدا نمی‌شود.

حجه الاسلام والمسلمین رضائی: رشوه گیر جزو موضوعات مفسد محرمه نیست.

ج: بسیار خوب، بله رشوه کار حرام کردم، این کاغذ را گرفتم، این کاغذ شرط صحت عقد نبود و شرعاً، شرط صحت بود عرفاً، احکام عرفی تفاوتش را می‌خواهم خوب روشن کنم. احکام عرفی که می‌تواند در حلیت و حرمت شرعی حضور داشته باشد، من تخلف شرعی کردم در باب اینکه نسبت به نظام خلاف کردم. در آخرت هم بناست یک روز، ده روز، هر سال نگه بدارند، بگویند که آقا شما چرا نسبت به نظام اسلامی خیانت کردید، نخیر من مدیون جامعه اسلامی هم هستم به قیمت مثلاً بنا بوده ده هزار تومان بدهم به شهرداری، رد کنم، حالا من ندادم به هزار تومان رتس کردم ۹ هزار تومان بدهکار هستم ولی خانه منتقل شد.

س: حداقل در همین یک مثال جور در نمی‌آید.

ج: نه در همین مثال، یادمان نرود من می‌خواهم خانه ام را، خانه ایی را بخرم، رشوه دادن حرام هست، فعل حرام کردم. س: چیزی منتقل نمی‌شود.

ج: من تمام بکنم! فعل حرام کردم. اشتراط انتقال مال، شرعاً به این کاغذ هست یا عرفاً؟ اشتراط شرعی اش اینکه متحاملین روبروی هم برسند، عقود، شرائط عقودی که در رساله هست، این در خود همین مثال بایستید، یک ذره

بیرون نروید، هر قدر هم می‌خواهید اشکال بکنید جدی اشکال نکنید، صحبت از مصداق نیست، صحبت از نمود جریان حکم در نمونه هست مثال نیست، تمثیلی نیست تندی نیست، تطبیقی هست، شرع، رساله آقایان مراجع می‌فرمایند که شرط صحت معامله چه چیزی هست. طرفین جنس را ببینند، عاقل باشند، بالغ باشند، رضایت داشته باشند، حتی مسلم بودن را شرط نمی‌کند، خانه را شما می‌توانید از یک یهودی بخرید، شرط صحت چه چیزی هست در آن عقده؟ می‌گویم اگر شرط صحت بهم بخورد چطور می‌شود؟ می‌گوید اگر شرط صحت شرعی اگر بهم بخورد، نماز ندارد، ولی می‌گویم ۱۰۰ تا شرط عرفی نظام اسلامی الزام کرده بود، می‌گوید تخلف از آنها حرام، در مصداق رشوه من هم همراه هستم، فقیه می‌گوید خود رشوه از نظر شرع هم حرام هست. ولیکن این ورقه اصلاً شرط معامله نمی‌شود شرعاً، این ورقه مثل اذن مالک یا اذن کسی که ذوی الحق باشد در این، نیست. یک هشتم اعیانی یک پیرزن از یک خانه بزرگ دارد، حالا نخیر چندین زن هم هستند یک هشتم اعیانی از یک هشتم اعیانی دارند، به حضورتان که عرض کنم که این او را صحت نیست به معامله، در آن نمی‌شود نماز خواند، بیک تلفن که به خریدار بکند، بگوید رضایت من جلب نشد، من سهم خودم را نمی‌فروشم، چیزی هم نیست سهمش، ولی او شرط هست شرعاً، دوباره بر می‌گردیم، شرط صحت معامله عرفاً چه چیزی هست؟ اینکه بروید پول شهرداری بدهید از او چه چیزی بیاورید، کاغذ بیاورید، این عرفاً هست، از نوسازی هم بیاورید از کجا هم بیاورید، ده تا کاغذ عرفی باید بیاورید، این شرائط عرفی هست استعمال از ثبت بیاورید، چه بیاورید، همه اینها هست. همه اش به بن بست خورد، متعاملین روبروی هم نشستند، آن خریدار گفته، اصلاً شما پنج سال برو این‌ها را بعداً بگیر. امروز معامله شرعی مان را انجام می‌دهیم. همه اش را هم با رشوه بگیری، برای من فرقی ندارد، همه اش را هم بروی قانونی بگیری برای من فرقی ندارد. می‌گوید بعثت فروختم من منزل را، او هم می‌گوید اشتریت، این هم ثمن آن. می‌رود تصرف می‌کند مالک هست. همه تصرفات مالکانه را هم می‌کند، اصلاً عمارت را خراب می‌کند و جور دیگری می‌سازد.

آقای دیندار: ولو از نظر حکومت باطل باشد.

ج: از نظر عرف

س: از نظر حکومت

ج: عرف یعنی حکومت، عرف یعنی حکومت در اینجا، هر جا کلمه عرف را بکار بردم، یعنی حکومت می‌گوید مقررات عرفی یا مشروعیت اجتماعی مشروعیت اجتماعی، یک مشروعیتی هست علی حده که آقایان این اسم را از قبل هم

داشتند به آن می‌گویند مشروعیت عقلائی، مشروعیت عندالشاعر علی حده است، می‌گویند مطلوبیت عقلائی داشتند، شرط هست، ولی مشروعیت عقلائی داشتن شرط نیست. عقلا می‌توانند بگویند که این مطلوب هست، یعنی قیمت دارد، بنابراین بیع سفهی نیست دیگر - عقلائی - عقلا می‌توانند بگویند مطلوبیت ندارد. یک چیزی هست که ارزشی، بهائی، کسی پول برای آن نمی‌دهد. اگر مطلوبیت عقلائی اش اشکال داشت، شرعاً هم نمی‌شد معامله کرد، معامله می‌شود سفهی. یک چیزی که مطلوبیت هم ندارد از نظر عقلاء، ارزشی ندارد، این می‌گویند به حضورتان که عرض کنم که نمی‌شود معامله کرد شرعاً. ولی می‌گویند مطلوبیت دارد، خانه هست، عقلاء احتیاج به خانه را هم قبول دارند. زمین است، برای خانه ساختن هست. اما مشروعیت، شرعی اش کفایست. مشروعیت، یعنی شروط کیفیت انتقال مال، می‌گویند شرائطش خصوصیاتش بدست شرع هست، شرع هم به ولایت الهی معین کرده، چیزی که متناسب با چه چیزی باشد؟ با کمال شما باشد، با سعادت شما باشد، با آخرت شما باشد. این مال منتقل شد، آثار وضعی و تکلیفی مال چه کسی هست؟ شرع. پس بنابراین دوباره بر می‌گردیم رشوه، داده است، فعل حرام کرده است، البته در اینکه آیا این اطلاق را شاملش می‌شود یا نه؟ محل کلام هست اگر با شما با کس دیگری مخاصمه داشته باشید و حق شرعی بین شما دو تا باشد، اطلاق رشوه به آن صحیح هست، در جائی که مقررات عرفی هست آقایان کلمه دفع شر را بکار می‌برند، می‌گویند اصل جعل این حکم، معلوم نیست صحتش. حالا بیانی به زور و ضرب و الی آخر می‌گویید مصلحت مسلمین هست، مصلحت نظام هست، مصلحت اسلام هست، ۱۰۰ تا گره به آن می‌زنید تا یکی بند بشود، وقتی بند شد، می‌گویند خیلی خوب، حالا شد مشروعیت عرفیه، چه کار دارد به اصل معامله، اصل معامله صحیح هست.

حالا از اینجا بالاتر من می‌برم برای اینکه خوب دقت کنید، پدر ولایت بر فرزند دارد. اگر نفی و نهی کرد فرزند را از کاری، به حضورتان که عرض کنم آن کار حرام می‌شود. می‌خواهد برود سفر، سفر هم سفر کربلا هست، پدر می‌گوید پسر من مریض هست. حالا ندارم دلم می‌خواهد پهلویم باشی. سفر کربلا می‌شود، سفر حرام، باید نماز جمع بخواند. پدر گفت پسر راضی نیستم پسر این خانه را بخری، پسر رفت خرید. می‌گویند اذن پدر در صحت خود معامله دخالتی نمی‌کند، مال منتقل می‌شود، پسر فعل حرام کرد، چون فعل حرامش را بعداً چطور هست؟ علی حده می‌خورد، یک تکلیفی را خلاف کرده است. معامله، بعد می‌رود در خانه نماز می‌خواند، هیچ عیبی ندارد، تصرفات مالکانه می‌کند، می‌گویند دخالت در حدود معاملات یعنی دخالت در موضوع حکم، موضوع کلی حکم، نه موضوع معامله، موضوع معامله چه چیزی هست؟ خانه یا زمین هست، موضوع حکم چه چیزی هست؟ کیف معامله

است، که حکم آمده روی آن گفته است که اینجور معامله صحیح هست، آنجور معامله باطل هست. می‌گویند موضوع حکم را که شارع باید تعریف بکند، هرچه دخیل باشد در اینکه حلیت یا حرمت بیاید روی آن، همه را دیده است و حکم را صادر کرده است. موضوع کلی حکم خارج از دست عباد هست، اضافه و کم کردن نسبت به حدودش، الا اینکه یک فقیهی، می‌آید روایات و آیات را می‌بیند، استدلال، مستنداً از خود روایات و آیات می‌گوید بر می‌آید که این شرط که در اینجا فلان مجتهد کرده است، این شرط احتیاطی هست یا این شرط احتیاطی، شرط احتیاط و جوب هست یا احیاناً، اقوی هست، خود او فتوی را می‌دهد می‌گوید نخیر، این به اصطلاح خلاف کرده است که شرط را احتیاطی بیان کرده است، در خود متن معامله هم نیست. پس موضوع حکم، کیف معامله هست بعضی از موضوعات البته منهی شده است، ولی بقیه هم آزاد هست.

شما می‌خواهید با نظام ولایت اقتصادیتان چه کار کنید؟ جای شارع بنشینید!! که از نظر کلامی گفته می‌شود لاقلاً عده زیادی قابل توجهی از بزرگان می‌گویند حق تشریح نبی اکرم و اهل بیت طاهرین هم ندارند. می‌گویند تشریح مخصوص چه کسی هست خدای متعال هست، دیان الدین رب العالمین و بالاتر اینکه در تقریباً متواتر، در مجموعه زیارات، شهادت می‌دهید «حلّ حلالک و حرّم حرامک و اقام احکامک و دعا الی سبیلک»، شارع را توی همه‌اش، خدا معرفی می‌کنید. بنابراین دخالت در حدود حکم، باطل هست، اگر باطل باشد، دیگر سرپرستی تغییرش که تغییرش به طرف رشد باشد یا به طرف نکس باشد که ندارد که، ثابت هست «یجرى مجرى الشمس و القمر». ولایت مال وقتی هست که در آن فرض چه چیزی بشود؟ فرض تغییر، آنوقت می‌گویند تغییر، به طرف تنزل نکند، تغییر به طرف رشد بکند که ولی لازم داشته باشد، بعد هم یک نظام لازم داشته باشیم که آن نظام بیاید، یک کلی را ولایت بکند، حالا این بحث انشاء تعالی در جلسه آینده وارد بررسی آن می‌شویم. پاسخ دادن به اشکالش.

حجت الاسلام پیروزمند: البته این را یک مقدار روشن تر با این بحثی که اینجا عنوانی که اینجا داریم می‌گوئیم فلسفه نظام ولایت، این چه کاری دارد به فلسفه

ج: چرا حالا آیا اصلاً این فلسفه لازم هست؟ بنابراین بیان آنچه عرض کردم: بنابراین بیان فلسفه نظام ولایت اصلاً خارج از دست ماست اولاً، نظام ولایت هم، نظام ولایت اجتماعی نیست، نظام ولایت تشریح هست که دست خداست. انجام هم گرفته و تمام شده است.

س: یعنی چرا این را بردید صاف سراغ ولایت بر حکم؟ محدودش کردید به این؟

ج: حالا ولایت بر حکم اگر در ولایت بر موضوع، اگر حدود حکم عوض نشود، موضوعات تحتش عوض بشود - خوب عنایت کنید - اگر گفته بشود که عین رساله را که عمل بکنید، این یعنی اجرای رساله، این اصلاً نظام ولایت نیست که، یک نظامی هست سیاسی، آنجا قدرت مرتباً جلو برود، بهتر بتواند اجراء کند، عنایت دارید که چه عرض می‌کنم، یعنی ما ببینید چند تا چیز داریم: یک حکم داریم که موضوعش کیفیت روابط هست، یک، موضوع، مصداقی داریم که موضوعش دست مکلف هست، هرگونه حدی را که کم و زیاد کند بگوئید ده تا جنس جایز هست بخری، ده تا جنس جایز نیست بخری، اگر شرعاً اثبات نشده باشد، دخالت شما می‌شود، چه دخالت در اینکه چه چیزی بخر، چه چیز نخر، چه دخالت در اینکه چه شرطی را اضافه کن، چه شرطی را کم کن. اینها همه از خصوصیات موضوع چه چیزی هست؟ حکم هست. حکم مکاسب محرّمه را بیان کرده است، در غیر مکاسب محرّمه هم حلیت را بیان کرده است. به شما چه مربوط که بگوئید چه چیزی حرام هست، حکم شرائط حلیت و حرمت را بیان کرده است به شما چه مربوط که می‌گوئید حرام یا حلال هست. فقط اجراء، مجری، آئین نامه اجرائی، حکومت بله شما ولایت اگر اثبات شد سر جای خودش، معنایش اینکه ارتقاء قدرت دائماً باید پیدا کنید، عیبی ندارد برای ارتقاء قدرتان شما یک تدبیرهای لازم هست بکنید.

س: خوب از این موضع که نگاه بکنیم که مشخص هست که ما همیشه مجری هستیم، مجری به معنای اینکه می‌خواهیم احکام خودمان را، و تصمیمات خودمان را در عرض یا در قبال احکام شرع قرار بدهیم، ما که نمی‌خواهیم جای نبی اکرم بنشینیم.

ج: سوال اینکه آیا استنباط را می‌برید در اینکه نظام دیگری برای اقتصاد بیاورید؟

س: آن هم می‌شود حکم، یعنی حالا شما ممکن هست بگوئید نظام احکام نقص در استنباط وجود داشته یا نه، تکمیل می‌شود، باز هم شما مشرّع نخواهید بود. می‌گوئید این مجموعه الف و مجموعه ب این مجری برای اینکه این را اجراء بکند خیلی امر و نهی باید بعدش بکند، یعنی تا آنجایی که صادر نکن، وارد نکن، خیابان را از این طرف بکش، نمی‌دانم از این طرف مالیات بده از آن طرف فلان کن. اینها را همه اش امر و نهی هست، قانون هست بکن و نکن هست.

ج: اینها را منسوب به دین می‌کنید یا نمی‌کنید؟

س: بله منسوب هم باید بشود.

ج: اگر نسبتش چه نحوه نسبتی هست نسبتی است به عنوان مقدمه نسبیه عقلیه برای اجراء؟ یا نسبت آن را می‌گردانید به در خود حکم و موضوع می‌برید؟

س: این بحث بررسی اش چه ربطی به بحث اینجا دارد، درست هست سر جای خودش، ما می‌گوئیم بحث شما می‌گوئید یک عنوان نوشتید فلسفه نظام ولایت.

ج: اول انکارش می‌کنید، می‌گوئیم نظام ولایت اقتصادی نداریم، این اولش، اولین پله انکار می‌آئیم این الان در انکار است.

س: نه انکار را چه جور می‌کنید، انکار به معنای اینکه ما ولایت بر تشریح نداریم، خب نداریم تا آخر نداریم اینکه ناراحتی ندارد.

ج: خوب شما ببینید این انکاری که می‌کنم با حفظ دامنه ایی که دارد ذکر می‌کنم، شما بعد بگوئید که نه ولایت داریم یا نداریم، عیبی ندارد شما همراه ما بشو، بعد در ضدش را که می‌گوئیم مقابل ما بایست. حالا ما فعلاً داریم از این طرف حرکت می‌کنیم، طبق ارتکاز موجود جامعه اگر کسی هم می‌تواند بیشتر دفاع کند از آنها بیاید میدان دفاع بکند. تا تمام بکنیم که «الاصل عدم الولاية في الاقتصاد الإسلامي» ولایت شرعی همان هست که بیان شد. تنظیمات سیاسی می‌خواهید بکنید.

س: می‌خواهم بگویم این دو بحث می‌تواند با هم مخلوط نشود، اینکه ولایت اقتصادی همان هست که بیان شد یا نه، این یک حرف هست اینکه ما آخر کار دخالت در حکم می‌کنیم، مشرع می‌شویم، یک حرف دیگر هست. شما این دو تا را

ج: از نظر آقایانی که در حوزه هستند، می‌گویند اینها دخالت در چه چیزی است؟ دخالت در شرع هست.

س: دخالت در شرع هست که شما اگر نتوانید یا ما یا هرکس دیگری نتواند ثابت بکند نسبتش را به دین می‌شود دخالت در شرع، توانست ثابت بکند، نمی‌شود.

ج: نسبتش را می‌گویند به دین، این را نمی‌توانید الا من باب مقدمه سببیه عقلیه که می‌گویند حالا این سببیتش هم چندان احراز نمی‌شود که انشاء تعالی بعداً صحبتش را می‌کنیم.

«وصلی الله علی محمد و آل محمد»